كتاب الحروف والمحدود

كتاب ... والمحذور

اوله الحمد لله ... [illegible]

۴۴

٢

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمد و سپاس و شکر و ثنای بی قیاس حضرت واجب الوجودی که ذرات
کائنات دلایل وجوب وجود اوست و اجزای ممکنات نتایج جود و
صانعی که بدایع صنایع و لطایف حکم اجناس خلایق و انواع نعم ایجاد کرد
و باختلاف امزجه و تضاد طبایع اصناف و اشخاص جمله را از یکدیگر
ممتاز گردانید شعر ففی کل شیء له آیة
تدل علی انه واحد و درود بی حد و صلوات
بی عد بر روح مطهر و روضه منور اشرف الرسل و الهادی
الی اوضح السبل مکرم مجتبی محمد مصطفی و اولاد و اشیاع او باد
اما بعد چنین گوید محرر این مقالات و مقرر این رسالات
اقل خلق الله علما و اخفاهم علما العبد الراجی شرف بن بهاء المتطبب
الشیرازی اصلح الله آماله که چون باری تعالی بفضل خویش
نوع انسان را تشریف لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم
ارزانی داشت و بشرف فضیلت از سایر مخلوقات برگزید و مزاج

اورا

اورا از امزجه جمیع حیوانات اعدل آفرید و بفنون انعامات
بی مر و حد و صنوف عطیات بی حصر و عد موهبت فرمود تا امتنان
وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها در حق ایشان صادق
آید سبحان بحکمت بالغه و رحمت سابغه عطیت همه نعمت جلیه
که قوام حال و انتظام مآل انسان در آنست شرف اختصاص داد
و آن وسعت عرض مزاجست و تفنن مآکل و مشارب و الهام معرفت
منافع و مضار اشیا اما حکمتی که در وسعت عرض مزاجست
آنست که تا امزجه و صور و آرا و اخلاق هم این نوع باختلاف
غیر محصور در حدی ضیق که آن مزاج نوعیت منحصر گردد و آن سبب
حصول امتیاز مراتب و اختلاف درجات اشخاص او باشد
که بقای نظام دنیی و نجات از اهوال عقبی در آنست و هر چند افشای
تمامی حقیقت این معنی بشرح و بسطی تمام احتیاج دارد و لیکن چون
بحکم لو تساوی الناس لهلکوا جمیعا معرفت آن بر اصحاب
کیاست و ارباب درایت پوشیده نباشد و این مختصر احتمال
بیان آن نکند در آن معنی اطنابی نرفت اما کثرة تفنن

مأکل و مشارب و اختلاف طبایع آن بخلاف اغذیهٔ سایر حیوانات
بنابر آنست که تا هر شخصی را استعمال آن بحسب مزاج اصلی یا مزاج عارضی
که هر وقتی از ادنی سببی بسبب لطافت مزاج انسانی و سرعت تأثر آن
از واردات حاصل شود میسر گردد چه این معنی انسانرا هر وقت بغذای
غیر از غذای دائمی بحسب اقتضای حالات و اختلاف شهوات محتاج
گرداند احتیاجی که از تقصیر رعایت آن انحراف تیر بمرضی خطیر
مؤدی گردد و ازین جاست که حکما گفته اند اَلتَّخْلِیطُ فِی زَمَنِ
اَلصِّحَّةِ کَالتَّدَاوِی فِی زَمَنِ الْمَرَضِ و بدین تخلیط نه آن خواسته اند
که در اکلهٔ واحد اغذیهٔ که جمع ایشان باهم ممنوع است جمع آرند چه موافقت
ضدین از محالاتست بل تکثیر الوان اطعمه موجب تخییر طبیعت تواند
بود در حال هضم بلکه مراد ایشان ازین تخلیط تفنن و تنوع اغذیه بود
در هر وقتی بحسب هر حالتی و درین باب حاکم در اختیار اوفق شهوت
صادق باشد و علم بحالات بدن و علم بطبایع اغذیه و اما جلالت نعمتی
که در الهام معرفت منافع و مضار اشیاست بنسبت با سائر نعمات
و جمیع انعامات واضح و مبین است و الا اختیار ملایم و اجتناب

از منافی بیشتر بل متصور نشدی و موجب تضییع فواید موفور و بطلان منافع
نامحصور گشتی و چون مقرر است که از انواع و اجناس پس امراض از جهت
کثرت تعدد آنچه بدن انسانرا طاری گردد هیچ یکی از حیوانات را
حادث نشود و آن بسبب تفنن و تعدد اطعمه و اشربه است و حصول
تغیرات ابدان از کیفیات و افعال و خواص هر یکی از آن بخلاف
سائر حیوانات که غذای ایشان گیاه و حبوبی چند معدود باشد حکمت
ازلی اقتضای آن کرد که انسانرا بالهام منافع و مضار اشیا زیادت
از دیگر حیوانات موفق گرداند و صدق قول اَللّٰهُ لَطِیفٌ بِعِبَادِهِ
بظهور پیوندد پس بنابرین مقدمات بر اصحاب طبایع لطیفه
و ذوات امزجهٔ شریفه که هر آئینه اعقل و اکمل نوع انسان ایشانند
و بالضروره تغیر چنین امزجه از مؤثرات غیر طبیعی اشد و اسرع تواند بود
برخلاف طبایع کثیفه و امزجهٔ غلیظه که مزاج ایشان باندک سببی
منحرف نشود و واجب گردد که بر طبایع مطعومات و مشروبات و مشمومات
و فی الجمله واردات بر بدن و منافع و مضار هر یکی از آن از کیفیت انتفاع
بمنافع و طریق دفع مضرت که در ایشان باشد واقف و مطلع باشد

تا بحسب هر حالی آنچه با مزاج ایشان موافق باشد اختیار کنند و کمال صحت را
بدان مستقیم دارند و بمنافع آن عاجلا و آجلا فایز و منتفع گردند و همچنان
از معرفت اشیائی که ضد طبیعت انسان و مفسد مزاج و ارواح ایشانست
و دانستن اثر و افعال هر یکی ازان در بدن و اعراض و غایله آن
و کیفیت اجتناب ازان فارغ و غافل نباشند تا بقدر وسع امکان از
ورود آن بر بدن مجتنب و محترز توانند بود و اگر بخطائی یا غفلتی ازان
وارد شود اثر نکابت آن کمتر و دفع مضرت آن زود تر ممکن گردد
و این ضعیف را چون شرف دریافت عتبه بوسی پسند عالی و جناب
ذی المعالی اعظم همایون مدبر ممالک ربع مسکون کافل ضوابط دین
و دولت ضابط قواعد ملک و ملت رافع الویة المجد و التمکین مشید
اماجد الولاة و اعاظم السلاطین ناظم مصالح امور المسلمین ملجاء الغربا
والمساکین مبانی الخیرات جامع جوامع المبرات شعر
آنکه ز افضال اوست مرتبت عز و جاه ٭ وانکه ز اقبال اوست تقویت ملک و دین
مظهر القاب العز و العلی سامی اسامی المجد و النهی سمی من لم یجعل الله
له قبل سمیا صفی الحق و الدنیا و الدین یحیی ضاعف الله جلاله

وبدّ

و بدّ علی التحقیق ظلاله که مرام و مبتغاء ارباب دین و دولت و مقصد
و ملتجاء اصحاب فضل و هنرست مقصود و مامول بود و جز نوالی
اخبار فضیلت پروری و تواتر آثار فضایل گستری آن جناب که در اقسام
علوم و فنون کمالات ناقدی بصیر و ممیزی خبیر است وسیله
نداشت و دانست که از تحف و طرف دنیاوی هیچ تحفه که
آن سده رفیع را شاید چون مسایل علمی که وقوف بران در رعایت
شرایط آن سبب استقامت مزاج و صحت ابدان که موقوف علیه
صحت ادیانست و نص حدیث نبوی که اَلعِلمُ عِلمانِ عِلمُ الأَبدانِ
وَعِلمُ الأَدیانِ بر اثبات این قول حجتی متین و دلیلی مبین است
نتواند بود و سر آینه تدوین منتخبات و جمیع متفرقات چنین علمی موجب
ذکر جمیل و مورث ثواب جزیل حضرت بارفعت بندگی خان
جهان و خداوند جهانیان خلد الله عصره و ابد نصره تواند بود
بنا بر تفکر این معانی و بخاطر این مبانی داعیه بران باعث شد
که درین دو قسم اعنی معرفت اختیار ملایم و احتراز منافی از زبده
اقاویل متقدمان و نخبه تصانیف متاخران چون امام ابقراط

و فاضل الاطبا جالینوس و نحریر الزمان حنین ابن اسحق ثلثی و استاد
مجد ذکریای رازی و علامة الوری شیخ رئیس ابو علی سینا حفظهم الله بغفرانه
که افاضل ایام در شان ایشان گفته اند
الطبّ کان معدوماً فاوجده بقراط و میتاً فاحیاه جالینوس و اعمی فبصّره حنین و متفرقاً فجمعه ابن ذکریا و ناقصاً فکمّله ابن سینا
رحمة الله علیهم اجمعین
مختصری که بر معرفت قواعد اختیار متناولات و رعایت تدابیر آن
و ضوابط وجه اجتناب از محترزات و دفع غوایل آن مشتمل باشد
بالفاظ پارسی جمع آرد چنانک با رعایت اختصار بهیچ مسئلهٔ از کلی
و جزوی مسایلی که ازان درین دو قسم مذکور لابد و ناگزیر است فایت
و قاصر نباشد و مع ذلک در ضمن این معالجات اکثری از امراض که
تداوی آن بمفردات و خصوصاً باغذیه و دوائی ممکن تواند بود مندرج
تا فواید آن اعم و منافع آن اتم باشد و ناظر و باحث آنرا از مطالعه
و مذاکرهٔ آن فوایدی که متضمن ابحاثی باشد که در صدر کتاب مسطور است
حاصل آمد و بحکم
ان الهدایا علی مقدار مهدیها
این بضاعت مزجات را
تحفهٔ الفقیر آن درگاه است و هدیهٔ الحقیر آن عتبهٔ جهان پناه سازد

وبشرف

و بشرف ادراک سعادت انخراط و انسلاک در زمرهٔ عتبه بوسان مفتخر
و مستعد گردد و چون سبب تألیف این کتاب بنا بر عرض مذکور بود
و ترتیب آن بر طریق مسطور این مختصر را کتاب المرغوب
والمحذور لتحفة الدستور تسمیه کرده شد متمنا اگر بشرف قبول
و نظر استحسان آنجناب که اکثر وجود طلاب بهر مقصود است
ملحوظ و محفوظ گردد و مقبول مقبلان زمان و منظور فاضلان دوران
باشد التماس از حسن تربیت و عین مرحمت افاضل آنست که چون بر نوعی
از سهو و قصور و ضربی از اخلال و فتور که دعوی اعتصام انسان ازان
جز شیوهٔ جاهلی مغرور و معجبی مغمور نباشد مطّلع گردند رقم اصلاح
بر سهو قلم و ذیل عفو بر ذلت قدمی که هر آینه واقع شود کشیدن
و پوشیدن دریغ نفرمایند تا از حرف گیری طاغیان عیب جوی
و خرده جوئی حاسدان یاوه گوی که امکان صیانت ازان جز
باغماض نظر از طلب عیوب ممکن نگردد و چه بزرگان گفته اند
من طلب عیباً وجده
بمن ارقام و تبرک اقلام ایشان ملخص
و مستخلص گردد شعر
وعین الرضا عن کل عیب کلیلة

ولکن عین الله تنبهی المساویا و این کتاب مشتملست
بر دو مقالت والله ولی التوفیق و بالاعانة حقیق

مقالت اول در مرغوبات و این مقالت بیست بابست

فصل یازدهم

فصل نهم

باب یازدهم

فصل سیم

باب پنجم

فصل سیم ۲۸۶ در ذکر ادویه که بر لسع هوام طلا کنند

باب هشتم ۲۸۷

در ذکر انواع سموم و اصناف مار و اعراض لسع ایشان و معالجات انچه قابلیت علاج دارد و این باب مشتملست بر چهار فصل

فصل اوّل ۲۸۷

در کلام کلی در احوال ماران و تقسیم طبقات ایشان

فصل دوم ۲۸۹

در ذکر طبقهٔ اول از ماران

فصل سیم ۲۹۱

در ذکر طبقهٔ دوم از ماران

فصل چهارم ۲۹۵

در ذکر طبقهٔ سیم از ماران

باب نهم ۲۹۶

در نهش و لسع حشرات و اعراض و معالجات که نهش هر یکی از ایشان مخصوص است و این باب مشتمل بر چهار فصلست

فصل اوّل ۲۹۶

در نهش کژدم و جرارت

فصل دوم ۲۹۹

در نهش رتیلا و عنکبوت

فصل سیم ۳۰۲

در نهش کرباسه و ضفدع و حیوانی که بهزار پای مشهور بود

فصل چهارم ۳۰۴

در لسع قملة النسر و نمل طایره و زنبور و مگس انگبین

باب دهم

باب دهم ۳۰۵

در گزیدن انسان و سباع و وصایای اطبا در امر مجذوران و آن مشتملست بر شش فصل

فصل اوّل ۳۰۵

در گزیدن انسان

فصل دوم ۳۰۶

در گزیدن شیر و پلنگ و غیر آن

فصل سیم ۳۰۸

در سبب دیوانه شدن سگ و غیر آن

فصل چهارم ۳۱۰

در بیان اعراضی که از گزیدن سگ دیوانه عارض شود

فصل پنجم ۳۱۱

در تدبیر معالجات سگ دیوانه گزنده

فصل ششم ۳۱۵

در بیان وصایای اطبا در امر مجذورات و خاتمهٔ کتاب

باب اول

در بیان کلام کلی در جمیع متناولات و این باب مشتملست بر دوازده فصل

فصل اوّل

در بیان احوال متناولات با ابدان

بدان اسعدك الله فی الدارین که از انواع متناولات هرچه ببدن انسان وارد شود از چهار قسم خالی نباشد یکی آنکه اوّلا از بدن متغیر شود و بعد از ان مغیر بدن گردد و مزاج او را بمزاج خود منتقل گرداند و آن دوای مطلق باشد چون زنجبیل و طباشیر و غیر آن

دوم آنک بعد از انفعال او از حرارت بدنی مغیّر بدن گردد و برو
قهر کند و بدن را امکان تغیّر و ابطال فعل او نباشد و صدور این فعل
از و اگر بکیفیّت بود آن دوای سمّی باشد چون افیون و فرفیون
و مانند آن و اگر بخاصیت بود سم مطلق باشد چون بیش و زهرهٔ افعی
و غیر آن سیم آنک اوّلا مغیّر بدن گردد و بعد از ان از بدن
متغیّر شود و بدن از ان غذائی یابد و آن غذای دوائی بود چون
بقول و فواکه و ماء الشعیر و امثال آن چهارم آنک بدن مغیّر
او گردد و جوهر او را بجوهر خویش مستحیل گرداند و آن غذای مطلق
باشد چون حبوب و لحوم معهود و بر تقدیر مذکور حال متناولات
با بدن از سه وجه باشد زیرا که یا آن باشد که قوّت بدن با قوّت او
مساوی باشد و لهذا هر یکی از ایشان هم مغیّر و هم متغیّر باشند
الّا آنک تغیّر و تغییر ایشان در تقدّم و تأخّر مختلف باشد چنانک
حال بدن با دوای غذائی و حال دوای غذائی با او و یا آنک قوّت
او از قوّت بدن زیادت باشد و بدان سبب بدن بر تغییر او
قادر نباشد بل از و متغیّر گردد چنانک حال او با دوای سمّی و سم مطلق

یا انک

یا آنک بدن از و قوی تر باشد و بر تغییر و احالهٔ او قادر گردد چنانک
حال غذای مطلق با بدن **فصل دوم** در بیان احتیاج
بدن بغذا و اختلاف بعضی اغذیه با بعضی بدانک نزد اطبّا غذای حقیقی
آنست که بالفعل بدل ما یتحلّل گردد از جوهر اعضا و آن خون طبیعت
که از اطعمه حاصل آید و برین تقدیر اسم غذا بر طعام مجازست زیرا که
صیرورت اطعمه بغذای حقیقی بعد از مفارقت بعضی از اجزاء
او باشد که صلاحیت تغذیه ندارد پس حاجت بطعام حصول بدل
ما یتحلّل باشد بتحلیلات ظاهر چون حرکات نفسی و بدنی و استفراغات
و مانند آن و تحلیلات خفیفه چون جذب هوا و تجفیف رطوبات
از حرارت بدنی و غیر آن و بدانک نفع غذا در بدن هم بجمله
جوهر باشد و هم بکیفیّت چه غذا هر چند من حیث هو هو مغیّر بدن
نباشد لیکن بعد از انک بغذای حقیقی که آن خونست مستحیل شود
بدن را از ان خون حرارتی حاصل آید و این حرارت بحسب
کثرت و قلّت کیفیّت اغذیه تواند بود تا حدّی که از کدو و اسفاناج
نیز حصول حرارتی متصوّر گردد امّا اختلاف اغذیه بعضی با بعضی

یا از جهت کیفیات اربعه بود که آن حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست است و هر یکی ازان با مزاجی که در کیفیت ضد او باشد
موافق باشد و آنچه حکما گفته اند الصحة تحفظ بالمثل
بدین مثل نه آن خواسته اند که برا بدان اصحاب امزجهٔ حاره
اطعمهٔ حاره وارد گردانید و بر همین قیاس در امزجهٔ بارده و رطبه
و یابسه بل مراد ایشان ازان خونیست که جون در آن حال که جزو
بالفعل بدن گردد کیفیت او مثل کیفیت بدن باشد و حال
آنست که جون بر بدن حار المزاج غذای بارد وارد شود در بعضی
از هضوم و در هر طوری از اطوار از بدن حرارتی کسب کند
تا در هضم رابع که طور آخرینست کیفیت او مثل کیفیت بدن
شده باشد بل شبیه او هم در مزاج و هم در قوام و هم در لون
جنانکه در نظریات طب مذکورست و یا از قبیل انهضام بود
جه بعضی از اطعمه آنست که جرم او در معده و کیلوس او در جگر
زود منهزم شود و آنرا غذای سریع الهضم گویند و آن با ابدان
لطیف و امزجهٔ معتدله مناسب باشد و بعضی آنست که بر ضد

این بود و آنرا غذای بطی الهضم گویند و مثل این طعام با ابدان
قویه مناسب باشد و یا از قبل تغذیه بود جه بعضی از اطعمه آنست
که بعد از هضم او در بدن از وی خونی بسیار متولد شود و آنرا کثیر الغذا
گویند و مثل این غذا با ابدان صحیح و ابدانی که بتغذیه بسیار
احتیاج دارند مناسب باشد و بعضی آنست که بر ضد این بود و آنرا
قلیل الغذا گویند و مثل غذا با ابدان که در ایشان اخلاطی بسیار
مجتمع باشد و با اصحاب ترفه و راحت مناسب بود و یا از قبیل
جواهر اغذیه بود جه بعضی ازان لطیف بود و بعضی ازان غلیظ
و بعضی متوسط و غذای لطیف آنست که از و خونی رقیق حاصل آید
و لانشک که جون این خون جزو عضو گردد قوام او اسحق
و جوهر او الطف و تحلل او اسرع باشد و بالضد و من این
جنس از غذای سریع الانهضام و الانحدار باشد و با اصحاب
دعت و راحت موافق و مناسب باشد بسبب لطافت اعضای
ایشان و عدم اسباب محلله از کد و تعب و این جنس غذا
با اصحاب کد و تعب مناسب نباشد زیرا که ابدان ایشان

ازان جنانی قوت نیابد و بزودی تحلیل پزیرد چنانک امام ابقراط
کوید که کل یغذو سریعا فخروجه ایضا یکون سریعا
یعنی خروج او بر طریق تحلل اسرع بود و بالجمله غذای لطیف
اکرچه از برای حفظ صحت مناسب تر بود امّا در معاونت قوّت
کمتر باشد و غذای لطیف در جمیع حالات بر ضدّ غذای غلیظ باشد
و غذای غلیظ با اصحاب دعت و راحت مناسب نباشد
بسبب عدم احتیاج ابدان ایشان بدان و قصور هضم آن در ایشان
و یا از قبل جودت و ردأت خونی باشد که ازان متولد کردد
چه بعضی از اغذیه آنست که ازو خون صافی معتدل القوام والکیفیه
حاصل آید و آنرا غذای جیّد الکیموس کویند و این غذا با جمیع امزجه
مناسب باشد و بعضی بر ضدّ مذکور بود و آن با هیچ مزاجی و بدنی
مناسب نباشد و اکرچه قیاس اقتضای آن کند که هیچ
غذای غلیظ سریع الهضم و لطیف بطی الهضم نباشد و لیکن چون
لطافت جوهر و بطو و سرعت هضم در بعضی اغذیه بنسبت با بعضی متفاوت
تواند بود و مثال اکثر انواع آنرا درین جدول جمع کرده شد

انهضام	تغذیه	جوهر	کیموس	امثال
سریع	کثیر	لطیف	جیّد	صفرهٔ بیض نیم برشت
سریع	کثیر	غلیظ	جیّد	کوشت کوسفند حولی
سریع	قلیل	لطیف	جیّد	کوک و اسفاناج و ماش
سریع	قلیل	غلیظ	جیّد	ماهی متوسّط
بطی	کثیر	لطیف	جیّد	انجیر
بطی	کثیر	غلیظ	جیّد	کوشت کوساله و نان سمید
بطی	قلیل	لطیف	جیّد	به و موز و جوز
بطی	قلیل	غلیظ	جیّد	سفیدهٔ بیضهٔ پخته
سریع	کثیر	لطیف	ردی	کبوتر بچه ناپریده
سریع	کثیر	غلیظ	ردی	کوشت خرکوش
سریع	قلیل	لطیف	ردی	سیر و سفندان
سریع	قلیل	غلیظ	ردی	ماهی قدید و بادنجان
بطی	کثیر	لطیف	ردی	نیافتند ٥
بطی	کثیر	غلیظ	ردی	کوشت کاو و اسب و شتر
بطی	قلیل	لطیف	ردی	نطر
بطی	کثیر	غلیظ	ردی	کوشت کاو قدید و عدس

فصل سیم در بیان اختلاف احوال اغذیه در ابدان

بدانک اغذیه را ورای تغذیه در بدن افعالی چندست
مثل تسخین و تبرید و ترطیب و تجفیف و قبض و اسهال
و ادرار و نفع بعضی از اعضا و اضرار بعضی را از ان و این افعال یا بسبب
خواص اغذیه و اختلاف طبایع او بود یا بسبب اختلاف امزجهٔ ابدان
و اعضا و مستعد بودن هر یکی از ان بعضی اعراض را بخلاف بعضی
دیگر یا بسبب اجتماع بعضی از اخلاط بود در آلات غذا که مفسد یا مزلق
غذا باشد یا بسبب اختلاف صنعت طبخ بود یا بسبب سوء ترتیب
در مقدار و اوقات اکل و از انست که گاه باشد که غذای واحد هم مضر بود
و هم نافع و هم مسهل و هم قابض چون عسل مثلا چه او در ابدان بارده
منهضم شود و ازو خون حاصل آید و در ابدان حاره بصفرا مستحیل شود
و چون در احشا قوتی زیادت باشد در تنفید غذا و همچنان تقصیری
در دفع غذا را در نفوذ معاونت کند و یبس طبع زیادت گردد
و چون احشا را بر خلاف مذکور یابد اطلاق طبع کند و مثل کرنب
و عدس که ایشان مرکب القوی اند یعنی در ایشان دو قوت

متضاده

متضاده که یکی از ان ملین طبعست و دیگری قابض موجودست
و طبخ اجزای لطیف را که ملین است از اجزای کثیف که قابض است
جدا کند و بنا بران آب ایشان ملین و جرم ایشان قابض باشد
و چون آب و جرم باهم خورده شود اگر شکم را بالطبع سریع الانطلاق
یابند اطلاق کند و اگر بر خلاف آن یابند امساک کند و این از انست
که چون با حدی القوتین معاونی بدنی همد و متصل گردد و یک قوت
منفرد ماند و هر آینه غلبه اغلب را بود و همچنان گاه باشد
که غذای واحد مصحح بدنی و ممرض بدنی دیگر باشد چنانک
مثلا کسی از قبل طبع یا سن یا غیر آن مزاج از اعتدال بسه درجه
در حرارت خارج باشد واجب کند غذای او از حد اعتدال
بسه درجه بجانب برودت مایل بود تا حرارت بدن او در ان
اثر کند و او غذای بالفعل گرداند و طبع او از آنچه بود منخلع گردد
و حرارت او مثل حرارت بدن شود اگر صاحب مزاج بارد بمثل
چنین غذایی تغذیه کند یقین که او را مضرت رساند بل اگر
حار المزاج بغذائی که مثل حرارت مزاج او باشد تغذیه کند

به آینه کیفیت او و بعد اهضم رابع واثر حرارت بدنی در وحرارت او
از حرارت بدن زیادت باشد بسبب قبول حرارت از بدن
در هر طوری از هضم چنانک پیش ازین مذکور است وهو اعلم

فصل چهارم در بیان مراد از اطلاق کیفیات

اربعه بر اشیای وارده بر بدن و وجه حصر درجات آن
بدانک مراد اطبا ازآنچه گویند که فلان چیز گرمست یا سرد
یا تر یا خشک نه آنست که در واجزای بارده یا حارّه یا یابسه
یا رطبه موجود نیست چه این امری محالست بحکم آنک جمیع
کاینات از عناصر مرکّب اند و نه آنک در جوهر او یکی ازین
کیفیّات مذکوره زیادتست والّا یک چیز بنسبت با بدن
جمیع حیوانات در حرارت و برودت و رطوبت مساوی
بودی وحال برخلاف اینست چه اثر بعضی از ادویه در بدن انسان
برخلاف اثر اوست در بعضی از حیوانات چون ریوند مثلا که
بنسبت با بدن انسان بدو درجه گرمست و بنسبت با فرس
سرد و شوکران که بنسبت با بدن انسان بچهار درجه سردست

وبنابران

وبنا برآن بنسبت با بدن انسان دوا سمّیست و بنسبت با زرزور
که او را بپارسی سار گویند غذای مطلق چه او بدان تغذیه کند و جزو
بدن او گردد بل مراد ازین معنی آنست که چون ببدن انسان وارد
شود بعد از آنک ازو انفعالی یابد احداث کیفیّتی کند که قبل از
ورود او به بدن آن کیفیّت نبوده باشد و بدانک از اغذیه
وادویه آنچه با ابدان معتدلة المزاج فاضلة التّرکیب که از فضول
ردیّه پاک باشد موافق بود و بعد از ورود در بدن احداث
هیچ کیفیّتی نکند او را معتدل گویند مطلقا وآنچه احداث یکی از دو کیفیات
متضادّه کند و در دو کیفیّت دیگر ازو اثری حادث نشود او را
در آن دو کیفیّت معتدل گویند وامّا وجه حصر درجات کیفیات
در چهار اعنی آنک گویند فلان چیز بچندین درجه گرمست یا سرد
آنست که اطبّا چیزی را که در وکیفیتی از کیفیّات بغایت قلّت
باشد او را دران کیفیّت در درجهٔ اوّل گویند وآنچه در غایت کثرت
باشد در درجهٔ رابع باشد وآنچه در میان این دو متوسّط باشد
اگر با اوّل اقرب باشد درجهٔ ثانی واگر برابع درجهٔ ثالث

و هر یکی ازین درجات را سه مرتبه است اوّل و وسط و آخر چه
آنچه در کیفیتی باعتدال نزدیک باشد مرتبهٔ اورا دران کیفیت اوّل
درجه گویند و آنچه ازان دورتر باشد وسط درجهٔ اوّل و آنچه
بدرجهٔ دوم نزدیک باشد آخر درجهٔ اوّل و باقیات را برین
قیاس باید کرد و هرگاه که گویند فلان چیز در فلان درجه گرم
یا سرد است و باوّل یا آخر درجه قید نکنند مراد ایشان وسط
درجه باشد و اگر کسی گوید که چرا نشاید که آنچه اثر کیفیتی ازو بغایت
کثرت باشد او در آن کیفیت در پنج یا شش درجه یا زیادت ازان
باشد جوابش آنست که هرچه در چهار درجه گرم یا سرد باشد دوای
سمّی بود و مفسد بدن و غایت اثر کیفیت زیادت ازین نتواند بود

فصل پنجم در معرفت قوانین استخراج کیفیات

اغذیه و ادویه بدانک قانون استخراج طبایع اشیا از دو وجه است
یکی تجربه و دیگری قیاس و شرایطی که در تجربه وثوق بدان
حاصل آید پنج است اوّل آنک تجربه بر بدن انسان باشد
زیرا که حکم بر کیفیاتی که در اغذیه و ادویه موجود است بنسبت با بدن

انسان معتبر است نه حیواناتی دیگر چنانک پیش ازین مبیّن گشت
دوم آنک آنچه بدان تجربه کنند از کیفیاتی عرضی خالی نباشد
مثل آب گرم مثلا که تا مادام که گرم باشد اثرا و تسخین بود و چون
کیفیت عرضی ازو زایل شود بطبع خود که آن برودت است بازگردد
سیوم آنک تجربه را بدان معتدله کنند تا چون اثری از حرارت
یا برودت یا غیر آن در وظاهر گردد بر آن حکم کنند و بعضی گفته اند واجب
آنست که تجربه بر علل متضاده کنند تا منفعت و مضرت آن مبیّن
گردد و برین تقدیر باید که مرض سوء المزاج غیر مرکب باشد یعنی بر مزاج
یک کیفیت از کیفیات اربعه غالب بود تا موجب اشتباه نگردد
که اثر منفعت او بکدام کیفیت است و باید که قوّت او مقابل
قوّت مرض باشد چه اثر اضعف در اقوی بزودی ظاهر نگردد مگر
باکثار یا بتکرار و چنین تجربه از طریق احتیاط دور باشد پس
طریق آنست که اوّل بر مرضی اضعف ازو تجربه کنند و بتدریج
با قوی ترقّی نمایند تا اشتباه مرتفع گردد چهارم آنک استمرار
فعل او را رعایت کنند تا فعل عرضی از ذاتی ممیز گردد زیرا

که جون ظهور فعل از چیزی دایمی یا اکثری باشد لا شک که آن
فعل او را ذاتی بود و اگر بر خلاف این باشد عرضی **بنجم**
آنک زمان ظهور فعل و اثر او را رعایت کند چه هر گاه که در اوّل
ازو فعلی بر ضدّ فعل آخر ظاهر گردد محلّ اشکال و اشتباه بود
زیرا که ممکن است که فعل اوّل بالذّات و فعل ثانی بالعرض بود
بل گاه باشد که فعل ذاتی خفی و عرضی ظاهر باشد و در تجربه
خطا افتد و صدق قول امام ابقراط که التجربه خطر ظاهر گردد
و این اشتباه بدان مرتفع شود که مقرّر دانند که جون خبری
از کیفیّت عرضی خالی باشد و فعل اوّل ضدّ فعل آخر نباشد غالبا
فعل اوّلین او ذاتی و آخرین عرضی باشد و قول افاضل
در شرح قول ابقراط آنست که تجربه خطر وقتی باشد که
از رعایت شرایط مذکوره و قانون قیاس خالی باشد و بالجمله
باید که در تجربه بحدّ اقصا و غایت قصوی احتیاط واجب دانند
و از وقوع خطر بر حذر باشند چه حال مأمون نیست از آنک آنچه
بدو تجربه کنند دوای سمّی باشد و بتجربه تجربه گردد بل واجب

آنست

آنست که بر مجرّبات متقدّمان اکتفا کنند و جون از تجربه گزیر
نباشد طریق قیاس را مرعی دارند و بدآنچ او را بوئی گریه منکر
و طعمی بغایت لشع باشد تجربه نکنند جه منافری بغایت دلیل ضدّیت
او باشد با بدن انسان که تجربه جمیع اشیا بقصد حاصل آمده است
بل اکثر اتفاقیست و بعد از ان بتجربه محقّق گشته و درین معنی
سخن نه جندانست که این مختصر احتمال بیان آن تواند کرد **فصل ششم**
در بیان استخراج طبایع متناولات بطریق قیاس **بدانک**
در استخراج طبایع اشیا استدلال بطریق قیاس از نج جیز کنند **اوّل**
بطو و سرعت استحالت و استدلال از ان جنانست که هر جا استحالت
او بآتش اسهل و اسرع بود گرم باشد و وثوق بر اسخان او بدن انسانرا
وقتی حاصل آید که لطیف الجوهر بود و بغایت متخلّل نباشد و قبول
دقّ و سحق بسرعت کند و هر گاه که ازین نوع دو جیز در تخلخل و تکاثف
مساوی باشند هر کدام که قبول برودت زودتر سرد تر و اشیائی
که از شان ایشان آن باشد که بآتش مشتعل شوند قیاس بعضی از ایشان
با بعضی آنست که جون دو جیز در قوام مساوی باشند هر کدام که زودتر

مشتعل شود گرم تر باشد و اگر در تخلخل و تکاثف مختلف باشند
و اشتعال متخلخل اسرع بود حکم بر زیادتی اسخان او نکند چه شاید بود که
سبب سرعت اشتعال او تخلخل جوهر او باشد نه زیادتی حرارت درو
دوم سرعت و بطؤ جمود است و استدلال از آن چنانست
که چون دو چیز در غلظ و لطافت مساوی باشند هر کدام که در سرما
زودتر منجمد گردد برودت درو بیشتر باشد و چون در آن مساوی
نباشد حکم بسرعت جمود اغلظ بر زیادتی برودت او نکند چه سرعت
جمود بسبب غلظ جوهر ممکن باشد و بالجمله جمود ابرد و اغلظ اسرع باشد
سیم طعمست و استدلال از آن چنانست که از طعوم هرچه شور
و شیرین و تیز و تلخ باشد سبب آن مگر جوهری گرم که احداث
این طعوم کند نتواند بود الا آنکه گاه باشد که از چیزی تلخ اثر برودت
محسوس گردد و شیرین بنسبت با هر یکی ازین مذکورات باعتدال
اقرب باشد و همچنان انواع او هر یکی بنسبت با دیگری در کثرت
و قلت حرارت مختلف باشند چه هر چه در حلاوت او حدتی باشد
حرارت درو بیشتر بود و از طعوم آنچه ترش و عفص و قابض و تفه باشد

البتة

البتة سرد بود و در سم معتدل باشد و زیادتی بیان در احوال طعوم
بعد ازین کرده آید ان شاء الله تعالی چهارم رایحه است و آن چنانست
که حدوث رایحه در اشیا غالباً بسبب جوهر گرم باشد و خصوصا
که بجانب حلاوت مایل بود یا از و لذعی یا حدتی محسوس گردد
و اما آنچه از و احساس حموضتی و لزوجتی کرده شود سرد باشد
و عطریات جمله گرم باشند مگر آنکه نفس را از و تسکینی
حاصل آید چون کافور و نیلوفر و بالجمله وجود بوی دلیل بر لطافت
مزاج بود و عدم آن بر کثافت و گاه باشد که بوی در استدلال مخالف
طعم بود چون گل سرخ مثلا که بوی او دلیل حرارت است
و طعم او مرکبست از مرارت که آن نیز دلیل حرارت است
و از عفوصت که دلیل برودت است و از جزو مائی که آنرا
طعم نیست و آن نیز دلیل بر برودت است و اگر چه مثل چنین
چیزها را مرکب القوی گویند و لیکن غالب بر ایشان برودت باشد
و از آنست که استدلال از بوی محل وثوق نباشد پنجم
لونست و آن اضعف استدلالات است چه ممکن است

که چیزی از دو جوهر مرکب باشد حار و بارد و جوهر بارد را
لونی باشد که بروی دلالت کند و جوهر حار را لون نباشد و حال
آنک غالب بروی جوهر حار بود و از فعل او اثر حرارت
محسوس گردد نه برودت و لیکن گاه باشد که در نوع واحد
بقیاس بعضی از و با بعضی استدلال کنند چنانک در شراب
و پیاز و بزور و حبوب جه ازین مذکورات هر کدام که در نوع خود
از دیگری سفیدتر باشد سردتر بود و آنچه سفیدی در و کمتر باشد
برودت در و کمتر بود و بعضی برانند که در نوع حار هر کدام که سفید
تر کمتر و هر چه سفیدی در و کمتر حرارت در و کمتر و در نوع بارد
هر کدام که سفیدتر سردتر و هر کدام که سفیدی در و کمتر برودت
در و کمتر و این زعمی باطلست و قول اول اوضح و اظهر است
جه شراب از انواع حار است و از و آنچه سفید است حرارت
در و کمتر و لیکن بر خلاف زعم ایشانست و صحت این معنی از فعل
او ظاهر است و در دلالت کافی

فصل هفتم

در بیان افعال طعوم تسعه و وجه حصر ایشان در ان بدانک

افعال

افعال طعوم بحسب جوهر و کیفیت هر یکی از ایشان مختلف گردد جه جوهر
حلو جوهر کثیف ارضیست و در حرارت باعتدال و بنا بران در و
تسخینی بغایت نیست و او منضج است و مرخی و اجزای او تحلل
اجزای زبان در آید و سطح او را املس سازد و لذعی که او را باشد
تسکین دهد و بدان سبب او را لذتی حاصل آید و طبیعت او را دوست
دارد و بزودی جذب کند و لیکن معطش بود و مر کثیف ارضیست
و حرارت در و بحسب کثرت و قلت مرارت و بحسب ترکیب
او با بعضی طعوم متفاوت باشد چنانک بعد ازین مبین گردد و بنا
بران تسخین او تسخینی بغایت نباشد و او مجلی و مقطع است و بدان سبب
سطح زبان را بغایت خشن سازد و غسلی تمام دهد و مالح با آنک
جوهر او جوهر ارضیست در کثافت متوسط است و در حرارت
اگر جه زاید ست اما بغایت نیست و بدان سبب جلا دهنده است و مسخن
قوی و مسخن زبان نیست و در غسل از مر کمتر ست و او مانع عفونت
و حریف لطیفی ناریست و در حرارت بغایت است و بدان

سبب محلّل و معفّن و محرق است و در زبان لذعی قوی حادث
کند حامض لطیفی مائیست و برودت در انواع حوامض بحسب قلّت
و کثرت حموضت متفاوت باشد چه هرچه ترش‌تر سردتر و او ملطّف
و مقطّع است و بدان سبب در جوهر زبان غایص گردد و از لذع
کند بغیر اسخان و کمتر از لذع حریف و او سدّه را بگشاید و مجاری را
پاک کند و صفرا را تسکین دهد و تولید ریاح کند و اعصاب را مضرت رساند
و عفص کثیفی ارضی بارد است و او قابض و مکثف و مخشن و مصلب است و بدان
سبب اجزای زبان را جمع آرد جمع آوردن بغایت بحدّ عصر و قابض نیز بارد
ارضیست و افعال او مثل افعال عفص است الّا آنک در جمیع افعال از و
اضعف است و دسم لطیفی مائیست و هوائی و او مرطّب و ملیّن و مرخیست
و بدان سبب اجزای زبان را منبسط کند و سطح او را املس
گرداند و طبع را نرم کند و تفه را جوهر متوسط مائی و
ارضیست و در حرارت و برودت معتدل و از و طعمی محسوس نیست
و هرگاه که بر جوهر او مائیّت غالب باشد برودت او غالب گردد

و اینجا

و اینجا اعتراضی وارد است و آن آنست که چون از تفه طعمی محسوس
نیست از جملهٔ طعوم چون تواند بود جواب آنست که مراد ما از طعم حالتیست
که قوت ذائقه احساس آن کند و بکیفیتی بر آن حکم کند و اگرچه از تفه طعمی
محسوس نیست امّا چون حاکم در و بوجود طعم و عدم آن در و همین حس ذوقست
او را از طعوم گرفته اند و بدانک ذوات الطعوم در حرارت و برودت
بعضی با بعضی متفاوت باشد و بعضی متساوی چنانک در برودت قابض
و حامض متساوی باشد و عفص در برودت از ایشان اغلب بود در حرارت
حریف قوی‌تر باشد بعد از و مرّ بعد از و مالح بعد از و حلو و گاه باشد
که دو طعم در یک چیز مجتمع شوند چنانک حرافت و حلاوت در عسل
و حلاوت و حموضت در میوه‌های نیم پخته و مرارت و حلاوت در بعضی
ادویه و حال آن در کیفیت بحسب غلبهٔ یکی از آن دو متفاوت گردد
گاه باشد که یک چیز از دو جوهر مرکب باشد یکی از آن گرم ذی طعم
و دیگری تفهٔ بی طعم و آن مرکب بسبب غلبهٔ جوهر بارد بود و غمور
جوهر حار و فعل او فعل بارد چون مثلا که طعم او تلخست و او سردست

در چهار درجه تأثیر او بسبب جوهر تفه بارد غالبست نه بسبب جوهر حار
مغلوب و چون شاه‌تره که با شدّت مرارتی که او راست در حرارت و برودت
معتدلست و بعضی او را در اول درجه سرد گرفته اند و چون کاسنی که سردست
در اول درجه و موفق و موکد این معنی آنست که چون اندکی صبر با بسیاری از
دو نوع ترش ضم کنند بعینه که او را تلخ سازد و کریه نسازد پس همچنانک ممتزج
صناعی بدین نمط ممکنست ممتزج طبیعی نیز ممکن گردد و امّا سبب حصر طعوم
درین نه آنست که چون وجود هر چیزی بی مادّه و فاعلی ممکن نگردد و چون
فاعل در مادّه اثر کند هر آینه در و صورتی پدید آید پس جوهر ذی طعم
کثیف باشد یا لطیف یا متوسّط و فاعل در و حرارت بود یا برودت
یا اعتدال و از ضرب اثر سه فاعل در سه مادّه نه صورت حاصل چنانکه درین جدولست

جوهر	فاعل	صورت
کثیف	حار	مر
	بارد	عفص
	معتدل	حلو
لطیف	حار	حریف
	بارد	حامض
	معتدل	دسم
متوسّط	حار	مالح
	بارد	قابض
	معتدل	تفه

واین جمله

واین جمله از برای سهولت حفظ طالبان درین دو بیت
منظوم مرموز شد **شعر** مادّی آنکه فاعلی پس صوریست
این اشارت در طعومات ای رضی لحکر کبقص کمو لحف لبقص
لمم محخ مبض ممم یتقض

فصل هشتم

در بیان اطعمهٔ که جمع میان ایشان مستحب یا ممنوع بود و آنچه بدین
تعلّق دارد **بدانک** بعضی از اطعمه آنست که جمع میان ایشان
از برای اصلاح بعضی به بعضی مستحب باشد چنانک جمع کردن
میان طعامهای شیرین و ترش و میان چرب و شور یا ترش
و شور و میان چرب و قابض یا قابض و شیرین یا تفه و شور
یا حریف و تفه و شیرین و بعضی گفته اند که جمع میان هر غذایی
که اتّفاق افتد جایز باشد چه حال خالی نباشد از آنک هر یکی
ازان دو غذا متشابه یکدیگر باشند یا متضاد پس اگر متشابه باشند
حال بمنزلت اکثار باشد و اگر متضاد باشند هر یکی ازان
معدل کیفیّت یا مصلح مضرّت دیگری باشد و این ظنّی فاسدست
چه هر که استدلال بانقسام چیزی کند بقسمتی معیّن واجبست

که آن تقسیم بر وجهی بود که حاصر جمیع اقسام آن باشد والا آن
استدلال مثبت قول او نتواند بود چنانک درین صورت
زیرا که ممکن است که دو غدا نه متشابه یکدیگر باشند و نه مضاد
بل مخالف یکدیگر باشند در بعضی از امور چون غذای الجوهر
وغذای کثیر التغذیه چه میان ایشان ازین دو حیثیت مشابهت
ومباینت کلی نیست وحال آنک مخالف یکدیگرند در فعل
وانفعال وبعید نیست که مضرتی که از جمع بین الغذائین حادث
شود اختلافی باشد که آن نه مشابهت بود و نه مضادت
بل گاه باشد که دو چیز ضد یکدیگر باشند ومعدل ومصلح
یکدیگر نباشند چون غلط یا در فساد جوهر متفق باشند یا در کیفیتی
عرضی که ضد کیفیت ذاتی یکی از یشان نباشد یا آنک حاسه از هر
یکی از ان متضادتین متاثر گردد چون تألم عضوی سوخته
از یخ جدا واز هر یکی ازین دو کیفیت متاذی گردد وگاه باشد
که جمع میان دو متشابه مستحب بود چون اتفاق افتد که یکی
از یشان ملطف ومصلح دیگری باشد وگاه باشد که مثل

این جمع

این جمع ممنوع بود بسبب حدوث کیفیتی عرضی در یکی از یشان
یا بسبب خاصیتی خارج از مزاجی متشابه که ایشانراست ومع ذلک
قول در مضادت ومشابهت غدا نوعی از استعارت وتسامح
تواند بود چه جواهر از ان حیثیت که جواهرند در یشان تضاد متحقق
نگردد زیرا که مضادت از خواص اعراض است الا آنک استعمال او
در جواهر بسبب قیام اعراض متضاده است بدان واما
اطعمه که اصحاب تجارب از جمع میان ایشان منع کرده اند وانبات
بسیاری از ان بدلایل وقیاسات طبی مشکل باشد آنست که گفته اند
هیچ یکی از لبنیات را با ماهی جمع نشاید کرد زیرا که موجب امراض
مزمنه بود چون جذام وبرص وسعله وداء الفیل و مانند آن ومیجان
جمع لبنیات با ترشی یا گوشت مرغ یا ترب وگفته اند تناول نشاید
کرد وبعد از سربریان انگور یا شراب انگوری بعد از برنج سرکه وبعد از
هریسه انار وبعد از شیر برنج سویق وباید دانست که ادمان
تناول حلوا وخون را گرم واشتها را ساقط وجرم معده را سست
کند ومداومت بر حموضات اعصاب را زیان دارد ومردم را

زود پیر سازد و کثرت تناول ملوحات بدن را خشک و نحیف کند
و چشم را زیان دارد و استکثار طعامهاء تفه بدن را سست کند و کسل
آرد و حرارت خون را تیز کند و حکه آرد و باید که دفع مضرت شیرینی
بترشی کند و دفع ترشی بشیرینی و دفع تفه بشور یا تیز و دفع مضرت
این دو بتفه چنانکه در اول این فصل مذکور است **فصل نهم**
در بیان رعایت مرات و اوقات اکل و شرایط آن **بدانک**
هر چند که کثرت و قلت رغبت مردم بطعام و اختیار مرات
و اوقات آن بحسب عادات و امزجه متفاوت باشد لیکن باید
دانست که اکثر مرات اکل در یک شبانروز دو نوبت است
و اوقات آن بامداد و شبانگاه است و اقل آن یک نوبت است
و وقت آن میانهٔ روز است و متوسط در دو روز سه نوبت
یک روز بامداد و شبانگاه و روز دیگر در میانهٔ روز و رعایت
تدبیر صواب درین باب آنست که چون کسی را کثرت مرات
اکل عادت باشد باید که طعام بامداد را با میان روز یا قریب آن
در تاخیر ندارد چه تاخیر آن موجب تاخیر طعام شام گردد و آن

موجب مضرت شود چه اگر پیش از نزول طعام از فم معده خواب
کنند موجب تقصیر هضم و کثرت تصاعد ابخره باشد بدماغ زیرا که استکمال
هضم معدی در قعر معده بود و مداومت برین معنی چشم و گوش
و دندان و جمیع قوای نفسانی و اعصاب دماغی را مضرت رساند
و اگر خواب را تا وقت نزول طعام در قعر معده در تاخیر دارند
موجب بیداری شب گردد و هر آینه بروز خواب احتیاج افتد
و آنک مرات اکل او در دو روز سه کرت باشد در روز اول
همین ترتیب مذکور رعایت باید کرد زیرا که چون طعام بامداد
بگاه‌تر خورده شود وقت شام اشتها غالب باشد و بغذا رغبت
افتد و روز دیگر بامداد بسبب تناول طعام شام گذشته چندان
رغبت بغذا نباشد و در میان روز اشتهاء صادق بادید آید و چون
درین روز بطعام شام احتیاج نیفتد هر آینه روز دیگر بامداد اشتها
حاصل آید **و آنرا** که مرات اکل او هر روز یک نوبت باشد
رعایت وقت آن میان روز اولی بود چه تا آن وقت رطوبات
معدی تخفیف یافته باشد و شهوت طعام زیادت گشته و بعد از آن

تا وقت خواب غالبا هضم معدی تمام و باشد که انحدار کیلوس پس
بجگر و انحدار ثقل طعام بامعا تمام شود و تمام شود و هضم کبدی در خواب
کما ینبغی حاصل آید **فصل دهم** در بیان وقت شروع
بتناول طعام و رعایت مقدار و تدابیری که بدان تعلق دارد بدانک
رعایت تدبیر واجب در شروع بتناول طعام آنست که تا اشتهاء
صادق حاصل نباشد بدان مایل نشود چه اشتهاء صادق عبارت است
از دغدغهٔ که فم معده را حاصل آید از انصباب قدری مادهٔ سودا
در فم معده از فعل طبیعت بسبب احتیاج بدن بغذا و تحصیل بدل
ما یتحلل و یقین که این معنی بعد از فراغ طبیعت تواند بود از افعال
بدنی چون هضم غذاء سابق و دفع فضلات آن و نضج مواد و تحلیل
رطوباتی که بر طبیعت گران باشد و هر آینه چون پیش از فراغ
او ازین افعال او را بامری موجب اقتضای قیاس طبی بفعلی دیگر
اشتغال دهند موجب تحیر او گردد و از تمام افعال خود قاصر آید و باید
که از اشتهاء کاذب که بسبب دغدغهٔ فم معده از شراب یا از ابخرهٔ
که از طعام فاسد در تخمه بفم معده بر آید در غلط نیفتند و بران صبر کنند

جه مثل این اشتها بزودی زایل گردد و باید که بر اشتهای صبر نکنند زیرا
که بدان سبب حرارتی در معده پدید آید و اخلاطی صدیدی در معده ریخته
شود و خصوصا در مزاج صفراوی و لیکن مرطوب و خاصه بلغمی مزاج
زمانی لطیف بران صبر کردن مناسب باشد و اگر بر ریختن مادهٔ
تیز در معده احساس افتد سکنجبین و آب گرم قی باید کرد و چون اختیار
مقدار اکل نیز بحسب امزجه و عادات و صنایع اختلاف غیر محصور دارد
و تعیین مقدار هر یکی بر وجهی مضبوط میسر نگردد واجب آنست
که هنوز از طلب طعام در نفس بقیه باشد که دست ازان باز
دارند تا چون در وقت هضم غذا در شور آن آید محل بر و متسع باشد
والا در فعل هاضمه تقصیر افتد و بسیار باشد که بدین سبب غذا
بفساد آید و سبب حدوث آفت شود **فصل یازدهم**
در رعایت شرایط ترتیب اکل بدانک اعظم شرایطی که رعایت
آن در ترتیب اکل واجبست آنست که از ادخال طعام بر طعامی
غیر منهضم بغایت جهد احتراز واجب دانند چه بدنرا هیچ آفتی مثل
مضرتی که ازین معنی حاصل آید نتواند بود و همچنان مضرتی که

از شدت امتلا اعم از انک از طعام باشد یا از شراب و نص
قول ربانی که **کلوا واشربوا ولا تسرفوا** درین باب آیتی
صریحست وآنچه در احادیث نبوی واردست که **المعدة بیت**
کل داء والحمیة رأس کل دواء از برای ابنا
والطبها راین معنیست و درین معنی ابو علی رحمه الله نظمی کرده است
که بسیار حکمت درانجا مندرجست **بیت**

جمیع الطب فی البیتین جمع ... وحسن القول فی قصر الکلام
فقلل ان اکلت وبعد اکل ... تجنب فالشفاء فی الانهضام
ولیس علی النفوس اشد باسا ... من ادخال الطعام علی الطعام

وحکم اطالت زمان اکل در ردأت بحکم ادخال قریب باشد
بسبب تصرف قوت هاضمه در طعامی که اول خورده شود پیش
از انک طعام آخرین وارد شود و باید که بعد از غذای صلب قوی
از تناول غذای رقیق سریع الهضم محترز باشند زیرا که پیشتر ازان
منهضم شود وچون منفذ عبور نیابد فاسد شود و فاسد گرداند ونیز
بعد از طعامی مزلق بزمانی اندک غذای صلب قوی تناول نکنند

تا پیش از هضم با آن مزلق نگردد و بدن ازان نامحظوظ نشود بل اگر
پیش از تناول غذا مقداری اندک از طعامی که درو قوت قابضه باشد
تناول کنند جایز باشد وخصوصا کسی را که بسبب رخاوت معده غذا
پیش از هضم نازل شود تا بواسطهٔ تکثیف منافذ را فراهم کنند
و با قوت ماسکه در باز داشتن طعام با تمام هضم مدد کرد و تناول
طعامی مزلق بعد از طعام جایز نباشد چه فم معده را مسترخی گرداند
وطعام بزودی در قعر معده بیفتد بل بعد از غذا اندکی چیزی از قابض
مذکور واجب بود وخصوصا کسی را که طعام از فم معده دیر نازل شود
یا فم معده را فراهم کشد وطعام بزودی در قعر معده افتد وکسی را
که بغذایی غلیظ اضطرار افتد بعد از اشتهای تمام مقداری معتدل
ازان تناول کند و در زمستان طعام کثیر الغذا باید وگرم بالفعل
و تابستان برضد واز حرارت و برودت بافراط در جمیع مآکل
و مشارب و در جمیع اوقات مجتنب باید بود و در مزاج صفراوی
غذای مایل به برودت و رطوبت باید و در دموی قلیل الغذای
مایل به برودت و در بلغمی قلیل الغذای مایل بسخونت وتلطیف

و در سوداوی کثیر الغذای لطیف مرطب باندکی مایل بسخونت
و کسانی را که معدهٔ ایشان در غایت حرارت باشد غذای قوی بطی الهضم
موافق باشد زیرا که غذای لطیف سریع الهضم در معدهٔ ایشان احتراق یابد
و بفساد آید و حال اصحاب معدهٔ سرد بر ضدّ این بود و بعد از طعام
از حرکات نفسی و بدنی بر حذر باید بود چه در حرکات نفسی که آن
فرحند و غم و غضب و خوف و وهم و خجل طبیعت بدان مشتغل گردد
و از فعل هضم باز ماند و در حرکات بدنی طعام پیش از هضم در مجاری نفوذ
کند یا از امعا منزلق گردد یا بسبب تخضخض در معده فاسد گردد و حرکتی
خفیف بعد از طعام در وقت شام مناسب باشد و بعد از حرکتی
قوی غذای سریع الاستحاله چون شیر و ماست یا سریع الفساد چون ماهی تازه
یا خربزه احتراز واجب بود و بباید دانست که مراعات عادت
در واجبات و غیر واجبات واجب باشد چه بسیار باشد که غذای
مألوف که در و مضرّتی باشد از طعامی فاضل که مالوف نباشد موافقتر
افتد الّا آنکه از جهة عادت باستمرای اغذیهٔ ردیه مغرور نباید بود زیرا
که بعد از مرور ایّام اخلاطی بد از ان مجتمع آید و موجب امراض مهلک یا مزمن گردد

و مردم مسن را مقدار غذا از معتاد کمتر باید چه بدن ایشان قبول غذا مثل
ما مضی نکند و فضلات زیادت از اقتضاء حال جمع آید

فصل دوازدهم

در دفع مضرّت خطایی که از عدم رعایت ترتیب در تناول اطعمه واقع شود

بدانک بر حافظ صحت و طالب مزاج مستقیم مراقبت حالاتی که بدن را
طاری شود و تأمّل در موجبات انحرافی از خبط و عدم رعایت ترتیب عارض
گردد واجب باشد تا بمنع سبب و دفع مضرّت آنچه بسبب تغیّر حال
بدن باشد بزودی اشتغال نموده آید چه هر گاه که درین معنی غفلتی افتد
و بر سبب مضرّتی که لاحق گردد واقف نباشد ممکن است که اعاده و تکرار
فعل غیر واجب واقع شود و سبب امری عظیم گردد پس باید که هرگاه
که براثری از افعال متناولات در بدن اطّلاع افتد در تدارک مضرّت
آن عجلت نمایند و دفع مضرّتی که از تناول اغذیهٔ حارّ حادث شود
بسکنجبین عسلی یا شکری کنند ساذج یا بزوری بحسب ظهور حرارت
و اغذیهٔ بارده را بمآء العسل یا شراب عسل یا گوارش زیره و دفع مضرّت
اغذیهٔ غلیظ را حارّ المزاج بسکنجبین کنند چنانک ذکر رفت و بارد المزاج
بمعاجین حارّ چون مادّة الحیوة و فلافلی و مانند آن و چون بفساد طعام

در معده احساس افتد تدارک آن بنا درت باشد برقی واکر متعذر گردد یا وقت آن فوت شده باشد تجرع آب گرم مناسب باشد پس طبیعت بدفع مؤنت آن کافی باشد فبها والّا در انحدار آن محرور بتناول اطریفل وکلنکر و مبرود بکوارش کمونی و شهریاران قیام نمایند وآنچه باکثر مزاج مناسب و در وغایت خفت بود سه حصه علک البطم است وازان قوی تر سه حصه صبر وازان قویتر صبر وعلک البطم از هر یکی نیم درم نطرون دانگی واگر دو درم افیتمون سوده باد و وقیه شراب انگوری بکار دارند نافع بود واگر این تدابیر ممکن نگردد صوم و نوم تدبیری صوابست و بعد از خفت استحمام وتلطیف طعام واگر این جمله نافع نیفتد وطعام استمرار نیابد وکسل وتثاؤب بادید آید تدارک آن استعمال منقیات عروق باشد چنانک در کتب طبی در معالجات تخمه وامتلا مذکورست

باب دوم

در بیان احوال حبوب واین باب مشتملست بر شش فصل

فصل اوّل در بیان کلام کلّی در جمیع انواع حبوب

بباید دانست که از انواع مطعومات بهترین غذائی از برای مداومت

نمودن بران وازجهت سرعت هضم واستمرا ئیست بالحوم حبوبست وازجمیع او آنچ ممتازست آنست که ادراک او بکمال وسطح او املس وخلل او ممتلی وجرم او سخت وبوزن ثقیل باشد وازو اردب بسیار حاصل آید ودر آب زود منتقع ومنتفخ گردد وازجمیع شوائب وحبوب غریبه که با او نابت گردد پاک باشد ودر حداثت وعاقت متوسط وآن بعد از گذشتن شش ماه بود برو تا یک سال تمام چه قریب العهد بحصاد رطوبت فضلیه درو بسیار بود وعسر الهضم وبطی الانحدار بود وخوفی که ازو حاصل آید ثقیل لزج کثیر الفضول باشد وبعید العهد بحصاد اکثر رطوبت او بتحلیل رفته باشد واگرچه سریع الهضم بود ولیکن قلیل الغذا باشد وآنچه عفونت بدو راه یافته باشد تغذیه را نشاید واصلاح هر یکی از حبوب بمصلحی که لایق حال ومناسب معتدی باشد کرده شود چه حبوب از نقع کسب رطوبت کند واز جوشیدن مرارت وعفوصت ایشان زایل شود وبریان کرده لینت ایشان کم کند ودر ایشان پیوست وغلظ بادید آید ونفخ ایشان زایل کند وار دکردن تغیر وانهضام ایشان

درمعده ونفوذ اثر آن در بدن زودتر کرداند ومقشّر کردن انهضام
ایشان بطی کرداند ولیکن غذای او قوی وبسیار کردد وملایمهٔ
ایشان بابدن انسان بیشتر باشد چه انسان در انواع حیوان بمثابه مغز
وخلاصه بود وغذا مشابه مغتذی باید ودرآب عجین کردن حرارت
بکشد وافادهٔ برودت کند وتملیح تفاهت ایشان ببرد ودرایشان
طعمی ولطافتی بادید آرد وبزورحاج چون نانخواه وبادیان وشونیز
ضم کردن نفخ ایشان زایل کند ونفوذ غذای ایشان در جگر اسرع کرداند
وتخمیر یعنی آنک خمیر را بگذارند تا قدری منتفخ شود واندک بوئی
از حموضت ازو محسوس کردد اورا لطیف وسریع النفوذ کند
واز احداث سدد دور دارد ودر تنور بختن سبکتر ولذیذتر وگوارنده
تر سازد

فصل دوم

در بیان احوال گندم وجو ومتعلقات
هر یکی از آن بدانک از انواع حبوب گندم با طبیعت انسان
مشاکلت ومناسبت قویتر دارد وغذای او محمود ست
اکثر مردمان را وخصوصا ابدان معتدله را زیرا که طبیعت او باعتدال
انسانی مشابه ومشاکلت وبهترین او آنست که جرم او در صلابت

وسخافت

وسخافت وبیاض وحمرت متوسط باشد واز گندم آنچه صلب وبوزن
گران وبرنگ سرخ باشد غذای او غلیظ وبسیار بود وآنچه سفید
وسست وسبک باشد برضد این بود وگندم سیاه ردی الغذا بود
واو در طبع معتدلست مایل بحرارت ودر رطوبت ویبوست

علاج سگ دیوانه گزیده

متوسط واز فواید گندم آنست که اگر او را بآب وبرگزیدهٔ سگ دیوانه
نهند منفعت رساند واگر او را بخایند وبر اورام ضماد کنند منفجر کرداند
وخصوصا بناشتا وچون او را در میان دو قطعه آهن گرم کرده که سطح ایشان

علاج قوبا

املس باشد سحق کنند رطوبتی را که از آن حاصل آید بر قوبا طلا کنند
نافع بود وگندم نارسیده مولد ریاح وکرمهای دراز کردد وآنچه در
طبخ ونضج ناتمام باشد احداث سدد کند واز آنست که در جمیع اطعمه که از گندم
سازند استکمال نضج وصنعت آن واجب دانند وانواع نانهائی که
از گندم سازند مختلف است وآن نان خشکار وسمید
وحواری وفرنی وطابون وطابق وسله اما نان خشکار
نانی باشد که از آردی نابیخته بآردبیزی فراخ چشمه گذرانیده بخته
باشند وبهترین او آنست که اندک سبوس بود واو گرمتر در اول

درجه سریع النفوذ بود وطبع را نرم دارد و باصحاب قولنج موافق بود
وضماد او اورام گرم را نرم سازد وچون اورا با قدری نمک
در آب حل کنند و برقو با طلا کنند نافع بود واو با آنک قلیل الغذاست
بدترین انواع نانهاست که از گندم سازند ادمان آن حکه وجرب آرد
واصلاح آن بشوربا های گرم چرب کنند **ونان سمید** نانی باشد که
درجدا کردن سبوس از آرد او مبالغه بگذرانیدن از آرد بیز حریر
کرده باشند
یا مانند آن واو با آنک کثیر الغذاست از وی خون صالح حاصل آید
ولیکن بطئ الهضم والانحدار بود وبهترین او آنست که نضجی تمام
یافته باشد وبزردی مایل واو معتدل مایل بحرارت است بدن را
فربه سازد واعتقال طبع آورد ومحدث سدد بود وجودت
تخمیر وتملیح دفع مضرت او کند وهمچنان خوردن او با شوربا های خوش نمک
ونان حواری نانی باشد که گندم اورا بکرات شسته باشند وخشک
کرده و در سفید کردن مبالغه نموده واز آرد بیز نرم گذرانیده
واو متوسط است میان خشکار وسمید در تغذیه و سرعت وبطو انهضام
والانحدار و در بسیاری از احوال بسمید مانده تر بود و در حرارت

ازو کمتر

ازو کمتر باشد بسبب اکتساب برودت از آب وهمچنان در تولید سده
از قلت غلظ ولزوجت درو زیرا که از ارضیت بهوائیت مایل شده
باشد بسبب خروج اجزای ارضی ازو در آب وبرین تقدیر قوت او
بقوت نشاسته نزدیک باشد **ونان فرنی** نانی مشهور است وبهترین
او آنست که با استحکام نضج نرم و رطوبت ناک بود و با آنک از مضرت
او در مستقبل ایمن نتوان بود وبطئ الهضم باشد بسبب احتراق ظاهر وفجاجت
باطن او واصحاب ابدان نحیفه و ریاضات قویه ازو منتفع گردند
واو طبع را معتقل دارد واصلاح او بچیزهای شیرین کنند واز مصلحات
او آنست که اورا خشک کنند وبکوبند وبآب شکر خلط کنند واما
طابون حفره بود مانند تنور سنگ ریزها دران ریزند وطبقی آهنین
بران پوشند وبآتش زبل مواشی گرم کنند وبعد ازان که آتش وطبق
از حفره بیرون کنند سنگ ریزهارا از خاکستر پاک کنند وخمیر بر بالای آن
نهند وطبق بروی پوشند وآتش بازجای کنند تا پخته شود وبهترین او آنست
که در تخمیر وتملیح ونضج مستحکم بود واین نان با آنک بنان تنوری نزدیک
باشد رطوبت ناک وبطئ الهضم بود واصحاب ریاضات قویه وابدان

متخلخله را مناسب باشد و اصلاح او بحلاوا کنند **و نان طابق** نانی باشد که
برتابهٔ آهنین یا سفالین پزند و بهترین او آنست که در تخمیر و تمليح
مستکمل بود و از انواع نانها او بپوست مایلست بسبب انشقاق
رطوبت او برتابه و با اصحاب کد و تعب موافق باشد اعتقال
طبع آرد و معده را در تعب اندازد و مولد سدّه بود و خصوصا چون
با خمیر او روغن ضم کنند و آنچه از مضرت او کمتر کند آنست که او را
با گوشت لطیف خورند و با بازیرحان و امراق دسمه **و نان مسله**
نانی باشد که بر بالای ریگ یا سنگ ریزه در آتش کنند و او از انواع
نانهای مذکور بدتر باشد بسبب کثرت احتراق ظاهر و قلت نضج
باطن و اختلاط خاکستر با او و بهترین او آنست که ازین مفاسد مصون
باشد و او بطیء الهضم بود بسبب غلظ و کثرت رطوبت و اصلاح او
بریاضت بسیار کنند پیش از اکل و شرب مثلث بعد از و و از جملهٔ مذکورات
آنچه فطیر باشد در آب راسب گردد و آنچه تخمیر او زیادت باشد
طافی شود و آنچه در رسوب و طفو متوسط بود متوسط باشد و نان فطیر
بطیء الهضم و الانحدار باشد و معقل طبع و مولد ریاح و سدّه و ریگ مثانه

وکرده

وکرده و جز اصحاب معده گرم و اصحاب کد و تعب و ابدان متخلخله را
نشاید و آنچه مضرت او را کمتر گرداند زنجبیل مربا است یا اطریفل
یا با آماء العسل و ریاضت و استحمام و خوابی بسیار **و اما نشاسته**
موافقترین غذا ایست اصحاب سعال گرم را و خشونت حلق را و سپوس او
از حرارتی خالی نیست جلا دهنده است و چون بدان تکمید کنند باد را
تحلیل **و اما جو درست** جودرست غذا بگندم اقرب از سایر حبوبات است
الا آنکه غذای او کمتر و ضعیف تر باشد از غذای گندم و از معده زودتر
منحدر گردد بسبب قلت لزوجت و غلظ و بهترین او آنست که
سفید و بزرگ و گران سنگ باشد و او جلا دهنده و تحلیل کننده است
و چون آرد جو را در آب گرم کنند و بر کلف طلا کنند زایل گردد و اگر
با سرکه بر نقرس و بر جرب متقرح طلا کنند نافع بود و سیلان فضول
از مفاصل باز دارد و با پوست خشخاش درد پهلو را دفع کند و چون
جو مرضوض را گرم کرده بر دردهای که از حرارت باشد ضماد کنند تسکین دهد
و اما سبوس گرم را تحلیل دهد و از و نوعی بی پوست باشد آنرا سلت
گویند و او بگندم نزدیکست و جو در طبع خود سرد و خشکست در اول درجه

جو

علاج کلف

علاج درد پهلو و دردهای گرم
نقرس گرم و جرب متقرح

وبرودت ازو زایل نشود یعنی هر طعامی که ازو کنند سرد باشد
واما پوست ازو بجا خلاف صنعت او متفاوت گردد
چه اگر او را بریان کنند پوست او زیادت شود واگر در آب بپزند
پوست او زایل شود واز آب رطوبت کسب کند وبدنرا ترطیب
دهد واگر ازو نان سازند نه تجفیف ازو بیبن گردد ونه ترطیب ونان
او مبرد ومنفخ بود وخونی که ازو حاصل آید بسودا مایل باشد
ومردم محرور مزاج را وکسانی را که تقلیل گوشت بر بدن
مقصود باشد مناسب بود ودفع مضرت او بچیزهای چرب وشیرین کنند

فصل سیم در بیان احوال برنج وکاورس ومتعلقات

هر یکی ازان بدانکه برنج غذای سبک ونیک گوارست وازو
خونی خوب حاصل آید وبا اکثر اوقات وطبایع عموم او موافق باشد
الا آنکه غذای او کمتر از گندم باشد وبهترین او آنست که سفید نظیف
بود ودر پوست طبع او در دو وجه اتفاقست لیکن در حرارت
وبرودت او خلافست چه بعضی برانند که در درجهٔ اول سرد است
وبعضی برانند که درین درجه گرمست وبعضی برانند که باعتدال قریبست

وبعضی

وبعضی گفته اند که در ابدان محرورین سخن است واین امری معقولست
هم بحسب تجربه وهم از روی قیاس پس بسبب پوست ولزوجت
که در وست چه هرگاه که در ابدان محرورین حرارتی قوی دروی اثر
کند لزوجت او زیادت کند وقبض ونیز زیادت گردد ومزاج
او گرم شود زیرا که اشیای لزج قلیل الرطوبه از حرارتی قوی
تسخین واحتراق بسرعت قبول کند چنانکه در ظاهر از حال اطعمهٔ لزجه
یابسه مثل ناطف وغیر آن بر آتش مشاهدست پس چون او از
ابدان ایشان حرارت کسب کند وبلزوجتی که او راست
در جداولی که آنرا ماساریقا گویند لاج شود واحداث سده کند
ومیان جگر وآب حایل شود پس هم بالذات وهم بالعرض مسخن
گردد واما در ابدان مرطوبین پوست ولزوجت او بسبب انتقاع او
در رطوبات کمتر شود ومزاج او از اعتدال ببرودت مایل گردد
یا از آنچه بود سردتر شود علی اختلاف الرایین وبرین تقدیر مبرد گردد
وموافقترین اماکن واوقات استعمال او هوای رطب است
وشدت شهوت طعام واو بطی الانحدار وقابض ومسدد بود وبدان

اصحاب قولنج را زیان دارد و روغن بسیار و نمک برانحدار او معین
باشد و از تولید سدّه باز دارد یا آنک او را یک شب در آب سبو پس
نقع دهند یا آنک با جلیت قرطم بپزند و از وآنچه سپرخ باشد نافع‌تر
بود و خصوصا که ناشسته بکار دارند فکیف که قدری کاورس کوفته
و پیه کردهٔ بز با آن ضم کنند و همچنان اگر با سماق یا دوغ داغ کرده
جکانیده تناول کنند و درین احوال در طبخ او باید که مبالغت نمایند
واما چون برنج سفید را بعد از انک چند کرّت نیک بشویند بروغن گاو
و یا روغن بادام یا روغن کنجد یا دنبه بپزند او را در اعتقال طبع اثری
نباشد و لذع معده را ساکن کند و چون او را با آب و شیر بپزند طعامی
کثیر الغذاء جیّد الکیموس باشد و در رطوبت و یبوست معتدل بدن را
فربه کند و آب منی بیفزاید و رنگ را تازه دارد و خصوصا چون با شکر
و روغن بادام خورده شود و در کتب طبی مسطورست که زعم حکمای هند
آنست که هر که بر اطعمه بر برنج و شیر اختصار کند مدّت عمر او دراز باشد
و گفته اند که خاصیت برنج آنست که از کلام طیبه متره نماید و از
منافع او آنست که چون او را بی نمک بجوشانند و یک قدح از جلیلم او
بایک

بایک قدح شیر ضم کنند و چندان بجوشانند که یک قدح بماند و یک
عدد زردهٔ بیضهٔ تمام بخته در ان حل کنند خوردن آن واختقان
بدان ریش رود و مارا نافع بود و خصوصا که قدری روغن گل با آن
ضم کنند و اگر آرد برنج با آب خربزه بر کلف طلا کنند زایل کند واما
نان برنج در هضم و انحدار از نان گندم دیرتر باشد و در دیاری
که نان برنج کثیر الاستعمالست مردم بتجربه بر آن وقوف یافته اند
و او را جز با نمک یا روغن بسیار یا با شیر نخورند چه هرگاه
که بی یکی ازین مذکورات خورند ضرری او عظیم باشد و احداث
قولنج ثقلی و ریحی کند و کسی را از خوردن با آب غوره باد و غبا
و مانند آن ولیسری نکند و از و در جگر و سپرز سدّه بزودی حاصل
آید و دفع مضرّت آن بکوامیخ کبر و کرفس و مانند آن کنند واما
کاورس و ذرّت و دخن سرد اند بدرجهٔ اوّل و خشک اند در آخر
درجهٔ دوم و جمله قلیل الغذا و بطیء الهضم و قابض طبع و مجفّف بدن
و ردیّ الکیموس و ازین جمله کاورس در تغذیه ببرنج اقرب و در جمیع
احوال از دخن بهتر بود و در قبض کمتر باشد و احتیاج بدیشان از برای

سفیدی ریش رود

از برای تجفیف وتبرید معده وتقلیل غذا واعتقال طبع وتجفیف
بدن بود در هوای تر و در کثرت شهوت طعام وفی الجمله او با صحا موافقتر
جون او را با چربها پزند و با شیر بهتر باشد وجون با آب سبوس وشیر
وروغن پزند غذای محمود دهد و یبوست او کمتر شود واگر کاورس
کوفته را سحق کنند و در آب بدست بمالند وصافی کنند وآن آب را
بجوشانند تا قوام طعام حاصل کند هضم او زودتر واعتقال طبع در وی بیشتر
شود وبعضی گفته اند که کاورس بخاصیتی که در وست ادرار بول کند
وبعید نیست که آن بسبب احتباس اثقال بود در امعا وانجذاب
مائیت بجگر وخروج آن ببول جنانک تقلیل بول از مسهل بسبب
سرعت اخراج کیلوس از امعا با مائیت وجون کاورس گرم کرده
کماد کنند تسکین دهد وپیچش شکم را بنشاند واما نان کاورس
در اعتقال طبع از کاورس قویتر و در تغذیه از نان سایر حبوب
کمتر بود بسبب برودت و یبوست وعدم لزوجت ودسومت

فصل جهارم در بیان احوال نخود وعدس

بدانک نخود سه نوعست سفید و سرخ و سیاه وبهترین او سفید

بزرگ

بزرگ املس بود واو گرمست وتر در درجه اول وعسر الانهضام
کثیر الغذا ردی الکیموس نفاخست پشت وگرده ومثانه را
زیان دارد و باشد که ریش دریشان با دید آید ودر جمیع احوال
سیاه قویترست وامام ابقراط می گوید که در نخود دو جوهرست
که در طبخ ازو مفارقت کنند یکی ملین طبیعت ودیگری مدر بول
واستاد الزمان مولانا نجیب الدین سمرقندی می گوید که
ازان دو جوهر یکی شیرینست وادرار کننده است ودیگری
شورست وتلیین کننده اوست وازینجاست که گفته اند
نخود با گوشت آن کند که خمیر مایه با خمیر وسرکه با زمین ورطوبتی
که در وست با او امتزاجی قوی دارد وجنانک بر حرارت معده
تمیز وتحلیل آن متعذر گردد تا ازو نفخی در معده حاصل آید
بل تمیز وتحلیل آن رطوبت ازو در هضم عروقی بود ونفخ
آنجا حاصل آید واز آنست که مهیج باه بود واو مکثر منی وشیر
ومحسن لون ومسمن بدنست وخصوصاً نیم قلا با آن منضم گردد وجون
نخود را در آب بخیسانند ونا پخته بناشتا بخورند انعاظی قوی احداث

ضعف انعاظ

کند و اگر نخود را در سرکه تر کرده بخورند کرم معده را بکشد و نخود
سیاه جنین را اسقاط کند و از نخود رطوبتی بر منوال که در
گندم مذکورست بیرون آرند قوبا را زایل کند و آبی که در نخود
وخصوصا نخود سیاه و دارچینی و یا شبت درو جوشیده باشد
احشا را گرم کند و اخلاط غلیظ را تلطیف و تقطیع دهد و سنگ گرده را
و مثانه را متفتت (پاره پاره) سازد و سده بگشاید و امراض بلغمی و درد پشت را
نافع بود و آرد نخود اورام بن گوش و خصیتین را که صلب شده باشد
تحلیل دهد و جرب و حکه و قروح خبیثه و سرطان و کلف و نقطهای
سیاه که بر روی پدید آید دفع کند و نفع اورام گوشت بیخ دندان
و درد دندان را نافع بود و نخود فاضلتر غذایی باشد شش را
بسبب شدت اختلاط رطوبت او با جرم آن با وجود غلظ
و کثرت تغذیه چه بسبب مصابرت او با حرارت و محافظت
جرم او رطوبت را از دل کداز کند و بشش واصل
شود و او از غذای رطب قوی دهد زیرا که غذای شش از دل
بدو واصل گردد و اگر از آرد نخود و شیرتازه حریره سازند کسی را

قوبا و کرم معده

اورام بن گوش و خصیتین

که پوست

باریکی آواز

پوست بر شش او غالب شده باشد و آواز باریک شده نافع بود
و نخود بریان کرده را نفخ کمتر باشد و انحدار دیرتر و غلظ بیشتر و نخود
تر منفخ و بطیء الهضم بود و در معده و امعا فضول باد پدید آرد و باید
که بعد اکل او یک ساعت آب خورده نشود تا سبب
زیادتی نفخ او نگردد و اما نان نخود بغایت بطیء الهضم
والانحدار بود و در معده او جای صعب باد پدید آرد و ثفل را
خشک کند و خروج او عسر گرداند و درد گرده و روده باد پدید
آرد و اصلاح آن بنمک بسیار و شوربای چرب پرنمک کنند
و اما عدس درو قوتی قابض و قوتی جالی مرکبست که بطبخ از
یکدیگر جدا شوند و بدان سبب آب او ملین و جرم او قابض
باشد و گفته اند که در پوست او حدتی و حراقتی موجودست
و برین تقدیر ممکنست که سبب تلیین آب او همین باشد
و بالجمله بعد از طبخ قوت قابضه در پوست او بیشتر باشد و در
طبع او خلافست بعضی گفته اند در حرارت و برودت معتدلست
و خشکست بدو درجه و بعضی برانند که سردست در اول درجه

وخشک در سه درجه و بعضی گفته اند پوست او در اول درجه گرم است
و مقشر او در دو درجه سرد و بهترین او سفید عریض سریع النضج
که در آب رنگی سیاه باز نگذارد و او قلیل الغذای ردی الکیموس
عسر الهضم سدّه و نفاخت معده را و جمیع اعضای عصبانی را زیان دارد
وخون غلیظ سوداوی تولید کند و احلام ردیه نماید و قطع باه و تجفیف
بدن و تبرید خون و تقلیل حیض کند و اصحاب عسر البول را زیان دارد
و از اکثار و ادمان آن جذام و امراض سوداوی تولید کند و اغذیه ابدان
جز کسانی را که در گوشت ایشان مائیت مجتمع باشد نشاید و مردم نحیف
یابس المزاج را مضر بود چه تولید امراض سوداوی در ایشان زود تر کند
و ظلمت بصر آرد و لیکن کسی را که در چشم او از رطوبت زحمتی باشد نافع
بود و ادرار بول را که از حرارت بود باز دارد و چون عدس را با سرکه
بپزند و بر طریق مرهم بر ریشهای کهنه نهند که گوشت او نقصان
یافته باشد گوشت برویاند و تنقیه اطراف را از سرما نافع بود و اگر
با سویق جو بر نقرس گرم ضماد کنند درد بنشاند و با اکلیل الملک و روغن گل
و با ماهه گرم را از چشم باز دارد و با آب دریا یا آب که نمک در و جوشیده باشد

ریشهای کهنه نقرس گرم

پستان و شیر بسته

آماه

آماه پستان و شیر بسته را در آن تحلیل دهد و غرغره با آبی که عدس
در آن پخته باشند خناق را دفع کند و اگر با آب عدس نمک و آبکامه
و روغن زیت ضم کنند تلیین او بیشتر شود و فاضل الاطبا جالینوس
میگوید که چون عدس مقشر را دو بار در آب بجوشانند و آن آب از وی
دور کنند و بار دیگر با برگ کاسنی و لسان الحمل بپزند حدت خون را بنشاند
و لینت طبع را دفع کند و اگر با آب چیزهای قابض چون به یا انار ترش
یا غوره یا سماق پزند قبض او زیادت گردد و نانی که از عدس کنند افعال
او در بدن چون افعال جرم عدس بود و بد ترین انواع طبخ عدس آنست
که او را با گوشت قدید پزند و خصوصا گاوی و بهترین اصلاح او آنست
که او را باندکی از کنگک جو پزند بسبب مضادت او با آن و صعتر
و نعناع با آن یار کنند از برای ازاله نفخ و برگ سلق از مضادت و عسرت
انحدار و همچنان با خیار و کدو و برگ خرفه و اسفناج از برای افاده
رطوبت و لزوجت و گوشت بره فربه و روغن گاو و روغن کنجد
بعضی از مضرت تنهای او دفع کند و نوعی از عدس باشد که غالبا خود روی
بود و رنگ او بسرخی مایل بود و او را عدس مر گویند طبع او گرم و خشک باشد

جیض و بول را ادرار کند و اسهال خون با دید آرد و از اکل آن بر حذر باید بود

فصل پنجم در بیان احوال باقلا بدانک باقلا دو نوعست

باقلای نبطی که آنرا بتازی فول گویند که در اکثر بلاد مزروع شود و باقلای مصری که آنرا ترمس خوانند اما باقلای نبطی را جوهری رخو سخیف خفیف الوزن است و او قلیل الغذای بطئ الهضم کثیر الفضول نفاخست چه اگر نه بطو هضم و کثرت نفخ او بودی در تغذیه از گشنگ جو کمتر نبودی و این قول صاحب منهاجست اما قول مولانا نجیب الدین سمرقندی آنست که او از گشنگ جو غلیظ و در هضم اعسر است و از انست که غذای او از گشنگ جو بیشتر است و بهترین او آنست که سفید پر گوشت بزرگ سلیم از تاکل باشد و او در طبع معتدلست به برودت و یبوست مایل و خونی که از و متولد شود خونی بد نباشد و احداث سده نکند و در غلظ و قوت از خونی که از گشنگ جو حاصل آید بیشتر باشد و جلا دهنده و سریع الانحدار بود و امام ابقراط می گوید که از اغذیه ایست که صحت را بر بدن نگاه دارد و بدن را فربه کند و گوشت بیفزاید و لیکن گوشتی نرم سریع التحلیل بود و در رطوبتی فضلیه موجود است

که کثرت

که کثرت نفخ در و بدانست و از انست که در نفخ هیچ یکی از حبوب بدو نرسد زیرا که نفخ او بطبخ زایل نشود چنانک نفخ جو و سایر حبوب زایل شود و تنفیخ او بمعده و امعا مخصوص نباشد بل از و در عروق و اعضا نیز نفخ متولد شود و بدان سبب تهیج باه کند و در جمیع بدن احداث تکسر و تمدد کند و سدر و ثقل دماغ و بلادت حواس با دید آرد و خوابهای مشوش نماید و تدبیری که نفخ او کمتر گرداند آنست که او را در آب نقع کنند چنانک روییدن گیرد و بعد از ان بجوشانند جوشانیدن بسیار بی آنک او را تحریک دهند و چون پخته شود او را بر همان گرمی خورند و پوست از و باز کرده با مصلحی ملطف چون نمک و دارچینی و صعتر و زیره و فلفل و پودنه و مانند آن و از مصلحات او روغن بسیارست و زنجبیل مربا بعد از ان و باقلای تازه سرد و ترست در درجه اول و تغذیه او کمتر و انحدار او زودتر و نفخ او بیشتر باشد و در معده و امعا تولید بلغم کند و بقدر مرارت و قبضی که از و محسوس است در سطح دهان بثرات و در حلق خشونتی با دید آرد و احداث حکه کند و باقلا اصحاب قولنج ریحی و قیق را

مضر بود و در پوست او قبض بسیارست و از آنست که چون اورا
در سرکهٔ ممزوج بآب بپزند لین طبیعت مزمن و قی را نافع بود و در
جرم او جلائیتست که بدان براخراج رطوبت سینه و کشش نفث مدد
دهد و خشونت حلق را نافع بود و مادهٔ تیز رقیق را که از دماغ بشش
ریخته شود و شدت سعال باشد در شش از ریختن باز دارد و چون
بی نمک خورند یا آب او بیاشامند و آرد باقلا کلف را بجلا دفع کند
و چون اورا با سرکه و عسل ضماد کنند فسخ اعصاب را نافع بود و با سویق
جو اورامی را که از ضربه و سقط حادث شود تحلیل دهد و با بعضی
از عصارات بارده اورامی گرم را که در ثدیین و انثیین با دید آید دفع
کند و از خواص باقلی آنست که چون اورا از گردن ماکیان در آویزند
یا در آشیانهٔ ایشان ریزند از بیضه نهادن باز مانند و چون بر عانهٔ
صبیان ضماد کنند از بر آمدن موی منع کند و همچنان بر موضعی که موی بود
بکرات می تراشند و ضماد می کنند و نان باقلا منفخ و مبخر بغایت باشد
و کسی را که در معده و امعا ریاح متولد شود از آن اجتناب واجب بود
و کسی که بخوردن آن مضطر گردد با روغن یا شوربا ماهی جرب

کلف و فسخ اعصاب

ضربه و سقطه و اورام ثدی و خصیه

منع برآمدن موی

ونمک

و نمک بسیار و زیره و سعتر و کد و خورد تا از توقف او در امعا و کثرت
نفخ او ایمن گردد و اما ترمس از جملهٔ ادویه بود نه از جملهٔ اغذیه بحث
در آن لایق این کتاب نباشد **فصل ششم** در بیان احوال
ماش و لوبیا و جلبان **بدانکه** جوهر ماش بجوهر باقلا قریبست
الا آنکه در نفخ از باقلا کمتر است و همچنان در جلا و بدان سبب انحدار
او از باقلا دیرتر باشد و او سریع الهضم قلیل الغذای جید الکیموس است
و خصوصا مقشر سردست در درجهٔ اول و معتدل در رطوبت و پوست
و گفته اند که خشکست در اول درجه و خصوصا با پوست چه در پوست
او عفوصتی است که بدان سبب به یبوست مایل گردد و بهترین او
آنست که رنگ او سبز و جرم او بزرگ و بوزن گران باشد
آب او ملین است و جرم او قابض و خصوصا که دو بار بجوشانند و آب
او بریزند و بسماق یا ناردان یا آب غوره و مانند آن ترش سازند
و بقدری دانهٔ گشنیز خوش بوی کنند و او غذای سبک است و افضل اوقات
استعمال با بیان بود و محروران و کسانی را که بتدبیر لطیف احتیاج باشد
مناسب بود و چون اورا با روغن بادام و اسفاناج و مانند آن پزند

درد اعصاب

اصحاب حمی و سعال را نافع بود و آرد او با آب برگ مورد یا بادونا
یا آنچه بدان ماند درد اعصاب و اعضای عصبانی و کسر عظام و فسخ عضلات را
نافع بود و ادمان اکل او دندان را ضعیف سازد و باه را قطع کند
و اصلاح او از برای دفع مضرت باه بلبت قرطم کنند و همچنان از برای
صلابت او بامبرودان و اما لوبیا در هضم و انحدار از ماش سریع بود
و در نفخ با او برابر باشد ولیکن تولید اخلاطی بد بلغمی کند و بهترین او
سرخ باشد و سلیم از تاکل و او گرمست و تر در درجهٔ اول و گفته اند
که در پوست و رطوبت معتدلست و در و رطوبتی فضلیه است
باه را قوت دهد و بدن را فربه سازد ولیکن منفخ و مبخر و مسدر
بود خوابهای ناخوش نماید و با معده موافق نباشد و قی و غثیان
آرد و دفع مضرت او بسرکه و آبکامه و سداب کنند و از جملهٔ مصلحات
او از برای سرعت هضم و قلت نفخ نمک است و فلفل و سعتر
و خردل و دارچینی و بعد از اکل او شرب شراب و از و آنچه
سرخ باشد گرمترست و بدان سبب طبخ او و تلطیف اخلاط و تلیین
طبع و بول و حیض بسته بگشاید و مشیمه و جنین مرده را اخراج کند

و دم نعاس

و دم نعاس را پاک کند و اما جلبان و آن دانه باشد از نخود خردتر
و از عدس بزرگتر و آنرا کرسنه لانگه نیز خوانند و اهل خراسان او را
ملک و مشنک نیز گویند و او برنگ عدس بود الا آنکه مفرطح نباشد
بل مضلع بود و در طعم متوسط باشد میان ماش و عدس و در اکثر بلاد او را
علف کاو کنند و بهترین او آنست که بسفیدی مایل بود و آنچه در بلاد
شام و مصر خیزد بهتر بود و او گرم است در آخر درجهٔ اول و خشک
در دو درجه و بعضی گفته اند که سردست در اول درجه و او قلیل
الغذای بطئ الهضم ردی الکیموس است خلط سودائی تولید کند و اعصاب را
زیان دارد و خون را غلیظ گرداند و اکثار آن بقوت ادرار و تفتیح که
در وست بول خون آرد هر که بخوردن او یا نان مضطر گردد
باید که دفع مضرت او بطعام چرب و شیرین کند و مهرهای گردن و پشت را
بروغنهای گرم خوش بوئ بمالد و بآب نیم گرم شیرین استحمام کند
و بعد از ان در آب سرد شیرین در آید و بدن را از اخلاط سودائی تنقیه دهد
تا از مضرت آن بسلامت ماند و آرد او بهق و کلف و آثار قروح را
زایل کند و روی را خشک رنگ سازد و چون سه درم آرد او را بروغن

[illegible] و علاج البول الدم
خفقان و [illegible] دیوانه
و پیش [illegible]
و انسان [illegible]
[illegible]

کنجد جرب کنند و با قدری آب گرم پاشانند عسر البول و زحیر و نفخ
شکم را دفع کند و اگر با شراب بر گزیدن مار و سگ دیوانه و انسان
صایم ضماد کنند نافع بود و طبیخ او تشقق اطراف را که از سرما
بود و سعفه و نار فارسی را نافع بود و اطلاق طبع کند

باب سیم در بیان لحوم و این باب مشتملست بر پنج فصل

فصل اول در بیان کلام کلی در جمیع لحوم حیوانات

بدانک گوشت قویترین غذایست از انواع
اغذیه و از آنست که از حیوانات هر کدام که تغذیهٔ او بدان
باشد قوت و صولت و قهر او زیادت از غیر بود و همچنان
از نوع انسان هر طایفه که عادت ایشان بر ادمان و اکثار
آن جاری بود قوت و غلبه و غضب ایشان زیادت از سایر
اصناف و اشخاص ایشان باشد الا آنک هضم او جز در اصحاب
معدهٔ قویه که هضم ایشان بکمال باشد آسان نتواند بود و از آنست
که مرضی را و خصوصا محروران و خصوصا در امراض حاده و از آن منع
فرموده اند بسبب عجز قوت از هضم آن و تزاید حرارت

واشتعال طبیعت بهضم آن از دفع مادهٔ مرض و چون از آن بعضی
نباشد بلکه ترک آن رخصت دهند بل و غذای اصحابی قوی
البدن و اصحاب کد و تعب باشد و بر ادمان آن غیر ایشان
احتمال نکنند چه از آن خونی متین بسیار متولد شود زیرا که
ترکیب گوشت از خونست بل او خونی جامدست و چون قوت
هاضمه بر هضم و استمرای آن قادر شود اکثر اجزای او بخون
مستحیل گردد و اقل آن فضله باشد بخلاف حبوب و بباید دانست
که جمیع لحوم گرم و تر اند الا آنک احوال لحوم بحسب اختلاف اجناس
حیوانات و صحت مزاج و ازمان اعمار و مواضع رعی و جودت
و رداءت غذای ایشان و کثرت و قلت حرکات و سمن
و هزال و ذکورت و انوثت و اختلاف الوان و اعضای ایشان
مختلف گردد و در اختیار گوشت ایشان همین ترتیب مذکور رعایت
باید کرد آنچ اقدمست افضل تواند بود و اما از اجناس حیوانات
غالبا آنچ جثهٔ او بزرگتر و پوست او سطبرتر باشد و گوشت او اغلظ و بعضی
از آن اعسر بود و از جمیع مواشی و طیور آنچه خوش بوی بود با طبیعت

انسان مناسبتر و بمزاج او نزدیکتر باشد و هر حیوانی که صحیح المزاج
بود گوشت او در تغذیه خوبتر بود و از رهومت خالی تر باشد و ضد
آن بر ضد این و هر حیوانی که طبع او به یبوست مایل بود چون گاو
و بز و آهو و مانند آن مادام که جوان باشد گوشت او در استمرا
و اعتدال بهتر باشد چه رطوبت صغرش معدل مزاج او بود و آنچه
برطوبت مایل بود چون مستکمل شود گوشت او در استمرا و تغذیه
بهتر باشد که بعضی از رطوبت او بسبب استکمال سن تخفیف
یافته باشد و باعتدال مایل گشته و لیکن گوشت حیوان پیر اگر نیز
او در اصل تر باشد بطی الاستمرا و ردی الکیموس بود و گوشت
حیوان پیر صلب عصبی بطی الهضم قلیل الغذای بی لذت باشد
بسبب عدم رطوبت و دسومت که موجب تطییب رایحه است
در و رهومت زیاده باشد و آنچه بغایت تازه و نارسیده بود
قلیل الغذای کثیر الفضول بود و از و فضلات بلغمی مجتمع آید و لیکن
از معده زود منحدر شود و فکیف آنچه از شکم حیوانات حامله بیرون
آرند چه در ان خیری نباشد و از حیوانات آنچه هنوز در حد نمو باشد

گوشت

گوشت او بهتر از ان باشد که در حد نقصان و ذبول و چندانکه بجدات
مایلتر و برضاع نزدیکتر گوشت او برطوبت مایلتر و لین طبیعت
در و بیشتر و ضد ان بر ضد این بود و آنچه مستکمل باشد در تغذیه بیشتر و در انحدار
دیرتر باشد و مزاج حیوان اهلی ارطب از مزاج حیوان بری باشد
بسبب رطوبت هوا و قلت حرکت و گوشت حیوان بری و کوهی
صلب تر و فضول او کمتر باشد بسبب یبوست هوا و بسیاری حرکت
و از انست که در ایشان پیه اندک باشد و گوشت ایشان از گوشت
حیوانی که در غالبها یا خانها تربیت یابند به بسیاری بهتر باشد و از حیوانات
هر کدام که در زمینها کم آب گردد و بغذاهای خشک تغذیه کند
و اکل و شرب او اندک باشد گوشت او فاضلتر و فضلات در و
کمتر باشد و همچنان آنچه در هوای لطیف صافی که از ابخره و کدورات
پاک باشد استنشاق کند و بگیاهی که در ان هوا متولد شده باشد
ترعیه کند و اضداد مذکورات بر ضد این بود و از جمیع حیوانات
هر کدام که حرکت و ریاضت او بیشتر باشد از فضول پاکتر بود و آنچه
در سمن و هزال متوسط باشد گوشت او بهتر از ان باشد که در سمن یا هزال

بغایت باشد و لیکن چون گوشت سرخ از حیوان فربه جدا کنند
بهمه حال از گوشت لاغر بهتر باشد و گوشت سرخ در تغذیه بیشتر و در
فضله کمتر و در انحدار دیرتر فربهی بر ضد آن بود و متوسط درین دو معنی
متوسط باشد و در جمیع حیوانات ذکور را از اناث بگرمی
و خشکی مایلتر و بحسب نوع خود از فضلات و رطوبت پاکتر باشد
و گوشت او سبکتر بود و برین تقدیر از حیوانات آنچه برطوبت
مایل باشد نر بهتر از ماده و آنچه به یبوست مایل باشد ماده بهتر از
نر بود و در جمیع حیوانات گوشت خصی از فحل بهتر بود و در حرارت
کمتر باشد و خصوصا چون مزاج نوع او به یبوست مایل بود و در جمیع
حیوانات آنچه سیاه باشد از سفید گرمتر و گوشت او سبکتر باشد
و همچنان آنچه موی بر وی بیشتر باشد **واما از اعضاء حیوانات**
هر کدام که حرکت او بیشتر و گوشت و چربی بر وی کمتر تغذیه
او کمتر باشد و آنچه سینه و پهلو نزدیکتر بود از غیر آن سبکتر و گرمتر
باشد بسبب قرب ایشان بدل و جگر و بسبب دوام حرکت
از جهة دوام تنفس و بالجمله اعضای که از حد دل تا نواحی سر باشد
سبکتر

سبکتر و گوارنده تر باشد و از جگر تا نواحی دم بر ضد این بود و از
گوشت آنچه با استخوان نزدیکتر باشد لذیذ و گوارنده تر باشد
زیرا که بسبب حرکت استخوان تعب او بیشتر باشد و جانب راست
از جانب چپ افضل باشد بسبب قرب جگر و رسیدن خون بسیار
بدو و موافقترین گوشتی از برای نمک کردن گوشتی صلب است
که رطوبت بلغمی در وی بسیار باشد و اما گوشتی که به یبوست مایل
باشد تملیح او را خشکتر سازد و مانند پوست دباغت داده کرده
آید و آنچه سست و آب ناک بود گداخته شود و فاسد گردد و گوشت
هر چند که در اصل مرطب باشد بواسطه تملیح تخفیف او از هر گوشتی
مجفف بیشتر شود و در تغذیه کمتر گردد و هر قدیدی و نمکسودی یا گوشتی
که از و ساخته باشند مناسب باشد الا آنکه بواسطه نمک حرارت
و یبوست او بیشتر باشد و انهضام دیرتر و اما قدید در کیفیت بحسب
توابل و ابازیری که در آن ضم کرده باشند متکیف گردد و هر گوشتی
که از ما ینبغی اصلب یا ارطب باشد چون او را چند روز محافظت کنند
صلب تلیین و رطب تجفیف یابد و آنچه نرم باشد یا در یبوست معتدل باشد

پوست وجفان دروز یادت کردد

فصل دوم

در بیان احوال لحوم مواشی بدانک از لحوم مواشی هیچ کدام
بمزاج انسان نزدیکتر و باطبیعت او ملایم تر از گوشت گوسفند
نیست و مرتبهٔ او در لحوم مرتبهٔ گندمست در حبوب از جهة مشاکلت
وموافقت هریک ازیشان بامزاج انسان جه طبیعت او گرم وتری
باعتدال نزدیکست وازانست که اکثر مردم ازادمان اکل
آن بهر وجهی که باشد از جوشیده وبریان کرده و در روغن
یا در آتش برشته ملالتی ونفرتی نشود مگر وقتی که این حکم
بحکم عادت متغیر گردد بخلاف سایر لحوم که هر یکی از ان بنوعی
از طبخ مطبوع وبنوعی دیگر متنفر باشد واین دلیلست بر فضیلت
جوهر وصلاح مزاج او جه جودت قبول آثار مختلفه جز بسبب اعتدال
مزاج که حد وسط یا قریب بدان نتواند بود وبسبب میل او بحرارت
ورطوبت مردم سودائی را نافع بود وآب منی بیفزاید وتهیج باه کند
واز سایر مواشی در طبع ومزاج بز بدو نزدیک است الا آنک
تغذیه وانجان وترطیب وتکثیر خون ومتانت ولزوجت آن وتولید

فضلات

فضلات در گوشت گوسفند بیشتر باشد وازانست که گوشت
بز با ابدانی گرم قلیل الریاضة وکسانی که بزیادتی خون محتاج
نباشند و در بلاد واوقات حار موافقتر بود واحداث امتلا
وحمیات کمتر کند وگوشت گوسفند در سایر خلال مذکوره بر خلاف
این بود وسبب اختیار گوشت بز بر گوشت گوسفند در دیار هند
بنا برین معانی تواند بود ونیز آنک جون مزاج گوسفند از مزاج بز
بحرارت ورطوبت مایل تراست وبدان سبب جوهر او لطیفتر
برآید در هوای گرم مثل بز که مزاج او بنسبت بامزاج
گوسفند به برودت ویبوست مایل است وبدان سبب
جوهر او کثیف ترست لایق ونشو ونمای صالح نیابد بل نباتاتی
که در جنین هوا روید بامزاج او موافق نباشد وحکم گوشت او بحکم
گوشت حیوانی غیر صحیح المزاج قریب باشد ودلیل برین آنست
که در دیاری که گوسفند بسیار باشد راعیان در تابستان او را جز
در هوای که به برودت مایل باشد رعایت ومحافظت نکنند والا بهلاک
وتلف آیند وبالجمله در اهویه معتدله که گوشت گوسفند با اصحا موافقتر باشد

و در تلیین طبع بیشتر وجون تبرید و تلطیف احتیاج افتد او را با سرکه خورند
واز برای تلطیف فقط و سرعت اخراج با آبکامه واز برای تبرید فقط
با دوغ یا ناردان یا سماق و مانند آن و بعد از و مبرودات و مجففات
از اشربه و فواکه تناول کنند و باید که از گوشت بز آنچه فربه تر باشد
اختیار کنند واز پیر و لاغر او بر حذر باشند و طبخ او با پیاز
و نخود و گزروشت و دارچینی و مانند آن کنند و بعد از ان مسخنات
و مرطبات از اشربه و فواکه بکار دارند **و اما گوشت بزغاله**
با جمیع مردمانی که خوردن گوشت ایشان را مرخوص باشد موافق بود چه او
معتدلست از جمیع خلال مذمومه عاری الا آنکه با اصحاب کد و تعب
موافق نباشد و غیر این طایفه را تا ممکن کردد ایثار غیر آن بران
باید کرد چه از و خونی در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
معتدل و در غلظ و رقت متوسط حاصل آید که رقت او بحد اسقاط
قوت و غلظ او بحد احداث امتلا و تولد فضلات نباشد و او تا
برضاع نزدیکتر بهتر و غذای او بیشتر باشد بسبب بقای قوت
شیر در وی و او اصحاب دل و شرات را نافع بود و گفته اند که بریان کرده

آن

آن قولنج را زیان دارد و حلوای عسل مصلح آن بود **و گوشت بره** بااو
در جودت تغذیه برابر بود ولیکن در غلظ و قوت و اسخان و ترطیب
و تکثیر فضلات او بیشتر باشد و تولید بلغم کند و دفع آن بمثلث یا حلوای
شکر کنند و گفته اند که معتاد غشیان را زیان دارد و اصلاح او آنست
که با آب قابض پزند چون ناردانک و غوره و مانند آن و چون
گوشت او را بسوزانند و خاکستر او با سرکه بر بهق و قوبا طلا کنند
نافع بود و گوشت سوخته او از برای نهش هوام چون مار و عقرب
و رتیلا و غیر آن هم خوردن و هم ضماد کردن نافع بود و با شراب مفرح
گزیدن سگ دیوانه را دفع کند **و گوشت گوساله** در جودت
غذا و اعتدال خونی که از ان حاصل آید بگوشت گوسفند نزدیک باشد
و با جمیع اصحا موافق بود **و اما گوشت گاو** بتیا پس با گوشت گوسفند
سرد و خشک غلیظ کثیر الغذا ای بطی الانهضام ردی الکیموس پس بود
واز و خونی تیره غلیظ سوداوی حاصل آید و احداث امراض سوداوی
کند چون جرب و قوبا و سرطان و جذام و داء الفیل و وسواس و تب ربع
و صلابت طحال و خصوصا در مستعدان آن و جز اصحاب ریاضات قوی

بهق و قوبا و گزیدن جانوران
و سگ دیوانه

یرقان

وکدو تعبی بسیار رانشاید و چون از گوشت گاو و سرکه شوربای کنند
که آنرا سکباج گویند و آنرا از گوشت و روغنی که باشد صافی کنند مردم
گرم مزاج را نافع بود و یرقان را زایل کند و انصباب مواد را از معده باز دارد
و طبع را قبض کند و اصحاب امزجهٔ بارده باید که بعد از ان که او را
بطبخی بسیار تهز یه داده باشند اصلاح او بدارچینی و فلفل و زنجبیل
و سیر و خردل و مانند آن کنند تا بعضی از مضرت او با کم آید و بعد از
اکل او بنفلبل آب جندانی که معده را خفتی حاصل آید و بعد از ان
شرب ماء العسل وگوشت بز فحل که بتازی آنرا تیس گویند
بطئ الهضم غلیظ ردی الکیموس بود و تولید مادهٔ تیز سوداوی کند و گوشت
خصی آن از غلظی خالی نباشد و از اطعمه اقویا بود و گوشت و گوشت
بز مادهٔ زاده در ردات به بسیاری کمتر از فحل بود وگوشت میش
در ردائت کمتر ازو باشد وگوشت گوسفند فحل که بتازی کبش گویند
ازین سه گوشت مذکور در جودت هضم و تولید خون صالح بهتر باشد
وگوشت اسب و شتر بطئ الهضم کثیر الغذای ردی الکیموس اند
خونی که ازیشان حاصل آید در غایت ردائت باشد و تولید سودا کند

واما گوشت

واما گوشت مواشی وحشی جمیع بد باشد تولید سودا کند واما گوشت مواشی
از آنجه آنجه بطبیعت انسان نزدیکتر و در لذت بیشتر و مضرت کمتر
غزالست گوشت او سریع الهضم قلیل الغذا بود و بگرمی و خشکی
مایل نحیف بدن کند و با آبدانی که درو فضلات و رطوبات
بسیار باشد موافق بود و اصحاب قولنج و فالج را نافع بود و او را با
سرکه استعمال نکنند زیرا که بتلطیف و تجفیف احتیاج ندارد بل از
سرکه پیوست کسب کند و بدان سبب قلیل الغذای بطئ
الانحدار گردد وگوشت گاو کوهی غلیظ ردی الکیموس است از خوردن
آن اجتناب اولی باشد و خصوصا قریب العهد بصید و خصوصا پیش
ازانکه آبی بسیار خورده باشد زیرا که او مار بسیار خورد و چون
پیش از هضم آن تشنه شود آب نخورد چه او بدین ملهم است که از
خوردن آب زهر در بدن او منتشر شود وگوشت او درین وقت قتال
بود و خصوصا در فصلی گرم و خشک و باید که بعد از رعایت احتیاط مذکور
اصلاح آن بهری وجه پیدا کنند وگوشت حمار وحشی در غلظ
و تسخین بغایت باشد و شوربای و فربهی گوشت او با ابازیر وافاویه

وجع مفاصل

وجع مفاصل واسترخا و بادهای غلیظ را نافع بود وهمچنان در آبی که
گوشت او با زیاجین و بزور حارّه در وجوش داده باشد نشستن

و گوشت خرگوش گرم و خشک است خونی تیره سودائی تولّد
کند شکم را قبض کند و با کسانی که بتجفیف بدن محتاج باشند موافق باشد
واصلاح آن بروغن بسیار کنند واگر بریان کنند باید که بر بخار آب داشته
باشند تا تجفیف او زیادت نشود و دماغ خرگوش در روغن
بریان کرده رعشه را نافع بود و خصوصا با فلفل و خردل واگر خون او را
بر بهق و برص طلا کنند زایل گرداند واگر خون او را بر تابهٔ گرم
بریان کنند و بر جراحت پیکان زهرآلود بندند مضرت آن باز دارد
وچون بروغن بریان کنند ریش روده را نافع بود

رعشه و بهق و برص
پیکان زهرآبداده
و ریش روده

و گوشت خارپشت
مرطّبت جذام وسل و تشنج یابس و درد گرده را نافع بود و خصوصا چون
خشک کرده و سوده با آب نیم گرم بپاشامند و او بدوائیت اقرب
از غذائیت است واگر دست راست او را در زیر صاحب تب ربع
دود کنند بخاصیتی که در وست زایل گرداند وچون گوشت او را
بر آتش بریان کنند و بخورند بول در فراش کردن باز دارد

تب ربع

ومضرت

ومضرت نهش هوام دفع کند و ادمان اکل آن عسر البول آرد وچون پوست
او را بسوزند و بر داء الثعلب طلا کنند موی برویاند والله اعلم بالصواب

بول در فراش
داء الثعلب

فصل سیم در بیان احوال گوشت پرندگان [illegible]

گوشت اکثر پرندگان از گوشت مواشی سبکتر باشد وخونی
که از آن حاصل آید رقیق تر و فضول آن کمتر بود واگر چه بعضی از طیور
یافت شوند که طبع ایشان مختلف بود و گوشت ایشان بر طبیعت
گران باشد چون مرغان آبی که گوشت ایشان بطیء الهضم کثیر الفضول
باشد لیکن ثقل و خفّتی که از لوازم خاک و آب و هواست در حیوانات
که بهر یکی از ایشان منسوبند متبیّن باشد چنانکه حیوانات هوائی
سبکتر از آبی و آبی سبکتر از خاکی باشند و بر نهجی که در بیان کلام
کلی و ذکر لحوم مواشی مذکور است از انواع طیور آنچه گوشت او غلیظ تر
و در تغذیه بیشتر باشد با ابدان قویّه واصحاب کد و تعب و ریاضات
کثیره موافق تر باشد و ضدّ آن بر ضدّ این بود و آنچه به یبوست مایل بود با
امزجهٔ رطبه و اصحاب امراض رطبه چون استسقا و فالج ولقوه و مانند آن
موافق بود و آنچه برطوبت مایل بود با امزجهٔ یابسه و نحفا و اصحاب امراض

یابسه چون دق و مانند آن از حمیات وغیر آن موافق باشد
واز طیور آنچه بری باشد از اهلی چابکتر و به یبوست مایلتر بود
و با ابدانی که بقلیل غذا محتاج باشد موافق باشد و اهلی برخلاف آن بعد
فگوشت مرغان کوهی چندانکه بحرارت و سودا مایلتر باشد
در استخوان بدن و تولید خون سودا وی کند واز انواع طیور بری وجبلی
واهلی واجامی وغیر آن آنچه اورا بوی کریه باشد تولید خونی بد کند
والبته ازان اجتناب واجب باشد واز طیور هر کدام که
فربهی او در مرعی و ماوای خود حاصل آید بهتر از مسمن باشد
زیرا که آن فربهی با وجود ریاضت و تغذیه باعتدال بوده باشد
واین یک جای ساکن و غذای او از مقدار معتاد زیاده شده باشد
وکثیر الفضول گشته وگوشت مرغ خانگی از اغذیه
ناقهانست اصحاب کد و تعب را نشاید و او در جودت و لطافت
غذا و ترطیب بدن و اعتدال مزاج از جمیع طیور بهتر باشد
وخصوصا از ذکور او آنچه آواز نکرده واز اناث آنچه بیضه نهاده
باشد و شوربای آن فضلات ردیه را تعدیل کند و التهاب معده را

نافع بود

نافع بود و به بورقیتی که درست طبع را تلیین دهد و چون او را بر آتش
بریان کنند از و خون خوب حاصل آید و شهوت طعام بیفزاید و خصوصا
چون درون او را از ناردان و نعناع و دانه کشنیز تحشیه کنند و چون
دل او را بر همان حرارت خود بشکافند و بر موضع نهش هوام نهند و هر زمان
بدیگری بدل کنند زهر را از شریان باز دارد و اگر او را از نلع
بشکافند و فی الحال بر موضع مذکور نهند مثل آن فایده دهد
و اما ماکیان مسمن کثیر الغذا بود و گاه باشد که بجهت اختلاف
تعلیف و تسمین کثیر الفضول شود و او ترطیب و تسخین بدن کند و بالجمله
ماکیان اهلی اگر نیز غیر مسمن باشد در ترطیب زیادت از سایر طیور
وحشی بود و آواز را صافی سازد و آب منی و جوهر دماغ را زیادت
گرداند و رنگ را روشن سازد و خصوصا دماغ او و در گوشت
خروس نیز بورقیت بیشتر باشد و طبخ او را از وجد اکنند و از انست
که مرقه او تلیین طبع زیادت از نوع خود و چون او را با نمکی بسیار
و نخودی با پوست و کرنب و شبت و لب قرطم بسیار بجوشانند
تا مهرا شود و گوشت از استخوان جدا کرده و تصفیه کرده بیاشامند

قولنج

از بدن فضلات غلیظ خام منحدر کند و قولنج و نفخ معده و وجع مفاصل
وتبهای کهنه و ربو و رعشه را نافع بود و خصوصا جون او را بسیاری بدوانند
جندانک مانده شود و از دویدن باز ماند جه این معنی حرارت
غریزی را که در وست در حرکت آرد و اجزای لطیفه زودتر و بیشتر
جدا شود **وگوشت تذرو** بگوشت مرغ خانگی نزدیکست و در تغذیه
از و زیادت و از گوشت جمیع طیور وحشی سبکتر و با کسی که بتدبیر لطیف
محتاج باشد مناسبتر دماغ و فهم را زیادت کند **وگوشت دراج**
در قلت فضول بدو نزدیکست و لیکن در حرارت از و کمتر است
و در پوست بیشتر طبع را قبض کند و آب منی بیفزاید **وگوشت تیهو**
ازین جمله غلیظ تر است و غذائیت در وبیشتر و قویتر طبع را قبض کند و بدن را
فربه سازد و باه را قوت دهد و لیکن بطئ الهضم بود **وگوشت کبک**
درین افعال بدو نزدیکست الا آنک باعتدال مایل بود نا فهما از اصحاب باشد
واین جمله اگر جه در هضم و تغذیه نیک باشد لیکن ادمان اکل و اعتماد بر تغذیت
ایشان اصحا را نشاید و خصوصا اصحاب ریاضت را و کسانی که معده ایشان
قوی و هضم بکمال باشد اما مرضی و صغار را که بتدبیر لطیف احتیاج باشد

از انواع

از انواع لحوم هیچ کدام موافقتر ازین مذکورات نباشد و استعمال
آن محرور را با سرکه و آب غوره و مانند آن شاید و مبرود را با آبکامه
و با روغن زیت بریان کرده و مرطوب را بر آتش برشته **وگوشت کبوتر**
گرمست و بخشکی مایل و از و آنچه نوپرید باشد بهتر از غیر آن بود
و آنچه ازین کهنه تر باشد پوست بر و غالب بود و بطئ الهضم غلیظ
ردی الکیموس و آنچه هنوز نپریده باشد بحرارت و رطوبت
مایلتر بود و رطوبت فضلیه در و بسیار باشد باه را قوت دهد
و خونی که از و حاصل آید مستعد عفونت و مورث حمیات باشد
و خصوصا آنچه در خانها تربیت یابند و اصلاح آن از برای محرور
بسرکه کنند و از برای مبرود بنخود آب و نمک **وگوشت گنجشک**
گرم و خشک بهترین او زمستانی فربه باشد گوشت او از گوشت
دراج صلبتر است باه را قوت دهد و انعاظ را زیادت کند
و خصوصا دماغ او و شوربای آن طبع را نرم کند و مطجن کرده
در انحدار و خروج زودتر باشد و بر آتش برشته دیرتر و او
مبرود را موافقست تولید خونی صفراوی کند و رطوبات اصلی را

زیادت دارد و اصلاح آن بروغن بادام کنند و باید که از تناول
استخوان او برحذر باشند چه آن در مری و امعا احداث خدش و سحج کند
وگوشت فاخته و قمری صلب قلیل الغذای عسر الهضم باشد
طبع را قبض کند و فالج را نافع بود و دماغ را زیان دارد و بچشم نکم و بجماع میل
آرد و چون او را بعد از ذبح یک روز بگذارند صلابت او کمتر شود
و اصلاح او بسرکه و دانه گشنیز کنند وگوشت سمانه گرم و خشک
بطی الهضم ردی الکیموس بود وجع مفاصل بارد را نافع بود و در خوردن
آن از تمدد و تشنج بیم بود بسبب اغتذای او بخربق و بعضی گفته اند
که سبب او همین نیست بل خباثت جوهر اوست و اغتذای او بخربق
بسبب مشاکلت اوست با آن و طبخ او با سرکه و دانه گشنیز بعضی
از مضرت او را کم آید وگوشت سار گرم و خشک در دو حدتی
بسیارست بسبب اغتذای او بملخ و سایر حشرات باه را قوت دهد
و دماغ را زیان دارد و بالجمله از انواع مرغان کوهی و دشتی
هر کدام که بالطبع فربه باشد اتخاذ او از معدع و امعاز و دتر باشد
و لاغر بر خلاف این بود و باید که از انواع آنچه عادت برخوردن

آن

آن جاری نباشد در تناول آن جسارت نکنند چه بعضی ازان باشد
که خوردن ایشان هوام و حشرات ردیه سمی بود و بیشتری ازان کوهی
باشد و ایشان از الوان در رواج کریه و منکر باشد وگوشت قاز
در حرارت و رطوبت زیادت از سایر مرغان آبی و اجابت
و او بطی الهضم کثیر الفضول است و در تغذیه از مرغ خانگی زیادت
مردم لاغر را فربه کند پیه او و اورام صلب را تحلیل دهد و ازو
خون غلیظ بد حاصل آید که احداث حمیات زودی کند و دیر هضم
باشد و اصلاح او آنست که پیش از ذبح قدری نطرون در حلق او
دمند و با ابازیر حار پزند وگوشت بط در جمیع افعال بدو نزدیکست
ولیکن در رطوبت و در تغذیه ازو زیادت باشد وگوشت وحشی او
از اهلی زبرتر فاضله رنگ و آواز را صافی سازد و باه را بیفزاید
و طبخ او با ابازیر حار و یا پیش از برشتن بروغن زیت مالیدن اصلاح
او بود و پیه او درد و سوزش که در عمق بدن باشد تسکین دهد وگوشت کلنگ
گرم و خشک است و صلبی لیفی غلیظ الغذای بطی الهضم است تولید خون
سوداوی کند و با اصحاب کد و تعب موافق باشد و اصلاح او آنست

که او را بعد از ذبح دو روز بگذارند و با ابازیر حاره پزند و بعد ازان
حلوای شکری تناول کنند وگوشت طاوس بگوشت کلنگ
نزدیکست و در خلال مذکور ازو قویتر وگوشت شترمرغ
صلبی کثیر الفضول با زهومت است با معده بغایت بد باشد
وازین مذکورات آخرین هیچ کدام حافظان صحت و اصحاب
ابدان لطیفه را نشاید وازان اجتناب واحتراز اولی باشد واگر
بدان اضطراری افتد باید که بعد از شهوتی صادق بمصلحات مذکوره
اصلاح کرده مقداری معتدل ازان بکار دارند وازادمان آن تحاشی
واجب دانند **فصل چهارم** در بیان احوال اطراف
واحشای حیوانات بدانک افضل اعضای مواشی عضله بود
بسبب کثرت حرکت وتعب وخصوصا وسط آن زیرا که غالب
براطراف عصب باشد واو در هضم زودتر و در حرارت کمتر و در لذت
پستر بود ولیکن در خونی که ازو حاصل آید لزوجتی باشد و بعد ازو در
جودت گوشت گردنست چه او نیز بسبب کثرت حرکت
سریع الانهضام جید الغذا بود و بدانک حکم جمیع اعضای حیوانات

در غلظ

در غلظ و لطافت و سرعت و بطوء هضم و قلت و کثرت تغذیه و جودت
و ردائت غذا و صغر و کبر سن و جثه و غیر آن از سایر حالات
تابع حکم حیوان او باشد و بالجمله گوشت مواشی بهتر از اطراف
واحشای ایشان باشد چه اطراف که آن عبارتست از پایها و لبها
وگوشها قلیل الغذا بود و حرارت نیز در آن کمتر باشد زیرا که غالب
بر ایشان جوهر عصبی و پوست باشد الا آنک چون حرکت ایشان بیشترست
انهضام ایشان زود باشد و فضلات ازان کمتر مجتمع شود و اگرچه
خونی که ازان متولد شود بسبب غلبهٔ اجزای عصبی و جوهر آن لزج باشد
لیکن غلیظ نباشد و قلت تغذیه و سرعت انحدار آن از معده
و امعا بدین دو سبب باشد یعنی قلت گوشت و لزوجت
وازانست که بعضی از مرضی و ناقهان بدان مرخوص کردند و این
اعضا اصحاب سعال گرم و حمیات را نافع بود و خصوصا چون با کلنگ
جو پزند و همچنان بر آمدن خون را بقی یا نفث و سحج امعا و سیلان خون
بواسیر و کسانی را که بتولید خونی لزج احتیاج افتد چنانک در وقت
بستن استخوان شکسته و مانند آن و اما سرهای جمیع حیوانات

کثیر الفضول عسر الهضم باشد بسبب کثرة اختلاف امزجه اعصابی
که درو ستن چه بعضی لزج کثیر الرطوبت است و بعضی کثیف
عصبانی کثیر الیبوست و حال آنک خلطی که از اعضای عصبانی
متولد گردد ببرودت و فجاجت مایل باشد و از برای کمال هضم
آن زمان بسیار احتیاج افتد تا از آن خونی صالح حاصل آید
و ازان جمله سر حثه بجة است و او گرم و تراست و بطی الهضم غلیظ
کثیر الغذا با اصحاب ریاضات قویه موافق باشد و چون هضمی تمام
یابد قوتی بسیار دهد و بدنرا فربه سازد و آب منی بیفزاید
ولیکن معده را زیان دارد و بسیار باشد که احداث حمی و قولنج
کند و بوی جشا و بول را بد سازد و اصلاح آن بدارچینی کنند و بعد از آن
بخائیدن مصطکی و چون بشوربای او احقان کنند روده و گرده را
ترطیب دهد و بدنرا فربه سازد و ضعف باه را که از حرارت
و یبوست باشد دفع کند **و اما چشم** مرکب است از اجزای مختلفة الجوهر
و چون اکثر آن عضلاتست و چون مزاج او بحرارت و رطوبت
مایل است آب منی زیادت کند ولیکن بسبب صلابت اعصابی

که درست

که درشت بطی الهضم است و بسبب دسومت با معده بدات
غثیان آرد و اصلاح آن بنمک و سعتر کنند **و اما زبان** با آنک
بسبب ترکیب او از عضلات و گوشتی نرم و بسبب کثرت
حرکت از جمیع اعضای سر سبکتر است لیکن از غلظی خالی نیست
و در تغذیه میان قلت و کثرت متوسط است **و اما دماغ**
سرد و تراست بطی الانحدار سریع الفساد بود و بهترین ادمغه
مواشی دماغ گوسپند جوان است مردم گرم مزاج و معدهای
قوی مناسب باشد و از و خونی لزج مایل به برودت حاصل آید
و چون در معده هضم او تمام گردد جوهر دماغ را زیادت کند و بدنرا
فربه سازد و طبع را تلیین دهد و مضرت سموم و نهش هوام باز دارد
لیکن تولید بلغم و اخلاطی غلیظ کند و شهوت طعام را زایل کند و ملطخ معده
و تهیج قی کند و تناول آن بعد از طعام نشاید مگر کسی را که قصد استعداد
قی کند و اصلاح آن بنمک و خردل و سعتر و مانند آن کنند **و اما نخاع**
که آنرا بپارسی حرام مغز گویند بقیاس با دیگر مغزها سرد و خشکست
و بطی الانهضام غلیظ قلیل الغذا و خصوصا آنچ از دماغ دورتر باشد

وامّا مغزی که در سایر استخوانها باشد از دماغ لذیذتر و چرب
تر بود و او گرم و تر است و مغز استخوانهای اطراف در رطوبت
کمتر باشد وبهترین مغزها مغز گاو کوهیست بعد از و بز کوهی بعد از و
گوساله بعد از و بز اهلی و بعد از و گوسفند اهلی وبالجمله
جمیع مغزها مسخّن و ملیّن بود و اکثار او معده را سست کند و غثیان
آرد و اشتها را باطل کند لیکن اگر استمرا یابد غذای بسیار دهد
و آب منی زیادت کند و مالیدن آن بر اعضا جمیع صلابات را
نرم کند و تشقّق اطراف را نافع بود و اصلاح آن نیز بمصلحات
دماغ کند وامّا احشای حیوانات جمله عسر الانهضام کثیر الفضول
ردی الکیموس اند چه بحقیقت جمله آلات و اوعیه اند نه گوشت
و بسبب ترکیب ایشان از اجزای مختلفة الطبایع طبیعت از تدبیر
و تصرّف دران تحیّری با دید آید و از آنجمله حنجره است و او سرد
و خشک و بسبب غضروفیت اغتذای او اندکست وشش
گرمی باعتدالست و در رطوبت غالب و او لطیف سریع الانحدار
و الانهضام قلیل الغذا بود بجب سخافت و زخامت جرم او

وبهترین

وبهترین آن شش برّه رسیده باشد و از انست که از بیماران ضعیف
آن را که بگوشت رغبت افتد و دادن آن او را منع بود و شش را
بر آتش بریان کنند و بدان تعلّل فرمایند و از اطراف آن آنچه
بریان گشته و خشک شده باشد بخورانند و لیکن باید که بر شش
غیر آن را اختیار نکنند و البتّه او را در آب بختن جایز ندارند چه
بدان رطوبت او زیادت شود وامّا آنچه ترکان دوغ
و سیر و خردل و فلفل و مانند آن در شش ریزند و ایشان
آن را البه گویند اگر چه حکم او در کیفیّت و افعال چون حکم مفردات
اجزای او باشد و لیکن از بختن و برشتن آن در هضم دیرتر و بر معده
گرانتر بود ودل گرمست و به پوست مایل و او را جوهری
صلب بطیء الانهضام است و بهترین او آنست که از حیوان
محمود اللحم خرد سال بود و با اصحاب کد و تعب موافق باشند
چه هر گاه که انهضام او در ایشان مستکمل گردد غذای بسیار
دهد و آن غذای بد نباشد و لیکن بسبب عسر هضم معده و جگر را مضرّت
رساند و اصلاح آن بسرکه و آبکامه و فلفل و زیره و سعتر کنند

وجگر گرم وتراست وبطیٔ الهضم غلیظ کثیر الغذای جید الکیموس
ودر تغدیه از گوشت وسایر احشا بیشتر وبهترین او آنست که از حیوانی
محمود اللحم بود چون بره وبزغاله ومانند آن واز اکثار آن محترز
باید بود واستعمال آن چون تنک کرده وبآتش برشته وبنمک
ودارچینی اصلاح نکرده نکنند یا با روغن وآبکامه مطجن کرده واز جگر
مواشی آنچه غیر ازین مذکورات باشد اجتناب باید کرد چه هر یکی
ازآن از نوعی مضرت باشد واگر جگر بز را بر آتش نهند ورطوبتی را
که ازان بیرون آید در چشم کشند شبکوری را دفع کند وگفته اند
که اگر جگر بز مصروع را بخورانند حال صرع او ظاهر گردد
وجگر تکه درین باب قویتر باشد وجگر گوسفند
طبیعت را قبض کند سپرز بطیٔ الهضم غلیظ ردی الکیموس است
ودر حرارت وبرودت او خلافست ویبوست او متفق علیه است
وبهترین او آنست که از حیوان محمود اللحم فربه باشد واز حیوانات
بزرگ وخصوصا لاغر بغایت بد باشد وکیف ما کان ترک اکل او
اولی بود مگر کسی که بغلظت ومتانت خون محتاج باشد چه ازو

خون غلیظ سوداوی متولد شود ودر ادمان از حدوث امراض سوداوی
بیم بود واگر رگهای که در وست بیرون کنند وباجربی بکوبند ودر روده
کرده در آب بجوشانند یا در روغن وجربی بسیار بپزند بعضی
از مضرت او باکم آید وتولید سودا اکثر کند شکنبه وروده
سرد وخشک وصلب عصبانی وعسر الهضم قلیل الغذای بطیٔ
الانحدار بهترین روده آنست که از مرغ محمود اللحم بود یا از گوسفندی
جوان ادمان آن تولید بلغمی بسیار کند ومورث دوالی گردد
وکسانی را که معدهٔ ایشان بغایت گرم باشد واطعمهٔ لطیفه در آن
مستدخن گردد وجشای ایشان دخانی شود اکل آن جایز بود ومحرور را
واصلاح آن بسرکه کنند وسیر وبا ابازیر حاره وشیردان از روده
وشکنبه در جمیع احوال بهتر باشد گرده در مزاج
او خلافست چه بعضی او را سرد وخشک گویند وبعضی سرد وتر
وهر یکی ازین اقاویل محتملیست که این مختصر احتمال بیان آن نکند
وقول راجح آنست که معتدلست بحرارت ویبوست مایل وبهترین
گردهٔ بزغاله است واو بطیٔ الهضم ردی الکیموس است

طبع را قبض کند و از خوردن کرده مواشی بزرگ اجتناب اولیتر است
و کرده حیوانات خرد را با پیه او بپزند و بانمک خورند یا با سرکه
یا با آبکامه **پستان** بنسبت با گوشت سرد و تر است
و او بطیء الهضم غلیظ کثیر الغذا ای جید الکیموس است و لیکن از معده
دیر منحدر شود و غذای او به بلغمیت نزدیک بود و بهترین او
آنست که از حیوانی محمود اللحم باشد و او کسانی را که معده
و جگر ایشان قوی بود موافق باشد و چون پستانی را که از شیر
ممتلی باشد همچنان بپزند در تغذیه بگوشت نزدیک بود و شیر را
زیادت کند و اصلاح آن بزنجبیل و دارچینی و مانند آن کنند
خصیه در اکثر احوال به پستان نزدیک باشد و در بطو
هضم و غلظ ازو قویتر و در تغذیه ازو کمتر و در زهومت بیشتر وجودت
و رداءت او بحسب حیوان او بود و بهترین آن خصیهٔ خروس
سمین باشد منی را بیفزاید و باه را قوت دهد و اصلاح آن بنمک
و سعتر کنند **دنبه** گرم و تر است و غذای او بد باشد
مورث تخمه و مولد صفرا بود ضماد او و پوست اعصاب را نافع بود

جربي

جربي گرم و تر است سریع الهضم لطیف ردی الغذا بود
و بهترین او آنست که از حیوان مستعمل باشد معده را سست کند
و طعام را بر فم معده بر آرد و زود بدخانیت مستحیل گردد و تولید
بلغم و صفرا کند **بیه** گرم و تر است بحسب حیوانی که ازو باشد
و او در افعال و احوال بجربی نزدیکست و لیکن ازو در رطوبت
کمترست و بدان سبب است که چون هر دو را بگدازند
جمود بیه زودتر باشد و بعضی گفته اند که خشکت غثیان آرد
و خشونت حلق را نافع بود و باید که استعمال دنبه و پیه و جربی
بمقداری اندک کنند و بقدر آن که لذت طعام بیفزاید و اصلاح
آن بمیوه و آنرا با ابازیر حار کنند چون دارچینی و زنجبیل و مانند
آن و محرور بلیمو مملح و آنچه بدان ماند **پوست** در چهار کیفیت
معتدلست و بنسبت با گوشت سرد و خشک عسر هضم غلیظ
قلیل الغذا بود و بهترین آن پوست بره یا بزغاله رضیع است
و آنچه ازین متجاوز باشد غلظ و عسر هضم او زیادت گردد و در
خونی که از پوست حاصل آید لزوجتی باشد تولید سده کند و خوردن

آن کسی را که در معده او صفرا منصب شود نافع بود و استاد محمد
زکریا گوید که او تولید سودا کند و اصلاح آن با ابازیر حارّ و سپر که
کنند **عضروف** آنچه از حیوان مستکمل باشد منهضم نشود و عضروفی
که هضم یابد بغایت قلیل الغذا بود و معده را بدان مشتغل داشتن
اولی بود **و بدانک** حکم اعضای طیور در سایر حالات
مذکوره چون سایر حالات احکام اعضاء مواشی باشد الا آنک
ادمغه پرندگان از ادمغه مواشی بهتر باشد و خصوصا
مرغانی که ماوای ایشان در مواضع خشک باشد و خصوصا مرغان
اهلی چه دماغ ایشان از دماغ مرغان وحشی بهتر باشد و خصوصا دماغ
ماکیان و خروس و او جوهر دماغ را زیادت کند و آب منی
بیفزاید و اگر او را خشک کرده بسایند و با قدری آب
بیاشامند مضرت گزیدن مار و حشوش و حشرات منع کند و برآمدن
خون را از گلو بنفث یابتی دفع کند و خوردن و دمیدن آن در بینی
رعافی را که از دماغ باشد باز دارد **و اجنحه و گردن جمیع مرغان**
بنسبت با گوشت ایشان در هضم زودتر و در غذا سبکتر باشد

گزیدن مار و سایر حشرات

وازجمله

و از جمله آن اجنحه و گردن ماکیان بهتر باشد و بعد از آن
اجنحه غاز و بط و لیکن از مرغان هر کدام که پیر یا لاغر باشد
گوشت بال و گردن او بطیء الهضم بود و بسبب شدت خفاق
و صلابت و در آن خیری نباشد **قانصه** که آنرا بپارسی سنگدان
گویند بطیء الهضم بود و لیکن چون منهضم شود غذای بسیار دهد
و از جمله آن قانصه غاز لذیذتر بود و بعد از آن قانصه ماکیان مسمّن
و اگر پوستی تنک را که در اندرون قانصه باشد خشک کنند و بسایند
و بآب گرم بیاشامند درد معده را نافع بود **جگر ماکیان**
مسمّن و غاز و بط مسمّن خصوصا چون غذای ایشان از مویز شیرین باشد
یا آردی که در شیر خمیر کرده باشند طعامی لذیذ بود و چون منهضم شود
غذای بسیار دهد و خونی صالح تولد کند و لیکن معده را در کند و تعب
اندازد و اصلاح آن بنمک و روغن زیت باشد و آنچه بدان ماند
و خصیه مرغانی که محمود اللحم باشند و خصوصا خروس
مسمّن و خصوصا چون غذای او بشیر سرشته باز کرده باشند
طعامی صالح است چه او درین حال سریع الهضم بود و غذای محمود

درد معده

از و متولد گردد

فصل پنجم در بیان احوال ماهی

بدانک عموم انواع ماهیها بحکمی عام برودت و رطوبت موصوفند
وبحکمی خاص بعضی به نسبت با بعضی بحرارت مایل بود و بسبب
کثرت انواع احوال و از جهت انهضام و تغذیه و ثقل و خفت
وسایر حالات وبسبب اختلاف اجساد ایشان در عظم و صغر
وسمن و هزال وکثرت وقلت سهوکت واختلاف مواضع تکون
ایشان واختلاف اغذیه ایشان و بسبب اختلاف صنعت در ان
از تعلیه وتشویه وطبخ وتملیح وغیر آن مختلف گردد چه از
انواع ماهی هر کدام که جثه بزرگتر و در هضم دیرتر و در تغذیه
وتولید فضلات بیشتر بود و بهترین او آنست که در صغر و عظم
وسمن و هزال متوسط باشد و فلوس او خرد و پوست او تنک بود
و در سهوکت بغایت نباشد و بعد از انفصال او از آب بزودی
منتن و متعفن نگردد ولذیذ و مقبول طبیعت باشد واما
آنچه در سهوکت بسیار و نتانتی منکر بود و بزودی متعفن شود و رنگ او
بزردی یا بسیاهی زند در ولذاذتی نباشد وآنچه فربه ولزج باشد

این جمله

این جمله در غایت بدی باشند واجتناب از تناول ایشان اوجب
وافضل انواع ماهیست که او را بتازی شبوط گویند و در دیار هند رهو
خوانند واما افضل مواضع واماکن ایشان رودهائیست که در آن
آب شیرین بسیار باشد شدید الجریه باشد و بر بالاء سنگ
یا ریگ گذرد و در اکثر اوقات سرد باشد و از شهر و آبادانی
دور و از جمیع اقذار پاک وصافی و بر بادها مکشوف ونباتات
او نباتاتی محمودی غایله بود و بعد از ان در فضیلت آب دریاست
وخصوصا مالح ولیکن گوشت ماهی دریائی صلب تر و هضم آن
دیرتر وخونی که از و متولد شود غلیظ تر باشد و آن مقدار
تفاوت که میان ماهی دریا و ماهی رود باشد در سرعت هضم و جودت
خون میان ماهی دریا همان مقدار بود و همچنان میان ماهی اجام
و ماهی دریاچه واما آنچه در آبهاء ایستاده یا در رودهای
کم آب ضعیف الجریه بود یا رودی که بر شهرهای بزرگ گذرد
واقذار و اوساخ شهر در ان افتد وتغذیه ایشان بدان باشد
یا آنک آب او آب تیره بود یا آبهای معدنی چون کبریتی و مانند آن

دران ریخته شود در غایت ردائت باشد و در هضم عسر بود
وتولید رطوبتی لزج مخاطی کند **و اما افضل انواع صنعت**
در وآنست که او را با آب اندک و روغن زیت یا آنچه بدان ماند
بعد ازان که در آب و روغن جوشیده باشد و ماهی را پاک شسته
باشد و اندک تملیحی کرده در آن افکنند و با آتشی نرم بپزند و انا فاویه
و مصلحات که بعد ازین گفته آید بقدر حاجت اضافت کنند
و آنچه در روغن برشته باشند و آنچه بروی آتش فکنده بریان سازند
با آنکه بر معده سبکتر باشد هضم او نیک و غذای او پسندیده
نباشد و آنچه بخمیر ملطخ کرده و بر روغن برشته باشند نزول و
از معده و امعا دیر و غذای او رخیم باشد و تشنگی زیادت از
دیگر ها کند و آنچه او را نمک بسیار کرده قدید سازند معطش قوی
و محرق خون و مورث مضرت بسیار باشد چه لطیف او
تحلیل یافته باشد و غلیظ مانده و اجتناب ازان اولی بود ولیکن
بسبب آن ماهی شور تقطیع و تلطیف بلغم کند و اگر از روی استعلاج
و حسب مزاج مقداری اندک از و بر سبیل مخللات و کوامیخ

استعمال

استعمال کنند روا باشد و همچنان جمیع کوامیخی که از ماهی کنند آنرا
از برای تنقیه و تخفیف معده از رطوبات فاسده و جلای او از بلغم
و ازالهٔ تخمه ای که بسبب آن بلغم متعفن باشد در معده استعمال
کنند و از برای تنبیه شهوت طعام که سقوط آن بسبب و خامت
طعامهای چرب غیر مرغوب بوده باشد ولیکن او را صلاحیت
آنکه مجرد از برای نان خورش اعتماد کنند نباشد و بر که را
در دفع غائلهٔ آن و جمیع کوامیخ مالحه فعلی تمامست **و اما افعال
ماهی تازه** در بدن آنست که چون از و بر صفات موصوفه اختیار
کنند ترطیب بدن کند و بدن را فربه سازد و آب منی و پیه کرده بیفزاید
و باه را قوت دهد و خصوصا چون او را گرم با پیاز خام و نان
میده خورند و گفته اند که درین حال حکم او بحکم ماهی سقنقور
نزدیک باشد و شوربای ماهی مضرت گزیدن مار و سگ دیوانه
باز دارد و قصبهٔ شش را پاک کند و آواز صافی سازد و سکباجی که
از و کنند اصحاب تب و یرقان و جگر گرم را نافع بود و بالجمله
در تناول نوع و صنف آن اصحاب امزجهٔ باردهٔ رطبه

سر زدن مار و سگ دیوانه

تب و یرقان

وابدان لجیمه را بهیچ حال رخصت نباشد چه بلزوجت
ورطوبتی که در وست در ابدان ایشان تولید بلغم غلیظ بسیار کند
وموجب زیادتی خروج امزجهٔ ایشان گردد از اعتدال
وامراض مزمنهٔ خبیثه حادث شود مگر آنکه عادت قومی بران
جاری بود که اکثر غذای ایشان ماهی باشد چون سکان سواحل
وجزایر چه بسبب اعتیاد ازان متضرر نشوند یا مضرت آن
در ایشان کمتر باشد وگاه باشد که کسانی که مزاج ایشان بحرارت
ویبوست مایل بود از تناول آن منتفع شوند بل ایشان را مثل علاج بود
چه در بدن ایشان تولید خونی بلغمی رقیق کند وابدان ایشان
بدان ترطیب یابد واصحاب صفرا را نافع بود با آنکه اطفای
صفرا بغیر آن از اطعمه اولی وانسب بود چه از طول
وقوف او در معده اجتماع رطوبات لزج که مولد انواع امراض
بلغمی بود ایمن نتوان بود وجمیع انواع ماهی عسر الهضم بطی الانحدار
بود ومع ذلک خونی که ازو حاصل آید سریع الاستحاله بود
بفساد وتازه ومملح او معطش باشد اما تازه بسبب غلظ ولزوجت

والتصاق

والتصاق او بر خمول معده وطلب طبیعت دفع وازالهٔ آن بتبالی
که غسل آن کند وحال آنکه آب غلظ ولزوجت او زیادت
گرداند واز آنست که تا آب بیشتر خورده شود تشنگی زیادت
گردد واما شور بسبب کثافت وغلظ جوهر او واز حرارت
ویبوستی که معده را از نمکی که در وست حاصل آید واصلاح او
از برای بارد المزاج بریان کردن تمام بود وبا روغنی که بحرارت مایل
بود وتناول با فلفل وسیر وآنچه بدان ماند وبعد از اکل آن بر تشنگی
صبوری تمام کردن بعوض آب ماء العسل آشامیدن واز جملهٔ
مصلحات او تناول عسل است بعد ازو فاما از برای محرور
اصلاح او بسرکه وآب لیمو ومانند آن کنند

باب چهارم
دربیان احوال بیضه وشیر ومتعلقات آن واین باب مشتمل است بر چهار فصل

فصل اول

دربیان احوال بیضه بدانک از سایر اغذیه آنچه قوت بگوشت
نزدیکتر است بیضه است چه او جزو حیوان است بل او حیوان
بالقوه است زیرا که بیاض بیض در تولد فروج چون منبت

در تولد جنین اعضاء اصلی او از آن وصفرهٔ بیض بمثابهٔ
چون حیض است در تغذیه او همچنانک توزیع وتقسیم غذا در بدن
جنین از وسط است با اطراف وآن چنانست که خونی که غذای
جنین است از جگر مادر در رحم براه عروقی که بدو متصل است
حاصل آید واز فوهات آن عروق بقوت دافعهٔ رحم وجاذبهٔ
مشیمه در عروقی که از سرهٔ جنین در مشیمه متفرق است نفوذ
کند وبراه سره در جگر جنین حاصل آید واز آنجا در جمیع اعضاء او
متفرق ومنتشر گردد وهمچنان صفرهٔ بیض که غذای فروج است
در وسط بیضه مجتمع است واز برای غذای او معد وا وبدان تغذیه
کند تا چون آن فانی گردد وفروج را قوتی پدید آید در طلب
غذا حرکت کند واز بیضه بیرون آید وآن او را بمثابت ولادت
باشد پس چون صفرهٔ بیض غذای حیوانی ضعیف قلیل الحرارة بود
ومنافذ دفع فضلات او معدوم باری عز وعلا او را معتدل
ومایل بحرارتی لطیف آفرید چنانک بزودی وتمامی بخون
مستحیل گردد وبنابران در وی سه معنی مجتمع شد سرعت استحالت

بخون

بخون وقلت حصول فضلات ازو وتولید خونی لطیف سبک که
مناسب ومجانس خونی باشد که غذای دلست وبسبب خفت
بزودی واصل شود واز آنست که او موافقترین چیزیست
از برای دفع ضعفی که از تحلیل روح وتعلیل مادهٔ او که آن
خون دلست در امراض محلله حادث شود واو نایب مناب
گوشت باشد در بعضی احوال وبهترین بیضها بیضهٔ مرغی محمود
اللحم است چون ماکیان وتذرو ودراج وکبک لیکن تازه باید
ودر موضعی معتدل محافظت کرده تا از فساد وتغیر محفوظ باشد
وبیضهٔ بط با آنک غذای او نیک نباشد بدین بیضهای مذکور
از غیر آن نزدیکتر باشد وبیضهٔ ماکیان بی خروس در تغذیه
کمتر از ماکیان با خروس بود وسفیدهٔ بیضه سرد ولزج وبطی
الهضم است وخونی که ازو حاصل آید ببرودت مایل وصفرهٔ
بیض بحرارت مایل وتمام پخته وسخت شده او عسر الهضم
کثیر الغذا بود وگرم کرده او رقیق سریع الانحدار وسریع التغذیه
باشد وجملگی بیضه یعنی بیاض وصفرت باهم چون متوسط القوام

پخته شود درین معانی متوسط باشد و به برودت مایل با اصحاب
امزجهٔ بارده و معدهای ضعیف مناسب نباشد خصوصا شنیدهٔ
او چه از و بلغمی غلیظ لزج متولد گردد و بهترین او آنست که او را
در آب بجوشانند چندانکه تمام پخته شود و منعقد گردد بل
چندانی که نیم پخته شود این آنست که طبیبان او را پیض نیم برشت
گویند پس سفیدهٔ او را دور کنند و بجهت اشتها اندکی نمک
یا شکر سفید تحشی کنند چه هضم او زودتر و غذای او خوبتر باشد
و آنچه در خاکستر گرم دفن کنند تا منعقد شود غلیظ بطئ الانحدار بود
و آنچه بر تابه خشک ریزند تا بسته شود غذای او بغایت بد باشد
و تولد بخار دخانی کند در معده و بفساد او سایر اطعمه بفساد آید و اما
عجه که بپارسی خایگینه گویند ثقیل بطئ الانحدار بود و چندانکه
در طبخ رطوبتناکتر انحدار او از معده زودتر باشد و بهترین آن باشد
که بیاض زو دور کنند و از صفرهٔ او عجه سازند و اما افعال بیضه
در بدن آنست که صفرهٔ پیض نیم برشت خشونت حلق و سعال
وسل را نافع بود و دل را قوت دهد و باه را بیفزاید و خصوصا

بیضهٔ کنجشک

بیضهٔ کنجشک و خصوصا چون از و با پیاز و روغن گاو خایگینه سازند
و لیکن بر سبیل علاج نه از برای تغذیه چه ادمان مناسب نباشد
و تمام برشته در دهای سوزان آتشگین دهد و سوختن بشره را
از آفتاب باز دارد و با عسل کلف را زایل کند و چون زردهٔ
بیضه را با پشم بر سوختهٔ آتش یا آبی گرم و غیر آن ضماد کنند نافع بود
و با روغن گل سوزش و جراحت مقعد و قضیب و آسیبی که چشم را
از ضربه و سقط لاحق شود نافع بود و چون او را در سرکه بپزند
خوردن آن طبع را قبض کند و اسهال دموی را باز دارد و ریش
روده را نافع بود و سفیدهٔ بیضه در دهای با سوزش و احتراقی را
که از خلط تیز حادث شود و جمیع جراحتها و اما سهال گرم را
و رمد صفراوی را نافع بود و عضو سوخته را از آبله زدن باز
دارد و سفیدهٔ بیضه را در سرکه نباید پخت چه سرکه رطوبت
و رقت او را بتمامی فانی کرده اند بل ترک اکل بهمه وجهی و اختصار
بر تناول زردهٔ او اولی بود و اگر بدان مضطر شوند
اصلاح آن بنمک و فلفل و زیره و دارچینی و آبکامه کنند و اما

عضو سوخته

بیضهٔ ماهی عسر الهضم بطیء الانحدار بود ولیکن اگر هضم او تمام گردد
غذای بسیار دهد و بیضهٔ لاک‌پشت بری از برای سعال الاطفال سعال الاطفال
مجربست **فصل دوم** در بیان احوال شیر
واختلاف افعال او بدانک از اجزای حیوانات آنچه در تولید
خون ومجانست با او به بیضه نزدیک باشد شیراست چه او خونی
مستحیل است بعد از هضم رابع حاصل آمده وبسبب اندک استحالتی
که دریشان یافته صورت خون ازو منخلع گشته و در رطوبت
ورقت ازو بیشتر و در حرارت کمتر شده و بدان سبب قدری
از مشابهت با مزاج مادر بمشابهت با مزاج مولود میل کرده تا
بحرارت او بسرعت بخون مستحیل تواند شد واز آنست که
او نسبت با ابدانی مستکمل از اعتدال ببرودت و رطوبت مایل
بود ولیکن در ابدان جوانانی صحیح المزاج حرارت فاضلهٔ ایشان
بران مستولی گردد و او را بطبیعت خونی معتدل بزودی بازگرداند
واز آن غذای مناسب پسندیده یابند وچون در ابدان اصحاب
امزجهٔ بارده وبلغمی مزاج حرارت بدان نصاب نباشد دریشان

کماینبغی بخون مستحیل نشود وبسبب قرب طبع او بدیشان پیش از
استحالتی تمام ابدان ایشان را استعمال کند و بدان سبب
برودت و رطوبت ایشان زیادت گردد واما اصحاب
مزاج حار یابس بدان منتفع گردند انتفاعی بغایت چه با وجود
تغذیه بغذایی صالح ایشان را دوایی نافع بود مگر وقتی که در معدهٔ ایشان
صفرایی باشد چه او بدان مستحیل گردد و مزاج را تباه کند و بباید دانست
که شیر از جواهری مختلفة متضادة القوی مرکبست و آن آبست
و پنیر و روغن اما مائیت او بسبب حدت و بورقیتی که اورا
از خون مستفاد است اخلاط غلیظ را تلطیف دهد و اطلاق طبع کند
و جبنیت بسبب غلظ و برودت تولید اخلاطی غلیظ کند و سدهٔ
جگر و سنگ مثانه و گرده و قبض طبیعت آرد و دهنیت بسبب
حرارت و رطوبت انضاج و تحلیل وارخا کند وبرین تقدیر
هر شیری که مائیت برو غالب بود از احداث سده و جبن
در معده دورتر باشد ولیکن در تغذیه کمتر و در اطلاق طبع بیشتر و آنچه
جبنیت درو بیشتر باشد ولیکن در تغذیه کمتر و در اطلاق طبع بیشتر

وآنچه جبنیّت درو بیشتر باشد در تغذیه بپستر وخون مضرات مذکوره
از وبیشتر باشد وچون دهنیّت بنسبت با این دو جوهر دائما
مغلوب بود هر آینه ظهور اثر افعال اخفا باشد وبحسب
اختلاف جواهر مذکوره احوال شیر حیوانات مختلف گردد
وآن بحسب اختلاف اجناس حیوانات واختلاف
اوقات واختلاف غذای ایشان تواند بود اما
آنچه اختلاف اجناس حیوانات بود چنانست که مناسب ترین
شیری با بدن انسان هم شیر انسان تواند بود بسبب مشابهت
جوهر آن با او وبعد از آن هر حیوانی که مدت حمل او از مدت
حمل بیشتر یا کمتر باشد بحسب طول وقصر مدت جوهر شیر او
از جوهر انسان دور باشد وشیر مرضعه نبات معتدل
مایل به برودت باشد چون اورا در چشم دوشند رمد وخشونت (رمد وخشونت چشم)
چشم را نافع بود وخصوصا با بیاض بیضه وا ونافع تر علاجیست
اصحاب سل را وخصوصا چون از پستان خورده شود وشیر گاو
از شیر جمله حیوانات غلیظ تر بود وجبنیّت ودهنیّت درو

پستر

پستر ومائیت کمتر وخصوصا شیر گاومیش وآن غذای بسیار دهد
واز معده وامعا دیر منحدر شود وشیر گوسفند درین حالات
مذکوره بد ونزدیکست وجبنیّت درو بیشتر ریش شش وروده
وبرآمدن خون را از حلق نافع بود وباه را قوت دهد ومضرت کثرت جماع (مضرت کثرت جماع)
ومضرت ادویه قتاله باز دارد ولیکن تغذیه او پسندیده نباشد
التهاب معده آرد واحداث قولنج کند وشیر بز میان این دو
شیر مذکور درین حالات مذکور متوسط باشد بسبب اعتدال جواهر
ثلاثه مذکوره درو وماده را از انصباب باز دارد وحدت
آنرا بنشاند وسل وریش مثانه را نافع بود ونسیانی را که از یبوست
باشد وغم ووسواس را دفع کند وچون بدان غرغره کنند خناق (خناق واورام حلق)
وورم لهات را تحلیل دهد وشیر خر رقیق است ودهنیت
درو اندک چون بدان مضمضه کنند بر خلاف دیگر شیرها بیخ دندانها (سستی بیخ دندان)
سخت کند وچون در وقت دوشیدن خورده شود دق وسعال وسل
وبرآمدن خون را از حلق وزحیر وریش روده را نافع بود مضرت (ریش روده ومضرت ادویه قتاله ودق)
ادویه قتاله باز دارد شیر شتر از جمیع حیوانات رقیق ترست

وحبنیت و دسومت در وکمتر و بدان سبب جون دیگر شیرها
احداث سدّه نکند و غدای او اندک و انحدار او از معده زودتر
باشد زبو و استسقا و صلابت سپرز و بواسیر را نافع بود و با بول
شتر آمیخته منفعت او در استسقا بیشتر باشد زرد آبی را که در شکم
مجتمع باشد براند شیر اسب در رقّت و قلّت دسومت
بشیر شتر نزدیک باشد ادرار حیض کند وطعام را از معده بگذراند
و از و ابخره تیز رقیق بدماغ متصاعد شود و بدان سبب
کیفیتی بسکر احداث کند واما اختلاف شیر بحسب اختلاف
اوقات جنانست که در وقت قرب عهد بولادت و بعد از
فارغ شدن شیری غلیظ که در پستان نضج او بسبب لبثی بسیار
در زمان حمل متجاوز و مستحکم شده باشد و بخیس گشته که
او را لبا گویند شیر در غایت رقّت باشد و تلیین طبع در وی بیشتر بود
و این غالبا در زمان ربیع بود و بعد از ان جندانک زمان متمادی
شود اندک اندک بغلظ مایل گردد تا در قوام معتدل شود و همجنان
در غلظ زیادت می شود تا وقت انقطاع و این غالبا در زمان

[illegible] استسقا وصلابت سپرز

ادرار حیض

خریف

خریف بود واما اختلاف او بحسب اختلاف حیوان جنانست
که آنجه غدای او گیاه تازه و نازک باشد شیر او رقیق تر و در طبع تلیین او
بیشتر و در بدن ترطیب او قوی تر بود و آنجه غدای او شاخ و برگ
درختان خشک باشد در تلیین کمتر و با معده موافقتر باشد و از انست
که شیر بز درین دو معنی فاضلتر بود جه اکثر غدای او بر منوال مذکور
باشد و آنجه غدای او خنایشی مسهل و شیر دار بود و شیر او
مسهل باشد و ضدّ آن بر ضدّ این بود و آنجه رعی او از گیاههای نیم خشک
خوش بوی باشد و او در طلب آن تردّد و جولان کند شیر او از
شیر حیوان که در خانها باز داشته باشند بهتر بود و خصوصا که طعام او
از بنبه دانه یا اثفال دانهای روغن دار جون کنجد و قرطم و مانند آن
کنند جه شیر او بدان بغایت غلیظ و کثیر الفضول و نفّاخ شود

فصل سیم در بیان جودت و رداءت شیر و نفع و ضرر آن بر سبیل اجمال و کیفیت استعمال و ذکر مصلحات آن

بدانک صالحترین شیری از برای آنک خونی محمود از و متولّد
گردد آنست که از حیوان صحیح المزاج معتدل اللحم جوان باشد

چه شیر حیوان پیر ولاغر و رنجور مثل گوشت ایشان باشد
وجودت شیر بحسب طول زمان لبث او بعد از بیرون آمدن
از پستان نقصان پذیرد و چون او را بعد از دوشیدن بجوشانند
بعضی از حدوث نقصان را منع کند و وجه استدلال بر جودت
صحت او آنست که در طعم غریب از حموضت و مرارت
و حرافت و غیر آن یا بوی کریه نباشد و قوام او معتدل و جمیع او
مستوی الاجزا بود و باندک میلی از ناخن بر و قرار گیرد
و در سفیدی بغایت و در طعم لذیذ و بحلاوت مایل بود و هر چند
بعضی از افعال و منافعی که بشیر هر حیوانی و بهر مرضی مخصوص است
ذکر رفته است لیکن منافع او بر سبیل عموم و قول مطلق آنست
که شیر سریع الهضم کثیر الغذای جید الکیموس است و در لطافت
و غلظ متوسط بدن را ترطیب دهد و فربه سازد و خشونت جلد و امراض
یابسه چون جرب و حکه و مانند آن نافع بود و رطوبات اصلی را در
بدن نگاه دارد و بدان بسبب مدت نشو دراز گردد و شش و سینه
و نواحی آنرا مناسب باشد سعال یابس و قرحت بول و قرحه مثانه

ورحم

و رحم را نفعی تمام رساند حدت اخلاط را تسکین دهد و اخلاط را از انصباب
باز دارد و حدت و سورت زهرهای تیز را بنشاند و غایله آنرا دفع کند
و آب منی بیفزاید و باه را قوتی دهد با آنکه حجرات ترشش نیز
در ابدان حار بسبب نفخ و ترطیب همین فعل کند و چون مائیت او را
بطبخ یا آنکه سنگی یا آهنی گرم کرده در و اندازند یا کم از مدطبیعت را
حبس کند چه تلیین در مائیت او باشد نه در جبنیت و اگر این معنی با دوغ
کنند حبس او زیادت از آن باشد بسبب خروج دهنیت و مائیت
از و و لیکن اصحاب ادمان و اختصار بدان نشاید مگر کسانی را که
عادت ایشان بر ادمان اکل آن جاری باشد چه او را با چندین فضایل
و فوائد دو مضرت قویست تبخیر و سرعت استحالت زیرا که چون
با کثرت رطوبتی که در وست منحرف است از و ابخره بسیار بدماغ
متصاعد شود و جمیع اعضای سر را از چشم و گوش و دندان مضرت
رساند و حواس ظاهری و باطنی دماغ را کند و بلید سازد و با اصحاب
صداع بغایت بد باشد و بسبب سرعت استحالت هر خلطی که در معده
یابد از انواع بلغم و صفرا بدان مستحیل شود و آنرا زیادت و قوی گرداند

مکر آنک اورا با طعامی دیکر بیامیزند با طبیعت او با طبیعت آن
ممتزج کردد و بالجمله اصحاب تب و اورام احشا و ریاحی غلیظ و قولنج
بلغمی و ریحی رامضر بود و اکرچه در اکثر افعال حکم شیر و جغرات که
آنرا ماست تازه نیز کویند یکدیکر نزدیک باشد لیکن موصوف
و محمود در امر معالجات و تغذیهٔ کسانی که بدان مأمور و مامور خوص
کردند شیر تازه باشد که باسم لبن الحلب مخصوص است چه او ارق
والطف والذ است و اما ممنوع است که در مقابل آن
باشد یعنی شیر با جغراتی ترشیده و خصوصا ترشیدن بغایت
زیرا که حموضت فسادیست که او را عارض میشود و لیکن جغرات
ترش که آنرا رایب کویند معدهٔ کرم او را هضم کند و از ان انتفاعی
کیرد اعم از انک حرارت او طبیعی باشد یا عارضی لیکن اعضا
و اصحاب معدهٔ بارده و امراض بارده را مضرت رساند بل ایشانرا
از جمیع لبنیات احتراز واجب باشد چه کاه باشد که شیر در معدهٔ ایشان
متعفن شود و امری خطیر واقع کردد و اصلاح آن بارد المزاج
بعسل و با زیره حار کند و محرور بشراب و میوهای قابض و از شیرها

هر کدام که غلیظ تر تجبن او در معده بیشتر باشد و خصوصا چون مصلی
خورده شود و نمک و عسل با شیر ضم کردن از خوف تجبن او در معده
ایمن کرداند و طبخ نغخ آنرا زایل کند و مضمضه کردن بعد از شرب آن
بسرکه و روغن کل یا بنمک آب مضرت آن از دندان و لثه
باز دارد و چون او را بر سبیل تداوی خورند باید که در حال دوشیدن
و بر همان حرارتی که از پستان بیرون آید خورده شود و بعد ازان
طعام دیکر بخورند چندانک آن منهضم و منحدر شود و اکر از برای تلیین
طبع خورند باید که قدری زیاده خورده شود و قدمی چند نرم
بعد ازان رفته شود و بعد از سکون اندک قدمی چند دیکر
چندانک منحدر کردد و چون او را بخته از برای حبس طبیعت
و سحج امعا خورند باید که در طبخ آن رعایت احتیاط غافل نباشد
بدانک دایما او را در دیک بحول عریض حرکت می دهند
و دیک را از جمیع نواحی می خراشند و آنچه بسبب کف بر آمدن
بر کنارهٔ دیک می ماند بخرقهٔ خشن مسح میکنند و از افتادن آن
در دیک محترز می باشند تا شیر بدان فاسد نشود و همچنین تاثیر

غلیظ کرد و غلطی که جمیع اجزای او مساوی باشد **فصل چهارم**

در بیان انواع اشیایی که از شیر و جغرات حاصل آید بحسب کثرت
و قلت اجزای هر یکی از جواهر ثلثه مذکوره باشد در وجه کاه باشد که مائیت
بران غالب بود چون ماء الجبن و او آنست که جبنیت و دهنیت
از و بانفحه یا پسر که یا سکنجبین جدا کنند برین منوال که شیر را بآتش
گرم کنند و یکی ازین مذکورات بقدر احتیاج در و افکنند تا بریده شود
و بعد از ان بپالایند و آب آنرا جوشی چند لطیف داده کف از و
بر دارند و بگذارند تا اگر دروی باشد راست شود و او اخلاط غلیظ را
لطیف سازد و اخثار را غسل دهد و فضلات محترق و متعفن را
براند اگر پاشامند و یا بدان احتقان کنند و در دجگر و یرقان و امراض
صفراوی و سوداوی را نافع بود و گاه باشد که دهنیت تنها
از و جدا کنند و او را مخیض گویند و او آنست که جغرات با سدس آن
آب و چند طاقه نعناع و کرفس در حرسی حرکت دهند تا روغن از و جدا
می شود و به تدریج از و بر می دارند و اصحاب مزاج گرم را و اسهال
صفراوی و کسانی را که نحافت بدن بر معدهٔ ایشان حرارت و یبوست

در دجگر و یرقان و امراض صفراوی و سوداوی

غالب

غالب شده باشد نافع بود و گاه باشد که دهنیت و مائیت
از و جدا کنند و او را دوغ گویند و او آنست که مخیض را بپالایند تا مائیت
از و جدا شود و او بد نوا غذای صالح دهد معدهٔ گرم و اسهال صفراوی را
نافع بود و خصوصا چون از شیر گاو کنند ولیکن معدهٔ سرد هضم آن
نکند **و اما پنیر** از و آنچه تازه و آب ناک شده در تغذیه و انحدار میان
جغرات و پنیر خشک متوسط بود بسبب باقی بودن مائیت در و
و بهترین او آنست که لذیذ و مایل بحلاوت بود و در لزوجت متوسط
و او سرد و تر است در دو درجه غذای تمام دهد و بدن را فربه سازد
و حرارت معده را تسکین دهد و چون پیش از طعام خورده شود
تلیین طبع کند و خصوصا با عسل بسبب تلطیف و احذار او آنرا و او تولید
خلط غلیظ کمتر کند و تضمید بدان جراحات را از تورم باز دارد و مبرود
و بلغمی مزاج را موافق نباشد **و آنچه از ان خشکتر باشد** غذای قوی
و بسیار دهد چه قوت اجزای شیر پنیر باشد ولیکن هضم او عسر
و غذای او غلیظ بود و در معده باحتراق و دخانیت مایل گردد و بسبب
دسومت و حدتی که او را از انچه مستفاد است و عدم مائی که

ا ما سح جراحت

کسر آن حدت کند و او مولد سنگ و سنگ و ریگ مثانه بود
و شکم را قبض کند خصوصا چون او را بریان کنند و آنچه تازه نمک باشد
در قلت و کثرت تغذیه و بطوء و سرعت انحدار میان این دو متوسط باشد
و اما آنچه شور کهن باشد حال او بحسب حداثت و عتاقت
و اختلاف صنعت و اختلاف طبایع حیواناتی که از شیر ایشان
باشد مختلف گردد چه از و آنچه بغایت کهنه و تیره شده باشد
در سه درجه گرم و خشک باشد و عسر الهضم ردی الغذا بود تشنگی آرد
و تولید اخلاط تیز کند و بدن را لاغر سازد و مولد سنگ گرده بود
الا آنک چون بعد از طعام مقدار لطیف از و تناول کنند فم معده را
قوت دهد و وخامت معده را که از طعامهای چرب و شیرین حادث
شده باشد دفع کند و جودت و رداءت او از حال جرم او و از حال
جشائی که بعد از اکل او از معده برآید معلوم گردد و اما از قبیل جرم او آنست
که از و آنچه نرم و متخلخل باشد بهتر از صلب و کثیف بود و آنچه در لزوجت
و سرعت و تفتت و دسومت و پوست متوسط باشد بهتر بود و اما
از قبیل طعم آنچه لذید بود و نمک او باعتدال باشد بهتر بود و اما از قبل

حیبا

جشا آنچ بعد از اکل او از جشا بوی و طعم او کمتر آید و بزودی زایل گردد
بهتر از عکس آن بود چه آن دلیل بر عسر استحالت او باشد
زیرا که هر طعامی که منهضم شود بوی او مستحیل گردد و چون او را در آب
نقع کنند و هر گاه آب او تازه میکنند تا ملوحت از و زایل گردد
و بعد از آن بجوشانند تا دهنیت از و مفارقت کند و بعد از آن او را
برتابه یا غیر آن بریان کنند قابضی قوی باشد و اگر او را بسایند و بر ریشهای — اسهال
کهنه خبیث براکنند نافع بود و اگر او را با روغن زیت سحق کنند — ریشهای کهنه
و بر مفاصل ضماد کنند تحجر مفاصل را نافع بود و از و چیزی مثل کج بی
زحمتی بیرون آید لبا شیری باشد که در روز ولادت حیوان
بدوشند و بر بالای خاکستر گرم نهند و در زمان اندک غلیظ شود و او
غلیظ عسر الانهضام بطیء الانحدار بود خصوصا چون بی عسل
و لیکن چون هضم او تمام شود بدن را غذای تمام بسیار دهد و از و
آنچه در شیردان بره یا بزغاله و غیر آن بسته شود آنرا نفحه گویند و احوال
آن بعد ازین گفته آید لور آبی باشد که از پنیر بیرون آید آنرا بجوشانند تا غلیظ
شود و بعد از آن به پالایند و او در افعال میان شیر تازه و لبا متوسط باشد

ولبلانز دیگر بود اقط که آنرا به پارسی پینو گویند و آن جغرات ترش
یا دوغ پالوده بود که آنرا قدری بجوشانند تا غلیظ شود و بآفتاب خشک
کنند مضرت او از مضرت پنیر شور کمتر باشد مصل آبی باشد
که از جغرات ترش یا دوغ پالوده شود و بجوشانند تا مائیت
او کمتر شود و دیگر باره بپالایند تشنگی و صفرا را تسکین دهد و اعصاب
و امراض بارده را مضر بود رخبین که آنرا به پارسی ترف گویند و آن
آبی باشد که از مصل یا پینو بپالایند و بجوشانند تا بقوام رسد و اورا
خشک کنند و قرصها سازند چون او را شیاف کنند طبع را فرود آرد
و حمیات و صداع را که با قبض طبیعت باشد نافع بود انفحه — قبض طبیعت
که بپارسی پنیرمایه گویند گرم و خشک است در آخر درجه دوم محلل و ملطف است
خون و شیر را در معده و غیر آن ببندد و اگر بسته باشد تحلیل دهد — عسر حبل و مضرت زهرها
و چون با سرکه بیاشامند صرع را نافع بود و احتمال آن در قبل
بعد از حیض و در ایام طهر بر حبل اعانت کند و خوردن آن منع حبل
کند و اختناق رحم را نافع بود و مردم لاغر را فربه سازد و مضرت — گزیدن هوام و بر آمدن خون از حلق
زهرها باز دارد و خصوصا مضرت شوکران و معده را زیان دارد و اصلاح

آن

آن بعسل کند و انفحه خرگوش درین مذکورات قوی‌تر باشد
نیم مثقال از و گزیدن هوام و آمدن خون از حلق و مقعد و ریش روده را
نافع بود انفحه اسب اسهال مزمن و ریش روده را دفع کند — ضعف باه
انفحه شتر باه را قوت دهد و بدن را فربه سازد والله اعلم

باب پنجم در میوه‌ها و این باب مشتملست بر یازده فصل

فصل اول

در بیان کلام کلی در احوال جمیع فواکه بدانک
جمیع میوه‌ها غذای دوائی باشد الا آنک حال ایشان بحسب
کثرت و قلت غذائیت و دوائیت مختلف گردد
چه در بعضی غذائیت بیشتر باشد و در بعضی دوائیت چنانک
بعد ازین مبین گردد و بالجمله اطبا از تناول آن منع کنند و گفته
که با غذیه دوائی البته ملتفت نگردند مگر کسانی که در مزاج
ایشان انحرافی باشد و آنرا از برای تعدیل مزاج منحرف
استعمال کنند یا کسانی که بسبب لطافت مزاج از تناول
ادویه مستکره و متنفر باشند یا بسبب ضعف قوت

طبیعت ایشان احتمال ادویه نکند یا آنک مراد ایشان از استعمال
آن تعدیل ماکولی باشد چه آنک در غیر ازین مذکورات استعمال کنند
یا آنک کیفیت او موجب تغیّر مزاج گردد واز ورطوبت مائی
در بدن مجتمع آید وبعضی ازان باخون آمیخته شود واورا
از الصاق ببدن وقابلیّت آنک جزو بدن گردد نافع شود
وچون بعضی ازان رطوبات در عروق باقی ماند مثل عصارات
فواکه در خارج وخصوصا بسبب حرارت بدنی در بدن غلیان کند
ومستعد عفونت گردد واحداث حمیات واگر چه کسی
از تناول آن در حاضر نفعی متصوّر شود در آخر بمضرّتی موّدی گردد
واز انست که گفته اند خلقت او از برای تفکه وتداویست
نه از برای تغذیه ولیکن هرچند ازین سه خلال که درست یعنی
تغذیه وتفکه وتداوی یکی مقصود بالذّات باشد واورا از برای
آن استعمال کنند چنانک از برای تداوی مثلا آن دو خلال
دیگر یعنی تفکه وتغذیه معاون ومتمّم فعل او باشد در تداوی واز انست
که تداوی بدان در تغیّراتی اندک وعوارضی سهل چون انحرافی لطیف

از اعتدال

از اعتدال بجانب یکی از کیفیات یا تلیینی لطیف یا قبضی لطیف
بر طبیعت بیشتر وفایدهٔ آن بهتر باشد وبنابران معالجان مجرّب
گفته اند که تا معالجه بدوای غذائی میسّر گردد بدوای مطلق عدول نکنند
مگر که ضرورتی بر آن باعث گردد چه اکثر بقول وفواکه با طبیعت
آشنا بل صدیق او باشند وادویه با او اجنبی بل برو ثقیل باشد
وهمچنان اگر کسی بدآنچه موافق ومناسب مزاج او باشد ازان بر سبیل
تفکه استعمال کند او را دران تداوی وبعضی از تغذیه حاصل آید وهمچنان
اگر کسی که بدن او را بغذای بسیار احتیاج نباشد یا رعایت مراقبت
مناسبت با مزاج او آنرا استعمال کند او را تفکه ومداوات در ضمن آن
حاصل باشد پس باید که تناول فواکه بنا برین سه غرض مذکور باشد
وبر سبیل تنقل وتعلل نه بر سبیل اکثار واصرار چنانک اکثار از
اغذیهٔ ملطّف ومغلظ نشاید چه ملطّف محرق خون ومغلظ مبلغم
ومثقل بدن باشد وبالجمله میوهای تر با اصحاب تعب وریاضت
موافق بود وکسانی که بر مزاج ایشان صفرا غالب باشد چه ابدان
ایشان بدان ترطیب یابد ویبوستی که ایشانرا از کثرت ریاضات

حاصل آمده باشد زایل گردد و بدان سبب برودتی با اعتدال در مزاج
ایشان پدید آید و خصوصا چون سرد کرده خورده شود ولیکن اکثار آن
ابدان ایشان را در معرض حدوث حمیات اندازد چه از
میوه های تر آنچه رطوبت ناک و تفه باشد تولید رطوبتی رقیق کند و آن
سبب عفونت گردد چنانک ذکر رفت و آنچه ترش باشد
تولید رطوبتی غلیظ بالزج کند و از آن سدد در مجاری پدید آید و آنچه
شیرین یا تیز باشد سبب خون تیز که از آن حاصل آید تولید صفرا کند
و هر آینه آن موجب تسخین بدن گردد و این جمله سبب حدوث حمیات
باشد و حال آنک این وقتی باشد که در معده منهضم شود و در و فاسد نگردد
والا چون در معده متعفن شود و فاسد گردد گاه باشد که ردائت و استحالت
او بکیفیاتی ردیه تا حدی باشد که بفعل او بفعل سموم نزدیک بود و از
فواکه آنچه خورده شود باید که مقشر و خلاصه آن بود چه پوست فواکه
منهضم نشود بل بر سطوح معده و امعا ملتصق گردد و باید که از خام و نارسیده
آن بر حذر باشند چه از جمیع فواکه فضیلت آنچه رسیده و مستکمل باشد
بر خام و نارسیده آن بسیار بود و تفاوت افعال ایشان اندک نباشد

بل در بعضی از فواکه بر ضد بود و همچنانچه متعفن شده باشد یا بتعفن نزدیک
باشد و همچنان از آنچه فعل او ضد اقتضاء طبیعت خورنده او باشد
چه فعل او درین باب حکم لزوم و وجوب بل حکم اشربه و ربوب بود
و از فواکه آنچه نرم و آبدار باشد انحدار او از معده زودتر و همچنان
نفوذ او در بدن و خروج مائیت او به بول و تحلیل بخار از
مسام و از آنست که تغذیه او اندک باشد و آنچه غلیظ و سخت و کم آب بود
حال او بر خلاف این باشد و هر کدام که در خارج استحاله او بفساد
زودتر باشد هر آینه حال او در بدن مثل آن بود و آنچه محافظت
و ذخیره کردن آن ممکن گردد بنسبت با غیر آن پسندیده تر باشد
و باید که تناول جمیع فواکه را چندانک اندک خفافی یا بدو قدری
از مائیت او نقصان پذیرد در توقف دارند و باید دانست
که از جمیع فواکه آنچه بغذا اشبه تر است و تغذیه در و بیشتر خرما
و انگور شیرین رسیده و انجیر است از جهة سرعت نفوذ ایشان
در بدن و صداقت با جگر و قوت غاذیه بسبب حلاوت و لذات
و متانت قوام مائیت ایشان و از آنست که اطبا بتناول ایشان

در بلادی که اکل آن در آن معتاد باشد رخصت داده اند
وبعد ازین سخن در بیان احوال ایشان اولی بود فصل دوم
در بیان احوال خرما بدانك از جمیع اشجار و سایر نباتات
نخل در شرف وعلو مرتبه راجحست چه اورا آخرین مرتبه است
از مراتب آفرینش نباتات وباوّلین مرتبه از مراتب حیوان
نزدیک بل ودر خلقت میان این دو جنس متوسط است
وظاهر است که او در بعضی خلال بحیوان قریب است و آن
احتیاج اوست بگشن گرفتن وتمایل نر و مادهٔ او بیکدیگر و تباه گشتن
وناچیز شدن بجدا گشتن سر از بدن چنانک از شان حیوانست
واز وهفت نوع ثمره حاصل آید وآن جمارست وطلع
وبلح وبسر ورطب وتمر وقصب جمار
وآن چیزی سفید مثل پنیر است که از میان نخل بر آید وگویند
که او مغز نخلست سرد وخشک در اوّل درجه بطیء الانحدار
قلیل الغذا بود وطبع را قبض کند وحدّت خون وصفرا را ساکن
گرداند واکثار او قوّت دهد ضماد آن لسع زنبور را نافع بود وسینه

وحلق را زیان دارد واصلاح آن بخرما یا بشهد یا ماء العسل کنند
طلع اوّلین چیزیست که از نخل بیرون آید او را حضری وجرب
نیز گویند سرد است در درجهٔ اوّل وخشک در درجهٔ دوم واو عسر الهضم
وبطیء الانحدار است وقابض طبع ومقوّی احشا مواد را از
انصباب باز دارد ودر اکثار آن از درد معده وقولنج بیم بود
اصلاح آن بعسل وطعامهای چرب کنند بلح وآن اوّلین
چیزی باشد که در میان طلع پدید آید ومیل باشد ارت
کند از برای بکون بسر ورطب واو را لسع وجذال نیز گویند سرد
وخشکست در دو درجه بطیء الهضم قلیل الغذای نفاخست وبهترین
او آنست که قبض او کمتر باشد معده را دباغت دهد وطبیعت را
قبض کند وسیلان بواسیر وغیر آن باز دارد وشش وسینه را زیان
دارد واکثار آن فرا اشا ولرزه آرد وخصوصا چون بعد از آب
سرد خورده شود واصلاح آن از برای شش وسینه به بنفشهٔ پرورده
یا چیزهای لعابی کنند واز برای دفع لرزه بگلنگبین ومانند آن بسر
او رسیده تر از بلح است وبحلاوت نزدیک شده سردست

در درجهٔ اوّل وخشک در درجهٔ دوّم وچون انگشت حلاوت درو
ظاهر تر باشد بحرارت مایل تر بود وبهر حال ازو قبضی محسوس
باشد واز آنست که طبع او شکم را قبض کند ودهان وگوشت
بیخ دندانرا نافع بود واو حرارت غریبه را بنشاند وحرارت غریزی را
در بدن نگاه دارد ولیکن تولید سدّه وریاح کند واصلاح او بسکنجبین
ساده کنند رطب اگرچه گفته اند که او گرمست در درجهٔ دوّم وتر در درجهٔ
اوّل ولیکن درجهٔ حرارت او بحسب اختلاف اصناف او متفاوت
باشد واز اصناف او آنچه درو حلاوت بیشتر بود بحرارت مایل تر بود
وغذائیت درو بیشتر بود وآنچه درو قبضی باشد حرارت او کمتر واحتباس
طبع درو بیشتر باشد وبالجمله جمیع اصناف او عسر الهضم کثیر الغذاء غلیظ
ردیّ الکیموس بود واو باخداوندان مزاج ومعدهٔ سرد موافق باشد
ابدان ایشان را فربه کند وخون منی بیفزاید ومردم گرم مزاج مستعد آن
حمیات وصداع وخناق ورمد وقلاع را مضرت رساند وبر سطح معده
اندوده شود وطبع را نرم کند ومضرت او در دیار مایل به برودت بیشتر باشد
چه انجا نضجی تمام نیابد وخوش طعم ولذیذ نشود وفاضل الاطبا جالینوس

از اصناف

از اصناف رطب آنرا که رطوبت او اندک وبوزن سبک ودر طعم
او عفوصتی باشد پسندیده داشته است وگفته که این صنف معده را
دباغت دهد وبدترین اصناف او آنست که جرم او غلیظ بود
وبزرگ وسیاه باشد خرما در حرارت از رطب زیاده بود ودر
رطوبت کمتر باشد ودر منافع مذکوره قوی تر ودر مضرت کمتر لیکن اکثار
او دهانرا وخون را گرم وغلیظ سازد ولثه ودندانرا مضر بود ودفع
مضرت ایشان محرور بسکنجبین ساده وآب انار ترش کنند ومبرود
بسکنجبین بزوری ومعتدل المزاج به بادام وخشخاش وبعد از اکل
ایشان با سرکه مضمضه کردن مضرت ایشان از دندان باز دارد
قصب طبیعت او بطبیعت رطب نزدیک باشد ودر حرارت
از رطب کمتر معده را نافع بود واسهال بلغمی باز دارد فصل سیم
در بیان احوال انگور بدانکه انگور در جودت غذا ودر رسانیدن
قوت ومنفعت باکثر اعضا از سایر فواکه ممتاز است آب
او گوشت او گرم وتر است در اوّل درجه وپوست ودانهٔ او سرد
وخشک است در درجهٔ دوّم وخوب او سریع الهضم لطیف متوسط الغذا جید الکیموس است

وبهترین او سفید بزرگ دانهٔ تنک پوست لطیف گوشت
بسیار آب اندک دانه شیرینست وآن انگوریست که برازقی
مشهورست وآنچه غیر ازین باشد حال او بحسب بعد ازین
فضایل مختلف گردد وچه سیاه در حرارت بیشتر بود وآنچه پوست
وگوشت او غلیظ وکثیف باشد انهضام او دیرتر وخونی که
ازو حاصل آید غلیظ تر بود وآنچه مایه … در و کمتر بود تغذیهٔ او
کمتر وآنچه بحموضت وعفوصت مایل بود میل او ببرودت ویبوست
باشد وبالجمله انگور صادق الحلاوه سریع الانحدار بود بدن را
نرم کند وقوت دهد وبزودی فربه سازد وشش وسینه را
نافع بود وطبع را تلیین دهد ونفخی که در وست بر انعاظ
معین گردد وآنچه ازو حموضت یا عفوصتی محسوس شود
در تغذیه وتلیین طبع کمتر وانحدار او از معده وامعا ونفوذ غذای
او در بدن دیرتر باشد وچون این صنف را از انگور بآب سرد
بشویند وپیش از طعام تناول کنند بدن را از ان تبریدی حاصل آید
وتناول انگور بعد از جدا کردن او از درخت بدو روز در بلادی

که در

که در حرارت زیادت نباشد اولی بود چه تناول او در همان
روز معده را در ثور آن آرد واطلاق طبع کند ونفخ در معده
وامعا پدید آرد ولیکن در بلاد حاره تغیر او وبفساد در دو روز
یا کمتر ممکن باشد وازو آنچه با زمستان بی آنک بفساد
آید باقی ماند تغذیه بیشتر باشد چه آن دلالت بر قلت
رطوبت وبسیاری گوشت او کند وچون انگور بر همان
حال خود خورده شود در تغذیه زیادت از عصیر بود ولیکن
پوست ودانهٔ او زود دور کرده چه از پوست او نفخی زیادت
حاصل آید ودانه از بدن تغیری که بدن را از ان نفعی محسوس
گردد نیابد وتصرف در ایشان معده وقوی را فعلی عبث
باشد وجمیع اصناف او مثانه را زیان دارد وجگر وسپرز را
که در ایشان غلظی باشد مضرت رساند وتشنگی آرد ودفع
مضرت آن تشنگی بانار میخوش کنند **مویز** گوشت
او گرمست در آخر درجهٔ اول وتر در اول آن ودانهٔ او سرد
وخشکست در اول درجهٔ دوم وبهترین او آنست که بسیار گوشت

اندک دانه تنک پوست بود و او در تغذیه بر زیاده از انگور است
با معده و جگر بغایت موافق باشد و ایشان را قوت دهد
و خصوصا چون کم گوشت بود و در طعم او قبضی باشد و چون
با دانه بکار دارند درد روده را و کسی را که در معده او عفونتی
باشد نافع بود و اسهال را باز دارد و چون دانه از وی بیرون
کنند جلا دهنده و ملین طبع باشد و گرده و مثانه را مفید بود
و شش و سینه را از رطوبات پاک سازد و داد و یه مسهل را
بر اسهال اعانت کند و بکثار آن خون را بسوزاند و دندان را
مضرت رساند و مصلح آن خیار بود **کشمش** از مویز
لطیف تر است احوال و افعال او بمویز نزدیک باشد
غوره سرد و خشک است حدت خون و صفرا را تسکین دهد
و معده و جگر گرم و قی و اسهال صفراوی را نافع بود
و مضرت فساد هوا باز دارد و خمار را دفع کند و با حوامل
و جنین موافق باشد

فصل چهارم

در بیان احوال انجیر و توت **بدانک**

اگرچه

اگرچه مقرر است که در سایر انواع فواکه آنچه رسیده باشد
نضج او کامل تر بود و فضیلت او زیادت باشد و افعال
رسیده و نارسیده هر یکی از آن در اکثر احوال متفاوت
بود لیکن فضیلتی که انجیر رسیده را بر نارسیده اوست
اظهر و اکثر است و همچنان تفاوتی که در افعال ایشانست
جدا از و آنچه از نضج و استکمال دورتر بود و برودت غالب بر وی
تر بود و رطوبتی لبنی که در وست تیز تر باشد و حال آنک
انجیر را در نفس خود مزاج و فعلیت و اوراق او را
بواسطهٔ رطوبتی لبنی که در وست و آنرا اطبا یتوع خوانند مزاجی
و فعلی دیگر الا آنک طبع و فعل او در حال نضج با اوراق
او نزدیک باشد و از آنست که اگر انجیر نارسیده را بر
نقطهای سیاه که بر بشره پدید آید یا بر ثولول که بپارسی گندمه
گویند یا بر بهق ضماد کنند آنرا زائل کند چنانک از شاخ شیر درخت
انجیر و آب برگ اوست و آنچه تمام رسیده و نضج او مستکمل
شده باشد در درجهٔ اول گرم و تر بود و او در سرعت هضم و کثرت تغذیه

نقطهای سیاه
و ثولول و بهق

وجودت کیموس و سرعت نفوذ آن در بدن و همچنان خروج
فضلات آن از جمیع فواکه رطبه بیشتر و بهتر بود و جه سبب جلاء یعنی
قوتی که در وست و سرعت انحدار و خروج او از بدن مضرت
او از سایر فواکه کمتر باشد و مجاری بول و قصبه شش را پاک کند
و اطلاق طبیعت آرد و نفخی که ازو حاصل آید بزودی تحلیل
یابد و بهترین او سفید ست بعد ازو سرخ بعد ازو سیاه بدن را
فربه سازد و صرع و خشونت حلق و سینه را نافع و مثانه را
قوت دهد و از ریگ پاک سازد و تشنگی را که از بلغم شور
باشد دفع کند و از مضرت زهرها ایمن گرداند و لیکن معده را
زیان دارد و دفع مضرت آن بسکنجبین کند و چون انجیر را
با اشق بر سپرز ضماد کنند صلابت او را تحلیل دهد و انجیر — صلابت سپرز
خام را چون بر گزندگی سگ دیوانه نهند مفید بود و شیر درخت — گزیدن سگ دیوانه
انجیر را چون بر لسع عقرب و رتیلا طلا کنند فائده دهد و احتمال — لسع عقرب
آن حیض بسته را بگشاید و او خون و شیر سیال را ببندد و بسته را — حیض بسته را بگشاید
بگدازد و چون سوراخ دندان کرم خورده را از آن پر سازند

کرم را

کرم را بکشد و درد دندان بنشاند و چون او را با عسل بمیل در چشم
کشند نزول آب را در ابتدا نافع بود و آب خاکستر درخت — نزول آب در چشم
انجیر که بکرات خاکستر در آن یک شبانروز گذاشته باشند
و صافی کرده شرب و احتقان آن ریش روده را نافع بود
و اسهال خون را باز دارد و همچنان ریش مثانه را چون بزراقه در — ریش روده و مثانه و اسهال خون
احلیل بچکانند و اگر چوب انجیر را با گوشت بجوشانند گوشت
بزودی پخته و مهرا شود **واما انجیر خشک** گرمست در اول
درجه دوم و معتدل در رطوبت و یبوست هضم او دیرتر و غذای
او بیشتر باشد و لیکن در جودت غذا چون انجیر تر نباشد و در تنقیه
احوال مذکوره ازو قویتر باشد و او منضج و محلل است و جلا دهنده
بلغم را تقطیع کند و اخلاط غلیظ را لطیف سازد و رطوبات
متعفن را از احشا بجانب پوست میل دهد و بدان سبب
تولید شپش کند و در اعضا حکه پدید آرد و چون با جوز یا بادام
خورده شود کیموس او بهتر باشد و ضماد آن دمل و اورام صلب را — اورام و دمل
نضج دهد و خصوصا چون او را بپزند و با آرد جو یا آرد حلبه ضم کرده

خناق

ضماد کنند و جون بآبی که انجیر در و بخته باشند غرغره کنند خناق را
تحلیل دهد و از انجیر صنفی باشد که آنرا احمر گویند نزول او از
معده زود تر و غذای او کمتر بود و غثیان آرد و معده را زیان دارد
جذب کننده و تحلیل دهنده است خوردن و طلا کردن آن
مضرّت نهش هوام دفع کند و شیر درخت او خنازیر و اورام
صلب را تحلیل دهد و جراحات را برویاند و آب برگ او آثار
ضربه را از بشره قلع کند و دفع مضرّت او از معده بسکنجبین یا
کلنکبین کنند و امّا توت رسیده گرمست در درجهٔ اوّل و تر
در درجهٔ دوّم و او در بعضی افعال جون انضاج و جلا و تلیین طبع
و ادرار بول با انجیر نزدیک باشد الّا آنک غذای او در کثرت
وجودت جون غذای انجیر نباشد و مضرّت او با معده بیشتر بود
و بهترین او آنست که بزرگ آبدار شیرین باشد و جون معده را
از طعام خالی و از اخلاط پاک یابد از و زودی منحدر شود و تولید
خلطی بد کند مگر که در ان اکثاری رود و جون معده را بر خلاف این
یابد در و فاسد شود فسادی که مضرّت آن اندک نباشد و او در محرور المزاج

مورث صداع بود و جون برگ او را با برگ رز و برگ انجیر بزنند سیاه کردن موی
موی و پوست بیخ درخت توت تریاک شوکرانست طبخ
او کرم معده را و امعا بکشد و با اسهال دفع کند و همجنان ضماد جرم کرم معده
او بر شکم و از توت صنفی باشد بزرگ و سیاه و ترش مزه
که آنرا در عرب توت شامی و در عجم خر توت گویند و او
سرد است در درجهٔ دوّم و خشک در درجهٔ اوّل با معدهٔ گرم موافق
باشد اشتهای طعام آرد و اورام حلق و دهان را نافع بود خصوصا اورام حلق
جون رب آن غرغره و مضمضه کنند مادّه را از انصباب
باز دارد و آنجه سرخ و نارسیده بود و در برودت و یبوست
زیادت باشد جون او را خشک کنند در قبض و اسهال صفراوی
و تسکین صفرا قایم مقام سماق بود و در تناول آن از پیچش شکم
بیم بود و مصلح آن انار شیرین است

فصل پنجم

در بیان احوال سیب و امرود بدانک از انواع فواکه
سیب را در تقویت دل و تعدیل مزاج روح خصوصیّتی تمامست
و تقویت او دل را خاصیّتی است که او راست و تغذیه و عطریّتی

که دروست اورا بران خاصیت معین اند و از انست که اطبا
گفته اند که التفاح للقلب والرمان للکبد والسفرجل
للمعدة یعنی سیب و به و انار به ترتیب لف و نشر
دل را و معده را و جگر را مقوی است و بهترین او شامیست
که اورا آنجا فتحی گویند بعد از ان اصفهانی و گویند نهال شامی را
پادشاهی فتح نام از اصفهان برده است و دران زمین
لطیف تر آمده و در جمیع آنچه خوش بوی تنک پوست
و املس لذیذ آبدار شیرین و رسیده باشد در حرارت و برودت
معتدل و در درجهٔ اول تر باشد و در هضم و تغذیه و تقویت دل
و معده از سایر اصناف خود بهتر باشد و خونی که از و حاصل آید بحرارت
مایلتر بود و با معدهٔ سرد مناسبتر وسیب می خوش سرد ست
در آخر درجه و تر در اول آن و خونی اندک لطیف معتدل
حاصل آید صفرا را تسکین دهد و غثیانی که بسبب آن ریختن
صفرا باشد در معده دفع کند و طبع را قبض وسیب ترش و عفص
سرد و خشکست در آخر درجهٔ اول الا آنک خلطی که از ترش حاصل آید

بلطافت

بلطافت مایل بود و خلط عفص غلیظ بود و هر دو معده را قوت
دهد و اسهال صفراوی را باز دارند لیکن در قبض عفص قویتر باشد
و در تقویت معده ترش و بعضی اطبا گفته اند که سیب بخاصیت
احداث نسیان کند و بعضی دیگر گفته اند که ممکن است که آن
مخصوص بترش و عفص باشد بسبب تولد خلط سرد از یشان نه از
جهت خاصیت و رد این قول بدانست که نه هر چه تولید
خلط بارده کند باحداث نسیان مخصوص تواند و در تحقیق این معنی
مباحثی بسیارست که ذکر آن موجب تطویل باشد و آنچه نضج
او بر درخت مستکمل نگردد انهضام او در معده و نفوذ غذای
او در عروق دیر و عسر باشد و از و خلطی در غایت غلظ و کثافت
حاصل آید بل این حکم در عموم فواکه حکمی مطلق است و از و آنچه در فصل
بهار رسد مولد صفرا باشد و بالجمله با آنک جمیع اصناف او بطئ
الانحدار ست گاه باشد که از و آنچه ترش یا آنچه شیرین باشد
چون در معده خلطی غلیظ یابد آنرا منحدر گرداند و چون معده را خالی
یابد قبض کند و چون سیب را در خمیر گرفته در آتش کنند قلت اشتهارا قلت اشتها

نافع بود و کرم معده و امعا را بکشد و اسهال دموی را نافع بود
و آب سیب و شراب غایله زهرهای تیز و مضرت لسع عقرب
باز دارد و در ابتدای اورام گرم مواد را از انصباب منع کند خصوصا
خام و نارسیده او همچنان آب و برگ او و رب او و سویق او
معده را قوتی تمام دهند و قی مفرط را دفع کند و چون برگ سیب
یا پوست درخت او را نرم بسایند و در ور کنند جراحات را برویاند
و ادمان اکل او مولد عفونات و حمیات بود و وجع اعصاب
آرد خصوصا آنچه خام یا ترش یا ربیعی باشد و دفع مضرت آن بگلنگر
یا کوارش نعناع کنند **وحال امرود** از جهت کیفیت بحسب
طعم چون حال سیب بود چه او نیز در طعم مختلف باشد و هرچه حلاوت
در وی بیشتر بحرارت و رطوبت مایلتر بود و همچنان خونی که ازو حاصل آید
و حال سایر طعوم او بر حال طعوم سیب قیاس باید کرد و لیکن او نسبت
با سیب کثیر الغذا بود و هضم او زودتر و خونی که ازو حاصل آید
پسندیده تر و بهترین او آنست که تمام رسیده بزرگ تنک پوست
لطیف گوشت خوشبوی آبدار شیرین زردفام بود و بدین صفت
موصوف

موصوف در خراسان امرودیست که او را شاه امرود گویند و بدترین
او آنست که خام کثیف عفص باشد یا کم حلاوت و امرود را نیز
در تفریح و تقویت دل خاصیتی است و عطریت و قبض
و متانت جوهر او بران معتقد و او معده را قوت دهد و تشنگی قطع
کند و غثیان بنشاند و صفرا را تسکین دهد و طبع را قبض کند و تناول
او بعد از طعام انجره را از تصاعد باز دارد و ثقل را بر انحدار اعانت
و بعد از آن قبض آرد و مضرت اکل فطر و کمات باز دارد و لیکن
نفاخ بود و مشایخ را زیان دارد و در اکثار و ادمان اکل آن از قولنج
بیم بود و اصلاح آن بماء العسل یا زنجبیل مربا کنند و اگر عفص و نارسیده
او را با سرکه بپزند و بدان ضماد کنند مواد را از انصباب باز دارد
و اسهال را منع کند و چون امرود خشک کرده را با تخم مورد بپزند همین اسهال
فایده دهد

فصل ششم در بیان احوال انار و به

بدانک از جمیع فواکه انار در لطافت جوهر و اختصاص در تقویت
جگر و موافقت با روح و خصوصا روح طبیعی الطف و افضل است
و ازو آنچه شیرینست در حرارت و برودت معتدلست و در آخر

درجهٔ اوّل تر و بعضی گفته اند سردست در اوّل درجهٔ اوّل و قول
اوّل اصح است و او در هضم و انحدار از سیب زودتر باشد و در جودت
خون بیشتر و در تغذیه کمتر و بهترین او ملیسی بزرگ تمام رسیدهٔ آبدار
شیرین باشد حلق و سینه را نرم کند و سعال گرم را نافع بود و معده را
جلا دهد و تلیین طبع و ادرار بول کند و گاه باشد که اصحاب حمیات
حادّه را مضرت رساند بسبب استحالت او بصفرا از غایت لطافت
و آب او ملیّن و دانهٔ او قابض باشد و جمیع اصناف او خفقان گرم را
نافع بود و چون او را با دانه نیک بخایند و آب او بمکند طعام از فم
درد گوش — معده بگذراند و چون دانهٔ او را نرم بسایند و با عسل خلط کنند درد گوش را
نافع بود و خاکستر اقماع او جراحات را برویاند **و امّا انار میخوش**
سرد و ترست در درجهٔ اوّل و معتدل در رطوبت و یبوست مزاج
معتدل را بر حال خود نگاه دارد و درد معده را که از خلطی تیز گزنده باشد
زایل کند و خصوصا آب او با سویق جو و دانهٔ او قابض است و شحم او
مسهل بسبب عصر و بجهت آمیختن هر یکی از ایشان با آب او
قابض یا مسهل شود و در همه حال عاقبت او قبض بود **انار ترش**

سردست در دو درجه و خشک در اوّل درجه و بعضی گفته اند که در
رطوبت و یبوست معتدل است معده و جگر گرم را قوّت دهد
والتهاب ایشان بنشاند و خصوصا التهاب جگر و حدّت صفرا
و خون ساکن کند و سیلان فضول را از احشا منع کند و اسهال و قی
صفراوی را باز دارد و خمار را دفع کند لیکن سینه را درشت گرداند
و در مردم سرد مزاج باه را نقصان دهد و ادرار بول در و بیشتر از
سایر اصناف او بود و اصلاح او بحلوای عسل یا شکری کند و چون
ریش دهان — و چون دانهٔ او را بسایند و با عسل خلط کنند ریش دهان را دفع کند
ناخنه — و اگر آب او را در چشم بچکانند ظفره را زایل کند و چون بعضی از
انار ترش که هنوز نو رسیده و سبز باشد بستانند و پوست جدا کرده
با شحمی که در وست در هاونی از سنگ بکوبند و آب آن بپالایند
مسهل — و هفتاد درم از آن با بیست درم شکر سرخ بیاشامند بعضی اسهال
کند و بدن را از صفرا پاک سازد **و امّا به** صالحترین چیزیست
از برای تقویهٔ معده و امعا و حبس طبیعت و برانگیختن اشتهاء طعام
و اعانت بر هضم آن و او در معدهٔ بیماران بفساد نیاید فکیف در اصحا

واز وآنچه شیرین بود در حرارت وبرودت معتدل بود وخشک
در دو درجه وبعضی گفته اند که سرد وتر است وقول اوّل بصواب
اقرب است واو در تغذیه از سیب زیادت است ولیکن
بطئ الانهضام است واو باآنک معده را قوت دهد سیلان
فضول از احشا باز دارد واو در قبض وادرار بول از ترش ضعیفتر بود
واز وآنچه ترش وقابض وعفص باشد سرد بود در آخر درجهٔ اوّل
وخشک در آخر درجهٔ دوم وهر یکی ازین بر ترتیب مذکور ببرودت
ویبوست مایلتر باشد وامساک طبع بیشتر وجمیع اصناف او قابض
بود وقی وغثیان را منع کند وخمار وتشنگی را تسکین دهد وادرار
بول کند ومعده واحشا را از قبول فضلات منع کند وسیلان خون
باز دارد وآب او با معده از جرم او بهتر باشد وجرم او در قبض
قویتر وبوی او دماغ ودل را قوت دهد وچون بر بالای طعام خورده
شود اطلاق طبع کند تا حدی که اکثار آن طعام را پیش از هضم اخراج کند
وپیش از طعام طبع را حبس کند وتناول آن مقداری اندک از آن
بعد از طعام جایز بود چه طعام را بزودی در قعر معده اندازد وانچه ۲۰۰

از تصاعد بدماغ منع کند واز وآنچه تمام نرسیده بود وتا زمستان
وبهار باقی ماند انتفاع مرضی بدو بسیار باشد اصحاب قی صفراوی
واسهال کهنه وبرآمدن خون از گلو وریش روده را نافع بود واز
اصناف او آنچه استعمال آن از برای ضعف معده که از حرارت
ورطوبت موافقتر بود عفص وقابض است واما استعمال ترش
او از برای خلطی غلیظ در معده که برودت برو غالب نباشد بهتر بود
وچون به را بپزند هضم او در معده زودتر باشد وپختن او چنانست
که او را از پوست ودانه پاک کنند ودر ماء العسل بجوشانند واین معده را
قوی سازد ولیکن قبض او زیادت نباشد باآنک درون او
از دانه خالی کنند واز عسل تر سازند ودر میان خمیه نهند ودر خاکستر
گرم دفن کنند چندانک خمیر سوخته شود وباید که این معنی با بهی
قابض وعفص کنند تا نرمتر شود وهضم او بر معده آسان گردد ولیکن آنچه
قبض او اندک باشد پختن وبریان کردن قبض او بتمامی باطل کند واکثار
اکل سورش در اعضای عصبانی ومولد پیچش شکم وقولنج بود واصلاح
آن برطب یا خرما کنند واما دانهٔ به سرد وتر است در دو درجه خشونت

حلق وقصبهٔ شش را نافع بود وچون اورا نرم بسایند وبا شکر سفید
ضم کرده سفوف کنند سعال کرم را مفید بود وهمچنان چون لعاب اورا
با شکر وروغن بادام تجرع کنند

فصل ششم

در بیان احوال آلو وزردالو وشفتالو بدانکه طبع وجوهر این
مذکورات بیکدیکر قریب است وایشان از انواع فواکه
مذکوره بدوائیت اقرب از غذائیت باشند وبدین ازیشان
تغذیهٔ اندک حاصل آید چه اکثر اجزای قویه وقوت مادهٔ
غذائیت در ایشان بجانب لبوب ایشان یعنی مغزی که
در دانهای ایشانست منصرف باشد ودلیل برین آنست
که اکثر اثماری که در ایشان دهنیتی باشد حرّ وخارج ایشان متناول
نباشد ودر تداوی نیز بر سبیل ندرت مستعمل باشد وبالجمله
استعمال این مذکورات از برای تفکه وتداوی بود نه از برای
تغذیه ومع ذلک ازین جمله آلو در تداوی بیشتر مستعمل بود واو
سردست در اول درجهٔ دوم وتر در آخر آن وبعضی کفته اند
که ازو آنچه شیرینست در حرارت وبرودت معتدلست

وبهترین

وبهترین او بزرک حجم تمام رسیدهٔ نرم شیرینست واورا در تبرید
وترطیب معده وتلیین طبع خصوصیتی تمامست وتلیین وترطیب
در آلوی شیرین بیشتر است وتبرید در ترش الّا آنکه کاه باشد
که ترش نیز بتقطیع وتلطیف چنانکه از شان ترشیها صرفست
اطلاق طبع کند واین وقتی باشد که در معده وامعا فضلهٔ یابد که آنرا
تقطیع وتلطیف کند فامّا چون معده را از فضله پاک یابد فعل او
بجنس طبیعت اقرب بود وحال آنکه چون معده از فضلات
پاک باشد بر سبیل ندرت یافت شود بر امر اکثر ترش نیز
بحموضت ورطوبت ولزوجت جوهر اطلاق کند وتقدیم تناول
آلو بر طعام واجب بود وخصوصاً محرور مزاج را وخصوصاً چون
بعد از آن بر اکل مبادرت نماید چندانکه او از معده منحدر شود
چه بدان حرارت دل ومعده ساکن شود وصفرا را براند
وتشنکی بنشاند واکر آلوی خشک را در آب بجوشانند وآب آن
با شکر یا ترنجبین بیاشامند همین فایده دهد وازو آنچه خرد وصلب بود
ودر طعم او قبضی باشد بدترین اصناف او باشد چه ازو نه لذّتی ونه منفعتی

زیادت متصوّر نباشد و از و آنچه سفید باشد بطی الانهضام بود و درو
اسهالی چنانک در غیر او ست نباشد و استعمال آن بر سبیل
تفکّه کنند نه از برای تداوی و آلوی شیرین معده را سست کند
و مولد خلطی رقیق مائی کردد و دفع مضرّت آن بگلنگبین کنند و امّا
زردالو سرد و ترست در دو درجه و آنچه در دیار ارمن و ادربایجان
خیزد افضل اصناف او بود و بعد ازان سمنانی و بعد ازان ری
و بالجمله بهترین او تمام رسیده آبدار شیرین مزه بود و لیکن نه
غایت حلاوت و باید که بجدا کردن از درخت قریب العهد
باشد چه رطوبتی که درو ست بل نفس جرم او نیز سریع الفساد
و قابل تعفّن است و از و خونی اندک سریع العفونت
حاصل آید و بدین استعداد تولید حمیات کرداند و او معده را سست
کند و حرارت ذاتی او را انتقاص دهد و مردم پیر و مزاج را
مضرّت رساند لیکن اصحاب معدهٔ کرم و حشای دخانی ازان
منتفع شوند و خصوصا روزی کرم یا روزی که درو تعب و ریاضتی
کرده باشند و او صفرا را دفع کند و بخری که از حرارت معده باشد

زایل

زایل کرداند و از و آنچه بغایت شیرین باشد بفساد و عفونت اقرب
بود و همچنان استحالت او بصفرا و خصوصا در معدهٔ که حرارت
برو غالب باشد و تناول آن بعد از طعام نشاید چه بزودی فاسد کردد
و چون راه انحدار نیابد بفم معده بر آید و تناول او پیش از طعام
و حال خلای معده باید و اصلاح آن بسکنجبین کنند و بعضی کفته اند که
مصلح او نیم درم مصطکی و نیم درم انیسون است یا یکی از ربوب
قابضه و آب زردآلوی خشک تبهای تیز را بسکنجبین دهند و تشنکی
بنشاند و روغن دانهٔ او کرم و خشکست در دو درجه بواسیر را نافع بود
و امّا شفتالو سرد و ترست در آخر درجهٔ دوم و بهترین او آنست
که دانهٔ او بسهولت بیرون آید و آنچه کوشت و دانهٔ او بر یکدیگر ملتصق
باشد غلیظ تر بود و هضم و انحدار او از معده دیرتر باشد و بالجمله او غلیظ
بطی الانحدار است و استحالت او بخون بدشواری بود و تناول او
پیش از طعام باید تا حرارت معدی درو پیچد و هضم و تغیّر آن برو
آسان کردد و باید که بالای آن چیزی از طعامهای ترش خورده نشود
و بعد از و آب نیاشامند و خصوصا آبی که بیخ سرد کرده باشند

غلظت او زیادت نگردد و او با معده گرم موافقتر باشد اشتهای طعام
آرد و در اصحاب مزاج گرم و خشک باه را قوت دهد و تفکه بدان
در حمیات مرخص بود چه او در معده چون زرد آلو فاسد نشود ولیکن
از اکثار آن بلغمی لزج بسیار متولد گردد که مورث حمیات بود
بسبب سرعت تعفن و اصلاح آن بارد المزاج بزنجبیل مربا یا بعسل
کند و اگر برگ درخت شفتالو یا شکوفهٔ او را بکوبند و آب آن
بیاشامند کرمهای دراز و حب القرع را دفع کند و همچنان اگر بکوبند
و بر شکم ضماد کنند و اگر از آن آب در گوش چکانند حیوانی را که بگوش
درآمده باشد بکشد و روغن دانهٔ شفتالو گرم و خشک در دو درجه
بواسیر و اورام اسافل را نافع بود

کرم معده

حیوانی که بگوش در آید

فصل هشتم

در بیان احوال موز و نغزک بدانکه اگر چه از فواکه مذکوره
در فصول گذشته بحسب حرارت و برودت اهویهٔ بلاد و اعتدال
در آن یکی از بلاد و اهویه مخصوص باشد چه بعضی از آن گرمسیری باشند
و در دیاری بغایت سرد تکون و ترتیب نیابند چون خرما
و ترنج و لیمو و غیر آن و بعضی سردسیری باشند و در دیاری بغایت

کرم

گرم تکون و ترتیب نیابند چون سیب و امرود و غیر آن و اگر
نیز بعضی از این دو نوع در دیاری که هوای آن باعتدال نزدیک
باشد حاصل آید در جودت و فضیلت آن نقصان باشد
چنانک حس بران شاهد است لیکن از جمیع فواکه این دو میوه را
یعنی موز و نغزک بدیاری گرمسیری قوی خصوصیتی تمامست
و در دیار معتدله نهال نگیرند فکیف در دیار بارده الا آنک موز در
اکثر گرمسیرات یافت شود و نغزک را جز در دیار هند و مضافات
آن نیابند اما موز را در طبع او خلافست بعضی گفته اند که او در چهار
کیفیت معتدلست و بعضی گفته اند که سرد و ترست در درجهٔ اول
و این قول بصواب اقربست و در تغذیهٔ او هم خلاف کرده اند
بعضی بر آنند که او کثیر الغذاست و قول بعضی بر ضد اینست
و قیاس آنست که او در تغذیه مثل رطب و انجیر نتواند بود و بالجمله
هر چند که او بر معده گران و هضم او عسر باشد لیکن خونی که ازو حاصل آید
لطیف باشد و از آنست که بحسب مزاج هر کسی از خورندگان
بصفرا یا به بلغم مستحیل شود و او ملین است سوزش حلق و سینه را

تسکین دم و باه را بیفزاید و ادرار بول و تلیین طبع کند لیکن معده را
سست کند و اکثار آن مولد سده باشد و دفع مضرت آن از معده بشهد
یا شکر کنند و از برای منع سده بسکنجبین بزوری و تناول آن برخلای
معده و بعد از آن صبر کردن تا منهضم شود و منحدر گردد واجب بود
و اما نغز که احوال احوال او بحسب طعم او مختلف گردد و آن
غالبا بحسب اختلاف مراتب ادراک او باشد چه از و آنچه بظهور
و تفقد قریب العهد بود بسبب کثافت جوهر و غلبهٔ برودت
و یبوست بر و طعم او عفص باشد چنانکه از شان اکثر فواکه بتجربت
و خصوصا به درین وقت در و غذائی نباشد و بغایت قابض و ممسک
طبع بود و اگر او را بران حال خشک کرده بدارند حکم او در قبض چون
حکم مازو و کزمازو باشد و طبع او در دو درجه سرد و خشک بود و بعد از آن
که حموضت در و ظاهر شود و کثافت جرم با کم آید برودت و یبوست
بر و کمتر شود و درین حال دوائیت او بر غذائیت غالب بود
صفرا را ساکن کند و معدهٔ گرم را قوت دهد و قی و غثیان
و اسهال صفراوی را دفع کند و مواد گرم را از انصباب باز دارد

وتشنگی

و تشنگی بنشاند لیکن شش و سینه و گرده و مثانه و اعصاب و امراض
بارده را مضرت رساند و اگر آب او صافی کرده در چشم چکانند
ابتدای رمد و جمیع امراضی را که از حرارت در چشم بادید آید مفید بود
ابتدای رمد و امراض حارّه در چشم
و مواد را از و منع کند و اعضای او را قوت دهد و چون او را بران
حال خشک کنند حکم او در اکثر احوال و احوال بسماق قریب بود
و چون از وین مرتبه گذر کند و اثر حلاوت او در و بادید آید سرد
و تر بود در درجهٔ اول و در حال غذائیت در و بیشتر باشد و بالجمله احکام
او با احکام آلو نزدیک باشد تقطیع بلغم و تسکین صفرا و تلیین طبع کند
لیکن موافقت او با معده کمتر شود و اما چون نضج او مستکمل گردد و حلاوت
او ظاهر شود طبع او گرم و تر شود در درجهٔ اول درین حال عسر الهضم
بطی النزول بود و از و خونی اندک حاصل آید و بعطریتی که
او راست دل و دماغ را قوت دهد و بحلاوتی لذیذ که در وست
با جگر موافق باشد طبع را تلیین دهد و سطح معده و امعا را بجلایت
و ازلاق از بلغم پاک سازد و لیکن برطوبت و لزوجتی که در وست
معده را سست کند و غثیان آرد و اکثار آن موجب اسهال و محدث

هیضه باشد و اما اهل هند را بتجربه معلوم شده است که او بثرات
از تناول آن حکه وجرب ودمامیل وانواع بثرات متولد شود
واین فعل ازو بسبب قوتی تواند بود که مواد را بظاهر بدن
ونواحی پوست دفع کند چنانک در انجیر وتوت ومویز وغیر آن
موجودست وتناول آن بعد از طعام جایز نباشد بل بر خلوی معده
وانتظار هضم آن او سبب بود ومغز دانه نغنزک سرد وخشکست
در دو درجه اسهال معدی وزلق الامعا را نافع بود وگوشت
بیخ دندان را قوت دهد وآمدن خون ازان باز دارد وخصوصا
چون قدری نمک بریان کرده وقدری نغنزک ترش خشک
کرده با آن ضم کنند واز ثقات مسموعست که اگر او را با برگ درخت
انار بسایند وبر بثرات وقروح طلا کنند نافع بود وخصوصا بر آنچه از
تناول نغنزک با دید آمده باشد وزیر استخوان نغنزک وبالای
مغز او در پوست تنک باشد یکی سفید وبر استخوان ملتصق
وآن تداوی را نشاید چه در غایت صلابت باشد وطبع او بطبع
استخوان او نزدیک بود ودیگری زرد فام وبر مغز ملتصق

وازو قبضی متوسط محسوس باشد سطح معده را دباغت دهد واسهال
بلغمی وصفراوی را نافع بود واهل هند اصلاح نغنزک بتناول
شیر کنند بعد از تناول آن واین بسبب اعانت بر انحدار بود
لیکن قیاس طبی آنست که اصلاح او از برای محرور بگلنگبین
واز برای مبرود بگلنگبین کنند

فصل نهم

در بیان احوال ترنج ولیمو ونارنج بدانک این مذکورات
در تفریح وتقویت دل ودماغ بسبب عطریتی که در ایشانست
فعلی تمامست ومدخل ایشان در دوائیت بیشتر از غذائیت است
وازین جمله ترنج با فضیلت منسوبست چه در بعضی از اجزای او
غذائیتی باشد بخلاف لیمو ونارنج وهر یکی از پوست وگوشت
وترشی که او را منفعتیست وآورده اند که یکی از سلاطین چیس
طبیبی استادست فرمود که او را بغیر از نان ویک نان خورش
که او اختیار کند طعامی دیگر ندهند طبیب را ازین معنی خبر کردند ترنج
اختیار کرد وسلطان را خبر شد تعجب کرد وبا حضار او اشارت فرمود
وپرسید که در اختیار ترنج چه حکمت دیدی آنک از رنگ

زینت خاطر واز بوی او وعطریت وی واز گوشت او وتفکه واز ترشی
او نان خورش حاصلست ۞ ویک چیز که از وی چهار مصلحت
تمام شود چنین ندیدم ۞ سلطان را خوش آمد واز جریمه او درگذشت
پس آنک مزاج ترنج بحسب اختلاف اجزای او مختلفست
ج پوست ترنج گرم وخشکست بدو درجه وبعضی گفته‌اند که اندکی
در حرارت باعتدالست مایل بدرجه اول ودر وی اندکی غذائیت است
بسبب تعذر انفصال گوشت او از وی بتمامی واو را در دواها
مدخلی بسیارست بسبب کیفیت وعطریتی که او راست
واو دل ومعده وجگر سرد را قوت دهد وبوی دهان را
خوش کند وشهوت فاسد که حوامل را بود زایل کند وبادها را
تحلیل ۞ وتناول اندکی از آن بر هضم اعانت کند لیکن بسیار
آن بسبب صلابت جرم او در معده منهضم نشود باید که مردم محرور المزاج
اگر با قدری از گوشت با ترشی او ضم کرده خورند وبرگ درخت ترنج
وشکوفه او درین معانی به پوست ترنج نزدیک باشند بوی
ایشان دماغ سرد را نافع بود ودماغ گرم را زیان دارد وهوای فاسد

جایی

جایی را بصلاح آرد ومضرت آن باز دارد واما گوشت او سرد وترست
در درجه اول واو غلیظ بطئ الانهضام است با معده بد باشد لیکن اگر
در وی منهضم شود غذای او اندک میباشد واو تولید نفخ واخلاط غلیظ کند ودر
اکثار آن از قولنج بیم بود وتناول آن با عسل تطییب طعم واصلاح
او کند وتناول با پوست وپیش از طعام وصبر برو تا منهضم شود واجب بود
واما حماض او سرد وخشکست در سه درجه ودر وی غذائیت نیست
یعنی ترشی ترنج
دل گرم را قوت دهد وخفقان را نافع بود واشتهای طعام آرد
وبوی دهان را خوش سازد وصفرا را دفع کند واسهال صفراوی
باز دارد واصحاب حمیات را نافع بود واخلاط غلیظ را تقطیع دهد
وسطوح اعضا را جلا دهد وقوبا وکلف را زایل کند وچون او را در چشم
یرقان — چکانند یا بمیل درکشند صفرت یرقان را از چشم باز دارد
لیکن سینه واعضای عصبانی را مضرت رساند واصلاح آن بخشخاش
یا بشراب او کنند ۞ واما دانه او گرم وخشکست در دو درجه ودر وی قوتیست
حیض بسته — که بدان اسهال کند ویک درم از وی حیض را ادرار دهد ویک مثقال
مضرت زهرها — از وی با جمیع زهرها مقاومت کند ومضرت گزیدن هوام باز دارد

وهمچنان ضماد کردن آن بر موضع لذع واو جنین زنده را در رحم بکشد مضرّت زهرها
ومرده را اخراج کند واما لیمو اگرچه اورا در غذائیت مدخلی نباشد
لیکن مزاج اجزای او نیز مثل مزاج اجزای ترنج مختلف بود
چه پوست او وبرگ درخت او وشکوفهٔ او در دو درجه گرم وخشک‌اند
وحماض در سه درجه سرد وخشک است وافعال رائحه وحماض او در تفریح
وتقویت دل ودماغ مثل افعال بوی وحماض ترنج بود الّا آنکه
پوست او بسبب صلابت ومرارت پیش از تملیح وترتیب
متناول نشود وچون ترتیب یابد از تناول آن بعضی از منافع
که در پوست ترنج مذکور است حاصل آید ودانهٔ او کرم معده
وامعا را بکشد واما نارنج در جمیع احوال وافعال بلیمو وترنج شبیه بود
بادهای غلیظ را در دماغ تحلیل دهد لیکن حماض او لذاذت
وعطریت آب لیمو نباشد واگر دانهٔ او را بسوزانند وبا روغن زیت
طلا کنند موی برویاند **فصل دهم در بیان احوال کنار** ریخته شدن موی
وسنجد وعناب وزعرور بدانکه این مذکورات بر ترتیب
مذکور هر یکی از دیگری در غذائیت کمتر ودر دوائیت بیشتر باشند

وازین جمله کنار تازه سرد وترست در درجهٔ اوّل وبعضی گفته‌اند
خشک است در درجهٔ اوّل واز وآنچه بحلاوت مایل در برودت
کمتر باشد وآنچه بحموضت مایل بود بیشتر واو بطیء الهضم قلیل الغذا است
وبهترین او آنست که بزرگ حجم پر گوشت بود واو تولید بلغم
کند وطبیعت را قبض کند وبعضی گفته‌اند حکم حکم سیب وامرود است
چه از وآنچه رسیده یا نیم رس باشد قبض کند وآنچه نارسیده بود
منهضم نگردد وقوّت هاضمه از تصرّف در آن باز ایستد
واو در معده فاسد شود واحداث هیضه کند ودفع مضرّت آن
محرور بسکنجبین کند وبارد المزاج بگلنگبین وآنچه خشک کرده
باشد در درجهٔ اوّل سرد وخشک بود ودر برودت از تازه
کمتر باشد وهمچنان در تغذیه معده را قوّت دهد ودباغت کند
وصفرا را تسکین دهد واسهال بلغمی وصفراوی را نافع بود وخصوصا
که از ضعف معده باشد وآمدن خون را از مقعد وغیر آن باز دارد
واین منافع مذکوره در سویق او بیشتر باشد وبرگ درخت او موی را
قوّت دهد واز تناثر منع کند **واما سنجد** سرد است در اوّل درجه

وخشک در آخرین درجه و او عسر الهضم و قلیل الغذاست جمیع
سیلانات را منع کند و صفرائی که در معده و احشا ریخته شده باشد
دفع کند و سعال گرم و عطش صفراوی و قی و اسهال صفراوی و بلغمی
و سحج امعا و سلس البول را نافع بود و تنقل بدان اطفال را موافق بود
مزاج ایشان را باعتدال آرد و خصوصا چون شیر مرضعه حل کرده بخورانند
و تنقل بدان سرعت سکر را منع کند و با معده و هضم موافق نباشد و اصلاح
آن بغانید یا شکر کنند **واما عناب** در طبع و مزاج او خلافی
بسیارست چه بعضی گفته اند گرم و ترست در وسط درجهٔ اول و بعضی
گفته اند سردست در درجهٔ اول و معتدل در حرارت و یبوست
و او بطیء الهضم قلیل الغذاست جرم او و طبیخ او طبع را تلیین دهد
و سعال گرم و خشونت حلق و ضیق النفس و درد سینه و گرده
و مثانه را نافع بود و حدت و لذع معده و احشا را تسکین دهد و تیزی
خون و صفرا را بنشاند لیکن معده را زیان دارد و مولد بلغم و مقلل منی بود
و باه را نقصان دهد و تیزی خون و صفرا را بنشاند لیکن معده را زیان
دارد و انعاظ را ضعیف سازد و اصلاح آن بکشمش کنند واما امام الزمان

مولانا نجیب الدین

مولانا نجیب الدین سمرقندی را در احوال و افعال عناب بر جمهور اطبا
اعتراضی وارد است که ذکر آن موجب تطویلست و فاضل الاطبا
جالینوس می گوید **ما وجدت للعناب فی حفظ الصحة**
و ازالة المرض اثراً لکنی وجدته عسر الهضم قلیل الغذاء
ردیّاً للمعدة واما **زعرور** دو صنفست کوهی و باغی
و هر یکی از آن سرخست و زرد **اما زعرور** کوهی سردست در درجهٔ اول
و خشک در دوم درجه و او بطیء الانحدار قلیل الغذاست و بهترین او
سرخ تمام رسیده باشد و او بادویه مانند تر بود و نه باغذیه قبض او از
سنجد زیادت باشد صفرا را دفع کند و سیلان مواد باز دارد و معده
و جگر گرم را قوت دهد و قی و اسهال باز دارد **واما زعرور باغی**
در رطوبت و یبوست او خلافست بعضی گفته اند سرد و خشکست
و بعضی سرد و تر گفته اند و در افعال مذکور از کوهی بر بسیاری
ضعیف تر باشد و در تغذیه و تولید بلغم بیشتر و گفته اند که اگر زعرور
نیم کوفته در آب اندازند آب را صافی سازد و بعضی گفته اند
که او با معده و گرده بدست و مصلح او بادیانست

فصل یازدهم در بیان احوال میوهای بستانی

میوهایی باشد که از برای حصول آن هر سالی بزرع و تربیتی مجدد احتیاج
افتد چون خربزه و هندوانه و خیار و خیار بادرنگ و ازین
جمله در طبع خربزه خلافی کرده اند بعضی ورا بقول مطلق در دو درجه
سرد و تر گفته اند و بعضی بر آنند که ازو آنچه تمام رسیده و شیرین
باشد گرمست در اول درجهٔ اول و در رطوبت او در آخر درجهٔ دوم
خلافی نیست و این اختلاف بسبب سرعت استحالت اوست
چه حال آنست که ازو آنچه بغایت شیرین باشد و خصوصا چون
از اجزای او آنچه بجانب تخم نزدیکتر باشد خورده شود
و آنچه بجانب پوست نزدیکتر باشد تناول نکنند در معدهٔ گرم
بصفرا مستحیل شود و خصوصا که در معده فضلهٔ تیز صفراوی باشد
و خصوصا در گرسنگی بغایت خورده شود و چون حال بر ضد این
مذکورات باشد یعنی آنک خربزه شیرین نباشد و ازو بر پوست
چیزی باقی بگذارند در معدهٔ سرد ببلغم مستحیل گردد و این امری
اکثریست بل هرگاه که هضم را استمراری او بر ماینبغی نباشد بحسب

حال مزاج

حال مزاج معده بصفرا یا بلغم مستحیل شود و او قلیل الغذای سریع
الانحدارست ادرار بول کند و گرده و مثانه را از ریگ پاک سازد
و بگرده مخصوص تر بود کلف و بهق را جلا دهد و این افعال مذکوره
در تخم او بیشتر باشد و خربزه با معده بد باشد و امعا را سست کند
و غثیان آرد و اکثار آن مولد هیضهٔ خطرناک بود و خصوصا بر بالاء
طعام چه او بسبب لطافت جوهر بزودی منهضم شود و چون منفذ
خروج نیابد فاسد شود فسادی که بسمیت قریب بود
و مضرت او با معده و امعا در خلوی معده از طعام بیشتر باشد
پس واجب آنست که بین الطعامین خورده شود و چون بفساد
آن در معده احساسی افتد مبادرت بقی و تنقیهٔ معده از آن واجب
و لازم بود و محرور را اصلاح آن بسکنجبین یا سرکه کند و مبرود بزنجبیل
مربا و او را خاصیتست در آنک عقرب بد و میل کند و این
در دیارهایی که عقرب درو بسیار باشد شهرتی دارد و ممکنست
که گویند شاید بود که این خاصیت در عقرب باشد نه در خربزه
و علی کلا التقدیر بخصوصیتی لازم آید و هیچ درخت خربزه از منقیات

دو درم از وصفرا رابقی برارد واکر پوست خربزه بر پیشانی بندند
بخاصیت انصباب مواد را از چشم منع کند واکر اورا باکوشت
بجوشانند کوشت را بزودی بپزد ومهرّا کرداند وتخم خربزه
کرم وترست در اوّل درجه جلا دهنده است امعا را از رطوبات
لزج پاک سازد وباه را قوت دهد **واما هندوانه** سرد وترست
در آخر درجهٔ دوم تشنکی بنشاند وبا اصحاب مزاج ومعدهٔ
کرم وحمیات محرقه وکسانی را که بتولید بلغمی رقیق از برای معتاد
با صفراوی تیز اندک که بسبب ضعف قوت اخراج آن
باسهال از ایشان متعذّر باشد احتیاج افتد موافق بود واکر چه
تبدیل کیفیت آن صفرا بچیزهای ترش ممکن کردد ولیکن درین
حال چیزی تفه موافقتر باشد زیرا که ترشیها از تلطیف وتقطیع که مثل
حنیرا بدان احتمال آن نکند خالی نباشد ومداومان ایشان سکنجبین
موجب زیادتی هزال وضعف قوّت وسستی معده کردد وترشیها
که در ایشان قبضی باشد از تکثیف صفراوی مذکور وازدیاد سدّهٔ
که در جکر یا مسام ایشان متصوّر باشد خالی نباشد واز ایشان ترطیب

بدن

بدن نیاید بل ترشی قابض تجفیف کند وترطیب نکند واما چیزی
تفه وخصوصا که در جرم یا غلظی اندک حلاوتی باشد چنانک
در هندوانه مخصوص است ترطیب بدن وتبدیل مزاج صفرا کند
ودر بدن خونی رقیق که اصلاح رداءت خونی تیز صفراوی کند حاصل
کرداند واکرچه در اصناف خربزه صنفی که در قلّت حلاوت
وبعد از استحالت بصفرا ودر تبرید وترطیب بهندوانه نزدیک
باشد یافت شود لیکن در لطافت جوهر وشدّت ترطیب مثل
او نباشد وادرار بول وتلیین طبع کند وبا سکنجبین ادرار بیشتر کند وباشکر
تلیین طبع وترطیب بدن لیکن منضم او بد باشد ومشایخ واصحاب
امزجهٔ بارده را مضرّت رساند واصلاح آن بشکر یا عسل کنند
واما خیار سرد وترست در دو درجه واو از خیار بادرنک لطیف تر
ودر برودت بیشتر باشد ادرار بول وتسکین صفرا کند وحرارت
معده بنشاند وحمیات محرقه را نافع بود وبنجاه درم آب او با ده درم
تب کرم
شکر سفید تلیین طبع کند ومرّهٔ صفرا را براند وتشنکی ساکن کند
وکاه باشد که از تناول خیار تشنکی حادث شود واین وقتی باشد

که پیش از استکمال تمام و متانت جرم او خورده شود چه دران وقت
از غایت لطافت بصفرا مستحیل شود و خصوصا در معدهٔ
صفراوی یا آنکه بعد از استکمال تمام و حصول کثافتی قوی
در جرم او اکثر اجزای او خورده شود چه دران وقت بسبب
غلظ جوهر و عسر انهضام دفع آن بر طبیعت شاق بود و طالب جوهر
سیالی گردد که بعمل دفع آن کند و ازین معنی عطش کاذب حادث
شود و خصوصا در معدهٔ بلغمی و ازینجا معلوم کرده که تناول آن
بعد از متانت و پیش از کثافت باید چه مختار او آنست که جرم او
خرد باشد و در پوست و تخم او صلابت ظاهر نشده و در آنچه
محمودست مغز و تخم اوست و باقی اجزای او غلیظ و عسر الهضم
و بطیء الانحدار بود و کیف ما کان از ادمان و اکثار آن در جگر و عروق
اخلاط غلیظ که مولد حمیات باشد حاصل آید و او تولید وجع کند و اصلاح
آن محرور بسکنجبین کند و مبرود بعسل یا مویز و اگر بیخ درخت او را
بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان تسکین دهد و خیار بادرنگ درد دندان
در جمیع احوال و افعال مذکوره مثل خیار بود الا آنکه در غلظ

جرم

جرم از خیار بیشتر بود و برودت کمتر باشد و او با مثانه موافق بود
و بوییدن آن غشی را که از حرارت باشد نافع بود و تناول
آن مضرت گزیدن سگ دیوانه باز دارد و اگر برگ او را با عسل
شرای بلغمی بپایند و بر شرای بلغمی طلا کنند نافع بود و آب برگ او از مقیئات
صفراست و تخم خیار بادرنگ از تخم خیار بهتر باشد و بالجمله تخم خیارین
سردست و تر در اول درجهٔ دوم سطوح اعضا را جلا دهد و ده درم
احتباس بول از آن حرارت صفرا بنشاند و ادرار بول کند و مثانه را پاک سازد و
سینه را نرم کند و سعال را که از حرارت باشد نافع بود و چون
رنگ بشره او را بکوبند و بر بدن طلا کنند رنگ بشره براق و صافی گرداند و حنین
بن حنین نیلی گوید که او حسن را زیان دارد و مصلح آن کتیرا است

باب ششم در لبوب

و آن جمیع بزوریست که در ایشان روغنی باشد و این باب
مشتملست بر پنج فصل

فصل اول

بدانکه جوز اسمیست مشترک اطلاق کرده شد بر جمیع اثمار مدور
که پوست آن متناول نشود و انواع آن بسیارست و آنچه ذکر

آن درین کتاب مناسب باشد جوز بواست وجوز هندی وجوز
مشهور که آنرا بپارسی گردکان وچهارمغز نیز گویند وچون جوز بوا را
در غذاییت مدخلی نیست بل او دوای مطلق است بحث آن
در بیان ادویه وابازیر اولی بود چنانک در محل خود گفته آید
انشاء الله تعالی واما جوز هندی تازه گرمست در اول درجهٔ
دوم وتر در اوسط درجهٔ اول وبهترین آنست که تازه وبغایت
لذیذ وسپید بود وآبی که در وست خوش طعم باشد وعدم آب
در و دلیل عتاقت او بود واو بطئ الهضم بطئ الانحدار کثیر الغذا
جید الکیموس است باه را قوت دهد وآب منی بیفزاید وگرده
ونواحی آنرا گرم کند وتقطیر بول باز دارد وروغن او بواسیر واوجاع
مفاصل را نافع بود واز وآنچه کهنه باشد کرم را در شکم بکشد وطبع را قبض کند
وبر معده گران باشد وپوستی که ملاصق اوست در معده منهضم نشود
وجدا کردن آن ازو واجب بود وتناول آن با فانید یا شکر
اصلاح مضرت او کند واز وآنچه تیره شده باشد غثیان آرد وتداوی
آن بربوب فواکه کنند بعد از تنقیهٔ معده بقی وصواب آنست که

از جمیع لبوبات که زنج وتیره شده باشد اجتناب کنند چه جوهر ایشان
بسمیت قریب بود واز آن اعراض ردیه حادث شود
واما جوز چهار مغز گرمست در دو درجه وخشک در دو درجهٔ اول
وبهترین او آنست که پوست ازو بسهولت جدا شود ومغز او
سفید روغن ناک لذید باشد واو بطئ الهضم قلیل الغذا است
لطیف جید الکیموس است ودر و رطوبتی غریب است که چون کهنه
شود آن رطوبت ازو زایل شود ودر پوستی تنک که برو ملاصق است
قبضی اندک است وچون جوز را بریان کنند قبض او زیادت گردد
ودر حبس اسهال قوی تر باشد وخصوصا اسهال بلغمی وچون او را با انجیر
وسداب ضم کرده تناول کنند مضرت سایر سموم را دفع کند وتریاقیت
او به بلاد در مخصوص تر باشد وچون جوز را با پیاز ونمک بر گزیدهٔ سگ
دیوانه نهند نافع آید وتناول آن بناشتا بر قی اعانت کند واکثار
آن حیات وحب القرع اخراج کند واو با معدهٔ سرد موافق
باشد چه در ایشان منهضم شود وبدن را غذا رساند لیکن با معده ومزاج گرم
موافق نباشد چه در ایشان بسبب کثرت دسومتی که در وست بزودی

بعضر او دخانیت مستحیل شود و اخلاط را متعفن سازد و صداع و ثقل
لسان آرد و اصحاب سعال را زیان دارد و در حلق و کام و زبان
بثرات و پوست احداث کند و تشنگی آرد و خصوصا از و آنچه
زنج و فاسد شده باشد بل اورا دران حال صلاحیت تناول و تغذیه
نباشد چه در آن وقت جوهر او لطیف تر باشد و دسومت در وی بیشتر
و بسبب لطافت جوهر و کثرت دهنیت استحالت او بصفرا
زودتر باشد و مضرات مذکوره بیشتر و بیشتر رساند و گاه باشد که احداث
غثیان و غشی کند و دفع مضرت او بربوب فواکه کنند چون رب
غوره و رب سیب و رب ریواج و مانند آن بعد از تنقیهٔ معده
بقی و اصلاح آن از برای محافظت حلق و دهان از خروج بثرات
بسکنجبین یا خشخاش یا بادام کنند و چون جوز را از پوست داخلی مقشر
سازند مضرت او با حلق و دهان کمتر باشد و کیفیت تقشیر او چنانست
که او را با سبوس گندم بر تابه بآتش نرم زمانی بسیار بمالند تا پوست
از و ریخته شود و جوز تازه در حرارت کمتر و نزول او از معده
زودتر و با معده از بادام تر موافق تر بود و آن بسبب رخاوت

جرم و زیادتی حرارت او باشد بر بادام و او تلیین طبع کند خصوصا
چون با انجیر ناشتا خورده شود و اگر او را مقشر کرده با شکر تناول کنند
غذای بسیار دهد و بدن را فربه سازد و آب منی و جوهر دماغ
و مغز استخوانها را زیادت کند و روغن او در حرارت از وی بیشتر
باشد و در پوست کمتر و بعضی گفته اند که تر است در درجهٔ اول و او
تحلیل کننده است با اصحاب امزجهٔ بارده موافق باشد
خوردن و مالیدن او بر بدن و در بینی چکانیدن فالج و لقوه و رعشه را
نافع بود و همچنان ناصوری را که در گوشهٔ چشم باشد و آنرا غرب گویند
و شیر درخت جوز دوا و رام سوداوی را که متقرح شده باشد چون سرطان
و خنازیر و مانند آن نافع بود و صمغ درخت او را چون بپایند و بر ریشهای
گرم ذرور کنند فایده دهد و پوست جوز سوخته ریشهای آتشک لذعی
کند تخفیف دهد و آب پوست خارجی که بر و باشد خناق را تحلیل
دهد و همچنان پر که او را دران ترتیب داده باشند والله اعلم

فصل دوم در بیان احوال پسته

بدانکه در احوال پسته خلاف بسیار است چه بعضی برانند که درخت او

از اوّل حدوث بر خلقتی که هست مجهول است و بعضی گفته اند
که حصول او از ترکیب بادام بر حبّة الخضرا و ظاهر این قول
از قیاس دور نیست و در طبع او نیز خلافست قول متقدمان آنست
که او گرم و خشکست در سه درجه و بعضی گفته اند حرارت و یبوست
او در آخر درجهٔ دوم است و اکثر متأخران بر آنند که او گرم
و خشکست در دو درجه مطلقا و این قول بر صواب اقربست
و بهترین او آنست که تازه و جرم او بزرگ باشد و او عسر الهضم
قلیل الغذای جیّد الکیموس است مردم مبرود را که بتقلیل غذا
احتیاج افتد مناسب باشد و در فعل او نیز متقدمان را خلافست بعضی
گفته اند که از سایر لبوب آنچه با معده موافق باشد او راقوت دباغ
غیر از پسته نیست بسبب قبض و عطریتی که در وست و بعضی این قول را
انکار کرده اند و گفته که هیچ یکی از لبوب بسبب دهنیتی که در ایشانست
مقوّی معده نتواند بود و جمهور متأخران قول اوّل را ترجیح داده اند
و گفته که هیچ یکی از لبوب بسبب دهنیتی که در ایشانست مقوّی
معده نتواند بود و جمهور متأخران قول اوّل را ترجیح داده اند

وگفته

و گفته که او با معده و جگر موافق است ایشان را قوت دباغ
و غذا نیز امنع کند و سدّهٔ جگر بگشاید و اخلاطی را که در مجاری او محتبس و متمکن باشد
اخراج کند و همچنان در مجاری شش و سینه و خصوصا پوست
درونی که بر جرم او ملتصق است و او باه را قوت دهد و سعال
بلغمی را زایل کند و مضرت نیش هوام و لدغ عقرب باز دارد
و تناول آن بعد از طعام اولی بود بسبب قبضی که در وست
و اکثار آن احداث تشری کند و اصلاح آن بزرد آلوی خشک کنند
و پوست بیرونی آن قی و فواق را نافع بود **فصل سیم**
در بیان احوال بادام بدانکه بادام را اصنافست چه بعضی از و
باغی و بعضی کوهی باشد و در هر یکی از ایشان تلخ و شیرین یافت شود
الا آنکه در کوهی تلخ و در باغی شیرین بیشتر باشد امّا بادام شیرین در حرارت
و برودت معتدلست و تر در آخر درجه و بهترین او آنست
که بزرگ تنک پوست بود و روغن پاک خوش طعم باشد
و او در اکثر احوال بجوز شبیه است الا آنکه هضم او دیرتر
و دهنیت درو کمتر و در تغذیه بیشتر باشد و غذای او غلیظ تر بود و چون بادام را

باشکر سفید یا فانید تناول کنند غذای بسیار دهد و بدن را فربه سازد
و آب منی بیفزاید وخصوصا بادام تر و در طعم او مرارتی خفی و حلاوتی
ظاهر است که بدان سبب سطوح اعضا را جلا دهد و سدد بگشاید و بر
نفث اعانت کند و در و تغذیه بایست که بدان سبب سعال
و برآمدن خون را از گلو نافع بود و حلق و سینه را تلیین دهد و تنقیه کند
و حرقت بول را ساکن کند و گفته اند که چون بادام را با پوست
بکار دارند معده را تخفیف دهد و دباغت کند و آن بسبب پوست
پوست او تواند بود و عفوصتی ظاهر و حموضتی مخفی که در پوست با پوست
او درین معنی معاونت کند و خصوصا چون بریان کرده شود
و چون مقشر کرده و بریان تناول کنند طبع را تلیین دهد و خصوصا چون
اشتها کاذب
با انجیر خورده شود و ملح و بریان کرده او در اشتهای کاذب
از برای اشتغال نفس بدان مناسب باشد و سویق او بر معده
گران باشد و تهیج صفرا کند و شکر سفید اصلاح آن کند چه او را بزودی
از معده منحدر گرداند و از بادام آنچه تیز و زنخ شده باشد احداث
غثیان و کرب و غشی کند و تدبیر آن تنقیه معده باشد بقی و بعد از آن

تناول

تناول ربوب فواکه چون رب سیب و رب غوره و مانند
آن و روغن او لطیفتر و بر معده سبکتر از جرم او باشد و او معتدلست
مایل ببرودت و رطوبت بر و غالب بود صداع و سرسام گرم
درد سر و درد گوش
و درد گوش را که از حرارت باشد و خشونت حلق و سینه را
و سعال مزمن و ذات الجنب و ضیق النفس و قولنج و درد گرده
و مثانه و ریگی که در ایشان باشد و عسر البول و درد رحم و اختناق رحم را
نافع بود و لیکن احشاء ضعیف را مضرت رساند و مصطکی مصلح او بود
و اما بادام تلخ گرم و خشک است در دو درجه استعمال آن بر سبیل
تداوی کنند نه از برای تغذیه و او جلا دهنده است سدد جگر و سپرز
بگشاید و بر نفث اخلاط غلیظ از شش و سینه اعانت کند و ضیق النفس
و ریگ گرده و مثانه را نافع بود و بصر را قوت دهد و بانشاسته
خون از حلق
برآمدن خون را از حلق باز دارد و تناول پنجاه عدد از وی پیش از شرب
سرعت سکر
شراب منع سکر کند و چون بدن را بدان طلا کنند جرب و حکه و کلف
و آثار غرسیه را از بشره زایل کند و با شراب شرای بلغمی و قوبا را
دفع کند و با عسل شرها تیز دونم که آنرا ساعیه گویند نافع بود و چون او را

سبوسهٔ سر

بسایند و در شراب حل کرده سر بدان بشویند یا در بیخ موی مالند سبوسهٔ سر را
زایل کند و او روده را زیان دارد و اصلاح آن بتناول بادام شیرین
و شکر و خشخاش کنند با آن و او را خاصیتی است که روباه را بکشند و روغن
او گرم است در دو درجه و در رطوبت و یبوست او خلافست

درد سر و درد گوش

صداع سرد و درد گوش را که از برودت باشد نافع بود و حیوانی را
که بگوش در آمده باشد بکشد و سنگ گرده و مثانه را بکشد و خصوصا با بیخ

برص و کلف روی

سوسن آسمان گونی و با موم و عسل برصی را که بر روی پدید آید
و کلف و سایر آثار را زایل کند و احتمال آن حیض را ادرار دهد و شرب
آن با ماء الاصول قولنج را بگشاید و رطوبات لزجه را تحلیل دهد

فصل چهارم در بیان احوال جلغوزه

بدانکه
جلغوزه ثمرهٔ صنوبرست و او را بتازی حب الصنوبر گویند و او دو نوع است
کبار و صغار و آنچه بپارسی بنام جلغوزه مشهورست حب الصنوبر
کبارست و بتازی او را جلوز نیز گویند گرمست در درجهٔ اول
با اندکی میلی بجانب رطوبت و او عسر الهضم کثیر الغذای غلیظ جید
الکیموس است و در وی تغذیه ایست که بدان خشونت را از سطوح

اعضا

اعضا دفع کند و سینه را نرم سازد و سعالی که بسبب آن
برودت باشد زایل کند و بر نفث اخلاطی که در شش و سینه
مجتمع باشد اعانت کند و رطوبات فاسده را در ایشان بخفیف
دهد و گرده و مثانه را گرم کند و بر حبس مائیت قوت دهد
باه را بیفزاید و بدن را فربه و قوی سازد و آب منی زیادت

ضعف معده

کند و ادرار بول کند و چون او را با افستین بر معده ضماد کنند معده را
قوت دهد و تناول آن محرور را با عسل طبرزد و مبرود را
با شهد مناسب باشد **و اما حب الصنوبر** صغار دانهای مثلث
باشد پوست او از پوست جلغوزه صلب‌تر و طعم او از حدت
و مرارت و عفوصت مرکب است و او گرم و خشکست
در دو درجه او بد و ایست اقرب از غذائیت باشد و تا او را
در آب گرم نخیسانند و این طعوم مختلفه از و زایل نشود و صلاحیت
تناول نیابد و بدن را تغذیه نکند و او گرده را بغایت گرم کند و بادها را
بشکند و مشایخ و مبرود را منفعتی تمام رساند بسبب
اسخان و قلع بلغم و رطوباتی که در شش و مثانهٔ ایشان مجتمع باشد

واکثار آن احداث مغص کند و تریاق او نار دانست و با مردم
محرور موافق نباشد بل ایشانرا ازان اجتناب واجب بود
و دود چوب صنوبر مژگان را بر رویاند و قوت دهد و اگر آنرا رستن مژگان
در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان را تسکین دهد درد دندان
و پوست درخت صنوبر و برگ او جراحات را بر رویاند و سوخته سوختگی
آب گرم را نافع بود و چون آنرا بکوبند و بدان ذرور کنند نافع بود

فصل پنجم در بیان احوال فندق و حبة الخضرا

که او را بپارسی بنه گویند و بتازی بطم بدانکه اطبا را در طبع فندق
خلافست بعضی گفته اند که گرمست در سه درجه و تر در درجهٔ اول
و این قول مرجوحست و بعضی او را گرم و خشک گفته اند مطلقا
و هیچ یکی ازین دو کیفیت را بدرجهٔ اختصاص نداده اند و بعضی
برانند که او در حرارت و یبوست باعتدال نزدیکست و این قول
بقیاس اقربست و بهترین او آنست که بزرگ و تازه باشد
و او از جوز در انهضام و انحدار ترست و با آنک قلیل الغذاست
تغذیهٔ او از جوز بیشترست و مضرت او با معده کمتر و آن بسبب

کثافت

کثافت جرم و قلت دهنیت و کثرت ارضیت است درو
و دلیل برین قبضیست که از طعم او محسوس است و قبض در پوست
او زیادت است و چون او را مقشر کنند از معده و امعا زودتر
منهضم شود و او باه را قوت دهد و با انجیر و سداب مضرت
سموم و نهش هوام باز دارد و خصوصا لذع عقرب و گفته اند که عقرب
ازو بگریزد و این خاصیتی عظیمست پوست او شکم را قبض کند و آب
او منفخ است در اسافل شکم تولید ریاح کند و اصلاح آن بنایند یا شکر
کند و اما حبة الخضرا گرم و خشکست در آخر درجهٔ اول
و حرارت او از یبوست بیشترست و بهترین او آنست که تازه
و بزرگ دانه و سبز باشد و او بطئ الهضم قلیل الغذاست در تغذیه
از جمیع لبوب مذکور کمتر باشد مردم مرطوب و بلغمی مزاج را نافع بود
و گرده و نواحی آنرا گرم کند و پیه گرده را زیادت کند و باه را قوت
دهد و اخلاطی که در سینه مجتمع باشد تحلیل دهد طبع را قبض کند و بول
و حیض را ادرار دهد و سپرز را مفید بود و کلف را زایل کند و اگر او را
ریختن موی بسوزانند و بر داء الثعلب طلا کنند موی بر رویاند لیکن با معده بد باشد

شهوت طعام را ناقص کند و در دهان و کام و زبان احداث بثرات
کند و صداع آرد و مصلح او کتیرا است و روغن او احیا و درد پهلو و امراض
بارده را چون لقوه و فالج و مانند آن نافع بود و چون مقدار یک بندقه
از صمغ او بناشتا تناول کنند طبع را تلیین دهد بی آنک آسیبی رساند

باب هفتم در بزور دهنیه

واین باب مشتملست بر سه فصل **فصل اول** در بیان
احوال کنجد بدانک از جملهٔ تخمهای روغن دار روغن کنجد نازکترست
واز برای تناول و تغذیه مناسبتر واو گرمست در درجهٔ اول و تر در درجهٔ
دوم و بهترین او آنست که تازه و بزرگ دانه باشد واز و آنچه درست
خورده شود البته در معده منهضم نگردد و سوده و نرم کردهٔ او که بتازی
طحین و بپارسی آرده و کیلاتش نیز گویند بطی الهضم غلیظ کثیر الغذای
جید الکیموس است واز و آنچه با پوست تناول کرده شود انحدار
او از معده زودتر و در تغذیه کمتر باشد و او بد زافر به سازد و آب
منی بیفزاید و خصوصا چون او را مقشر کنند و او را در اوجیض منقطع
تمامست تا حدی که اسقاط جنین کند و چون بدان ضماد کنند آثار ضربه

کبود شده باشد زایل گردد و خونی که زیر پوست بسته شده باشد
گزیدن مار و زهرها — تحلیل دهد و خوردن و ضماد کردن آن مضرت گزیدن مار باز دارد
و روغن او حرقت معده و حدت اخلاط را ساکن کند و مضرت زهرها
حکه و جرب — باز دارد و خشونت جلد و تشنج اطراف که از سودا باشد و حکه و جرب
یابس را نافع بود هم بخوردن و هم بمالیدن و اگر او را با آبی که مویز در آن
جوشیده باشد بپاشانند حکهٔ دموی و بلغمی را زایل کند و سعال
و ضیق النفس و خشونت حلق را نافع بود و طبع را تلیین دهد
و چون قدری معتدل از و در دیگ کنند زهومت طعام را زایل
کند لیکن معده را سست کند و چون او را بجوشانند بعضی از مضرت
او باصلاح آید و چون مقدار صد مثقال از و بیک دفعه بر خلوی معده
جرب مزمن — بیاشامند جرب مزمن را دفع کند لیکن معده را مضرت رساند
و چون بیست درم سکنجبین عسلی با آن ضم کنند مضرت او کمتر شود
و مع ذلک جز با معدهٔ قوی در بهتی صحیح بدان جسارت نشاید
کرد و بعضی گفته اند که روغن کنجد جز سودایی مزاج را منفعت
نرساند

فصل دوم در بیان احوال قرطم و خشخاش

بدانک از جملهٔ تخمهای که از و روغنی بسیار حاصل آید و باستعمال
آن در بعضی بلاد عادت جاری باشد قرطم است که اورا بپارسی تخم
معصفر گویند و او دو صنف است بوستانی و برّی بوستانی گرمست
در درجهٔ دوم و خشک در درجهٔ اوّل از و غذای اندک حاصل آید و اسهالی
بسیار کند و او سینه را پاک کند و آواز را صافی سازد و باه را
قوّت دهد و چون او را در ماء العسل یا شوربای خروس پیر شیر گرفته
یا در آن بخته بیاشامند تلیین طبع کند و بلغم غلیظ محترق براند و قولنج را
بگشاید و همچنان اگر او را با انجیر زم بکوبند و تناول کنند لیکن معده را زیان
دارد و او شیر را در معده به بندد و اگر بسته شود بگشاید و شیرهٔ
گیاه او را همین خاصیت است **و امّا قرطم** برّی گرمست در دو درجه
و خشک در سه درجه اگر برگ او یا دانهٔ او را یا هر دو با هم بسایند
و با شراب بیاشامند مضرّت لسع عقرب را دفع کند و قومی گفته اند
اگر عقرب زده او را در دست گیرد احساس درد نکند و چون از
خود دور کند درد عاید گردد **و امّا خشخاش** دو صنف است سفید
و سیاه و آنچه صلاحیت خوردن دارد سفیدست و او سرد است

در دو درجه و در رطوبت و یبوست او خلافست بعضی و را در دو درجه
تر گفته اند و بعضی در دو درجه خشک و اتفاق متأخران بر آنست
که یبوست او در دو درجهٔ اوّلست و بهترین او آنست که تازه
و بغایت سفید باشد و بزرگ دانه و گران سنگ بود و او بطی
الانهضام قلیل الغذاست خوابی باعتدال آرد و سعال گرم
و برآمدن خون را از گلو نافع بود و ریختن مادّهٔ رقیق تیز را
از دماغ بحلق و سینه باز دارد و انجره را از تصاعد بدماغ منع
کند و همانا که این افعال از و بالعرض حاصل آید بواسطهٔ متانت
جوهر او و تغلیظ رطوبات بدن و با عسل آب منی بیفزاید
و این نیز بسبب متانت جوهرست و برودت و دسومتی
که در وست چه بدان سبب جوهر منی را غلیظ کند و او را از سرعت
تحلیل مانع گردد و عسل تعدیل تبرید او کند و در خونی که حاصل
آید از و قابلیت صیرورت بجوهر منی پدید آرد و بالجمله درین
معنی نیز فعل عرضی او بیشتر از فعل ذاتی باشد و جرم او قابض است
و خصوصا بریان کرده و آب او ملیّن است و خصوصا بریان

ناکرده و چون پوست خشخاش بجوشانند و آب آن بر سر ریزند
(بی خوابی) در تنویم زیادت از تخم او باشد **و اما خشخاش سیاه** سرد و خشک است
در سه درجه و بعضی گفته اند در چهار درجه و بهیچ حال در تغذیه او را مدخلی
نباشد و بهترین او برّی و مصری بود که افیون از شیر او حاصل آید
و او مخدّر و منوّم است و افعال او با افعال افیون نزدیک باشد
مقدار دو دانگ از و شدّت حرارت جگر را تسکین دهد و چون
(بی خوابی) او را با بنه بکوبند و از ان فتیله سازند و احتمال کنند خواب آرد
و بوقت ضرورت و شدّت حاجت او را بکوبند و بر پشت
(درد چشم) چشم ضماد کنند یا آب او در چشم کشند ضربان و درد بغایت را
تسکین دهد و در استعمال آن بهمه حال احتیاط واجب باشد
و گفته اند که استعمال آن دماغ را زیان دارد و مصلح او را
زبان نه باشد

فصل سیم در بیان احوال شاه دانه و تخم کتان

بدانکه شاهدانه تخم قنب است
که نزد عوام باسم بنگ مشهور است و او دو صنف است
برّی و بستانی بستانی او گرم است در دو درجه و خشک در سه درجه

وبعضی

و بعضی گفته اند که در سه درجه گرم و خشک است و قول اول ارجح است
و بهترین او آنست که تازه بزرگ دانه لذیذ روغن ناک بود و او
بطیء الهضم لطیف قلیل الغذای ردی الکیموس باشد تلطیف
اخلاط و تحلیل نفخ و طرد ریاح و ادرار بول کند و بدن را تسخین قوی دهد
لیکن با معده بد باشد صداع آرد و از و بخاری گرم دخانی بدماغ تصاعد
کند و از ان ظلمت بصر حادث گردد و بسبب شدّت یبوست
منی را تجفیف دهد و چون او را بریان کنند بعضی از مضرّت او
کمتر شود و چون او را بریان کنند و نرم بسایند و در سکنجبین خمیر کرده
(مذی و منی و ودی) هر بامداد مثل یک بیضه تناول کنند سیلان مذی و منی و ودی
قطع کند و اصلاح او بتناول بادام و خشخاش کنند با او و شرب
(درد گوش مزمن و پالودن رطوبات از و) شربتی سکنجبین بعد از و و روغن او درد گوش مزمن را نافع بود
و رطوباتی که از گوش مترشح گردد و نشف کند و تجفیف دهد
و آب برگ او نیز درد گوش را که از برودت باشد تسکین دهد
(سبوسه و دراز کردن موی) و چون سر بدان آب بشویند سبوسه بن موی زایل گردد و موی
دراز شود **و اما شاه دانه برّی** گرم و خشک است در چهار درجه و او را در غذا نیست

مدخلی نیست بل از او و یهٔ سمیت از و اجتناب واجب باشد
حسن ابن اسحاق نیلی گوید درخت او در زمینهای بی آب روید
طول او بقدر یک گز باشد و برگ او سپیدی غالب بود
و دانهٔ او مثل دانهٔ فلفل باشد و چون او را بدست بمالند روغن
او بزودی بیرون آید و از شیر درخت او سه درم یا سه مثقال صفرا
و بلغم را برفق براند و آب برگ او در تسکین درد گوشی که از برودت
باشد **و اما تخم کتان** گرمست در درجهٔ اوّل و معتدل در رطوبت
و یبوست و بعضی گفته اند که او در حرارت و برودت
معتدل و خشکست در درجهٔ اوّل و قول اوّل ارجحست و بهترین
او تازهٔ گران وزنست و او عسر الهضم قلیل الغذاست بول را ادرار
دهد و دود او زکام را دفع کند و چون او را بریان کنند طبع را قبض کند
و ادرار بول زیادت کند و چون او را بکوبند و با نطرون بکلف
ضماد کنند زایل گردد و با موم آثار سپید را که بر ناخن برآید زایل
کرداند و آرد او جراحتها را نضج دهد ~~و آرد او جراحتها را نضج دهد~~
و اورام گرم و سپر د ظاهری و باطنی را تلیین دهد و در آبی که تخم کتان

درد گوش از برودت

زکام

آثار سپید بر ناخن

ورم صلب در رحم

درو بخته باشند نشستن اورام صلب رحم را تحلیل دهد لیکن با معده
موافق نباشد معده را سست کند و گفته اند که انیشن را زیان دارد
و اصلاح آن بعسل کنند

باب هشتم

در حلویات و این باب مشتملست بر سه فصل

فصل اوّل در بیان احوال عسل بدانک از جمیع
شیرینیها مفرد عسل انفع و افضلست و او طلیست که بر ازهار
و انوار و غیر آن از خشایش واقع شود و مگس انگبین آنرا التقاط
کند و در حوصلهٔ خویش جمع آرد و در آنجا از حرارت او متأثر شود
و نضج یابد و سخونتی قوی بذیرد پس او را از برای وقت احتیاج
بعدا در موضعی که باید ذخیره نهد و از آنست که او را به پارسی انگبین
گویند یعنی چیزی که او را آنگ بیند و آنگ در لغت پهلوی همین
مگس را گویند که بتازی او را نحل گویند و احوال عسل از جهة طبع
و طعم و رایحه و لون و بجهت محلی که او نازل شود مختلف گردد
چه هر چه مگس او آنرا از اوراق نباتاتی گرم چون صعتر و مانند آن
التقاط کند گرمتر باشد و در طعم او حراقتی محسوس گردد و آنچه

از خشایشی تلخ چون درمنه و اسلیس و مانند آن ملتقط شود در و اثر مرارتی
باشد و بوی آن گیاه از و محسوس گردد و آنچه از گیاه بار ژد و امثال
آن التقاط یا بد بوی آن در وظاهر باشد و آنچه از زهار خوش
بوی ملتقط گردد و خوش بوی و خوش طعم باشد و آنچه در دیار
سرد و کوههای بلند که هوای آن به یبوست مایل باشد حاصل آید
در جمیع احوال و افعال از غیر آن فاضلتر باشد و آنچه در فصل بهار
حاصل آید بهتر از تابستانی و زمستانی باشد و در جمیع اصناف
بهترین او آنست که سرخ فام و خوش بوی صادق الحلاوت
لذیذ صافی شفاف لزج باشد چنانک اگر بانگشت بردارند
بسیاری ازان برآید و بزودی منقطع نشود و او گرم و خشک
در دو درجه مشایخ و اصحاب امزجه بارده را موافقترین چیزی باشد
چه جوهر حرارت غریزی ایشان را قوت دهد و در ایشان
تولید خونی صالح کند و خصوصا در زمستان و او جوانان و اصحاب
مزاج گرم و کسانی را که صفرا غالب بود مضرت رساند
و تشنگی آرد و خصوصا در تابستان چه در ایشان پیش از انک خون

گردد

گردد بصفرا مستحیل شود و در و قابلیت تغذیه نماند و او در ابدان
صفراوی اطلاق طبع کند بسبب ازدیاد حدت او در ایشان و تهییج
و تحریک رطوبات در ابدان بلغمی اعتقال طبع کند بسبب نقصان
حدت او در ایشان و افادهٔ حلاوت و رطوبات بلغمی را که
در معدهٔ ایشان و جذب جگر آن رطوبات را بسبب صداقت
او با حلاوت و حدوث خفاف در ثقل و از انست که اول
ادرار بول کند و تناول آن برا نفراد تخفیف بدن کند و چون
او را با آب خلط کنند بدنرا از طبیب دهد بسبب تنفیذ او رطوبت
آب را در اعضا و عسل خام یعنی آنک آتش ندیده باشد و کفک
او برنداشته باشد لطیف و جلا دهنده و ملطف بلغم باشد
و تحلیل و حدت و تلیین طبع و تهییج قی و تنقیهٔ قروح در و بیشتر
از پختهٔ و کف برداشته باشد لیکن بدن از و غذا کمتر یابد چه
او پیش از هضم و تغذیه منحدر رود در معده و امعا تولید نفخ کند
و چون او را بپزند حدت و حلاوت او کمتر شود و خصوصا چون
او را با آبی بسیار بپامیزند و بجوشانند تا بقوام رسد و کفک ازو

بردارند درین حال احداث نفخ و تلیین طبع کمتر کند و نفوذ او در بدن
زودتر و غذای او بیشتر و ادرار بول قویتر و با اصحاب سعال
مضرت زهرها
موافقتر باشد و جراحات را برویاند و مضرت زهرها باز دارد
و هیجان قی کردن بدان و بالجمله عسل رطوبات را از قعر بدن
بیرون کشد و عفونت و فساد را از اجسامی که قابل آن باشد منع
گزیدهٔ سگ دیوانه
کند و تناول آن نافع ترین چیزیست گزیدهٔ سگ دیوانه را و چون
مضرت نهش هوام
او را گرم کرده با قدری روغن گل بپاشانند مضرت نهش هوام
و مضرت افیون دفع کند و اکثار آن تهییج قی کند و مصلح آن انار
می خوش و ترشی ترنج باشد و مجرب و رد فع مضرت او
شپش بکشد
بسرکه و ربوب فواکه حامضه کند و چون او را بر بدن بمالند شپش را
بکشد و منع تولد او کند و چون قسط را با او ضم کنند کلف را دفع کند
اثر ضربه
و با نمک اثر ضربه را که کبود شده باشد زایل گرداند و اگر او را در
گوش چکانند سمع را قوت دهد و چون نمک اندرانی را با آن
ریم گوش
و فتیله بدان بیالایند و در گوش نهند قرحه را که درو باشد خشک
کند و چون او را بمیل در چشم کشند بصر را قوت دهد و ابتدای

نزول

نزول آب
نزول آب را نافع بود و خصوصا با آب پیاز سفید و از عسل نوعی باشد
در غایت حدت و حراقت تا حدی که ببوییدن آن عطسه آرد
و گاه باشد که بمجرد ببوییدن عقل زایل شود و غشی و عرق
سرد عارض گردد و کیفیت از تناول آن و تداوی آن بقی کنند
بعد از تناول ماهی شور سرد و برگ سداب دفعات بسیار چندانک
معده ازو پاک شود و بعد از آن تناول سیب و انار و امرود و این
جمله میخوش باشد نه شیرین و نه ترش و حال عسل طبرزد بعد ازین
گفته آید

فصل دوم در احوال شکر

و متعلقات آن بدانک قوت شکر در جلا و تحلیل بعسل
شبیه باشد لیکن ازو لطیف تر بود و در حلاوت و حرارت
کمتر و از آنست که چون عسل تشنگی نیارد و مثل و تسخین بدن نکند
و در تغذیه ازو بیشتر باشد و او گرم و ترست در درجهٔ اول و بهترین
او آنست که بغایت سفید و شفاف بود و این صنف
که اطبا او را شکر زد خوانند و در عراق و خراسان او را قند گویند
و در عرب ابلوج گویند **و نبات** که او را اطبا شکر سلیمانی گویند

جلا و تنقیه و تلیین طبع زیادت از شکر طبرزد باشد بل در شکر طبرزد
تلیین طبع نباشد و شربتی که از طبرزد حاصل آید عسل طبرزد گویند
و شیره را که از نبات چکیده باشد قطر النبات گویند حرارت
و تلیین طبع در ایشان زیادت از طبرزد و نبات باشد و از شکر
آنچه سرخ باشد حرارت او زیادت بود و تلیین طبع
در وی بیشتر و این فعل در وی بحسب زیادت و نقصان حرارت
او متفاوت است و از اصناف مذکوره آنچه کهنه تر باشد
در صنف خود لطیف تر و بحرارت و یبوست مایل تر بود
و بالجمله جمیع انواع شکر سده بگشاید و خشونت سینه را دفع کند
و سعال را نافع بود و با روغن بادام طبع را تلیین دهد و اصحاب
قولنج را منفعت رساند و گرده و مثانه را نافع بود و با معده
بد نباشد مگر معده که از تولد صفرا در وی بیم باشد چه در مثل
این معده تهیج صفرا کند بل بسبب لطافت بصفرا مستحیل
گردد و تشنگی آرد خصوصا آنچه کهنه باشد لیکن در این معانی
چون عسل نباشد بل چون او را در آب شربت کرده

بجوشانند

بجوشانند و کفک او بردارند تشنگی بنشاند و اگر نبات سفید را
بسایند و در چشم ذرور کنند بیاض رقیق را زایل کند و نوعی از شکر باشد سفیدهٔ چشم
که او را شکر العشر گویند و عشر درخت خرد شیر دار است که در دیار
گرمسیر روید و در بلاد یمن و عرب و هند بسیار باشد و او را در هند
اک گویند و در حقیقت این شکر خلافست بعضی بر آنند که او صمغ عشر است
که از نواحی شکوفهٔ او بیرون آید و آنجا بسته گردد و خشک گردد
و بعضی گفته اند که او طلیست که در دیار حجاز و یمن بر عشر افتد
و مانند قطعهای نمک و دانهای مصطکی بر و منجمد گردد و خشک شود
و این قول بصواب اقربست چه اگر او صمغ این درخت
مذکور بودی مخصوص بدیاری نگشتی زیرا که جمیع اشیائی که بر
طریق طل حاصل آید چون شیرخشت و ترنگبین و گزنگبین و غیر آن
غالبا بدیاری مخصوص باشد و بالجمله از طعم این شکر با حلاوت
عفوصتی و مرارتی اندک محسوس گردد و او معتدلیست مایل
بحرارت و در اکثر احوال و افعال بشکر نزدیکست الا آنک
او از شکر لطیف تر است و در حرارت کمتر و او دو نوع است

یکی سفید و دیگری بسیاهی مایل و بهترین او سفید تازه منعا باشد
از اجزای غریبه و گفته اند که در وی رطوبتیست که بدان طبع را
تلیین دهد و این قول بتحقیق قریب نیست چه ممکن است که این
فعل از وی بسبب قوتی باشد که از عشر اخذ کرده باشد چه عشر
از جملهٔ یتوعاتیست که قوت اسهالیه دریشان بغایت
و او شش و جگر و معده و گرده و مثانه را نافع بود و نفع او با شش
بیشتر است و چون او را با شیر حل کرده بیاشامند اصحاب
استسقا را انتفاعی تمام رسد و چون او را بسایند و در چشم ذرور
کنند بصر را تیز کند و بیاض را جلا دهد

فصل سیم

در بیان احوال سایر حلویاتی که بطریق طل موجود گردد

بدانک انواع حلویاتی که حدوث و حصول ایشان بطریق
طل باشد چهارست و آن ترنگبین و شیرخشت و گز انگبین
و خشک انگبین اما ترنگبین طلیست که در دیار خراسان و ماوراء النهر
بر گیاهی که بشتر خار مشهورست و او را بتازی حاج گویند واقع شود
و او معتدلیست مایل بحرارت و تری است در درجهٔ اول

وبهترین

و بهترین او آنست که بزرگ و سفید دانه و تازه باشد و خالی
از شوائب و افعال و احوال او بشکر قریبست لیکن جوهر او
از جوهر شکر لطیف ترست و در وجلائیت بیشتر سینه را
تلیین دهد و سعال را نافع بود و تشنگی بنشاند و بخاصیتی که در وست
صفرا رقیق و آهستگی براند و بالعرض بدن را ترطیب دهد
و چندانک از امیر شکار گیاهی که وقوع او برانست پاکتر باشد
تلیین طبع بیشتر کند چه در گیاه او قبضی موجودست و خصوصا تخم
آن گیاه و آنچه از حال او بر من منکشف شده است و بتجربه پیوسته
آنست که او را با همان گیاهی که در وست در آب گرم زمان
اندک بگذارند بدست مالیده بپالایند و بیاشامند اول قوت
اسهالیهٔ او در حرکت آید و صفرا را براند و بعد از آن قوت
قابضه مؤثر گردد و قبضی لطیف کند و این معنی در اسهال
صفراوی که باخراج صفرا و تنقیهٔ بدن از و احتیاج باشد امری
کافی و تدبیری صوابست و خصوصا چون اسهال بسحج امعا بودی
گردد و اگر چه این مطلوب از هلیلهٔ زرد نیز حاصل آید لیکن قوت

اسهالیه در وپستر وعسر وقبض او قوی تر باشد و مقدار شربتی از آن ست
درم باشد یا پست مثقال و اسحق بن حنین نبلی گوید که او سپرز را
زیان دارد و اصلاح آن بتمر هندی کنند **اما شیرخشت**
طلیت که بر درخت بید واقع شود واکثر وقوع او در
حوالی شهر هراة بود و احوال و افعال او مثل ترنگبین بود
لیکن در حرارت از و کمتر و در اسهال قویتر باشد چون او را
با طباشیر خلط کنند درد دندان را که از حرارت باشد ساکن کنند
انگژنگبین که او را بتازی من خوانند واگرچه در عرف جمهور مر طلی را
که بر اشجار و احجار واقع شود من گویند لیکن آنچه بدین اسم معروف
و مشهور باشد طلیت که اکثر وقوع او بر درخت گز و بلوط باشد
و در نواحی پنجاب و بلاد دیار بکر و کردستان و او گرم ست
در درجه اوّل و معتدل در رطوبت و یبوست و آنچه بر درخت بلوط
واقع شود به یبوست مایل بود و او شش و سینه را نافع بود و رطوبت
ایشان را جلا دهد و اگر در ایشان خشونتی یابد تلیین دهد و آنچه بر درخت
خرزهره واقع شود در و کیفیتی سمیه باشد از و اجتناب

واجب

واجب باشد **و امّا خشک انگبین** طلی باشد که در کوهای پارس
و عراق و خصوصا در کوههای قصران از اعمال ری بر سنگ
واقع شود و آنجا منجمد گردد و او گرم و خشکست در دوم در جبل حرارت
او از حرارت عسل زیادت و افعال او در جمیع حالات از عسل
قویتر باشد

باب نهم

در ترشیها و این باب مشتملست بر سه فصل

فصل اوّل در بیان احوال سرکه و آبکامه بدانک
بهترین و فاضلترین ترشیها سرکه است و بعد از و آبکامه
و سرکه از انواع شیرینیها چون خرما و عسل و مویز و شیرهٔ نی شکر
و شیرهٔ انگور حاصل آید و بهترین انواع او آنست که او را خل خمری
گویند و صنعت او چنانست که بر دو جزو از عصیر انگور شیرین
صافی کرده یک جزو سرکهٔ تیز ضم کنند و در ظرفی که او را قیر یا پیه
داده باشند ریخته سر بگل گیرند و در آفتاب نهند تا بجوشد و سرکه
شود و بعد از خل خمری در جودت خل تمری است و صنعت
او چنانست که بر ده جزو خرما چهل جزو آب ریخته در ظرفی

چنانک ذکر رفت یکهفته در آب بگذارند بعد ازان بدست
بمالند و بپالایند و بر ده جزو از و یک جزو سرکه اضافت کنند
و در همان ظرف ریزند و سر بگل گرفته در موضعی که آفتاب برو
دایم تابد باشد و از و بتمامی منقطع نگردد بنهند تا سرکه شود و بالجمله سرکه از
دو جوهر مختلف که یکی ازان گرمست و دیگری سرد مرکبست
و دلیل برین حرافت و حموضت که از و محسوس است الا آنک
جوهر سرد در و بر جوهر گرم غالبست و هر دو جوهر او لطیف اند
چنانک در بحث طعوم مبین است و در سرکه تخفیفی بغایت است
و از انست که اعصاب را زیان دارد چه بحموضت و حدتی که
او راست در جرم عصب نفوذ کند و او مواد را از انصباب
بداخل بدن مانع گردد و کسر سورت صفرا و تسکین حدت خون
و تلطیف و تقطیع بلغم کند و اصحاب امزجهٔ بارده و اصحاب سعال
و ضعف اعصاب را مضرت رساند و با اصحاب مزاج
معدهٔ گرم و تر موافق باشد تنبیه شهوت طعام کند و بر
هضم معین گردد و اطعمهٔ را که با و بیازند لطیف گرداند.

لیکن

لیکن اکثار آن بصر را ضعیف و بدن را نحیف کند و مقلل منی
و مضعف بعوض و انتشار قضیب بود و رنگ روی را زرد
کند و جمیع اعضای عصبانی را مضرت رساند و گاه باشد که ادمان او
با پستقاء سودی گردد و چون او را با آب و شکر مزج دهند
بعضی از مضرت تنهای او باکم آید و مصلح او حلوا و شوربای چرب
باشد و اگر او را بر جراحت تازه ریزند که خون از و باز ناایستد
خون را باز دارد و چون پشم پاره بدان تر کنند و بر جراحت نهند از
حدوث ورم منع کند و طلی کردن او بر پیشانی صداع گرم را نافع بود
و خصوصا با روغن گل و مضمضه کردن بدان حرکت دندانها را منع کند
و خصوصا با نمک یا با شبت و چون بدان غرغره کنند علقی را
که در حلق چسپیده باشد جدا کند و بخار او گرانی گوش و دوی را
دفع کند و سدّه را که در منفذ بویدن باشد بگشاید و آماس استسقاء را
تحلیل دهد و خصوصا چون قطعهٔ از سنگ آسیا را گرم کرده
سرکه را بدان ریزند یا او را در سرکه اندازند و بخار آن بگوش
یا بینی دارند یا بدن مستسقی را بدان بخار بدارند و اگر سرکه با نمک

خون رفتن از جراحت
و منع ورم ازان

صداع گرم

دیوچه

وسنبل هندی سوده ضم کرده و خرقهٔ بدان تر کرده بر آماه پستی
افکنند آماه را تحلیل دهد و چون سرکه را بر موضع گزیدهٔ هوام ریزند
مضرّت زهر ایشان دفع کند و چون گرم کرده بپاشند مضرّت
ادویهٔ سمیه دفع کند و خصوصا افیون و شوکران **واما انگدانه**
گرم وخشکست در آخر درجهٔ دوم اخلاط غلیظ را جلا دهد و رطوبات را
نشف کند و شهوت طعام را در حرکت آرد و دهان را خوش
بوی سازد و معده و امعا را از بلغم پاک کند و اجتماع بلغم را در معده
و تولید کرم را در امعا مانع گردد و اطلاق طبع کند و اصحاب
قولنج و وجع ورک و عرق النّسا را نافع بود و خصوصا چون بدان
احتقان کنند و خوردن و طلا کردن بدان گزیدهٔ سک دیوانه را
فایده دهد لیکن تشنگی آرد و بدن را تجفیف دهد و اصحاب بواسیر
و کسانی که ایشان را در سینه خشونتی یا در بدن حکّه باشد مضرّت
رساند و صنعت او چنانست که اوّل آرد گندم یا آرد جو را در آب
گرم بی نمک و بی خمیر مایه خمیر کنند خمیری محکم و از ان قرصی
سازند و در میان آن سوراخی کنند و در برگ درخت انجیر یا آنچه بدان

ماند

ماند پیچند در ظرفی نهند و سر پوشیده در سایه نگه دارند یا در
کاه گندم دفن کنند و چهل روز بگذارند تا متعفّن گردد و بعد از ان
در آفتاب خشک کنند و بر دارند و این را فروح خوانند و او خمیر مایهٔ انگدانه
و جمیع کوامیخ است چنانک بعد ازین معلوم گردد پس بستانند
آرد میده و بی نمک و بی خمیر مایه بسرشند سرشتنی بغایت و از و
نانهای تنک سازند و در تنور بگذارند تا خشک شود و بعد از ان
بستانند ازین نان خشک سه جزو و از فروح مذکور سه جزو
و سه دو را زم بکوبند و با جز و نمک سوده و ربع جزوی
شونیز و ربع تخم بادیان در ظرف چینی یا مانند آن خمیر کنند و چهل روز
در آفتاب تابستانی بگذارند و روزی سه نوبت بامداد و شبانگاه
و میانهٔ روز بدست آبی بر وی می پاشند و می شویند پس چون
سیاه رنگ شود او را در ترشی کنند و نمک او و آب در ان
ریزند و بدست بمالند و دو هفته در آفتاب بگذارند و هر روز
دو نوبت بامداد و شبانگاه تحریک میدهند و چون از غلیان
ساکن گردد در قیفها و صافی کنند و ثفل او را با نمک او و آب

بازجای کنند و یک هفتهٔ دیگر مثل اوّل تدبیر مذکور بجائی می آرند
و دیگر بار صافی کنند و با اوّلین جمع آرند و ثالثا همین تدبیر مذکور
بجای آرند و جمله را در یک ظرف جمع کنند و اگر کسی را از ملوحت
آن اکراه باشد بر ده جزو از وی یک جزو عسل یا دوشاب
ضم کرده جوشی چند بدهند و اگر بقدری زعفران و دارچینی
و مانند آن از افاویه مطیب سازند روا باشد والله اعلم بالصّواب

فصل دوم در بیان احوال ناردان و تمر هندی

بدانک بعد از آنکه ناردان از دیگر ترشیها افضل است
و او سرد و خشک است در دو درجه و بهترین او آنست که از انار
ترش رسیده آبدار خشک کرده باشند و او مواد صفراوی را
از انصباب در احشا منع کند و جگر و معدهٔ گرم را قوت دهد و خصوصا
فم معده را و خصوصا چون او را نرم بکوبند و اگر مویز با دانهٔ او ضم کرده
بکوبند در تقویت جگر و معده قوی تر باشد و اسهال صفراوی باز دارد
و سویق او درین باب نفعی بلیغ دهد و شهوت ردیه که حوامل را باشد
دفع کند و اقی و غثیان را ساکن گرداند و تنفّر معده را از و خامت

طعام دفع کند و خصوصا از اطعمهٔ چرب و شیرین لیکن اکثار آن در گلو
و سینه احداث خشونت کند و آواز را درشت گرداند
و او مشایخ و مردم سرد مزاج را مضرّت رساند و دفع مضرّت او
از یشان بتناول کلنکبین بعد از و یا ترنج مربّا **و امّا تمر هندی**
سرد و خشک است در دو درجه و بعضی و را در سه درجه سرد گفته اند
و او از آلو لطیف ترست و بهترین او آنست که تمام رسیده
و تازه و صادق الحموضت باشد اسهال صفرا کند و آب او در معدهٔ
گرم قوت دهد و قی و غثیان و تشنگی بنشاند و آن بهترین علاجست
کسی را که با قی صفراوی اعتقال طبیعت مجتمع گردد و تنها ی تیز را که با
غثی و کرب و قلق باشد فایدهٔ عظیم دهد و خصوصا چون در ان
به تلیین طبع احتیاج افتد ولیکن سینه را مضر بود و اصحاب سل
و سعال را مضرّت رساند و باه را نقصان و گرده و مثانه و جمیع
اعضای عصبانی را مضر بود و گفته اند که مشایخ و خصیان و نسوان را
از و اجتناب واجب باشد بسبب قلّت حرارت غریزی در یشان
و مضادت او با آن تا حدّی که گفته اند که نسوان را از حمل مانع گردد

قی صفراوی و قبض طبیعت

و این غالبا بسبب تبرید رحم تواند بود و خروج مزاج او از اعتدال
که او را قابل حفظ و ترتیب نطفه گرداند و اصلاح او از برای دفع مضرت
از سینه بشراب بنفشه یا شراب خشخاش کند والله اعلم بالصواب

فصل سیم در بیان احوال سماق و زرشک

بدانک از ترشیها مناسبت سماق با معده بیشترست چنانک
مناسبت زرشک با جگر و او سردست در دو درجه و خشک در سه درجه
و بعضی گفته اند که سردی او در اول درجه است و قول اول
بقیاس اقربست و بهترین او آنست که تازه و سرخ فام بود و او
قابض است و مقوی معده را قوت دهد و دباغت کند و تشنگی
عطش
بنشاند و غلیان صفراوی را دفع کند و اشتهای طعام آرد و طبع را
قبض کند و سحج امعا را نافع بود و انصباب صفرا را از احشا باز دارد
و سیلان خون را منع کند تا حدی که گفته اند که تعلیق او را از بدن در
منع سیلان خون خاصیت است و چون بدان احتمال کنند اسهال
دموی و سیلان خون از رحم و بواسیر باز دارد و چون آب او
در چشم چکانند انصباب مواد گرم از چشم باز دارد و چشم را قوت

دهد

دهد و خصوصا چون او را در گلاب بخیسانند و صمغ درخت او
درد دندان
درد دندان را تسکین دهد و سماق جگر سرد را مضرت رساند و دفع
مضرت مصطکی کند و او حلق و سینه را خشن سازد و آواز را
درشت کند و اصلاح آن بخربزه یا با بالوده شکر کنند
و اما زرشک سرد و خشکست در دو درجه و بعضی گفته اند
در سه درجه و در تسکین صفرا و تقویت جگر بغایت باشد دل
و معده را نیز قوت دهد و طبع را قبض کند و قی و تشنگی بنشاند
و اصحاب سحج را نافع بود و مزورهٔ او نافع ترین طعامیست ناقهانی را
که بترشی رغبت افتد و خصوصا چون در ایشان اعتقال طبع مطلوب
باشد بسبب تقویت اعضای رئیسه و خصوصا جگر چه تقویت
او موجب حصول کیموس صالح باشد و تقویت بدن از آن
و اگر زرشک را بر اورام گرم ضماد کنند نافع بود و او اصحاب
قولنج را و اعتقال طبع را مضر بود و دفع مضرت آن بحلاب کنند
و بیخ درخت او اسپیی را که از سودای گرم یا از تشنگی بافراط یا از
تاختن بسیار حرارت یافته باشد نافعی بغایت باشد

باب دهم در بقول و این باب

مشتملست بر شش فصل **فصل اول** در بیان کلام کلی

در احوال جمیع بقول بدانک جمیع تره‌ها بد وایت اقرب از میوه‌ها
باشند و بدن از ایشان غذای بغایت اندک یابد و مع ذلک
آنچه یابد رقیق آبناک ردی الکیفیت باشد و انتفاع بدن ازان
اندک بود جه از تره‌ها آنچه خوردن ایشان بخامی عادت باشد بر هضم
عاصی باشند زیراکه در طباع ایشان حلما نضج معدوم باشد و از اول
نبت تا وقت جفان نجاجت دریشان باقی باشد بل در اول نشو
لطیف تر باشد و روز بروز صلب تر و کثیف تر می شوند تا آخر
خشک و غیر مستعمل گردند و از ایشان آنچه تیز باشد چون سعتر و پودنه
و نعناع و مانند آن مادام که تازه و در ابتدای نشو باشد قوت ایشان
اندک باشد و بسبب کثرت رطوبت دریشان از ایشان غذای
اندک حاصل آید چنانک از غذاهای ملطف اما چون نشو ایشان
تمام شود و بخشک شدن نزدیک گردند کیفیات ایشان قوی
شود و اندک غذایی که دریشان بوده باشد بد وایت منقلب گردد

وصلاحیت غذا دریشان نماند و جز برای تطیب طعام یا تعدیل مزاج
آن در اطعمه مستعمل نگردند و آنچه بیخهای ایشان متناول بود جمله
ردی الغذای باشد جه از ایشان آنچه در طعم ایشان حراقتی باشد
تولید خونی تیز صفراوی کند و آنچه تفه باشد یا در طعم او لذعی و حدتی
نباشد تولید بلغم کند یا آنک از جگندر نیز یا آنک بسبب بورقیتی
که در وست از تولید بلغم دور نباشد رطوبتی بلغمی حاصل آید پس
بنابرین مقدمات باید که از ایشان تناول نکنند مگر اندکی از انج
ممدوح و مرغوب طبیعت بود و مناسب حال مزاج و وقت
حاضر باشد و از نباتات بعضی آنست که اشرف و افضل جوهر او
بالای زمین باشد و هر غذایی که بیخ او از زمین جذب کند شاخ و برگ
او آنرا بخویشتن کشد و از برای تغذیه او جز بقیه اندک نگذارند
و بدان سبب شاخ و برگ او در طعم و قوت زیادت از بیخ باشد
چون کاهو و کرنب و کاسنی و مانند آن و بعضی آنند که اشرف و افضل
جوهر ایشان زیر زمین باشد و اکثر قصد طبیعت در و تغذیه و تنمیه
بیخ او باشد و از غذای او آنچه نضج او مستحکم نگردد از بیخ بشاخ و برگ

دفع کند و بدان سبب بیخ او بزرگتر باشد چون ترب و پیاز و شلغم
و مانند آن و گاه باشد که مثل این معنی از فعل طبیعت در حیوان
نیز یافت شود یعنی خرج فصله غذای بدن در تکون عضوی که بدان
اضطراری زیادت نباشد چون شاخ و موی و مانند آن و از آنست که
از نباتات هر کدام که بیخ او متناول باشد تخم و برگ متناول نبود
و از جمیع اصناف بقول آنچه برّی باشد پوست او قویتر و غذای
او کمتر و بادویه مانندتر بود و آنچه بوستانی باشد رطوبت او بیشتر
و تغذیهٔ او از بوی افزونتر بود

فصل دوم
در بیان نباتاتی که تناول آن بخامی بر سبیل تفکه کنند

و از آن جمله کاهوست که او را بتازی خس گویند و او افضل
و اشرف بقولست چه او در سرعت هضم و جودت خونی که ازو
حاصل آید از جمیع بقول ممتاز بود و خصوصا چون او را با آبی اندک و آتشی
نرم بپزند و درو نه قبض است و نه اطلاق و نه جلا و هر دو ترست
در آخر درجهٔ دوم و از و آنچه شیردار نباشد برودت او بیشتر
باشد و چون او را بشویند تولد نفخ زیادت کند بسبب ازدیاد رطوبت

درو و او معده را قوّت و مضرّت آبهاء مختلف باز دارد
و حدّت خون را تسکین دهد و خصوصا چون با سپرکه خورده شود
و از آنست که او را بعد از فصد و حجامت تناول کنند و خام و پخته
خواب صالح آرد و سهر و هذیان و مضرّتی که دماغ را از حرارت
آفتاب ربیع باشد دفع کند و تشنگی بنشاند و شیر زیادت کند
و سیلان منی باز دارد و اصحاب سعال یابس و کسانی را
که از دماغ ایشان مادّهٔ رقیق بحلق و سینه ریخته شود نافع بود
و چون او را در وسط شراب تناول کنند سرعت سکر باز دارد
و چون آب او را برا ورام گرم طلا کنند حرارت او را بنشاند
و ضماد او رمد گرم را فایده دهد لیکن اکثار و ادمان آن ظلمت
بصر آرد و باه را قطع کند و کسانی که در سینهٔ ایشان خلطی مجتمع
باشد و با خراج آن سفث محتاج مضرّتی عظیم رساند و مصلح آن
کرفس و نعناع بود **و از آنجمله کاسنیست** که او را بتازی
هندبا گویند و او دو صنفست برّی و بستانی و بهترین او تازه
و خوش طعم بستانی بود و در جوهر او قوای مختلفه مجتمع است

وطعوم مختلفه که در وست از مرارت وقبض وتفاهت
بر هریکی ازان قوا دلالت کند الّا آنک غالب بر جوهر او
برودت باشد وخصوصا پستانی وبالجمله او سردست دروسط
درجهٔ اوّل وتر در آخر آن وبعضی گفته اند که در پوست
ورطوبت معتدلست واز وآنچه عذب وخوش طعم باشد
در جودت تغذیه بجنس کاهو نزدیک بود ولیکن در تسکین حرارت
وعطش وترطیب بدن مثل خس نباشد بل چندانک مرارت
درو بیشتر در جودت غذا کمتر واورا خاصیتست در تفتیح سدد جگر
وتسکین اوجاع وامراض او واعم ازانک از حرارت باشد
یا از برودت وقوی ترین او درین معنی تلخ ترینست واو
معا کرم را نافع بود وتناول آن با سرکه بعد از فصد وحجامت
در اصلاح ردائت خون بغایت باشد لیکن در هضم عسر بود ورشاد
نقرس گرم ورمد — اصلاح آن کند وضماد آن نقرس گرم ورمد دموی وصفراوی را
نافع بود وچون اورا با آرد جو ضماد کنند خفقان وحرارت معده
خفقان وغثیان — وغثیان وهیجان صفرا ساکن کند وطبع را قبض دهد وچون آب اورا

بااسپیداخ

با اسپیداج طلا کنند تبریدی بغایت کند وچون با خیار چنبر بدان غرغره
کنند اورام حلق را نافع بود وبیخ او مضرّت لسع عقرب دفع کند
واما کاسنی برّی که آنرا بپارسی خشقوق گویند پوست بر وغالب
بود واو معده را قوّت دهد وباغت کند تب ربع را نافع
بود ومضرّت لسع جمیع هوام را از مار وعقرب وزنبور وغیر
آن دفع کند اگر بدان ضماد کنند یا آب او بیاشامند واز انجمله
ریباس است واو سرد وخشکست در دو درجه وبعضی گفته اند
در سه درجه وقول اوّل بصواب اقربست وبهترین او آنست
که غلیظ تازه آبدار دراز قد بود ودر طعم او قبضی نباشد واز و
آنچه بدین اوصاف موصوف بود در کوهستان فارس ونیشابور
روید واو معده واحشا را قوّت دهد واطفای حرارت
وتسکین حدّت خون وصفرا وقطع عطش کند وقی وغثیان را
که از حرارت معده باشد ساکن گرداند واسهال صفراوی وحصبه
وجدری وطاعون وحمّای وبایی را نافع بود ولیکن سینه را زیان دارد
قوّت او بقوّت ترشی ترنج نزدیک باشد واگر آب اورا در چشم

شربت سسم

١

ضعف بصر

کشند بصر را قوت دهد واگر با آرد جو بر بثرات گرم طلا کنند
نافع بود و صاحب قولنج را مضرت رساند و اصلاح آن به ترنج
مربا کنند و ازان جمله نی شکرست وطبع او بطبع شکر نزدیکست
گرم وترست در درجهٔ اول و بعضی گفته اند که در حرارت
وبرودت معتدلست وبهترین او شیرین آبدارست ازو
خون معتدل حاصل آید واو حلق وسینه و شش را نرم سازد
ورطوبتی که دربشان باشد جلا دهد وسعال را نافع بود و ادرار
بول کند وحرقت بول را زایل گرداند وبرقی معین کرد وجوهر
سفید مثل نمک که برطریق صمغ برو حاصل آید چشم را جلا دهد

کندی بصر

وتناول نی شکر تولید نفخ واحداث ریاح کند و چون
پوست ازو باز کرده او را باآب گرم بشویند نفخ او زایل گردد

فصل سیم در بیان احوال ترهائی که تناول آن در اثنای طعام عادت باشد

وازان جمله نعناعست که او را بپارسی
پودنهٔ باغی گویند جوهر او از جمیع ترهای ماکول لطیفترست
واو گرم وخشکست در دو درجه در وقوتی قابضه هست

که بدان

که بدان معده وجگر را قوت دهد واشتهای طعام آرد و بر
هضم اعانت کند وفواق وغثیان بلغمی وپیچش شکم وسیلان
خون را بتی یا با سهال نافع بود ونفخ معده را بجشاند دفع کند ودرو
رطوبتی فضیله است که بدان سبب در عروق نفخی که
موجب تهیج باه وتحریک انعاظ بود پدید آرد واو جبه
منی را قوت دهد وکرم در معده وامعا بکشد وسبقه را
تسکین دهد وخصوصا با ناردان وگفته اند که مقداری اندک
ازو تخمه را نافع گردد و بسیار او احداث تخمه کند واگر او را

شیر بسته در پستان

بر پستان ضماد کنند شیر بسته را درو تحلیل دهد واگر با سویق

صداع

جو بر پیشانی ضماد کنند صداع را زایل کند وچون زبان را بدان
بمالند خشونت او زایل گردد واحتمال آن پیش از جماع

گزیدن سگ دیوانه

منع حمل کند وخوردن وضماد کردن آن گزیدن سگ دیوانه را
نافع بود واکثار آن در حلق حکه پدید آرد ومقعد را زیان دارد
وگفته اند که او تولید ریاح کند ومصلح او کرفس بود وازان جمله شادت
که او را بپارسی تره تیزک گویند گرم وخشکست در آخر درجهٔ دوم

اخلاط غلیظ را تلطیف و تقطیع دهد و شش را از رطوبات
پاک سازد و معده و جگر سرد را نافع بود گرم معده را بکشد و باه را
تحریک دهد و اکثار آن معده را زیان دارد و پوست بر مزاج
شش غالب گرداند و رطوبتی بلغمی سپید که آن را ودی گویند
بجانب مثانه منحدر گرداند و گاه باشد که احداث تقطیر بول کند
و اصلاح آن محرور بکاهو و کاسنی کند **و ازان جمله بادروج است**
و جوهر او از دو قوت متضاده مرکب است چه جرم او
قابض است و آب او مسهل و او گرم است در آخر درجهٔ اول
و خشک در وسط آن و درو خاصیت تفریح است و قبض و عطریتی
که در وست بران اعانت کند دل را قوت دهد و شیر و منی را
زیادت گرداند بسبب رطوبت فضلیتی که در وست لسع عقرب
و زنبور را نافع بود و اگر آب او را در چشم کشند بصر را قوت دهد
و اگر با کافور و سرکه در بینی چکانند رعاف را قطع کند و بوئیدن او
کثرت عطاس را مانع گردد ولیکن سریع الفساد است
بزودی بخلط تیز صفراوی مستحیل گردد و اگر در بدن خلطی مستعد

زنبور و عقرب
ضعف بصر
رعاف

اسهال یابد بمعاونت آن با قوتی مسهله که در آب اوست اسهال
کند و الّا بسبب قبضی که در جرم اوست قبض کند اکثار و ادمان
آن ظلمت بصر آرد و شیر و منی را نقصان کند بسبب تولید خلط غلیظ
سوداوی که طبیعت او ضد طبیعت شیر و منیست و هم بدین سبب
تفریح او را نیز عاقبتی محمود نباشد و اصلاح بعضی از مضرت او
برگ خرفه کند **و ازان جمله جرجیرست** که او را بپارسی
کیکر و تره تیزه گویند و او دو صنف است بری و بستانی و بهترین
او بستانی باشد و آنک درو حراقتی اندک بود و او گرم است
در درجهٔ دوم و تر در درجهٔ اول طعام را در معده هضم دهد و تلیین
طبع کند و شیر و منی بیفزاید و باه را قوت دهد لیکن منفخ بود و صداع
و سدر و ظلمت بصر آرد و اصلاح آن بتناول کاهو یا کاسنی کنند با او
لیکن تقویت او را در باه چندان که باطل گرداند **و ازان جمله طرخونست**
و او گرم و خشک است در دو درجه معده را قوت دهد و تجفیف
رطوبات کند و خامدن حس و ذوق را بی خبر گرداند و چون پیش
از شرب اشربه و ادویهٔ کریه او را بخایند مؤنت آن کمتر گردد

لیکن عسر الهضم و بطی الانحدار است تشنگی و درد گلو آرد و باه را
قطع کند و مصلح او کرفس است فصل چهارم

در بیان احوال اثمار و بقول که از آن ~~اشان~~ انواع بورانیها کنند

و از آن جمله کدو است و او سرد و تر است در دو درجه و بهترین او آنست
که تازه سبز فام شیرین باشد و او سریع الانحدار است و از و غذای
خوب اندک حاصل آید مایل به برودت و رطوبت و چون او را
با چیزی ضم کنند از و غذای شبیه بطبیعت آن چیز حاصل آید مایل
به برودت و رطوبت و او با مردم محرور و صفراوی مزاج
مناسب باشد سرفه و درد سینه و تب و تشنگی را نافع بود و چون
او را همچنان با حشو و دانه در خرقه پیچیده در خاکستر گرم دفن کنند
تا نرم شود و آب او را با شکر طبرزد بیاشامند تلیین طبع کند و حرارت
حمیات را تسکین دهد و آب او با روغن گل در گوش و اورام دماغ را
نافع بود لیکن چون از معده منحدر نشود با آنکه در و خلطی بد یا بد زودی
فاسد شود و اصحاب بلغم و سودا را مضر بود و از و در معده رطوبتی
مجتمع گردد و امعا را بخاصیت زیان دارد و خصوصا روده قولون را

نفع در حمیات
درد گوش از حرارت

و اصحاب

و اصحاب مغص و قولنج را از و اجتناب واجب بود و بهترین انواع
استعمال او از برای محروران و اصحاب صفرا آنست که او را با آب
غوره یا آب انار یا سرکه بکار دارند و با روغن بادام یا روغن کنجد
و از برای اصحاب سعال و تب بحنگ جو یا ماش مقشر و چون
او را در آب بجوشانند رطوبت او بغایت گردد و بریان کردن
او بر روغن یا بر آتش بسیاری از رطوبت او را کم آید و الا آنکه
در وچندان قوتی باقی نماند و چون او را با گوشت بپزند در جودت
و سرعت هضم بغایت گردد و چون با ادویه یا آب آن ضم کنند
تولید غذای صالح کند و چون او را بتوابل حاره خوش بوی گردانند
تعدیل رطوبت و تطییب طعم او کند و مقبول طبیعت گردد و هضم
و استمرا را او زودتر گردد و از آنجمله بادنجانست و او گرم و خشک است
در دو درجه بدلیل حراقت و مرارت که در وست و بعضی از متقدمان
او را سرد گفته اند و این خلاف قیاس است مگر آنکه گویند چون
مآل امر او تولید سودا و امراض سوداویست غایت فعل او تبرید بود
نه تسخین و این نیز استدلالی ضعیف است چه این فعل از و بالعرض است

نه بالذات و بهترین او آنست که تازه و بحلاوت مایل بود و آنچه
کهنه و بدطعم باشد ناپسندیده بود و بالجمله از و رطوبتی تیز سریع
الاستحاله بود حاصل آید و او را علی الانفراد باطلاق طبع یا امساک
آن تخصیصی نباشد لیکن چون در روغن بسیار پخته شود تلیین طبع کند
و با سرکه یا سماق قبض کند و چون برخامی چنانکه عادت اهل عراق
عربست خورده شود تولید بثرات در دهان و اسنان و احراق
خون بیشتر کند و چون بی روغن بریان کرده شود در تولید این مضار کمتر
ازان باشد و چون او را در روغن بریان کنند بسیاری از مضرت
او باکم آید چه دور از حدّت و حراقت کم اندکی باقی بماند و مضرت
از و بیّن نگردد مگر که دران اکثاری رود زیرا که او غذای مالوف
لذیذست طبیعت استقبال او کند و در هضم او رغبت نماید و از آنچه
در بدن بکار نیاید جدا کند و اگر پوست از و دور کرده در نمک آبی
لطیف جوشی اندکی داده در روغن بادام یا کنجد بریان کنند غالبا از و
مضرت حادث نگردد و او با معده که طعام در وی باز گردد موافق
باشد و بر شهوت طعام تنبیه دهد و بحلاوت و مرارتی که در وست

سدّه

سدّه جگر و سپرز بگشاید لیکن سر و چشم را زیان دارد و چون او را در سرکه
بپزند این مضرت از و زایل گردد و در تهییج قوی تر و با اصحاب مزاج
گرم و جگر گرم و با کسی که در سپرز او غلظ و صلابتی باشد موافق گردد بل
ایشان را از و نفعی ظاهر و محسوس گردد و اکثار و ادمان آن رنگ را
تباه سازد و احداث بواسیر و درد کمر و تهیگاه و تولید سدّه و سودا کند
و اقماع بادنجان را چون در سایه خشک کنند بواسیر را نافع بود و اگر بدان
ضماد کنند یا مقعد بر دود یا بخار او بدارند یا نرم بسایند و بر و ذرور کنند
و از آنجمله هلیون است که او را به پارسی مارچوبه گویند و او گرمست
در درجهٔ اول و معتدل در رطوبت و یبوست و بهترین او تازهٔ
بوستانیست و غذای او در قلت و کثرت متوسط است
و بوستانی برطوبت مایلتر بود و در تغذیه بیشتر باشد و در و جلایست
که بدان تفتیح سدّه کند و طبع را تلیین دهد و او سینه و شش را موافق است
گرده را فربه کند و مثانه را تسخین دهد و تحریک شهوت باه و تولید منی
و ادرار بول کند و عسر البول را نافع و لیکن نفخ معده و خمول او را
مضرت رساند و دفع مضرت او با آبکامه و روغن زیت کنند

واورا هم با گوشت بپزند و هم در خاگینه بکار دارند و هم در آب
جوشانیده در روغن بریان کنند و آبکامه با آن ضم کنند و از برای محروران
با دوغ یا دردوغبا مناسبتر بود و گفته اند که طبخ او سگ را هلاک کند
و از آنجمله بقلة الحمقاست و او را بتازی و فارسی نامهای بسیارست
بتازی فرفخ و فرفین و بقلة الزهرا و بقلهٔ مبارک و بقلة الحمقا گویند
و به پارسی خرفه و پرپهن و دندانه سا و بهندی لونیا گویند
و او سرد و ترست در آخر درجهٔ دوم و او بطئ الانحدار قلیل الغذای
جیّد الکیموس است در برگ او لزوجتی و در ساق او قبضی محسوس است
و بدان سبب بحسب استعداد بدان و حصول معادن هر یکی از
لزوجت و قبض در بعضی اطلاق طبع و در بعضی امساک آن کند و بالجمله
او از اطعمهٔ محرورانست سعال و التهاب معده و جگر و افراط عطش
و حمیات حادّه و اسهال و قی صفراوی را نافع بود و خصوصا با آب غوره
و آب انار ترش و مانند آن سم خوردن و سم بدان ضماد کردن و او
لدغ و حرقی را که در کرده و مثانه بود زایل کند و عصارهٔ او سحج امعا را
نافع بود و سیلان خون را از مقعد و رحم و برآمدن آن از گلو بنفی

ریش روده و آمدن
خون از گلو و مقعد

یابسعال باز دارد اگر بپاشند یا بدان احتقان کنند و او را در
ازالهٔ ضرس که کندی دندان گویند خاصیتی عظیم است

کندی دندان

و او را دندانه سا از آن جهت گویند مردم سرد مزاج را
موافق نباشد مگر او را با جرجیر و نعناع و کرفس و مانند آن خلط
کنند و او باه را نقصان کند و شهوت طعام را ضعیف سازد
و عصارهٔ او را بر صداع گرم و حمره و اماسهای در غایت
حدّت و حرارت طلا کنند فایدهٔ تمام دهد و گفته اند
که او امعا را زیان دارد و مصلح او مصطکی بود و تخم او
سردست در درجهٔ اول و معتدل در رطوبت و یبوست
و چون او را بریان کنند یبوست او زیادت گردد و او را
نیز در افعال مذکوره و خصوصا در تسکین عطش و تبرید جگر
و دردی را که در وی از حرارت باد بدآید خصوصیتی عظیم است
و همچنان در تفریح و تقویت دل و تسکین حرارت او چون او را
نرم بسایند و در خرقه کرده در آب بمالند و صافی کرده با
شکر طبرزد بیاشامند و چون او را ده نوبت یا بیشتر بسرکه

تدبیر تشنگی

بسایند و در آفتاب خشک کنند و ازو بندها سازند مسافر انرا
در بریه بکار آید جون یکی ازان در دهان نکه دارند مدتی از تشنکی
ایمن کرداند واز آنجمله کنکرست که اورا بتازی حرشف خوانند
در طبع او خلافی بسیارست بعضی کفته اند که او کرمست واز هلیون
کرمتر و لطیفترست و در رطوبت کمتر و بعضی کفته اند که در حرارت
و برودت معتدلست و تر در دو درجه و بعضی کفته اند که
سردست واستاد الزمان مولانا نجیب الدین سمرقندی میکوید
بعید نیست که طبایع اصناف او بحسب اختلاف بلاد
و بقاع مختلف کردد و بالجمله مشهور از افعال کنکر آنست که او
کرم و ترست و بدان سبب است که تولید نفخ و تهییج باه کند
و کرده را تنقیه دهد و تلیین طبع و اخراج بلغم و ادرار بول کند
و نتانت عرق و بغل را بخاصیت زایل کند خوردن و بدان
ذرور کردن و بدن را با آب آن شستن و اخلاط غلیظ را
که در شش مجتمع باشد اخراج کند لیکن غثیان آرد و خصوصا صمغ و بیخ
او و اکثار آن صداع و درد دندان آرد و دماغ را مضرت رساند

واصلاح

واصلاح آن بروغن کنند واکر بآب او سر بشویند شپش را بکشد
وطلا کردن بدان داء الثعلب را نافع بود وازان کماة است
واو سرد و ترست در دوم درجه و او عسر الهضم است و تناول او بی ابازیر
حار و آبکامه و نمک و بالجمله اشیایی که بر هضم او ممد کردد جایز
نباشد والا تولید خلطی غلیظ بلغمی و سودایی کند که دران از حدوث
فالج و صرع و سکته و قولنج و عسر البول و تنکی نفس بیم بود پس
جواب آنست که از تناول او اجتناب کنند واکر کسی بوجهی
از وجوه بتناول آن مضطر شود واجب آنست که پوست
ازو باز کنند و شق کرده اول در نمک آب جوشی چند بدهند بعد ازان
با آبکامه وانکژد و روغن زیت بپزند یا با کوشتی فربه یا با روغن
بسیار و دارچینی و کرویا واز جملهٔ مصلحات او شراب صرفست
واز و نوعیست که اورا فطر کویند و عوام آنرا کلاه دیو کویند
وآن جسمی سپید نرم عریض مدورست که در زمینهای نمناک
روید واو سرد و ترست در آخر درجهٔ سیم و بهترین او آنست
که بغایت سفید و خوشبوی باشد واو عسر الانهضام غلیظ ردی الکیموسست

تولید خلطی غلیظ ردی الکیموس کند که دران از خدر و سکته بیم بود
واکثار آن احداث ربو و خناق و هیضهٔ خطرناک کند و بهمه حال
ترک او اولی بود و فضیلت کمات فطر آنست که کمات
در زمین ریگستان روید و فطر در زمین نمناک و از فطر
صنفی باشد که قتال بود که کیفیتی ردیه از مجاورت اشیای ردیهٔ
قاتل کسب کند و آنست که جرم او لزج و رنگ او سیاه
یا سبز یا طاووسی باشد یا سرخ و بوی او کریه بود و بزودی متعفن
گردد و در زیر درختهای مضرت ناک روید چون زیتون و انجیر
و تدارک مضرتی که از تناول آن لاحق شود در مقالت دوم
گفته آید و از جنس کمات نوعی باشد که آنرا کشنج گویند و او جسمی
مجتمع باشد بر هیئت و مقدار گردهٔ گاو و گوسفند در ریگستانها
روید بر طریق کمات در دیار خراسان و ماوراء النهر بسیار باشد
و او سرد است لیکن سردی او از کمات کمترست و از رطوبتی
غریب خالی نیست و درو مضرتی از مضرتهای ایشان متصور نیست
حرارت غریزه را تسکین دهد و اصلاح آن با آبکامه و دارچینی

وفلفل

وفلفل کنند و او غلیظ بود **فصل پنجم در بیان**
احوال بقولی که در اطعمهٔ پخته بکار دارند
وازانجمله **اسفاناج است** و او سرد و ترست در آخر درجهٔ
اول و بعضی گفته اند که در حرارت و برودت معتدلست
و از انست که محرور و مبرود را موافق باشد و او بطیء الهضم سریع الانحدار
جید الکیموس است شش و حلق و سینه را مناسب بود و اصحاب
سعال را فایده دهد و حدت خون و صفرا را بنشاند
و درو جلائیست که بدان طبع را تلیین دهد و چون او را با
کشک جو و روغن بادام بپزند تبی را که با سعال و یبس طبیعت
باشد نفعی تمام رساند و چون او را با گوشت فربه و برنج بپزند
و با افاویهٔ حاره چون فلفل و دارچینی و مانند آن مطیب کنند
با مردم سرد مزاج نیز موافق بود و درو بتولید بلغم و نفخی
که در اکثر بقول حاصل آید نباشد **وازانجمله سلق است**
و در طبع او خلافست و بدلیل آنک جرم او قابض و آب او ملین است
بعضی او را در درجهٔ اول گرم و خشک گفته اند و بعضی هم دران درجه

کرم وتر وبعضی سرد وتر وسبب این اختلاف آنست که
او مرکّب القواست وبجب اختلاف بلاد وبقاع احدی
القوتین او غالب گردد واثر آن اظهر باشد واو دو صنفست
سرخ وسفید وقوّت قابضه در جرم سرخ بیشتر باشد
وقوّت ملیّنه در آب سفید وخصوصا چون هر یکی از آنرا
با عدس بپزند واز ایشان آنچه مطلوب بود بکار دارند واو
سریع الانحدار قلیل الغذا ردی الکیموس است تلطیف
وتحلیل رطوبات بقیّه سدّهٔ جگر وسپرز کند وخصوصا چون
با خردل یا سرکه خورده شود وتناول آن محرور را با دوغ یا جغرات
مناسب باشد لیکن اکثار آن تولید نفخ کند وپیچش شکم آرد
واصلاح آن بخردل وسرکه کنند وچون اورا با آبکامه ضم کرده
بدان احتقان کنند قولنج را بگشاید وانتقال را از امعا نزول دماغ
وچون بدان طلا کنند کلف وثولول وداء الثعلب وسبوسهٔ
سر را زایل کند وشبش را بکشد وازان جمله حماضست که اورا
بپارسی ترشه گویند واو دو صنف است بوستانی

وبرّی

وبرّی برگ بوستانی به برگ کاسنی مانند بود ودر وحموضتی باشد
قریب الطبع بریباس الّا آنک در حموضت به بسیاری ازو کمتر باشد
واو سرد وخشکست در دو درجه صفرا را بنشاند وتشنگی قطع کند
ومعده را دباغت دهد وطبع را قبض کند وچندانک حموضت
در وبیشتر قبض او زیادت باشد وخصوصا چون در سماق ومانند
آن بخته شود واو اختار را قوّت دهد وغثیان را ساکن گرداند
وآرزوی گل خوردن دفع کند یرقان سیاه را نافع بود وحمّاض برّی را
سلق صحرایی نیز گویند بسبب مشابهت او در شکل وطعم
وقوّت لیکن سلق از وخوش طعم تر باشد ودر ورطوبتی
لزجست که بدان تلیین طبع کند وخصوصا چون با روغن بادام
بخته شود یا گوشتی فربه وبواسطهٔ همان رطوبت بچی را که در
امعا از صفرای تیز حادث شود بسبب ازلاف صفرا وتعریه
سحج امعا را منفعت رساند وضماد او خنازیر را فایده دهد تا حدّی
که گفته اند که آویختن او از گردن صاحب خنازیر را فایده خنازیر
دهد وچون اورا با سرکه بخته ضماد کنند برص وقوبا را نافع بود وهمچنان برص وقوبا وجرب

طلا کردن بدان جرب را و اگر او را بکوبند و در جغرات ترش
کرده بدارند تا ترشی شود بعد از آن بر جرب طلا کنند نفعی بلیغ
دهد و برّی و بستانی او لسع عقرب را نافع بود لیکن برّی در این معنی
قویتر باشد و خصوصا تخم او و امّا تخم حمّاض سرد است در درجهٔ اوّل
و خشک در درجهٔ دوم اسهال صفراوی باز دارد و یرقان را نافع
بود و تناول آن پیش از لسع عقرب از مضرّت آن ایمن
گرداند و اگر بیخ او بجوشند و بدن را بدان بشویند حکّه را دفع کند
و با سرکه جرب و قوبا را نافع بود **و از آنجمله قطف است**
که او را بپارسی سلمه گویند و بتازی سرمق نیز گویند و او سرد است
در درجهٔ اوّل و تر در درجهٔ دوم و بهترین او آنست که تازه باشد
و از غایت سبزی بسیاهی مایل و او سریع الانحدار
جیّد الکیموس است و نفوذ غذای او در بدن بزودی باشد
بسبب برودت و رطوبت نه از جهت حدّت و بورقیت
و مع هذا در و بعد ز تحلیلی باشد طبع را تلیین دهد و با اصحاب حمیات
حادّه و امزجهٔ حارّ موافق باشد تعدیل حرارت جگر کند و یرقان

اسهال صفراوی و یرقان حکّه و قوبا لسع عقرب

وسعال را

وسعال را نافع بود و خصوصا چون با روغن بادام بخته شود و چون
در ابتدای اورام گرم بدان ضماد کنند نفعی بلیغ دهد و در تخم او قوّت
تحلیل و تفتیح زیادت از و باشد و بدان سبب سدّهٔ جگر بگشاید
و یرقان سدّه ای دفع کند و در و قوّت تنقیه است بلغم و صفرا را
بقی برآرد **و از آنجمله بقلهٔ یمانیه است** که او را بپارسی سرخ مرد گویند
و او سرد و تر است در دو درجه و از آنست که غذای او کمتر از
غذای قطف بود در جودت غذا نیز مثل او نباشد الّا آنکه
در ترطیب از قطف بل از کدو و کاهو و سایر بقول بیشتر بود
و با امزجهٔ حارّ موافقتر باشد طبع را تلیین دهد و عطش صفراوی
و سعال گرم و حمّای محرقه و یرقان را نافع بود و خصوصا با روغن
بادام و ضماد او اورام گرم را تحلیل دهد و آب او را با روغن
گل بر صداعی که از حرارت آفتاب حادث شده باشد طلا کنند
نافع آید و گفته اند که بسبب عدم بورقیت در و نفوذ غذای او
در بدن بزودی باشد و پسر که یا آبکامه بر نفوذ او اعانت کند
و از آنجمله کشنیز تازه است امام بقراط او را مرکّب القوی

کفته است و فاضل الاطبّا جالینوس مایل بحرارت داشته
وحنین بن اسحق نیلی کوید و دیسقوریدس و روفس واکثر متقدّمان
اورا سرد نهاده اند وکفته که اکر تبرید او بغایت نبودی عصارهٔ
او به تبرید هلاک نکردی وجالینوس می کوید که اکر کرم نبودی
ضماد او تحلیل خنازیر نکردی و در جواب این کفته اند که
تحلیل خنازیر از و بخاصیّت تواند بود یا بنفوذ جوهر لطیف
غواص که در وست و چون عصارهٔ او خورده شود آن جوهر لطیف
حار بزودی تحلیل یابد و جوهر غلیظ باقی ماند و اکر سرد نبودی در
علاج حمرة وجمیع اورام حارّ مفید نیامدی و بالجمله سایر متأخران
تبع قول ابقراط کرده اند وکفته که او مرکّب القوات و لیکن
برودت و یبوست برو غالب است و برودت او در
آخر درجهٔ اوّلست و یبوست او در آخر درجهٔ دوّم
و او بدوائیّت اقرب از غذائیّت است و علی الانفراد
تناول او مرخوص نیست چه در تخدیر و تنویم اندکی از و عمل
بسیاری از کاهو کند بل استعمال او در اطعمه از برای تطییب

رایجهٔ

رایجهٔ طعام کنند و منع انجذاب او از دماغ و موقوف داشتن طعام
در معده چندانکه هضم او تمام کردد و این بخاصیّت است که در وست
و از آنست که اصحاب صرعی را که بمشارکت معده باشد و اصحاب
زلق الامعا و اسهال مزمن و کسانی را که معدهٔ ایشان
بر طعام مشتمل نکردد نافع بود و خصوصا چون با سماق تناول
کنند و در و قبضی موجودست و از آنست که آب او زعاف را
زعاف
قطع کند و ریش و بثرات دهان را نافع بود و او دواری که بخار
صفرا و بلغم باشد و خفقان کرم و قی و جشای حامض را نافع
بود و خاییدن او بوی سیر و پیاز را قطع کند و اکثار آن اختلاط ذهن
و ظلمت بصر آرد و قطع باه و تجفیف منی کند و اصلاح آن سکنجبین
سفرجلی کند و اکر آب او را با شیر طلا کنند درد و ضربان عظیم را
ساکن کند و با سرکه و روغن کل و سفیداج اماسهای کرم را دفع کند
اماسهای کرم
و با عسل شرا و نار فارسی را نافع بود و چهار وقیه از آب او بتبرید هلاک کند
شرا و نار فارسی
و علامات و اعراض و معالجات آن در مقالت دوّم
در محل خود کفته آید و از انجمله کراث است که او را بپارسی کندنا

کوبند واو گرم و خشکست در دو درجه واو سه صنف است بری
و بستانی و نبطی بری مرکب است از کراث نبطی و سیر واو
بدوائیت اقرب از غدائیت است و بهترین او نبطی تیز
مزه است که اورا بوئی ناخوش نباشد **وکراث شامی**
در حرارت و یبوست کمتر از نبطی بود و جمیع اصناف او
بطئ الهضم قلیل الغذای ردی الکیموس است سیلان خون
باز دارد و تحلیل ریاح و تقطیع و تلطیف اخلاط غلیظ کند و ازا[بت]
که اصحاب بواسیر را نافع بود و چون اورا با کشک جو بپزند سینه
و شش و قصبهٔ او را از اخلاط غلیظ پاک کند و ربو و ضیق النفس را — ضیق النفس
زایل کند و خصوصا با عسل واو تنبیه شهوت طعام و تحریک شهوت
جماع و تقویت انعاظ کند و بر کثرت مباشرت معین گردد
لیکن اکثار و ادمان آن ظلمت بصر آرد و خوابهای مشوش نماید
و اصلاح آن بسرکه و سایر اشیائی کند که ابخره را از تصاعد
بدماغ منع کند واو جشای حامض را قطع کند و بول و حیض را ادرار دهد
و قروح کرده و مثانه را مضرت رساند و چون او را در آب

بزنند

[بزنند] و در ان نشینند صلابت و جساوت رحم را دفع کند و چون او را — صلابت رحم و بواسیر
چند نوبت در آب بجوشانند بعد از ان در آب سرد اندازند
و با روغن زیت یا کاو و روغن کهنه نرم بپایند و بر بواسیر
ضماد کنند نفعی بلیغ دهد و چون عصارهٔ او را با سرکه و خاک کندر در بینی
چکانند رعاف را قطع کند و کراث شامی با سماق ثولول را زایل — رعاف
کند و با نمک ریشهای کهنه را نافع بود و چون تخم او را با قطران
ضم کرده بدان بخور کنند کرم دندان را بکشد و برون آرد و چون — کرم دندان
بریان کرده با دانهٔ مورد ضم کنند و بدان بخور کنند کرم دندان را
بکشد و برون آرد و چون بریان کرده با دانهٔ مورد ضم کنند
زحیر و سیلان خون را از مقعد نافع بود **وازان جمله نبات است** — زحیر و رقیق خون از مقعد
واو گرمست در آخر درجهٔ دوم و خشک در درجهٔ اول و بهترین
او آنست که تازه و در ابتدای ظهور باشد شکوفهٔ او واو بدوائیت
اقرب از غدائیت است اورام سپرز و اخلاط غلیظ را
تهییج دهد و احداث نوم و تحلیل ریاح و تسکین اوجاع کند
و خصوصا در درد پشت و تلیین طبع و تهییج قی و ادرار بول و تکثیر

لبن و تنقیت سنگ گرده و مثانه کند و عصارهٔ او در تنقیت
سنگ مثانه قوی‌تر باشد نضج در بیخ او بیشتر باشد و تحلیل در خشک
کرده و بعضی گفته اند که قوت تنقیه در برگ و شاخ او بیشتر باشد
و بعضی گفته اند که در تخم او خواص بسیار است پیچش شکم و فواق
امتلایی را نافع بود و ضماد او بواسیر را قطع کند و عصارهٔ او رطوبت
گوش را تخفیف دهد و خاکستر او ریشهای رطوبتناک را خشک کند
لیکن اکثار و ادمان آن بصر را ضعیف کند و گرده و مثانه را
مضرت رساند و اصلاح آن بلیمو کنند و بعضی گفته اند که
مصلح او عسل است **و از آن جمله کرفس است** و اصناف
او بسیار است بوستانی و بری و کوهی و صخری که تخم او را
فطراسالیون گویند و او گرم و خشک است در دو درجه قوی‌ترین
او صخریست بعد از آن کوهی بعد از آن بستانی و او از
نباتاتیست که هم بخامی خورده شود و هم در اطعمه پخته آید و او از
سایر بقولی که بنوع او نزدیکست چون شبت و بادیان
و مانند آن لذیذترست و با معده موافقتر لیکن انهضام و انحدار

او دیرتر باشد و از آنست که تقدیم او بر طعام جایز نداشته اند
و او تلطیف اخلاط و تحلیل ریاح و تسکین اوجاع و تفتیح سده
جگر و سپرز و ادرار بول و حیض و شیر کند و قی و غثیان را ساکن گرداند
و جشا را تحریک دهد و دهان را خوش بوی کند و عرق النسا
و ربو و ضیق النفس را نافع بود و تهییج باه و اخراج مشیمه و اسقاط
جنین کند و خصوصا کرفس کوهی زنان حامله و مرضعه را زیان
دارد و او احوال مصروع را منکشف گرداند چه خوردن او
صرع را تهییج دهد و بعضی گفته اند که آویختن بیخ او از گردن مصروع
دفع این مضرت کند و نهی مرضعه از تناول او بجهت احداث
صرعست در اطفال و بعضی گفته اند که بسبب هیجان باهست در
مرضعه و تحریک طمث و اختلاط فضلات با شیر و از
تناول او در اوقات و بلادی که از عقرب بیم بود اجتناب
باید کرد چه نکایت زهر عقرب را زیادت کند و آن یا
بسبب تفتیح او باشد منافذ و مجاری ابخره را و نفوذ سمیت در آن
بسرعت و یا بسبب خاصیتی که در وست **فصل ششم**

در بیان احوال بقولی که بیخهای ایشان مستعمل باشد

و از انجمله کرنبست و او دو صنف است نبطی و شامی گرم
و خشک است در درجهٔ اوّل و بعضی گفته اند که پوست او در دو درجه
و قول اول بشنا پس اقربست و بهترین او نبطی تازهٔ متوسط
الحجم است که در و اجزای لیفی نباشد و او بطیٔ الانحدار قلیل الغذای
ردی الکیموس است و در و دو قوّت مختلفه است بجدّتی که
در مائیّت اوست تلیین طبع کند و بتخفیفی که در جرم اوست
قبض کند و خصوصا جون او را جند کرّت بجوشانند و او را بریزند
و او منضج و ملیّن است ظلمت بصر را که از رطوبت باشد نافع بود
و اصحاب رعشه را فایده دهد و تخفیف سکر و کسر غائلهٔ خمار کند
و بیخ او با معده بهتر باشد از ساق و برگ او و شوربای او حلق و سینه را
تلیین دهد و ادرار بول و حیض کند و درد پشت مزمن و درد زانو را
مانع بود و جرم کرنب از معده و امعا بزودی اخراج کند لیکن
جرم او معده را زیان دارد و اکثار و ادمان آن خوابهای
مشوّش نماید و بایبوست مزاج جسم و اعتدال آن ظلمت

بصر آرد و تولید سودا کند و جون با گوشت گوسفند فربه
یا مرغ مسمّن بخته شود و بسیاری از مضرّت او با کم آید
و عصارهٔ او جون در بینی جکانند یا بدان سعوط کنند دماغ را از
فضلات پاک کند و با شراب نهش هوام و گزیدهٔ سگ دیوانه را
نافع بود و خاکستر ساق او محلّل و مجفّفی قویست صلابات را
تحلیل دهد و ریشها را خشک کند و برویاند و قروح خبیثه را
برویاند و از تزاید مانع گردد و با سفیدهٔ بیضهٔ سوختهٔ آتش را
نافع بود و تخم او کرم معده و امعا را بکشد و کلف را دفع کند
و احتمال آن منی را در رحم فاسد گرداند و امّا کرنب شامی
که او را قنبیط گویند سردی مایل باعتدالست و بعضی گفته اند
گرمست در اوّل درجه تفتیح سدّه و منع سکر و دفع خمار کند
لیکن خون را غلیظ گرداند و تولید نفخ و دفع مضرّت او آنست که
او را با گوشت گوسفند فربه و روغن بسیار به پزند بختنی بغایت
و با سرکه و آبکامه و توابل حارّ بخورند و از انجمله شلغم است
و او گرمست در اوّل درجهٔ دوّم و تر در درجهٔ اوّل و بهترین او

کثرت فضلات از دماغ
نهش هوام سگ دیوانه
قروح خبیثه

تازهٔ سفید سمت خوش طعم است عسر الهضم کثیر الغذا است
و کیموس او در جودت و رداءت متوسط است بدن را فربه
سازد و منی را زیادت کند و بنجی که در وست بر انعاظ معین
گردد و حلق و سینه را تلیین دهد و گرده و مثانه را گرم کند خام
و پخته او بصر را تیز کند و اشتهای طعام آورد و خصوصا چون
او را ده کرت بجوشانند و بسرکه و خردل مطیب سازند و با
مزاج گرم موافق نباشد مگر وقتی که او را مخلل کنند چنانک در محل
خود گفته آید و در و قوّتی ملطفه است که بدان ادرار بول
کند و چون ساق او را بجوشانند و با آبی که در و جوشیده باشد تناول
کنند در ادرار بول از ان قویتر باشد و آبی که شلغم در و پخته باشد
مضرّت والی که درست و پای را از سرما حادث شود نافع بود
و چون بدان بشویند و تخم او باز هرها متفاوت کند و ازانجمله
گزرست و او دو صنف است بوستانی و برّی بوستانی
او گرمست در آخر درجهٔ دوم و تر در درجهٔ اوّل و بهترین او سرخ فام
شیرین زمستانی باشد خام و پخته او متناول بود و او عسر الهضم

ردی الکیموس

ردی الکیموس است و در تغذیه کمتر از شلغم بود و تسخین بدن و تلطیف
اخلاط و تهییج باه و تسخین گرده و ادرار بول و حیض و تلیین طبع کند و تخم او
درین افعال از و قویتر باشد و خصوصا در تحریک باه و او با سینه
و شش بد نباشد لکن منفخ و بطیء الانحدار است و چون او را با گوشت
بپزند چنانک نفخ او مستکمل گردد و با سرکه یا آبکامه یا خردل
تناول کنند نفخ او کمتر و انحدار او زودتر باشد لیکن سپس که منفعت
او را در باه دفع کند و شوربای او با توابل و ابازیر حارّه مبرود انرا
مناسب باشد و امّا گزر برّی که او را شقاقل گویند گرمست
در دو درجه تهییج باه و تقویت گرده کند و ازانجمله چغندرست
و او بیخ سلق است در نفخ و عسر الانحدار و اضرار معده از سلق زیادت
باشد اگر آب او را سعوط کنند فضلات را از دماغ فرود آرد
و اگر بدان احتقان کنند ثفل را از امعا بیرون آرد و جرم او
با افاویه حارّه مبرود انرا موافق باشد و ازانجمله پیازست و او گرمست
در آخر درجهٔ سیم تا اوّل چهارم و خشک در دو درجه و در حدّت
و حراقت درازا و از گرد و سرخ از سفید و خشک از تر و خام از پخته

زیادت باشد و بهترین او سپید محکم است و او سریع الهضم
قلیل الغذای لطیف ردی الکیموس است اخلاط غلیظ را تلطیف
و تقطیع کند و سدّه بگشاید و بشره را خوش رنگ سازد و تلیین طبع
و تحریک شهوت طعام کند تا حدّی که از بوییدن او این
منفعت حاصل آید و خصوصا چون نقصان شهوت طعام کند
بسبب اجتماع بلغمی بسیار باشد در معده و در و رطوبتی فضلیه
هست که در هضم ثالث و رابع از ان نفخی حاصل آید و بدان سبب
تحریک باه کند و آب منی بیفزاید و از انست که از و آنچه پخته تر
باشد تولید ریاح کمتر کند و اطعمه را خوشبوی گرداند و زهومت گوشت
ببرد و چون او را بپزند از و غذایی اندک حاصل آید در خام او غذای
چندان نباشد پخته او تولید بلغم کند و سعال و خشونت سینه را
نافع بود محرور را از مناسب نباشد مگر که او را بسرکه اصلاح کنند
و او را در دفع مضرّت آبهای مختلف و باد سموم و نهش
هوام و گزیدن سگ دیوانه خاصیّتی عظیم است لیکن اکثار
آن و ادمان آن مورث صداع و سبات و مفسد عقل بود

چشم را

چشم را زیان دارد و اصلاح آن بسرکه یا جغرات ترش یا برگ کاسنی
کنند و اگر آب او را در گوش چکانند ثقل سمع و دوی و طنین را زایل کند
چون در چشم کشند بصر را تیز کند و خصوصا با عسل و در ابتدای نزول
آب نافع بود و بیاض رقیق را جلا دهد و اگر بر داء الثعلب طلا کنند
موی بر آرد و چون او را بکوبند و در عسل خمیر کنند و بر ناخن غلیظ و تباه
شده ضماد کنند او را خلع کند و بهق و قوبا را زایل گرداند **و از آنجمله سیرست**
و او دو صنف است برّی و بوستانی بوستانی گرم و خشک
در اول درجهٔ چهارم و او بدوائیت اقرب از غذائیت است
لیکن چون او را بپزند حرافت او زایل شود و غذای صالح از و
حاصل آید و درین حال سریع الهضم لطیف قلیل الغذای جیّد
الکیموس بود و اگر چه حرارت غذای که از و حاصل آید
زیادت از حرارت پیاز بود و لیکن تسخین او بدرجهٔ تسخین
حرارت غریزی شبیه بود و این فاضلترین منفعتی از منافع
اوست و او تقویت هضم کند و تحلیل ریاح و اطلاق طبع
و ادرار بول و حیض و ترقیق خون و تفتیح سدّه و تلطیف غذای

گوش و چشم و بهق و قوبا

ناخن تباه شده

سرد غلیظ و عطشی کاذب را که حدوث آن از بلغم غلیظ باشد
در معده دفع کند و ادمان تناول آن تولید قولنج ریحی را منع کند و درد پشت
و درد سرین مزمن و سعال قدیم و درد دندان و جمیع اوجاع
و امراض بارده را نافع بود و حلق و آواز را صافی سازد و خصوصا
بختهٔ او و او کرم معده و امعا را بکشد و مضرت اختلاف
آبها را دفع کند و از برای دفع مضرت نهش هوام و گزیدهٔ سگ دیوانه
قایم مقام تریاک بود چون او را با شراب بخورند یا بدان
ضماد کنند لیکن اکثار آن و ادمان آن چشم را زیان دارد
و بصر را ضعیف کند بسبب شدت تحقیقی که در وست
و درین معنی مضرت او از مضرت پیاز زیادت و احداث
صداع و عطش و تخفیف منی و تولید بثرات کند و خصوصا در
چشم و اصلاح مضرت او بختن او باشد در روغنی بسیار و گوشتی فربه
و اگر بآب او غرغره کنند دیوچه را از حلق بیرون آرد و خصوصا
با سرکه و خاکستر او با عسل بهق و قوبا و جرب و داء الثعلب را
نافع بود و اگر ساق و برگ او را بجوشانند و در آب او نشینند

نهش هوام و گزیدهٔ سگ دیوانه

دیوچه در حلق و بهق و قوبا و جرب

ادرار

ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه کند **و اما سیر بری** که او را اسقور
دیون گویند گرم و خشکست در چهار درجه و او محلل و ملطف
و جلا دهنده است چون از او با عسل مرهم سازند فسخ و رض عضل را
نافع بود و جراحات خبیثه را برویاند **و از انجمله ترب است**
و در طبع او خلافست بعضی گفته اند که گرم و ترست در درجهٔ اول
و بعضی گفته اند گرم و خشکست در سه درجه و ظاهر آنست که این
اختلاف بسبب تفاوت طعم اوست در حدت و حراقت
و تفاهت و کثرت و قلت مائیت در و بحسب بلاد و بقاع
و اوقات سال و بالجمله آنچه در و حدت بیشتر و مائیت کمتر بود
حرارت و یبوست او قویتر باشد و ضد آن بر ضد این بود و او
عسر الهضم قلیل الغذای ردی الکیموس است و چون او را
بپزند تغذیهٔ او بیشتر شود و او خام و پخته تولید خونی بلغمی کند
و برین معنی شکی وارد است و آن آنست که چون ترب گرم
و خشکست و بلغم سرد و تر تولید او ازان بچه وجه تواند بود و تحقیق
این آنست که تولید بلغم از و نه از جهت سبب مادیت که

آن جرم تربت بل از سبب فاعلیت که آن نقصان هضم است
چنانک در نظریات طب در اسباب تولد اخلاط بیان است
و او از معده دیر منحدر گردد و از آنست که در و متعفن شود و از
طعام آنچه ملاقی او باشد متعفن گرداند و تناول او پیش از طعام
طعام را از استقرار در قعر معده منع کند و در فم معده طافی گرداند
و از آنست که غثیان آرد و برقی اعانت کند و خصوصا پوست
او با سکنجبین و چون پیش از طعام با آبکامه خورده شود تلیین طبع
کند و بحدتی که در وست آب او بلغمی را که در معده مجتمع باشد
تقطیع و تحلیل دهد و بتی معده را از آن پاک گرداند و بادرار بول
کرده و مثانه را پاک کند و استسقا را و خصوصا استسقای زقی را
نافع بود و این ماسویه طبیب که برگ او در بن افعال ضعیف تر
از بیخ او بود ولیکن در هضم طعام و تحریک اشتها قویتر از و باشد
و استاد الزمان مولانا نجیب الدین سمرقندی میگوید که هیچ کدام
از اجزای ترب هاضم طعام نیستند و می گوید که لیت الفجل یهضم نفسه
و می گوید که ظاهر آنست که از و آنچه ربیعی و جرم او باریک بود

و در حدت

و در حدت و حرافت قوی باشد هاضم طعام بود چون سایر
بقول ملطفه و آنچه خشن یعنی عظیم الجحم بود که او را از برای زمستان
ذخیره گذارند و بر هضم طعام قادر نباشد بسبب قلت حدت
و غلظ جرم و کثرت رطوبت و بالجمله قویترین چیزی از ترب
تخم او باشد بعد از آن برگ بعد از آن پوست او بعد از آن جرم او
در معده و امعا علیا تولید نفخ کند و خصوصا با اطعمه غلیظه چون هریسه
و گندم آب و مانند آن و پخته او سعال قدیم را نافع و خام و پخته
او شیر را زیادت و با عسل کرده ریشهای خبیث را و آثار غریب را — ریشهای خبیثه
زایل کند و چون او را با آرد شیلم بر داء الثعلب طلا کنند موی — داء الثعلب
برویاند و شیلم دانه ایست بر مثال گندم که در میان گندم
روید و آب و برگ او تفتیح سدد سپرز کند و ازاله یرقان
سیاه کند و درد گوش را که از برودت باشد نافع بود و آثار — درد گوش
کبود را که از ضربه و سقطه بر بدن حادث شود زایل گرداند و اگر
در چشم چکانند بصر را جلا دهد و چون او را با شراب بیاشامند — کندی بصر
مضرت نهش افعی و نهش جمله مفترسه را دفع کند و گفته اند که — گزیدن افعی

اگر آب ترب خورده باشد بر عقرب ریزند مضرت
نکند لیکن ادمان و اکثار او سر و چشم و دندان و معده را زیان
دارد و پیش آرد و تخم او با سرکه بهق را زایل کند و خصوصا بهق
سیاه را و خصوصا چون او را با کندس طلا کنند و روغن او در گوش
که از برودت باشد نافع بود و صنعت گرفتن روغن او چنانست
که چهار جزو از آب او را و خصوصا آب برگ یا آب پوست
او را با یک جزو روغن کنجد بآتشی نرم بجوشانند تا آب برود
و روغن باقی ماند و گفته اند که روغن ترب بدل روغن
بلسانست

بهق سیاه و درد گوش

باب یازدهم

در توابل و افاویه و نزودی که اطعمه را بدان مطیب سازند

و این باب مشتملست بر پنج فصل

فصل اول

در بیان کلام کلی در احوال مذکورات و کیفیت استعمال آن
بدانک سبب استعمال توابل و افاویه در اطعمه و انداختن آن
در دیگها حصول سنت غرض است اول آنکه از و در طعامی تفه
و بی مزه طعمی و لذتی حاصل آید تا مقبول طبیعت شود

و برغبتی تمام بهضم آن قیام نماید و انتفاع بدان از آن زیادت
گردد چون ضم کردن نمک و بعضی از بقول و توابل حاره
و بارده با طعام چنانک عادت بر آن جاریست دوم
آنک زهومت و کراهت رایحه که در بعضی اطعمه باشد
زایل گردد و طعام را مطیب سازد تا محبوب طبیعت شود
و فایده مذکور حاصل آید چون ضم کردن قرنفل و دانه گشنیز
و غیر آن سیم آنک در اطعمه رنگی خوش آیند که نظر در آن
طباع را بتناول آن رغبت بدید آید و چون ضم کردن زعفران
و معصفر و زردچوبه و غیر آن چهارم آنک برودتی که
در طبع و مزاج اطعمه باشد باعتدال باز آرد و با مزاجی که خواهند
موافق و مناسب گرداند چون زنجبیل و فلفل و امثال آن
پنجم آنک نفخ و ریاحی را که از اطعمه متولد گردد و تحلیل دهد
و پراکنده گرداند چون ضم کردن سداب و حلتیت و آنچه بدان
ماند ششم آنک طعامی را که غلیظ و عسر الانهضام بود تلطیف
دهد تا هضم او بسهولت میسر گردد چون ضم کردن خولنجان و دارچینی

و مانند آن هفتم آنکه طعام را سهم تلطیف و سهم ملطّف گرداند
تا اخلاطی غلیظ و فضلات لزج را تلطیف دهد و مجاری اخلاط
بگشاید و سطوح آن را جلا دهد چون ضم کردن صعتر و خردل
و مانند آن و این معنی با کسانی که در بدن ایشان بلغمی غلیظ لزج مجتمع
باشد مناسب بود و غیر ایشان را نشاید و نه آنست که هر یکی
ازین افاویهٔ مذکوره بدانچ تمثیل کرده شد مخصوص باشد و بس
بل در هر یکی ازان بعضی از منافع دیگری موجود باشد
و تواند بود که بر یکی ازان از اعراض مذکوره دو یا سه یا بیشتر
حاصل آید چنانک بعد ازین مبیّن گردد پس بنا برین معانی
باید که استعمال آن بحسب اغراض مذکوره باشد و از ایشان آن مقدار
که طعم او بر اطعمه غالب آید استعمال نکنند چه از غلبهٔ طعم او در اطعمه
کیفیتی تیز گزنده حادث گردد و سطوح و مجاری و آلاتی را که
مرور غذا بر آنست لذع کند و گاه باشد که سبب اورام و قروح
و امراضی خطرناک شود چه مضرّتی که ایشان را از رداءت کیفیت
خون بسبب استحالت او از طبع خویش بحسب طعم یا قوام

و غیر آن

و غیر آن لاحق گردد زیادت از مضرّتی باشد که از کثرت کمیت
او بر مقدار طبیعی لاحق شود و باید دانست که مثل این اشیای
مذکوره از برای مصالح تداوی مناسبتر از مصالح اغذیه باشد
مگر بمقدار آنچه اغراض مذکوره از ایشان حاصل آید آنست که
غرض سفیتمین که آن سهم لطیف و ملطّف ساختن اطعمه است
بعلاج و تداوی مانندتر است از تغذیه و هر گاه اغذیهٔ ملطّفه موافق
باشد حال او بمرضی مانندتر از اصحاب بود و از آنست که استعمال
اشیای مذکوره درین غرض زیادت از آن باشد که در سایر اغراض

فصل دوم در بیان احوال نمک

بدانک نمک افضل و اشرف اشیائیست که اطعمه را بدان
اصلاح کنند هم از جهت طعم و هم از جهت منافع و اصناف او بسیارست
و آن نمک تلخت و نمک سنگ و نمک اندرانی که
آنرا نمک بلور گویند و نمک سیاه بدبوی که آنرا نمک نفطی
گویند و نمکی بغایت سیاه که آنرا نمک هندی گویند و نمکی که مثل
آب صافی از زمین برآید و بر روی زمین منجمد گردد و آنرا نمک

بحری گویند و بالجمله جمیع اصناف او گرم و خشکست در آخر درجهٔ دوم
و بعضی گفته اند در سه درجه و سرجه مرارت او بیشتر حرارت او
قویتر باشد و بهترین او اندرانی سفید رقیقست و او جلا دهنده
و محلل و قابض است و بسبب شدت تحلیل و قبضی که در وست
تخفیفی قوی کند و خون را از سرعت عفونت مانع گردد و وخامتی
که اطعمه را از طبخ حاصل آید زائل گرداند و استعمال آن باعتدال
تهییج اشتها و تلطیف طعام و کسر ریاح کند و بشره را خوش رنگ
سازد و برجودت هضم و سرعت انحدار طعام و خروج
ثفل معین گردد و برقی اعانت کند و درد معده را که از برودت
باشد فایده دهد و با ابدانی که در ایشان رطوبتی بسیار باشد
موافق بود و مردم لاغر و خشک مزاج را مضرت رساند
و اکثار آن محرق خون و مضعف بصر و مقلل منی و مورث حکه و جرب
باشد و عطش و دماغ را مضر بود چون او را بریان کنند تحلیل او زیادت
گردد و چون بشویند مضرت او کمتر شود و اصلاح آن بچربیها و شیرینیها
کنند و حمام مرطب دفع مضرت او کند و او گوشت زیادتی را

غلظ اجفان

دمل و اورام بلغمی

از جراحتها پاک کند و جرب متقرح و حکهٔ بلغمی و نقرس را نافع بود و اگر
او را مثل سرمه در چشم کشند غلظ اجفان را که آنرا سلاق گویند تحلیل دهد
و چون با عسل و مویز بر دمل ضماد کنند بزودی نضج دهد و با پودنه دمل
و اورام بلغمی را تحلیل دهد و در جمیع مذکورات نمک اندرانی
قویتر باشند و او گوشت بیخ دندانها را قوت دهد و رطوبات را
دفع کند و نمک نفطی در حرارت و یبوست قویتر باشد و اسهال
بلغم و سودا کند و برقی و خروج ثفل و انحدار طعام اعانت بیشتر
کند و همچنان در اخراج بلغم و مائیت چون بدان احتقان کنند و اما
نمک سیاه هندی در اسهال بلغم و سودا قویتر باشد و مقدار یک
شربت از ایشان نیم درمست و او امعا را مضرت رساند و مصلح
آن هلیلهٔ زردست **فصل سیم در احوال توابل و افاویه
که از جنس عقاقیر اند** و از آن جمله زعفرانست و او گرمست در دوم درجه
و تر در درجهٔ اول و بهترین او آنست که تازه و خوش رنگ و خوشبوی
باشد و در سرخی بغایت و در وریشهای سفید نباشد و بزودی
متفتت نشود و بزودی رنگ او مفارقت نکند منضج و محلل است

اصلاح عفونت اخلاط وتقویت احشا وتهییج باه وادرار بول
وتسهیل ولادت کند وخصوصا جون با صفرۀ بیض تناول کنند
درو عفوصتی اندکست که بدان معده را دباغت دهد وطعام را
هضم کند وجگر را قوت دهد اورا در تفریح وتقویت دل بود وازالۀ
عسر نفس وتحسین لون بشره خاصیتی قویست ومراد وبه که با او
ضم کند قوت آن بجمیع بدن برساند واکثر مقدار شربتی از وتا یکدرم
باشد لیکن مصدع ومنوم ومکدر حواس است وبسبب مضادت
کیفیت او با مادۀ سودا اسقاط شهوت طعام کند وغثیان آرد
وششش را مضرت رساند واصلاح او انیسون کند وجون اورا
کدورت بصر
وزرفت جشم
سوده بطریق سرمه در جشم کنند بصر را جلا دهد وزرفت
جشم را که در امراض عارض شده باشد زایل گرداند وجون بر شقیقه
بی خوابی ودرد
نیم سر
طلا کنند خواب آید ودرد نیم سر را دفع کند وجون با شراب
ضم کنند بغایت مست گرداند وگفته اند که سه مثقال ازو
بسبب افراط تفریح هلاک کند ودر کتاب خواص آورده اند که اگر
عسر ولادت
ده درم زعفران سوده در آب خمیر کنند وازان مهره مدور سازند

وبوی

وبوی خوک سوراخ کرده برشتۀ ابریشم یا موئی از شکم زنی که عسر الولادت
باشد در آویزند وضع حمل وخروج مشیمه بزودی میسر گردد واز انجمله
دارچینیت واو گرم وخشکست در آخر درجۀ دوم وبعضی گفته اند
در سه درجه واو را اضافتست صنفی از و سرخ فام سطبر انبوبه سریع
الفقیت است وصنفی از و سیاه فام سطبر پوست باریک انبوبه
صلب جوهرست وصنفی سبز فام کثیف سطبر پوست است
وبهترین او آنست که سرخ فام خوش بوی تیز مذاق شیرین
مزه بود وسست وریزه نباشد واو از عقاقیریست که قوت
او مدتی بسیار باقی ماند وگفته اند که اگر او را بکوبند ودر آب
بعضی از صموغ حل کرده قرص سازند قوت او تا پانزده سال باقی ماند
واو لطیف وملطف است اصلاح عفونات وتلطیف اخلاط
واغذیۀ غلیظ کند ومستعد قبول نضج وهضم گرداند معده را قوت
دهد واکثر امراض واوجاع او را نافع بود وسدۀ جگر بگشاید وتفریح
وتقویت دل وادرار بول وحیض کند وتناول آن واکتحال بدان
ظلمت بصر را زائل کند وکام را نافع بود وسینه را از اخلاط غلیظ

پاک سازد و رطوبات را تجفیف دهد و اصحاب استسقا را
منفعتی بلیغ رساند و چون با زردهٔ بیضه خورده شود درد رحم را
درد رحم
ساکن کند و اگر با سرکه بسایند قوبا را دفع کند **و از انجمله قرنفل است**
قوبا
و او دو صنف است یکی از ان سطبر است و بدانهٔ زیتون
ماند و دیگری باریک و آن همین قرنفل معروفست و او گرم
و خشکست در سه درجه و بهترین او خوش طعم تند بوی بارست
بوی دهانرا خوش کند و دل و معده و جگر را قوت دهد
و قی و غثیان را دفع کند باه را قوت دهد و ظلمت بصر را
زایل کند **و از انجمله فلفل است** و او گرم و خشکست در اول
درجهٔ چهارم معده و جگر را قوت دهد و جشای ترش را
دفع کند و بادها را بشکند و اشتهای طعام آرد و بر هضم اعانت
کند و غذاهای غلیظ را تقطیع کند و مستعد قبول هضم گرداند و بدنرا
از اخلاط غلیظ پاک سازد و از تولد آن مانع گردد و اصحاب ربو
و سعال بلغمی را نافع بود و خون را گرم و رقیق گرداند و از انست
که بشره را سرخ کند و عصب را تسخین دهد و اوجاع اعضای عصبانی را

زایل

زایل گرداند و ادرار بول و حیض کند لیکن مردم گرم مزاج را
مضر بود و خصوصا در تابستان و دفع مضرت او بسرکه
و میوه ها ترش کنند و چون با نطرون بر بهق طلا کنند نافع بود
بهق خنازیر
و بازفت خنازیر را تحلیل دهد و چون بعد از جماع بدان احتمال
کنند منی را فاسد گرداند و منع حمل کند و اگر چون سرمه در چشم
منع حمل
کشند دمعه را باز دارد فلفل دراز در اکثر افعال مثل فلفل
باشد الا آنکه تسخین او مثل فلفل نباشد و اگر او را نیم کوفته
بر جگر بز شرحه کرده پراکنده کنند و بر آتش نهند و بگذارند تا جگر
بسوختن نزدیک شود و رطوبت او را دار فلفل نشف کند
پس از ان بردارند و بسایند و چون سرمه در چشم کشند
شبکوری را نافع بود **و از آنجمله زنجبیل است** و او گرمست در سه درجه
شبکوری
و خشک در دو درجه و بهترین او سفید بزردی گراینده بود
و آنکه حجم او غلیظ و جوهر او نرم باشد و در و رطوبتی فضلیه است
که بدان سبب متآکل شود و از انست که باه را قوت دهد
و ملین طبع و هاضم طعام و ملطف اخلاط غلیظ و کاسر ریاح است

برودت معده و جگر را دفع کند و رطوبات معده و نواحی
سر را تخفیف دهد و تناول و اکتحال آن ظلمت بصر را که از رطوبت
باشد نافع بود و او حلق را زیان دارد و عمل دفع مضرت او کند
و دار فلفل در مزاج و منافع مذکوره بدو نزدیک باشد
و از آنجمله خولنجانست و او گرم و خشکست در دو درجه و بهترین
او آنست که جوهر او بصلابت مایل باشد و ملطف و محلل است
معده را قوت دهد و هضم طعام و تحلیل ریاح کند عرق النسا
و درد قولنج و درد گرده و کثرت بول را که از برودت باشد
نافع بود و باه را قوت دهد و دهان را خوش بوی کند و گفته اند
که دل را مضرت رساند و اصلاح آن در اطعمه بچیزهای چرب کنند
و در ادویه تکثیر و از آنجمله جوز بواست و او گرم و خشکست در سه درجه
در و قوتی قابضه است که بدان فم معده را قوت دهد و قی
باز دارد و طبع را قبض کند و او جگر را قوی سازد و عسر البول
و درد سپرز مزمن را نافع بود و دهان را خوشبوی کند لیکن
مداومت آن شش را زیان دارد و عمل دفع مضرت او کند

وجون

نقطهای سیاه و سبل

وچون بدان طلا کنند نقطهای سیاه را که بر روی باشد و اطبا آنرا
نمش گویند زایل گرداند و اگر بچشم در ارند سبل را دفع کند

فصل چهارم در بیان احوال توابل متفرقه که در اطعمه بکار دارند

و از آن جمله سدابست و او دو صنف است بری و بوستانی
از و آنچه بوستانی تازه باشد گرم و خشک بود در دو درجه
و خشک او در سه درجه و بهترین او بوستانی بود و خصوصا چون
نزدیک درخت انجیر رسته باشد و او را از تعداد ادویه دارند
از اغذیه و او را در تحلیل و طرد ریاح از سایر نباتات و بقول
قویتر باشد و امعاء سفلانی و اصحاب قولنج را موافق اشتهای
طعام آرد و معده را قوت دهد و با ادویه قتاله مقاومت کند (ادویه قتاله)
چون پیش از آن خورده باشند و بوی پیاز و سیر را قطع کند و اخلاط (بوی پیاز و سیر)
غلیظ لزج را تحلیل دهد و پیچش شکم دفع کند و کرم معده و امعا را بکشد (پیچش شکم)
و ادرار بول و حیض کند و فالج و عرق النسا و اوجاع مفاصل
و صرع و کابوس و دوی و طنین را نافع بود خوردن و بدان
ضماد کردن و اگر او را با سویق جو ضماد کنند صداع مزمن را دفع کند

صداع مزمن آماه استسقا کند ئی بصد

وجون با سرکه بر بینی وپیشانی ضماد کنند رعاف را قطع کند
واگر با بخیر بر بدن ضماد کنند آماه استسقای لحمی را تحلیل دهد
واگر آب اورا در چشم کشند بصر را تیز کند وهمچنان خوردن
او ولیکن تجفیف منی وقطع باه کند واصلاح آن بانیبون
یا تخم بادیان کنند واما سداب برّی گرم وخشکست
در چهارم درجه اگر اورا بکوبند وبر عضوی ضماد کنند درد وورمی
گرم احداث کند واز خوردن او اعراض ردیّه حادث
گردد وصمغ او درین معنی ازو قویتر باشد چنانک علامات
وتداوی آن در مقالت دوم گفته آید وازانجمله سعترست
واورا در کتابهای عربی در طب صعتر نویسند بصاد واین
از برای ازالهٔ اشتباه اوست بسعتر واو دو صنف است
یکی آنک برگهای او دراز آهنگ بود واو درافعال خود قویتر
باشد ودیگر آنک برگهای او مدوّر باشد وازهر یکی ازان
برّی وبوستانی یافت شود واو گرم وخشکست در سه درجه
وبهترین او برّی بود وآنک برگهای او خورد باشد واو محلّل

وملطف است

وملطّف است تحلیل ریاح وتلطیف اغذیه واخلاط غلیظ
وتنبیه شهوت طعام وتلیین طبع وادرار بول وحیض کند ودر
گوارش طعام بغایت باشد جگر را نافع بود ومعده وامعا را از بلغم
غلیظ پاک سازد وبادها را از بدن بیرون کند وحیات وحبّ القرع را
بکشد واوجاع مفاصل وخصوصا ورک وعرق النّسا وظلمت
بصر را که از رطوبت باشد نافع بود وچون سعتر وسرکه را
باگوشتهای غلیظ ضم کنند آنرا لطیف سازد ودر ولذّت وعذوبت
درد دندان از برودت — سفیم زیادت کند وخاییدن او درد دندان را که از برودت باشد
نافع بود وازانجمله پودنه است واو سه صنف است آبی
وبرّی وکوهی وجمیع اصناف او گرم وخشکست در سه درجه لیکن
کوهی از برّی وبرّی از آبی در هر دو کیفیت قویتر باشد
وبهترین او آنست که تازهٔ بسز خوشبوئی بود وپودنهٔ آبی
کثرت احتلام — ادرار بول کند وقی باز دارد وکثرت احتلام را منع کند
وازاکثار آن ترقیق منی وسیلان وضعف نعوظ حاصل آید
وچون اصحاب داء الفیل ودوالی برخوردن آن وآشامیدن

قدحی ماء الجبن بعد از ان مداومت نمایند نافع بود و طبیخ آن
تنگی نفس — تنگی نفس و لرزه را سودمند بود و مضرّت نهش هوام باز دارد
مضرّت سموم — و با شراب مضرّت زهرها دفع کند چون پیش از ان خورده شود
بوی سیر و پیاز — و خاییدن بوی سیر و پیاز را زایل کند و چون به برگ پودنهٔ آبی دود کنند
هوام و حشرات بگریزد و پودنهٔ برّی اطلاق طبع کند و فواق
و یرقان و استسقا را نافع بود و پودنهٔ کوهی تلطیف اخلاط
آثار سیاه و کبود — و احدار طعام و اخراج ثفل و ادرار عرق کند و آثار سیاه و کبود را
از بدن زایل کند چون او را با شراب بپزند و بدان ضماد کنند
و طبیخ آن جرب و حکّه را نافع بود و عصارهٔ او با شلث گزیدن
گزیدن سباع — سباع را نافع بود و از انجمله خردلست برّی و بوستانی
و او گرم و خشکست در چهار درجه و بهترین او بوستانیِ تازهٔ
بزرگ دانهٔ سرخ باشد بلغم را تقطیع کند و سپرز را بگدازد و باه را
قوّت دهد و سدّهٔ دماغ بگشاید و عطسه آرد و نقصان و بطلان
خنازیر و جرب — بویای را دفع کند و خردل برّی خنازیر و اورام صلب را
و قوبا — تحلیل دهد و جرب و قوبا را نافع و از دود او هوام و حشرات

بگریزد

بگریزد و از خواص او آنست که شیرهٔ انگور را از غلیان منع کند و بر
حال خود باقی دارد و از انجمله حلتیت است و او دو صنف است
منتن و او آنست که بوی او قوی باشد و طیب او آنست
که بوی او بدان غایت کریه نباشد و او گرمست در اوّل درجهٔ چهارم
و خشک در درجهٔ دوم و منتن را حرارت زیادت از طیب بود
و بهترین او آنست که صافی خوش رنگ براق بسرخی زننده
باشد و او بادها را بشکند و خونی که در فضای شکم بسته شود
تحلیل دهد و ادرار بول و حیض و تقویت باه کند و تب ربع
و فالج و صرع را نافع بود و او در صرع قایم مقام فاوانیا باشد
لیکن معده و جگر را زیان دارد و اسقاط جنین کند و براز را متین
گرداند و چون او را با سرکه طلا کنند داء الثعلب و ثولول مسماری — داء الثعلب
و اورام خبیثه را نافع بود و چون در آب حل کرده بیاشامند
در صافی کردن حلق و آواز اثر او زود ظاهر گردد و اگر بدان غرغره
کنند دبوجه از حلق بیرون آرد و چون با انجیر ضم کرده تناول کنند
یرقان سدّه را نافع بود و اگر او را با عسل در ابتدای نزول آب در چشم

کشند منفعت رساند و مضرّت گزیدهٔ سگ دیوانه
وجمیع هوام وخصوصا عقرب و دیلمک را نافع بود و مضرّت
پیکان زهرآب داده دفع کند و مقدار شربتی از و نیم مثقال تا یکدرم بود

مضرّت پیکان زهرآلود

فصل پنجم در بیان احوال بزور

بدانک میان حب و بزور که بپارسی دانه و تخم گویند از وجهی موافقت
واز وجهی مباینت است و وجه موافقت آنست که هر یکی
از ایشان مایهٔ زرع و سبب بقاء نوع خودند و وجه مباینت آنک
آنچه باسم حبوب مصطلحند حیوانات را از اکثر آن تغذیه حاصل آید
بخلاف بزور که اکثر دوای مطلق اند و از ایشان حصول
تغذیه بر سبیل ندرت بود هرچند که ما درین مقالت در صدد
بیان اغذیه ایم امّا چون بعضی از بزور کثیر الاستعمال اند و از
برای اصلاح بعضی از اغذیه از ایشان گزیر نیست کیفیت و منفعت
ایشان باز نمودن واجب آمد **واز انجمله بادیانست** واو دو نوع است
نبطی و رومی که آنرا انیسون گویند و هر یکی از آن برّی بود و بستانی
امّا بهترین بادیان نبطی بستانی تازه است واو گرم و خشکست

در دو درجه

در دو درجه و برّی در سه درجه سدّه را بگشاید و باد معده و امعا را تحلیل
دهد و شیر و منی بیفزاید و بول و حیض بسته بگشاید و تبهای کهنه را
نافع بود وطبیخ او ممزوج با شراب مضرّت گزیدن هوام باز دارد
واگر برگ یا تخم بادیان را بکوبند و بر موضع گزیدهٔ سگ دیوانه ضماد

گزیدهٔ سگ دیوانه

کنند نافع بود **و بادیان برّی** سنگ گرده و مثانه بریزاند و شیخ
رئیس ابوعلی می گوید که مار و جمیع هوام چون از زمین بیرون آید
بادیان را بخورند و چشم خود بران بمالند تا کدورتی که چشم ایشان را
از ظلمت زیر زمین حادث شده باشد بدان زایل گردد و حدتی
در بصر ایشان پدید آید و بر صید قادر شوند **واما انیسون**
بهترین او رومی باشد واو در حرارت از نبطی کمتر بود و در و
اندک قبضی باشد بادها را تحلیل دهد و سدّهٔ جگر بگشاید و ادرار
بول و حیض کند و تدخین آن در منخرین صداع سرد را نافع بود و ضرر

صداع سرد

هوام و سموم باز دارد **واز انجمله زیره است** واو را انواع است
و بهترین او کرمانیست و بعد ازان پارسی بعد ازان نبطی و از جمیع
برّی و بستانی باشد واو گرم و خشکست در دو درجه و در و قدری قبض

رعاف

وتقطیع باد ها را تحلیل دهد و کرمهای دراز را بکشد و سه درم
از و با شراب گزیدن هوام و بول خون و تقطیر بول و پیچش شکم را
نافع بود و خصوصا بری و چون او را نرم بسایند و با بنوبه در بینی
دمند رعاف را باز دارد و اگر بر جراحت پاشند گوشت
برویاند و آبی که زیره درو جوشیده باشد رنگ روی را صافی
کند و همچنان چون از زیره مقداری معتدل بخورند و چون با نمک
بخایند و آب آنرا بعد از تنقیه در چشمی که سبل و ظفره از و برداشته
باشند در افکنند از التصاق منع کند و جرب اجفان را نافع بود و با نمک
خونی که در چشم بسته باشد یا از و روان شود دفع کند و چون زیره را
یک شبانروز در سرکه بخیسانند و در سایه خشک کنند و بر تابه
بریان کنند قبض او بیشتر و حرارت او کمتر شود و اکثار از و دمان او هم
بخوردن و هم بر جهد طلا کردن رنگ را زرد گرداند و نقصان
باه آرد **و از انجمله دانه گشنیز ست** و او سرد و خشک است در دو درجه
و از شان او آنست که طعام را در معده موقوف دارد تا فعل
هاضمه درو تمام شود و بنابران از و در اغذیه غلیظ کمتر از دیگر اغذیه

باید

باید کرد و در طعام کسانی که از معده ایشان طعام بقی باز گردد
بیشتر باید کرد لیکن با افاویه سخن و ملطف باید و در طعام کسانی
که شش و سینه ایشان اخلاط غلیظ مجتمع باشد و بنفث آن محتاج
باشد بغایت اندک و همچنان با اصحاب نسیان و بلادت
ذهن و امراض بارده در دماغ و مع ذلک از توابل و افاویه
ملطفه خالی نشاید داشت و او طبع را قبض کند و التهاب
معده را ساکن گرداند و به پوستی که در وست دباغت دهند
و دل گرم را نافع بود و خفقانی که از حرارت باشد زایل کند
و در دو درم از و با آب لسان الحمل بر آمدن خون را از
گلو باز دارد و چون او را نرم بسایند و بر ریش دهان فرو کنند
نافع بود **و از ان جمله شونیز ست** که بتازی حبة السودا گویند
و بپارسی سیاه دانه و بهترین او تازه گران سنگ بود و او
گرم و خشک است در سه درجه جلا دهنده است تقطیع بلغم کند و باد ها را
تحلیل دهد و چون بدان طلا کنند بهق و برص و جرب و ثولول
و نقطهای سیاه که بر پوست بدید آید دفع کند و بوییدن

خون از گلو و ریش دهان

بهق و برص

زکام و سدّهٔ دماغ

آن زکام سرد را نافع بود و سدّهٔ دماغ بگشاید و خصوصا چون
او را یک شبانروز در سرکه نقع کنند و در سایه خشک کرده بر تابه
بریان کرده نرم بسایند و در کتان پارهٔ کبود ببندند و بسیار پیوسته
بوی می بکنند و اگر با بنوبه در بینی دمند یا بدان استنشاق کنند

صداع سرد

لقوه را نافع بود و اگر او را نرم بسایند و به پیشانی ضماد کنند صداع

ضیق النفس

سرد را نافع بود و اگر یک درم از و با آب گرم بیاشامند ضیق النفس را
نافع بود و مضرّت گزیدن رتیلا که بپارسی دیلمک گویند باز دارد

سنگ گرده و مثانه

و با ماء العسل سنگ گرده و مثانه را بریزاند و تبهای بلغمی و سودایی را

کرم معده و احتباس حیض

نافع بود و دفع کند و اگر بر ناف ضماد کنند کرم را بکشد و حیض را ادرار
دهد و از دود هوام بگریزد و اکثار تناول آن مهلک باشد

غثیان

و از و نوعی هست که بغایت بد باشد غثیان سخت آرد
و باشد که از شدّت غثیان مختنق گرداند و به آب گرم قی کردن
و شیر تازه آشامیدن دفع مضرّت آن کند **و از آنجمله نانخواه است**
و بهترین او گران سنگ خوش بوی سرخ فام بود و او
گرم و خشک است در سه درجه سدّه بگشاید و رطوبت معده را دفع کند

وغثیان

و غثیان بنشاند و معده و جگر را سرد و تبهای کهنه و گزیدن هوام را

سنگ گرده و مثانه

سود دارد و اگر یک مثقال از و با آب سداب بیاشامند ادرار
بول کند و گرده و مثانه را از سنگ پاک سازد و اگر بجوشند

گزیدن عقرب

و آب او بر لدغ عقرب ریزند درد آن ساکن گردد و اگر

خون بسته در چشم

تازهٔ او را بکوبند و آب آن در چشم بچکانند خون بسته را در آن تحلیل
دهد و اسحق بن حنین نیلی گوید که شیر را کم کند و ترمس مصلح او بود
و از آنجمله کرویاست و او در جمیع افعال با انیسون نزدیکست
و با معده از زیره بهتر است و بهترین او تازهٔ بستانی بود بادها را

کرم معده و پیچش شکم

براند و رطوبات را تخفیف دهد و خفقان سرد و پیچش شکم را
قوی نافع بود و کرم معده را بکشد و ادرار بول **و از آنجمله حلبه است**
و او گرم است در آخر درجهٔ اول و خشک است در دو درجه منضج و ملیّن است
شبش را غذا دهد و کیموس او بد باشد و سانت را از بلغم آرد

سبوسهٔ سر

و طبیخ او سینه و حلق را تلیین دهد و آواز را صافی سازد و سبوسهٔ

عسر ولادت

سر را چون بدان بشویند پاک کند و با عسل تسهیل ولادت کند

اورام گرم

و ادرار حیض و نفاس کند و آرد او آماسهای بلغمی و آماسهای صلب گرم را که

در حرارت بغایت نباشد در ظاهر و باطن تحلیل دماء و روغن و
بوی بدن و عرق و بول بد سازد **باب دوازدهم**

در کوامیخ و بوارد و مخللات و این باب مشتملست بر سه فصل

فصل اوّل در بیان احوال کوامیخ جمع کامخ است (در ضمن کلمهٔ و ترکاری)
که بپارسی ترچینه گویند وطبایع کوامیخ بحسب ابازیری که با آن
خلط کنند مختلف گردد ولیکن با قدری نقصان از طبع آن ابازیر و هیچ
یکی از انواع کوامیخ را صلاحیت آنکه از برای نان خورش بدان
اعتماد کنند نباشد بل ابداع ترکیب او از برای چهار غرض است
اوّل آنکه افاقهٔ شهوت طعام کند دوّم آنکه در اثنای تناول
اطعمهٔ مختلفه باید که از ان مذاق را تغیر دهند یا انتقال از طعامی
بطعامی دیگر اولا بد و باشد سیّم آنکه تنفّری که طبع را از وخامت
اطعمهٔ دسمه حاصل آید با ذائقت آن مندفع گردد و چهارم آنکه
از خوف مضرّتی که از اغذیهٔ مسدّده متصوّر باشد مأمون ماند
وکیفیت ترکیب او چنانست که بستانند از فودجی که در
ترکیب آنکامه مذکور است یک جزو و از نمک یک جزو

و مرد ورا

و مرد و را نرم بسایند و بشیر خمیر کرده در ظرفی کنند و پنج جزو
دیگر شیر یا جغرات تازه بران ریزند و در آفتاب ترتیب
می دهند می دهند تا رنگ او بسرخی مایل گردد و بعد از ان
از ابازیر آنچه خواهند با آن ضم کنند او را بدان نبت دهند
و گویند کامخ کبود و کامخ شونیز و کامخ بادروج و غیر آن و طبیعت
او مثل طبیعت آن چیز باشد با قدری نقصان و اگر چه از نمک
و تعفّن بعضی سوست و حرارت کسب کرده باشد و جمیع
کوامیخ مقطع و ملطّف و مشهّی طعام باشد و فضلهٔ غذا را باسفل
دفع کند لیکن اکثار و ادمان آن ملهب معده و محدث عطش
و مورث ضلابت طحال و منفعت و مخفف بدن و مفسد
مزاج خون باشد و چشم و دماغ را مضرّت رساند امّا آنچه درو
بعوض شیر یا جغرات سرکه کنند حرارت و عطش کمتر کند و با مردم
محرور موافقتر بود و امّا بوارد که آنرا بتازی رواصر نیز گویند و بپارسی بورانی
و تره دوغ نیز گویند هیچ یا ساق یا برگ تره های باشد که آنرا در آب بپزند
و از آب برآرند و بکدارند تا قدری از رطوبت و نداوت او

باکم آید و بعد از ان در جرات یا در آبهای ترش اندازند چون سرکه
و آب غوره و آب سیب ترش و آب ریباس و آنچه بدان
ماند و هر یکی از ان رطبع بقول و حوامضی باشد که ترکیب او از انست
و جمیع آن ملطف و مبرد معده و جگر باشد و با مردم محرور و در اوقات
حارّ موافق باشد و از انجمله آنچه بسرکه کنند تبرید کند و تغلیظ نکند و آنچه
بمیوهای ترش کنند هم تبرید و هم تغلیظ کند لیکن تولید ریاح کند و شش
و سپرز و رحم و شانه را مضرّت رساند و اصلاح هر یکی بحسب
بقول و حوامض ایشان کنند چنانک در ابواب گذشته مذکورست
و از جملهٔ اشیائی که در اثنای طعام بکار دارند صناعاتست
و آن آبهای ترش باشد چون سرکه و آب انار و ناردان
کوفته و در آب شسته و مانند آن که با آن بعضی از شیرینها ضم کنند
و به بادام یا جوز کوفته یا آنچه بدان ماند غلیظ سازند و افعال او بحسب
حموضات او متفاوت باشد

فصل دوم

در بیان احوال محلّلاتی غیر معروف که آنرا اطبا از برای رعایت
مزاجی اصلی یا تعدیل امزجهٔ منحرفه استعمال کنند بدانک جمیع محلّلات

از سرکه

از سرکه زیادتی لطافت جوهر و برودت مزاج اکتساب کنند
و آن یا با نباتات و بیخهای ایشان باشد چنانک بعد ازین
گفته آید و یا گوشت و اعضای حیوانات باشد و آن یا گوشت
رطوبتناک بود و چون گوشت فروج و بزغالهٔ خرد و یا بچهٔ او
که در سرکه با بقول و ابازیر بارده پخته آید و چون سرد و منعقد
شود آنرا قریص خوانند و او با مردم محرور و در بلاد و اوقات
و ازمان حارّ موافق باشد و حرارت خون و صفرا بنشاند و تقطیع بلغم
کند لیکن اصحاب سودا و ضعف بصر و خشونت سینه را مضرّت
رساند و یا آنک مرغ خانگی نو رسیده به بعضی از ابازیر و بقول
حارّ و بارده پر سازند و در سرکه بجوشانند و آنرا مصوص گویند و او
بقریص نزدیک باشد مگر آنک از کبوتر بچه کنند و در و مثل سیر و سداب
و مانند آن بیشتر کنند و او نیز از اطعمهٔ مبرّدین نباشد و یا گوشتهای غلیظ باشد
چون گوشت گاو و گوساله که بعد از پختن آن در آب و تخفیف مائیت
از ان با بعضی از بقول و ابازیر در سرکه اندازند و آنرا هلام خوانند
و تبرید او مثل تبرید قریص نباشد و از و غلیظ تر بود و با آنک او

باصحاب مزاج بارده موافق نباشد بل مضرت رساند موافقت او
با محرور چون موافقت ترنفس نتواند بود وهر که که ازین مذکورات
صافی کنند اما بی خوانند واین مذکورات اطعمهٔ مردم گرم مزاج
باشد وکسانی که بر مزاج ایشان صفرا غالب باشد وبدان
سبب طعام در معدهٔ ایشان احتراق یابد وبفساد آید وکسانی که
حرارت بریشان غالب بود وایشانرا بدان سبب
شهوت طعام باطل گردد لیکن استعمال آن بجبت قوت
وضعف هضم وقلت وکثرت حرارت کند والله اعلم بالصواب

فصل سیم در بیان احوال محللات مشهوره

وازانجمله کبر است واو مفتح ومحلل وملطف است سدهٔ جگر
وسپرز را بگشاید وصلابت اورا تحلیل دهد وتلطیف بلغم
ومعده وتنقیهٔ او کند وکرم معده وامعا را بکشد واز وآنچه در نمک
نهاده باشند شش وسینه ونواحی آنرا پاک سازد وربو وضیق النفس
وطوبی را نافع بود وازانجمله پیاز محللست واو در تنبیه شهوت طعام
بغایت باشد واو تا در سرکه بیشتر ماند منفعت او بیشتر ومضرات

او کثر

او کثر گردد چه بسبب قبول اثر سرکه احداث عطش نکند وصعود
ابخرهٔ او بدماغ منتفی گردد وبهمان پیاز دشتی که آنرا بصل الزیر گویند
الا آنکه نزول او از معده بدیری باشد وازان جمله سیر محللات
واو در منفعت مذکور از پیاز محلل قویتر باشد وبا مردم سرد مزاج
که طبیعت ایشان بجنس محللات مایل گردد وموافقتر باشد
وازانجمله شلغم محلل است وازین مذکورات طبع او به برودت
مایلتر بود وبسبب تحلیل رطوبت فضلیهٔ او در سرکه ازو
نفعی حادث نگردد واو مردم محرور وصفراوی را مناسب
باشد وازانجمله بادنجان محلل است واو در تفتیح سده وتخفیف
بلغم معده وسایر منافع کبر محلل ذکر رفت مثل او باشد وتنبیه
شهوت طعام در وبیشتر باشد بسبب اجتماع حرافت
وحموضت درو وازانجمله اشترغاز است واو مسخن وملطف است
لیکن جرم او از معده دیر منحدر شود وغثیان آرد ودماغ
واعصاب را زیان دارد ودر سرکه بعضی از مضرت
باصلاح آرد ودر سرکه او معده را نافع بود وشهوت طعام را

در حرکت آرد و بر هضم غذاهای غلیظ اعانت کند **و از آنجمله خیار**
مخلل است و او سردی بغایت است حرارت معده و جگر را
تسکین دهد و تبرید او بحسب مقدار و قوت او باشد در سرکه
لیکن از معده دیر منحدر شود **و از جملهٔ مخللات زیتونست**
و از و آنچه سبز نارسیده باشد و او را در نمک آب چندگاه
بگذارند تا مرارت و عفوصت از و زائل گردد و او را زیتون الماء
گویند بسبب تعذّر استعمال او بی نمک و او سرد و خشکست
در درجهٔ اوّل زیرا که غالب بر جوهر قابض است و بدان سبب
معده را قوّت دهد و دباغت کند و شهوت طعام را در حرکت
آرد و پس که اثر او را درین افعال قوی‌تر گرداند و آنچه تمام رسیده
باشد او را زیتون الزیت گویند بسبب کثرت حصول روغن
از و و ازین صنف آنچه تازه و رنگ او بسرخی گراینده باشد
طبع را قبض کند و معده را قوّت دهد و آنچه بغایت رسیده
و سیاه باشد گرم و خشک بود در درجهٔ اوّل و او سریع الفساد
بود و معده را سست کند و صداع آرد و چشم را زیان دارد و تولید

خلط

خلط سوداوی کند لیکن تغذیه در وی بیشتر باشد بسبب دهنیّت در و
و سرکه بعضی از مضرّات او کم کند و بالجمله تناول زیتون شهوت
طعام را زیادت کند و طعام را از معده منحدر گرداند و اگر زیتون
بزرگ تمام رسیده با آبکامه خورده شود اطلاق طبع کند و اگر آب
زیتون خام را احتمال کند سیلان رحم را دفع کند و اگر با آرد جو

سیلان رحم و اسهال مزمن

بر شکم ضماد کنند اسهال مزمن باز دارد **باب سیزدهم**
در ایجاب مربّیات و این باب مشتملست بر شش فصل
فصل اوّل در بیان کلام کلّی در ایجاب مربّیات
بدانک از انواع اشیائی که در عسل و غیر آن ترتیب دهند
آنچه در وقت ترتیب با عسل متحد و مختلط گردد آنرا انبجات خوانند
چون گلنگبین و گلشکر و خمیر بنفشه و خمیر گل گاوزبان و آنچه بدان ماند
و آنرا که متحد و مختلط نگردد مربّیات گویند و بعضی برانند که انبجات
و مربّیات الفاظ مترادفه اند و لفظ انبجات مشتق است از انب
و آن میوه که مخصوص هندست و او را انجا به پارسی نغزک گویند
چنانک در باب فواکه مذکورست و می گویند که بسبب

اشتقاق انجبات از انب آنست که انب مربی از سند بهر
برده اند و اطبّا انجا آنرا پسندیده اند و فوائد او را ممدوح داشته
و سایر مربیات را بسبب مشابهت ایشان با او در قبول
تربیت بدو منسوب کرده اند و انجبات گفته و لا مشاحّة
فی الاصطلاح پس بدانک مقصود از ترتیب مربیات
حصول پنج غرض است اوّل بقای بعضی از رطوبت اصلی
در اجرام ایشان و نایب مناب تازهٔ خویش بودن
جون ترتیب سیب و به و مانند آن دوم ازالهٔ بشاعت
طعم و تحصیل لذاذت در ایشان جون ترتیب هلیلجات
سیم زوال کثافت و حصول لطافت در جواهر ایشان
جون ترتیب ترنج جهارم بقای جوهر ایشان بر قوّت خود
زمانی بسیار بسبب صیانت عسل اجسام ایشانرا از سرعت
فساد جنانک در محلّ خود مذکورست جون ترتیب گل
و بنفشه و مانند آن پنجم سهولت استعمال آن و رغبت
طباع بدان و خصوصا کسانی که بسبب ضعف قوّت

یا کثرت

یا کثرت استعمال ادویهٔ مستکره و متنفر باشد و این در اکثر
مربیات متصوّر است و اگر جه فعل هر یکی از مربیات غیر از فعلی که
بیش از و صادر شدی متصوّر نگردد و لیکن بسبب اختلاط عسل
و افاویه با او قوّتی دیگر اکتساب کند و استعمال بعضی از مربیات
از برای تقویت معده بود و استعمال بعضی از برای تنقیهٔ او از
رطوبات مجتمعه از غذاهای متقدّم و استعمال بعضی از برای باه و استعمال
بعضی از برای تطییب نکهت و استعمال بعضی از برای حصول
لذّت و بس جنانک بعد ازین گفته آید و الله اعلم

فصل دوم در بیان احوال گلشکر و گلنگبین و بنفشهٔ مربّا

که آنرا خمیر بنفشه گویند و خمیر گاوزبان بدانک در طبع گلشکر
خلافی وارد است جه بعضی او را معتدل گفته اند بسبب برودت
و یبوست گل و حرارت و رطوبت شکر و بعضی گرم گفته اند
بسبب غلبهٔ شکر بر گل و قول محققان درین آنست که اگر جه
اجزای شکر بر اجزای گل غالبست امّا برودت گل با حرارت
شکر مقاومت کند بسبب غلبهٔ اجزای ارضی و مائی او

وازیشان ترکیبی حاصل آید الا آنک بسبب تحریکی بسیار
و ترتیب در آفتاب حرارتی کسب کند وطبع او قدری
بحرارتی مایل گردد ولیکن نه چندانک از وتسخینی که آنرا اثری
ظاهر باشد حاصل آید وخصوصا از و آنچه از شکر سفید ترتیب
دهند و تازه وبترتیب قریب العهد بود چه از شان شکر است
که تا کهنه شود حرارت او زیادت گردد ولا محاله که قوت
گل بسبب لطافت جوهر او ضعیفتر می شود پس لاجرم آنچه کهنه
تر بود بحرارت مایل تر بود وخصوصا چون شکر او بسرخی مایل
تر بود وبالجمله او معده را قوت دهد واز رطوبات پاک
سازد وبر هضم اعانت کند واثر او در ازالهٔ حمیات
مزمنه بغایت باشد وصنعت او چنانست که بستانند
گل سرخ تازه واوراق او را از ملتصقات او پاک کنند
وبگذارند تا بعضی از نداوت او باکم آید ودر صحنی چینی یا مانند
آن بدست بمالند مالیدنی قوی وبسیار چندانک اوراق
گل مفرک شود وبر هر یک جزو او سه جزو شکر طبرزد

سوده اضافت کنند وبمالند تا اجزای گل بتمامی مضمحل شود
و عطای تنک که از رسیدن آفتاب بدو مانعی نگردد وبران
پوشیده در آفتاب نهند وهر روز دو کرت بامداد و میانهٔ روز
تحریک می دهند پس بستانند مقداری شکر طبرزد ودرو
آبی اندک حل کنند چنانک بقوام عسل برسد تا چون رطوبتی
که در گلشکر مذکورست منتشف می گردد از این عسل بران اضافت
کنند ومی مالند وتخمیر می دهند مدت چهل روز یا سی روز برین منوال
ترتیب میکنند پس بگذارند تا خشک شود و رطوبت
از و منتشف گردد ودر ظرفی چینی یا آبگینه یا آنچه بدان
ماند محافظت کنند وگلنگبین در حرارت از گلشکر بسیاری زیادت
باشد ودر افعال مذکوره از و قویتر و برودت معده وجگر را
دفع کند وهمچنان رد آفات سعفی که از برودت باشد واستسقا را
نافع بود وصنعت او چون گلشکر باشد وبهمان اوزان الا آنک
در و بعوض شکر عسل مصفی کنند اعنی آنک عسل را بر آتشی نرم
جوشی چند بدهند وکفک او بر دارند وبر نهج مذکور ترتیب دهند

واما بنفشه مربا که اورا خمیر بنفشه گویند طبع او به برودت
ورطوبت مایلست سینه را نرم کند وسعال گرم وخشونت
حلق وحنجره را نافع بود وصنعت او چون صنعت گلشکر است
بعینه الا آنکه درو شکر دو همسنگ بنفشه کنند و در جدا کردن
ساق واقماع بنفشه از و احتیاط نمایند تا ممکن باشد واما خمیر گل گاوزبان
که اورا گلشکر گاوزبان گویند وگلشکر تبریزی نیز گویند بسبب
اختراع وابداع او اولا در تبریز واو معتدلست بحرارت مایل
تفریح وتقویت دل کند وخفقان وامراض سوداوی وسعال
وخشونت سینه را نافع بود وصنعت او چون صنعت خمیر بنفشه است
بعینه واگر درو بعوض آبی که در وقت ترتیب او در آفتاب
شکر دران حل کرده می شود عرق بید یا گلاب کنند در تفریح
وتقویت دل زیادت باشد

فصل سیم

در بیان احوال هلیله مربا بدانکه انواع هلیلجات پنج است
وآن هلیله کابلیست وهلیله زرد وهلیله سیاه که اورا
هلیله زنگی گویند وبلیله وآمله الا آنکه از ایشان آنچه قابلیت

ترتیب

ترتیب دارد ودر عموم بلاد پرورده آن مشهور ومستعملست
اول وافضل هلیله کابلیست واو معده را قوت دهد
ودباغت کند ودباغت خوب کند ورطوباتی را که در خمل معده
ملتصق ومتشبث باشد تخفیف کند وبر هضم طعام اعانت کند
وفضلات دماغ را بالعرض وبالذات نقصان دهد
واز انست که ادمان آن سرعت شیب را مانع گردد
وبصر را تیز وذهن را صافی وبشره را خوش رنگ سازد
واصحاب بواسیر را نافع بود وسودایی را که تولد آن از بلغم
باشد دفع کند وطبع را تلیین دهد وبا مزاج محرور وبرودی
که برطوبت مایل بود مناسب باشد لیکن مردم نحیف
ویابس المزاج را موافق نباشد وادمان آن باه را نقصان دهد
وصنعت آن چنانست که بستانند هلیله کابلی بزرگ
پرگوشت آن مقدار که خواهند ودر ظرفی چینی کنند یا آنچه
بدان ماند وآن مقدار آب که چهار انگشت بالای او
برآید دران ریزند وبهر صد عدد از هلیله پنجاه درم از خاکستر رز دران

ظرف ریزند و در هر سه روز آب و خاکستر را تبدیل کنند و چون
مدت ده یا دوازده روز این معنی رعایت کرده باشند
هلیله را از آب برارند و بآبی صافی بشویند و در دیگی کنند
و آن مقدار آب که بالای او برآید بر و ریزند و مشتی جو مقشر
نیم کوفته کرده دران ریزند و بآتش نرم بجوشانند چندانکه
جو پخته شود بعد ازان هلیله را ازان برارند و از جو و ظروفی
که برو ملتصق باشد برفق پاک سازند چنانکه پوست ازو
منسلخ نگردد و در هر هلیله بجوال دوز قریب بیست سوراخ
و در برنجی حبسی یا مانند آن کنند و آن مقدار عسل طبرزد
که بر بالای او برآید دران ریزند و بیست روز بگذارند و در
هر چند که عسل مذکور رقیق تر از آنچه بوده باشد می شود
بعسلی دیگر مبدل میکنند یا آنکه همان عسل را باتش نرم
بقوام رسانیده آید باز جای میکنند و بعد از بیست روز
ازان عسل بیرون آرند و نداوتی که درو باشد برفق
ازو پاک کنند و در انگبین مصفا کف برداشته اندازند آن

مقدار که در مغرق کرد و اگر خواهند بهر صد عدد از هلیله بستانند
از دارچینی و زنجبیل و قرنفل و خیربوا و جوزبوا هر یکی ده درم
مشک سدس یکدرم اوّلا مشک در قدری عسل حل کرده بر بالای
هلیله ریزند و نیک خلط کنند بعد ازان ادویهٔ مذکوره را نرم بسایند
و با آن بیامیزند و در ظرفی مناسب نگاه دارند و بعد از
هلیلهٔ کابلی از جملهٔ هلیلجات آنچه قبول ترتیب کند و عادت
بر ترتیب آن جاری باشد آمله است و منافع آن بمنافع
هلیله نزدیکست الا آنکه فعل او ضعیف تر بود و لیکن او را
در تقویت دل بنسبت با سائر هلیلجات خصوصیتی باشد
و در بعضی از اطراف هند بلیله را ترتیب دهند و قوت او
بقوت آمله نزدیک باشد ضعیفتر ازو و لیکن امعاء سفلانی را
بیشتر باشد و با اصحاب بواسیر موافقتر باشد و اطبا اطریفل
صغیر را در مقابلهٔ هلیلهٔ مربا ترکیب کرده اند و بتجربه
معلوم کرده اند که فعل او از فعل هلیلهٔ مربا در جمیع منافع
مذکوره قوی‌تر است و صنعت او اینست که هلیلجات

خسته مذکور را از دانه مقشر سازند و دانه ایشان را دور کنند مگر
هلیله سیاه چه او را دانه نباشد و از هر یک جزوی متساوی
بستانند پس اگر غرض فایده اعضای سفلانی باشد و دفع بواسیر
جمله را نرم بسایند و اگر غرض فایده دماغ و معده باشد بغایت
نرم نشاید سود بل قدری درشت تر باید بعد از آن بروغن بادام
یا روغن گاو چرب سازند چرب کردن باعتدال
و در سه وزن جمیع عسل مصفای مقوم عجین کنند و در ظرفی
مناسب کرده سر آن بکرباسی بر بندند و پنج روز در میان
جو نهند چنانک سر ظرف از جو بیرون باشد و بعد از آن از و
چهار درم تا چهار مثقال بکار دارند و همچنان وقت خواب

فصل چهارم در بیان احوال پچهایی که قابلیت ترکیب دارند چون زنجبیل و شقاقل و وج و غیر آن

بدانک از جمله پچهایی که قابلیت ترتیب دارند چون
زنجبیل و شقاقل و غیر آن که ایشان را در شیرینها ترتیب
دهند زنجبیل فضل است و انفع و در حرارت قوی نیز معده

وجگر

و جگر و گرده و مثانه سرد را نافع بود و طعامها را هضم دهد و بر انحدار
معین گردد و رطوبات را از سطوح معده و امعا جلا دهد
و ادرار بول کند و در پچهایی که در آن لزج و پیه ماهی بسیار باشد
فایده دهد و مردم پیر دمزاج و مشایخ را موافق باشد
و صنعت او چنانست که در دیاری که زنجبیل تر موجود
باشد بستانند و پوست از و دور کنند و بکارد ریزه سازند
خرد یا بزرگ آن مقدار که خواهند بعد از آن از عسل مصفی
شربتی انباک سازند اعنی چنانک شیرینی بر و غالب نباشد
و باز زنجبیل در پاتیله کنند بمقدار آنک بر بالای او ایستاده
باشد و بهتنی بر پیه باتیله نهند تا بخار در پاتیله منحصر ماند و آتشی
در غایت نرمی چندان بجوشانند که نرم شود و در زیر دندان مضمحل
گردد و بعد از آن از پاتیله بر آرند و بر غربالی یا طبقی پراکنده
کنند تا مایعی که در و باشد از و سایل گردد و نداوت او با کم آید
بعد از آن بستانند عسل مصفی و بآتشی نرم کف از و بر دارند
و زنجبیل را در آن ریزند چنانک بعضی از آن عسل در جرم زنجبیل

درآید وبعضی مقوّم شود وبعد ازان از آتش فرود آرند وبتدریج
تحریک می دهند تا زنجبیل وعسل که در پاتیله باقی مانده
باشد بایکدیگر مختلط گشته سرد شوند واگر خواهند باهر جزوازین
زنجبیل مذکور دارچینی وقرنفل وخیربویا وجوزبویا هریکی دو جزو
ومشک خالص نیم جزو وبرطریقی که در هلیله مربّا مذکور است
خلط کنند ودر ظرفی مناسب بردارند ودر بلادی که زنجبیل
تازه یافت نشود بستانند زنجبیل سفید سطبر ودر ریگی
تر دفن کنند چنانک یک طبقه ریگ ویک طبقه
زنجبیل باشد ومدّت یکماه چنین بگذارند وهمه روزه
آبی بر بالای آن ریگ می پاشند وبعد ازان از ریگ
جدا کنند وبرطریق مذکور ترتیب دهند ودر کتاب
منهاج البیان آورده است که زنجبیل خشک را پاره کنند
پارهای بزرگ ودر آب شیرین بیست روز نقع کنند وبعد ازان
از آب برارند ورطوبت ازو نشف کنند وبا افاویه مذکوره
درظرفی آبگینه یا مانند آن کرده عسل کف گرفته برو ریزند

آن مقدار که بر بالای او برآید وبگذارند تا درآنجا ترتیب یابد
امّا شقاقل مربّا گرم وترست وحرارت او از زنجبیل کمترست
باه را زیادت کند وقضیب را قوّت دهد وادمان آن
آب منی بیفزاید زیادتی ظاهر وبسیار لیکن اشتهای
طعام را ساقط کند وآنگاه اصلاح آن کند وصنعت او
چنانست که شقاقل را سه کرّت هر کرّتی یک شبانروز
در آبی غیر آب اوّل نقع کنند وبعد ازان پوست ازو جدا کنند
ودر آبی صافی بجوشانند تا نرم شود وبعد ازان از آب برارند
ورطوبت او را بکرباسی نشف کنند ودر عسل مصفّی کف
برداشته بقوام رسانیده اندازند وسه روز بگذارند وچون
بعد از سه روز عسل او رقیق شده باشد ازو بردارند ودیگر باره
بقوام آرند وپس ازو گرده بر وریزند وهمچنین می کنند تا عسل
برقوام خود قایم ماند واگر بعد ازان از افاویه مذکوره چون
چیزی با او اضافه کنند مضرّت او در اسقاط شهوت طعام
کمتر گردد وامّا وج مربّا باد ها را بشکند وحفظ را مدد دهد

وادرار بول کند وپیچش شکم وصلابت سپرز وبرودت
جگر واکثر امراض بارده را چون تشنج وفالج ولقوه ومانند
آن نافع بود وصنعت او چنانست که وج تازه را چند روز
در نمک آبی لطیف نقع کنند ودر هر وقتی تغییر نمک آب
میکنند تا مرارت وحدت او باکم آید بعد ازان در آب
شیرین نقع کنند تا ملوحت ازو زایل گردد وبر نهج مذکور در ترتیب
زنجبیل باتمام رسانند واگر از وج بر نهجی که در زنجبیل خشک
مذکورست ترتیب دهند روا باشد واما گزر مربا پشت
وگرده را قوت دهد وباه را زیادت کند وسینه را نرم
سازد واصحاب استسقا را نافع بود وشلغم مربا نیز در منافع مذکوره
چون گزر مربا باشد ودر تولید منی بر وزواید بود وصنعت این
دو نیز چون صنعت زنجبیل باشد الا آنکه درین دو آتش
نرمتر وکمتر باید وافاویه مذکوره بیشتر

فصل پنجم

در بیان احوال ترنج ولیموی مربا بدانکه اگر چه پیش ازین در
فصول گذشته در باب فواکه ذکر رفته است گوشت ترنج

غلیظ عسر الانهضام بطی الانحدارست لیکن چون او را با عسل تربیت
دهند وبعضی از افاویه ملطفه با او ضم کنند اکثر غلظ او ظاهر گردد
بعد ازان تسخین وتقویت معده که از برودت باشد نافع بود
ودهان را خوشبوی سازد وخصوصا چون با پوست ترتیب یابد
وصنعت او چنانست که بستانند ترنج بزرگ نیم رسیده تازه
نه آنکه کهنه وگوشت او غلیظ شده باشد واگر خواهند پوست
ازو باز کنند واندرون او را وپوستی رقیق صلب واجزای شحمی که
درو است پاک کنند پاک کردن باحتیاط وآن مقدار قطعها که خواهند
خرد یا بزرگ ودر نمک آبی لطیف چند روز بگذارند تا مرارت
او زایل گردد وبعد ازان نیک بپالایند وسه روز دیگر در آب
شیرین نقع کنند وهر روز یک نوبت در آن آب می شویند
ومی پالایند وبآب دیگر تبدیل میکنند تا در آبی که ازو بیرون آید مرارتی
نباشد بعد ازان از عسل مصفی شربتی سازند که حلاوت او
اندک باشد وترنج را در پاتیله سفید پاکیزه اندازند وازین شربت
آن مقدار بر وریزند که چهار انگشت وبیشتر بر بالای او بر آید

و در آتشی بغایت نرم بتأنّی بجوشانند تا جرم او نرم و پخته
شود و بعد از ان بردارند و بر طبقی نهند و یکشبانروز بگذارند
تا مائیّت از و ترشّح کند و رطوبت از و کمتر شود و بعد از ان
دو وجه است یکی آنک خواهند که بزودی مرتّب کرده
و صلاحیّت تناول حاصل کند و آن چنانست که بستانند
عسل مصفّی و کفک او بردارند و ازین ترنج آن مقدار درو
ریزند که جولان او دران بسهولت میسّر شود و با تشی نرم
بقوام صالح رسانند پس بستانند دارچینی و خیربویا و زنجبیل
و جوزبویا و قرنفل و دارفلفل اجزای مساوی چندانک
بهر صد درم از ان پنج درم ازین افاویه باشد و نیم کوفته
کرده در صرّهٔ متخلخل کنند و با آن در برنی مناسب ریزند
و بهر چند روز صرّه را بدست بمالند و با آن عسل خلط می کنند و قوی
این افاویهٔ مذکوره نرم بپا بند و با آن خلط کنند وجهی دیگر آنست
که ترنج در شربت پخته را در منوال مذکور بر عسل اندازند و جوشی
چند برفق و احتیاط تمام بدهند چندانک بر سطوح قطعهای

ترنج نقشهای سفید چون دانهای مروارید یا مثل جوهری که در
دندان ماهی محسوس گردد ظاهر شود و درین حال از زیادتی
آتش بر حذر باشند تا ازین حد درنگذرد و شیخ رئیس ابوعلی سینا
در قرابادین قانون درین محل می گوید که ینبغی ان یکون جمیع فهمک
و فکرک الیه اذا اوقدت النار فانه من اصعب ما یکون
من المربّیات پس چون در جمیع قطعهای او ظاهر گردد بزودی
از آتش بردارند و سرد کرده در برنی کنند و در محلّ معتدل بدارند
و هر چند روزی که عسل او رقیق گردد و تبدیل میکنند چندانک بر قوام
خود قایم گردد و بعد از ان بر مقدار و منوال مذکوره از افاویهٔ مذکوره
در صرّهٔ کنند و در میان آن غوطه دهند و هر وقتی صرّه را مالشی
و ترنج را تحریک بدهند تا مختلط گردد والله اعلم بالصواب

فصل ششم در بیان احوال میوه های مربّا چون سیب و به و مانند آن

بدانک از جملهٔ میوه هائی که قبول تربیت کنند به آنست چه او
معده و دل را قوّت دهد و قی و غثیان را که بسبب ضعف معده
باشد دفع کند و هیضه را نافع بود و صنعت او چنانست که بستانند

به بزرگی تمام رسیده و پوست او باز کنند و اندرون او از دانه
و ملتصقات آن پاک سازند و قطعهای معتدل کنند و در دیگی
سنگین یا گلین اندازند و آن مقدار عسل طبرزد که بر وفایق گردد
بران ریزند و چندان بجوشند که اثر پختگی در وی پدید آید و بعد از آن
در برنیه کنند و چند روز بگذارند و تعاهد می کنند تا چون عسل رقیق
و آبناک شود از وی جدا کنند و بقوام اوّل رسانند تا جاری کنند
و همچنین چند کرّت این معنی را رعایت کنند تا عسل بر قوام
خود قایم ماند و اگر خواهند از افاویهٔ مذکوره بر مقدار مذکور با آن
ضم کنند **و سیب مربا** نیز در منافع مذکوره به به نزدیک باشد
الّا آنک اثر فعل ضعیفتر بود لیکن در تقویت دل قویتر
باشد و خصوصا چون قدری زعفران با آن ضم کنند و کیفیت
ترتیب او ترتیب به بود **و نغنگ مربا** معده و جگر گرم را
نافع بود و صفرا را نافع بود و قی و اسهال صفراوی را باز دارد
و ظاهر آنست که اگر ترتیب او نیز مثل ترتیب سیب و به
کنند اولی باشد الّا آنک از سیب و به آنچه رسیده و مستکمل

باشد ترتیب کنند و نغنگ نیز نیم رسیده ترتیب را نشاید
و کیف تمام رسیده و امّا در کیفیت ترتیب او آنچه عادت
اهل هند بران جاریست آنست که بستانند نغنگ خام
که هنوز پوست و دانهٔ او نرم باشد بل اثر صلابت در وظاهر
باشد و پوست از وی باز کنند و درون او پاک سازند و در شربتی
از عسل نخل یا عسل طبرزد و جوشش چند لطیف بدهند تا اندکی
لینی حاصل کند پس از آن شربت بیرون آرند تا مائیت
از وی منتشف گردد و بعد از آن در عسل طبرزد اندازند و بقوام
رسانند **و امّا کدوی مربا و هندوانهٔ مربا** از برای حصول لذات
کنند نه از برای طلب منفعت و همچنان ترتیب محدّبه و آن چیزیست
مثل هندوانهٔ خام که بدیار هند مخصوص است **باب چهارم**
در اطعمهٔ مرکبه و این باب مشتملست بر هفت فصل
فصل اوّل در بیان کلام کلّی در اطعمهٔ مرکبه بدانک
اهتمام خاطر و صرف عنایت در صنعت اطعمه بدانک
نضج او تمام و طعم و رنگ و بوی او خوش آینده باشد بحیثیتی که

مشتهای نفس مرغوب طبیعت کردد وبعد ازان که درنفس
خود جیّد الجوهر بوده باشد از برای حفظ صحّت بر اصحا وازالهٔ
مرض از مرضی از امور واجبه وشرایط لازمه است بل مضرّت
قوت جودت صنعت طعام بیش از مضرّت رداءت
جوهر او باشد چه طبیعت طعام خوش بوی خوش رنک
لذیذ را واکرچه در جوهر او رداءتی باشد استقبال کند و بسبب
لذاذت وتمامی میل وتوجّه او بهضم وجذب آن از وآنچه
لطیف ومفید باشد جذب کند وآنچه کثیف ومضر باشد
دفع کند وبدن از بهترین جزوی که دروست غذا یابد واز
طعام کریه اکرچه جوهر او ممدوح وکیموس او محمود باشد
تنفّر نماید وبهضم وجذب آن کما ینبغی توجّه نکند بل اورا
از جملهٔ ادویه شمرد نه از زمرهٔ اغذیه وباشد که بسبب قلّت
توجّه واهتمام طبیعت بدان در معده بفساد آید ومضرّت او
بسیار کردد واین معنی اعنی آنکه اثر صنعت طعام
در بدن انسان زیادت از جوهر طعام است بسبب لطافت

مزاج

مزاج وترکیب واعتدال حرارت غریزی انسانست پس محتاج
ترین مردمان بتفقّد حال غذا هم از جهة جوهر وهم از جهة صنعت کسانی
باشند که امزجهٔ ایشان لطیفتر وطباع ایشان نازکتر وحواس
ایشان صافی تر باشد چون ملوک واغنیا واهالی نعمت که عادت
ایشان بتناول طعامهای لذیذ جیّد الجوهر جاری باشد هرکاه
که ایشان را اندک تغیّری در اطعمه احساس افتد طبیعت
ایشان ازان منقبض ومتنفّر کردد وتناول آن بر کراهت
سبب رداءت استمرار کردد واز استحالت آن بفساد
ایمن نباشد بخلاف سایر عوام النّاس وخصوصا فقرا که
طبیعت ایشان بهضم واستمرار هر طعامی که یابند معتاد
بود پس بباید دانست که اصلاح اطعمه وحصول لذّت
وملایمت با طبیعت در و اوّلا بازالهٔ کیفیات باشد از و
که مضادّ غذائیّت بود چون مرارت وعفوصت وحرافت
وملوحت بجوشانیدن یا در آب نقع کردن یا تخلط کردن ابازیر
ودسومات با آن چنانکه موافق حال ومقتضای جوهر

هر چیزی باشد بحیثی که در ایشان طعمی یا بوئی قوی نماند بل کثرت
حموضت و دسومت و حلاوت نیز موجب سرعت
نفوذ طبیعت باشد از اطعمه و چون در ابواب و فصول
گذشته کیفیت اخذ و استعمال و اصلاح هر یکی از حبوب
و بقول و غیر آن گفته شده است بتکرار آن احتیاج نیست
و آنچه باقیست و اهتمام در باب آن واجب کیفیت
ترتیب و استعمال لحوم است پس باید دانست که با آنک
پختنی بسیار قوت گوشت را زایل گرداند چنانک مالیدن
بسیار قوت خمیر را مهمترین چیزی در جودت صنعت گوشت
آنست که در پختن او مبالغه کنند چه عظیم‌تر آفتی در استعمال
گوشت آنست که در وی فجاجتی باقی ماند و بدان سبب هضم
او عسر و انحدار او بطی گردد مگر در اصحاب معدهای قوی و حرارتی
بسیار که به ریاضت قویه و اعمال شاقه مداومت نماید و از
جمله اعمالی که در استعمال لحوم معرفت آن واجبست
آنست که از ایشان آنچه رطوبتناک بود چون ماهی و بره و بزغاله تازه

و مانند

و مانند آن بریان سازند بریان کردن تمام تا رطوبت ایشان بدان
تخفیف یابد و آنچه کثیف و غلیظ باشد چون حیوان پیر یا خشک
مزاج یا لاغر در آب پزند بحیثی بغایت مگر کسانی که مراد ایشان
تخفیف بدن و امساک طبع و وفور قوت غذا باشد چه گوشت
پخته در ترطیب بدن و تلیین طبع بیشتر از قلیه و بریان باشد
و اگر غیر از ایشان کسی بریان کردن مثل این گوشتها مضطر گردد
قدحی آب بر بالای آتش نهد و گوشت را بالای آن بریان کند
چنانک بخارات بدان واصل می گردد و بهترین کبابها و بریانها
کبابیست که آنرا به پارسی گردناج گویند چنانک بعد ازین
گفته آید چه حرارت آتش برو برفق واصل شود و اجزاء محقق
گردد و محتبس چنانک تنوری را رسد بدو لاحق نگردد و از بره
و بزغاله که آنرا بریان کنند آنچه پوست از و باز نکنند بل آبی
بغایت گرم برو ریزند و موی او پاک کنند و بتازی آنرا مسموط
و بپارسی آبرون گویند بهتر از پوست باز کرده باشد چه حرارت
آتش بدو ورای پوست واصل شود و او را جفافی زیادت

حاصل نیاید بل رطوبت اصلی درو باقی ماند و از اطعمه آنچه بدیگران
پخته شود و بهتر از تنوری باشد چه اجزاء او پراکنده شود
و تنفس او در هوای رقیق صافی باشد و بدان سبب ثقل و وخامت
او کمتر گردد بخلاف تنوری که اجزا در تنور مجتمع و محتبس شود
و بدو بازگردد و بدان سبب او را ثقلی و وخامت حاصل آید
و استمرار و انحدار او عسر باشد و باید که چون در وقت پختن
گوشت ازو عفونتی محسوس گردد فی الحال استخوانها ازو
جدا کنند چه مغز استخوانها از سایر اجزائی که در گوشت است
بیشتر و پیشتر تعفن پذیرد و گوشت گاو و گوشت حیوانات
بری بدان محتاج باشند که روزی دو بگدازند زیرا که بدان
قدری نرمی در ایشان پدید آید و همچنان گوشت بعضی از
مرغان که در گوشت ایشان صلابتی باشد و اما گوشت
بره و بزغاله تازه و فروج و ماهی و بالجمله جمیع گوشتهای
رطوبتناک احتمال لبث نکند بل گفته اند که اولی آنست
که ماهی را فی الحال که از آب برآرند در تابه اندازند چنانک

هنوز

هنوز در حرکت باشد و هر حیوانی را که پیش از ذبح بسیاری
بدوانند گوشت او بزودی بهترا شود و خصوصا پرندگان
و آن بسبب حرکت حرارت غریزی باشد که در وست
و تلطیف گوشت او چون بدو کرت پختن محتاج باشد
باید که بعد از پختن اول از رسیدن آب سرد و هوای سرد
بدو رعایت کنند چه بدان جرم او کثیف شود بعد از آن
قبول طبخ و تهریه کما ینبغی نکند و باید دانست که موافقتر آتشی
از برای جمیع اشیایی که به پزند یا بریان کنند آتشی هموارست
و باید که از بقول و بزور و افاویه که از برای تطییب اطعمه
در دیگها اندازند تا ممکن گردد قصد گرفتن قوتهای ایشان
کنند بدانک عصارهٔ ایشان یا آبی که درو پخته باشند
در دیگ کنند نه اجرام ایشان چه غذایی را که دوا با او خلط
کنند حکم غذای دوایی باشد نه غذای مطلق و باید که در تقلیل
آن کوشند بحیثیتی که طعم او بر طعام غالب نگردد چه غذای
صالح حقیقی که اصحاب تناول آن مداومت نمایند و جایز باشد

آنست که معتدل وخوش طعم باشد یعنی از وطعمی که دلالت
بر کیفیتی از کیفیات کند محسوس نگردد وجون نان وگوشت
ومثل جنین طعمی را عذب گویند وآن از قبیل حلاوت
باشد الا آنکه جون آن اوّلین مرتبهٔ شیرینی باشد در حاسّه
ذوق اثری قوی از حلاوت نکند واز جملهٔ اشیایی که سبب
تمامی جودت طبخ است آنست که از بیرون آوردن
طعامی که غلیان او بتمامی ساکن نشده باشد اجتناب نمایند
فکیف حاضر آوردن آن در مجلس اکل فکیف تناول آن
جه آن حکم طعامی نارسیده دارد بسبب عدم مفارقت
اجزای ناریه که موجب غلیان والتهاب است ازو
وهمچنان از تناول اطعمهٔ سرد شده یا شب مانده از عفونتی
خالی نباشد وخصوصا جون درو قابلیت عفونت باشد

فصل دوم در بیان انواع شوربا های شیرین

بدانکه مراد از اطلاق شیرینی بر شوربا ها نه آنست که در ایشان
حلاوتی باشد بل مراد عذوبت طعم است وعدم حراقت

وحموضت

وحموضت جنانکه عنقریب ذکر رفت واز آن جمله
شوربای صرفست که اورا اسفیدباج گویند واو دو صنفست
ساده ومرکب امّا اسفیدباج ساده آنست که درو بغیر
از آب وگوشت ونمک وآن مقدار پیاز که وخامت
گوشت بدان زایل گردد جیزی دیگر نباشد واو غذای
صالحست در اکثر احوال واوقات جمیع اسنان
وامزجه بل مردم معتدل مزاج صحیح البدن سلیم الحال را
از شوربا ها بل از جمیع آشها هیچ کدام موافقتر ازو نباشد
زیرا که او نه بغایت مسخن است ونه مبرّد ودر وطعمی از حرافت
وحموضت وغیر آن که خون از آن کیفیت ردیّه اکتساب کند
موجود نیست وبنابران اورا باصلاح احتیاج نه مگر در اوقاتی
گرم وکسانی را که در مزاج ایشان حرارت بغایت باشد
ودر اصلاح آن ایشان را شرب آب بغایت سرد کافی بود
وفی الجمله اسفیدباج در تغذیه وترطیب وتقویت بدن
بیش از سایر شوربا های دیگر باشد خون ومنی را زیادت کند

وجمیع اعضا را قوت دهد و بدن را فربه سازد و بشره را
خوش رنگ الا آنکه ادمان آن در تابستان
موجب زیادتی سخونت و مورث حما بود و از آنجمله
که امراقی که افعال او با سفیدباج ساذج نزدیک باشد بل نفوذ
او در بدن زودتر بود ماء اللحم است و او مردان بغایت
ضعیف را که شهوت طعام و قوت هضم در ایشان باطل یا ناقص
شده باشد و عاجلا بتقویتی محتاج باشند مناسبترین تدبیری
باشد چه او نافع ترین چیزیست در تقویت دل و سرعت
وصول اثر او بدان و صنعت او دو نوعست یکی آنکه گوشت را
قطعهای تنک کرده در دیگی گرم اندازند و سر دیگ بپوشند
تا رطوبت گوشت بیرون آمدن گیرد و پس بپالایند
و آب او بستانند و چون بسیاری از آن حاصل آید بآتشی
نرم بجوشانند تا ثلثی از و برود و ثلث بردارند و بکار دارند
و نوعی دیگر آنست که اول گوشت را در گلاب نقع کنند
بعد از آن بآتشی نرم آب او بر پیاق مذکور بستانند

دیگر

دیگر بان چنانک ذکر رفت بپزند و اما ترکیب اسفیدباجات
مرکبه یا از لحوم و حبوب بود یا از لحوم و بقول یا از لحوم و حبوب
و بقول و حال ایشان بحسب غلبهٔ هر یکی ازین اجزا و حال
کثرت و قلت ابازیر و افاویهی که با آن ضم کرده شود
متفاوت باشد و از آنجمله آنچه بحرارت مایل بود از
اغذیهٔ زمستانی بود و آنچه به برودت مایل بود از اغذیهٔ
تابستانی و از جملهٔ اسفیدباجاتی که بحرارت و رطوبت
مایل بود و طبع را تلیین دهد و بلغم را دفع کند و اصحاب
قولنج را منفعت رساند آنست که بستانند یک رطل
بغدادی گوشت برهٔ فربه و دو وقیه روغن کنجد تازه
و یک کف نخود نیم کوفته و سه وقیه پیاز و او را در دیگ کنند
و آنمقدار آب که چهار انگشت بالای او بران ریزند و جوشی
چند دیگر بدهند و هر زمان کنارهٔ دیگ را بخرقه بگلاب تر کرده
می مالند چندانک بتمامی پخته شود و بهترین او آنست که در
ملوحت باعتدال باشد و از جملهٔ اسفیدباجات مرکبه با حبوب

نخود آبست وصنعت او دو نوعست یکی آنک بی گوشت
پزند وآن در مزورات گفته آید و دیگری آنک با گوشت
پخته شود واو گرمست باه را قوت دهد وتلیین طبع
وادرار بول وحیض کند وبشره را خوش رنک سازد وضعف
گرده را نافع بود وبا آنک طبخ او شهرتی دارد صنعت او
آنست که بستانند گوشت تنک فربه وقطعها سازند آن مقدار
که خواهند وبا یک دو قطعه پیاز وقدری روغن کنجد تازه در دیگ کنند
وبجوشانند چنانک کفک او بتمامی بر داشته شود بعد ازان
بستانند نخود سفید درست وقطعهٔ دو دارچینی درست بر بالای
گوشت ریزند ومقداری معتدل نمک در افکنند وبآتشی نرم
بپزند چنانک پخته شود واین نخود آبی صرفست وگاه باشد که
بعضی از بقول واصول آن چون سلق واسفاناج وشلغم وگزر با آن
ضم کنند وحکم آن بحسب افعال کثرت وقلت هر یکی ازان
مختلف گردد واز آنجمله شوربائیست که از عدس کنند وآنرا عدسیه
گویند وآن تلیین طبع کند واز وآنچه از عدس مقشر کنند وسرکه با او

ضم

ضم کنند غلبهٔ خون را نافع بود وطبع را قبض کند لیکن مولد ریاح بود
وصنعت او مثل صنعت نخود آب بود واز ان جمله شوربائیست
که از ماش کنند چون با گوشت پخته شود شوربای او باعتدال
مائل بود واو تلیین طبع کند وغذای صالح دهد واصحاب سعال را
نافع بود واز آنجمله شوربائیست که از گوشت وبرنج کنند وتغذیهٔ
او بیشتر از شوربا های این حبوب مذکوره بود ودر تلیین وقبض متوسط
باشد واز ادمان آن اصحاب را مضرتی زیادت متصور نگردد
واز انجمله کشکیه است واو دو نوعست یکی از کشک جو کنند
ودیگری از کشک گندم اما کشک جو سرد وترست مردم
گرم مزاج واصحاب حمیات وکثرت عطش را نافع بود
اخلاط را نضج دهد واو جلا دهنده است وبدان سبب نفوذ او
در اعضا وخروج او از معده وامعا بزودی باشد وبا او
اخلاط محترقه مستفرغ شود ودلیل بر جلائیت او آنست که ظاهر
اعضا را از اوساخ پاک کند واخلاط لزج را رقیق برارد وآب او لزج
نماید لیکن در نفس خود لزج نباشد بل در قوام وملاسیت

که بدان حدّت و لذع اخلاط را تسکین دهد و بسبب ازلاقی
که او راست بر مری و معده از جرم او چیزی ملتصق نشود چنانک
از سایر حبوب و غیر آن ملتصق گردد و آن بحرارت تب جفاف زاید
و مریض را از آن کرب و قلق و عطش حادث شود و در اجزای
او اتّصال و ملاست که بدان قابلیّت آن دارد که فعل معده
در جمیع اجزای او مساوی باشد و مع ذلک در طعم او لذاذتی است
که طباع از آن بزودی متکرّه و متنفّر نشوند و او چون سایر حبوب
تولید ریاح نکند و ادرار بول زیادت از گشکیهٔ گندم کند و چون تخم
بادیان با آن ضم کنند شیر را زیادت کند و چون با بیخ کرفس
و بیخ بادیان بزنند تبهای بلغمی و سوداوی را نافع بود و چون با سکنجبین
خورده تبی که از صفرا و بلغم مرکّب باشد نافع بود و این منافع
از وقتی حاصل آید که طبخ مستحکم باشد و آن چنانست که بر یک
یکیال جو کوفته پانزده یکیال آب صافی ریخته با آتشی نرم هموار بجوشانند
تا دو یکیال آب باقی ماند بعد از آن تحریک دهند تا نیک
مختلط گردد و صافی کرده بکار دارند و اگر بگوشت یا مرغ پزند بعد از آن

که از

که از آب بر نیمی رفته باشد گوشت یا مرغ اضافت کنند و استعمال
آن اصحاب محرور مزاج را در اوقات حارّ شاید و آنچه ذکر رفت
کشک الشعیرست امّا صنعت ماء الشعیر آنست که بستانند
جو درست با پوست و بشویند و در دیگ کنند و آب بر آن
ریزند و آتش کنند چندانک آب بغایت گرم شود بعد از آن
آب را از وی دور کنند و بر هر یک یکیال جو چهارده یکیال آب
بریزند و بعضی گفته اند که ده یکیال پس آنرا با آتشی نرم متّصل
هموار بجوشانند و کفک آن بر دارند و هر زمان تحریک
می دهند چندانک جو منفطر گردد و پخته شود و بعد از آن برپالایند
و آب آن بکار دارند و این باکثر امراض مناسبتر از کشک الشعیر باشد
و خصوصا در تبهای گرم و آن ساده بود یا مختلط با آنچه صلاح افتد
از مذکورات امّا کشک گندم گرم و ترست شیر را زیادت کند
و بدنرا فربه سازد ولیکن مضعف معده و مولّد ریاح بود و دفع
مضرّت او به پختن سیر و سداب و بودنه کنند با او و صنعت او
بسبب غایت شهرت از بیان مستغنیست و باید که بر بالای

کشکیه اعم از آنک از کشک جو باشد یا گندم از شرب فقاع
اجتناب نمایند و همچنان از تناول میوه های تر پیش از ان و از جمله
شوربا های شیرین رشته است که او را بتازی اطریه گویند
و او گرم و تر است و بعضی گفته اند سرد و تر و غذای بسیار دهد
و خصوصا چون در آب گوشت پزند و سینه را نرم کند و سعال را
که با آن اخلاطی بسیار نباشد نافع بود و خصوصا چون شکر
و روغن و بادام با آن یار کنند و چون بقلة الحمقا و لسان الحمل
با آن بپزند بر آمدن خون را از حلق باز دارد و لیکن در معده و امعا
ضعیف هضم او بدیری باشد و تولید نفخ کند و اصلاح او بدانست که
فلفل و صعتر و پودنه جمله یا هر کدام که باشد دران بجوشانند
و بعد از تناول او شلثا یا زنجبیل مربا بکار دارند و اما اسفیدباجاتی
که ترکیب ایشان از بقول بود هر یکی بدانچه از و مرکب باشند
منسوب کردند و حکم ایشان حکم اسفیدباجات بود الا آنک
بحسب طباع بقول افعال ایشان متفاوت گردد و از آنجمله
کرنبیه است و او طبیعت را نرم کند و خروج ریاح را آسان

گرداند

گرداند و خصوصا شوربا های و لیکن ادمان آن تولید خون سوداوی
کند و از آنجمله قسطیه است و او سرعت سکر را مانع بود و لیکن
گرانی سر و ظلمت بصر آرد و خوابهای مشوش نماید
و دفع مضرت او و کرنبیه بخوردن صباغی سرکه کنند بعد از تناول
ایشان و آشامیدن شربتی از سکنجبین و از آنجمله جزریه و سلجمیه است
و ایشان هر دو کثیر الغذا اند و مهیج باه لیکن تهییج باه در جزریه
بیشتر باشد و کثرت غذا در سلجمیه و او گرده و مثانه را موافق بود
و مضرت او با اصحاب قولنج چون جزریه نباشد و از آنجمله
اسفاناخیه است و او معتدل مایل بحرارت است طبع را
تلیین دهد و خشونت حلق و سینه و سعال را نافع بود و اما اسفیدباجاتی
که ترکیب ایشان ازین جنس مذکور باشد یعنی لحوم و حبوب
و بقول احوال و افعال بسبب اختلاف تراکیب از کثرت
و قلت هر یکی ازان مضبوط و محصور نگردد مگر بحسب قیاس پس
از حال مفردات هر مرکبی ازان **فصل سیم در بیان**
احوال شوربا های ترش از آنجمله سکباج است و او در حرارت

و رطوبتی که او راست بجانب اعتدال مایل است صفرا را
بنشاند و جگر صفراوی و مردم دموی مزاج را و اصحاب یرقان را
نافع بود و اشتهای طعام زیادت کند و سدّه بکشاید لیکن اصحاب
امراض عصب و مردم نحیف و کسانی را که داروی مسهل
خورده باشند ناموافق بود بسبب تلطیف و تقطیع سرکه و ازان است
که بعضی از اصحاب بلغم را نافع بود و او در بلاد و اوقات گرم
موافقتر باشد لیکن اصحاب سودا و خشونت سینه و سعال
و پیچ امعا و ضعف معده و رحم و مثانه و قولنج و درد پشت و درد سر را
مضرت رساند و دفع مضرت آن بازالهٔ شدت حموضت
او بود بضم کردن عسل با آن یا تناول حلوا بعد ازان و خصوصا
پالودهٔ رقیق و صنعت او چنانست که اول گوشت یا مرغ را
پاره کنند قطعهای متوسط و در آب جوش بدهند و از آب بر آرند
و بگذارند تا رطوبت آن منتف شود بعد ازان بستانند پیاز
و گزر و گواش و بمجان در آب جوشی دو بدهند و از آب بر آرند
و بآب سرد بشویند بعد ازان با سرکه و با زیره مثل نعناع و سداب

وکرفس

وکرفس بجوشانند بعد ازان گوشت یا مرغ را دران اندازند و با آتش
نرم بجوشانند تا گوشت پخته شود و بعسل یا شکر محلّا سازند و بزعفران
خوش رنگ کنند و از افاویه بدانچه خواهند خوش بوی سازند نوعی دیگر که
سفید و خوش رنگ باشد اوّل قدری پنیر که را با قدری آب زرد بیضه
بیامیزند و در هر یک رطل ازان یکدرم نمک سوده ضم کنند
و یکدرم دانهٔ گشنیز نرم سوده در خرقه بسته با یک قطعه دارچینی
درشت و شاخ دو از نعناع و سداب و کرفس دران افگنند
و جوشی دو داده از آب بیرون آرند و اگر دست دهد تائی
دو سه از گل ترنج و از برگهای تازهٔ او دران اندازند و زمانی
بگذارند و بیرون آرند بعد ازان هم وزن پنیر که گوشت فربه
و قطعهای متوسط کرده در آب و نمکی بقدر احتیاج بجوشانند تا گوشت
پخته شود بعد ازان مرغ خانگی فربه را از مفاصل قطع کنند و پیه آن
با گوشت و مرغ دران اندازند و بجوشانند و کفک آن بتمامی در چند
کرت بر دارند و بعد ازان گوشت و مرغ را از دیگ بر آرند
و پوستی که بر ایشان باشد از گوشت جدا کنند و دیگر باره قطعه

از بیاز در دیگ اندازند و بآتش نرم بجوشانند پس بستانند
صد عدد بادام مقشّر و بسنگ نرم بسایند و بعد ازان بآب گرم
بسایند و بپالایند تا ازو آب بقوام و بیاض شیر بیرون آید
و در دیگ ریزند و بشکر طبرزد محلّا کنند و کنارهٔ دیگ را
بگلاب می مالند و بعد ازان اگر خواهند قدری زعفران
در گلاب حل کرده رنگ دهند و ازانجمله زیرباج است
و او غذای لطیف است اصحاب امزجهٔ معتدله را موافق باشد
و در مزاج غیر معتدل که خروج او از اعتدال بسیاری دور
نباشد مضرّت زیادت نرساند اصحاب حمّیات را چون
شطر الغب و یا تب بلغمی و کسانی که صحت ایشان اعتماد را نشاید
منفعت دهد و تفریح دل و تقویت اعضا کند حدّت اخلاط را
تسکین دهد و بلغم را قطع کند و سدد بگشاید و لیکن قلیل الغذا بود
و ازانست که احجار را بران مداومت نشاید و با اصحاب ریاح
و امراض بارد موافق نباشد و قلّت منفعت و مضرّت او
محرور و مبرود را بحسب میل او باشد بحموضت و حلاوت

وصنعت

وصنعت او آنست که گوشت فربه یک رطل بستانند و قطعها
خرد باره کنند یا مرغی فربه را از مفاصل جدا کنند و با قطعهٔ دو دار چینی
و دو وقیه روغن کنجد تازه و یک کف نخود مقشّر در دیگ
کنند و آن مقدار آب که بر بالای آن برآید بران ریزند و بجوشانند
و کفک آن بتدریج تمامی بر دارند بعد ازان نیم رطل سرکهٔ تیز
صافی خوش رنگ با ربع رطل شکر طبرزد یا عسل طبرزد ضم کرده
بران ریزند و قریب یکدرم از گشنیز نرم سوده و شاخ دو نعناع
درافکنند بعد ازان بادام مقشّر را نرم بپالایند و در قدری گلاب
خمیر سازند و دیگر بار بستانند و در قدری از شوربای همین دیگ
حل کرده با آن اضافت کنند و اگر خواهند بقدری زعفران
مطیّب و ملوّن کنند و ازانجمله حصرمیه است و او سرد و خشک است
صفرا را دفع کند و حرارت خون را تسکین دهد و معده
و جگر گرم را نافع بود و طبع را قبض کند چون از غورهٔ نارسیده
باشد لیکن سینه را زیان دارد و در معاء و امعا تولید ریاح کند
بسبب فجاجتی که در غوره است و دفع مضرّت او بعسل یا مویز کنند

وصنعت او چنانست که بستانند غوره که میل برسیدن
کرده باشد و بدست بمالند مالیدن باعتدال چه این طریقه
بهتر از جوشانیدن باشد در آب بسبب خروج قوت پوست
و دانهٔ غوره در آب و از دیاد عفوصت در و بعد از انکه
اثفال از و بدست برداشته باشند شاخی چند نعناع و قدری
سعتر و اندکی نمک درو اندازند و ساعتی بگذارند تا طعم
بگیرد و بعد از ان گوشت را با قدری روغن کنجد تا زه و شاخی چند
کشنیز و یک قطعه پیاز و قدری زیره در دیک کنند و آن
مقدار آب که بر بالای او برآید برو ریزند و بجوشانند و کفک
آن بر دارند پس چون آب بتمامی فانی شود آب غوره را
صافی کرده بران ریزند و بآتش نرم بجوشانند و کفک آن
بر دارند پس چند عدد پیاز پاره پاره کرده و چند شاخ نعناع
و برک بقلة الحمقا و برک سداب بران اندازند و چون تمام
پخته شود قدحی شیرهٔ بادام برنج مذکور در زیرباج برو ریزند
واگر در حموضت ناقص باشد بقدری آب لیمو ترش سازند و بگلاب

خوش

خوش بوی کنند و اگر کسی خواهد که با آن کزر و کرات
و پیاز زیادت از مذکور ضم کنند باید که بقدر مناسبت در دیگی
دیگر جداگانه بجوشانند و از آب برآورند نگدارند تا رطوبت
آن منتشف شود و بعد از ان در دیگی حصرمیه اندازند و جوشی
دو سه داده فرو آرند و از آنجمله رمانیه است و او سرد و خشک
ضعف احشا را که از حرارت باشد نافع بود و طبع را قبض کند
وخصوصا چون حماض و بقلة الحمقا با آن پخته شود و سیلان
خون باز دارد لیکن سینه را زیان دارد و اصلاح آن بهلیله کنند
و ذکر آن بعد ازین کفته آید و صنعت رمانیه چون صنعت
حصرمیه است بعینه الا آنکه بعضی ناردان را در آب
بخیسانند یا بجوشانند و آب آن بستانند و بعضی ناردان را
در هاونی از سنگ نرم بسایند و در آب گرم شسته بمصافات
صافی کنند و بر نهجی که در حصرمیه ذکر رفت عمل کنند و از آنجمله
سماقیه است و او سرد و خشک مردم محرور را موافق باشد
وخصوصا دموی مزاج را و او معده را دباغت دهد و طبع را قبض کند

و او از اکثر حوامض در اعتقال طبع و موافقت با معده بهتر
باشد برآمدن خون را از گلو و چکیدن آنرا از مقعد نافع بود و صنعت
او جون صنعت حصرمیه و رمانیه بود الا آنک سماق را ساعتی
جند با قدری سبوس گندم با نان خشک در آب نقع باید
کرد و بعد از ان بدست مالیدن و بصفات صافی کردن
و جند نوبت دیگر در آب شستن تا ترشی بتمامی باز گذارد
و اگر کسی را مقصود از ان اعتقال طبع بود برگی جند حماض
و شاخی جند بقلة الحمقا در ان بپزند و از انجمله زرشکیه است
و او سرد و خشک است اصحاب مزاج و جگر بغایت گرم را و کسانی را
که حدوث اسهال صفراوی معتاد بود نافع باشد و او از جمیع
قوابض هم از جهت لذت و هم از جهت منفعت افضل است
و خصوصا جون با گوشت دراج یا تیهو یا مرغ خانگی جوان بخته
شود لیکن اصحاب یبس طبیعت را مضر بود و دفع مضرت او
حلوای شکر کند و صنعت او جون صنعت سماقیه است
الا آنک شیره بادام بر برنج مذکور در زیرباج و حصرمیه و رمانیه

درو بکار

درو بکار دارند و از انجمله لیمونیه است و افعال او بحصرمیه
نزدیک باشد لیکن با معده موافق تر بود و او مضرت خمار
دفع کند و بسبب عطریتی که در وست از تقویت دل خالی نباشد
و خصوصا جون جیزی از پوست بیرونی ترنج در ان بخته شود
و صنعت او جون صنعت حصرمیه الا آنک اینجا بر هر یک
رطل از آب غوره نیم رطل آب لیمو اضافت کنند بر سیاق
مذکور و در حصرمیه با تمام رسانند و قطعه دارچینی درست
در ان بجوشانند و اگر حموضت او زیادت باشد بشکر یا عسل
محلا سازند و از انجمله ریباسیه است و او سرد و خشک است
اصحاب مزاج گرم و اسهال صفراوی و معده ضعیف را
نافع بود و لیکن اعصاب و مفاصل را مضرت رساند و باه را
ناقص کند و سعال و خشونت سینه آرد و اصلاح آن بروغن
مرغ کنند و صنعت او بعد از پاک کردن ریباس پس از پوست
و گرفتن آب او بعینه جون صنعت حصرمیه بود و از انجمله حماضیه است
و حموضت او مرکبست از آب ترنج و لیمو و آب غوره و او

سرد و خشکست حدت صفرا را تسکین دهد و خمار را دفع کند و کسانی را که حدوث شرا و ماشرا عادت باشد نافع بود و اصحاب مزاج و دل کرم را موافق باشد و صنعت او چنانست که بستانند مرغ خانگی فربه و از مفاصل قطع کنند و کوشت ران و سینهٔ او را از پوست جدا کرده بصاطور بکوبند کوفتنی نرم بعد ازان بلبقیهٔ اعضا را بشویند و با پیه و روغن مرغ در دیک اندازند و دو عدد پیاز پارچ کرده بران ریزند و قدری آب بدست بران پاشند و یکدرم دانهٔ کشنیز و یکدرم نمک و نیم درم زنجبیل و نیم درم زیره کوفته و بیخته بران افشانند و یک قطعه دارچینی دران اندازند و دو وقیه روغن بادام بران ریزند و چند عدد کل ترنج یا برک تازهٔ او در خرقهٔ سفید پاکیزه بسته دران افکنند و زمانی لطیف بر آتشی نرم تحریک می دهند تحریکی متصل بعد ازان خرقه که کل ترنج درو بسته است از دیک برارند و کوشت کوفته را در دیک ریزند و زمان دیکر تحریک می دهند بعد ازان بستانند آب غوره با آب و کلاب ممزوج

کرده

کرده بران ریزند آن مقدار که بر بالای آن براید و شاخی چند نعناع و سعتر تازه دران افکنند و چون جوشی دو سه براید قدری آب بلیموی خوش طعم بران ریزند و دو عدد یا سه عدد دیکر پیاز پارچ کنند و دران افکنند و چندان بجوشانند که پیاز پخته شود بعد ازان بستانند نیم رطل بغدادی بادام مقشر با کلاب بر سنک بسایند تا مثل نشاسته شود پس سبز بهار را از دیک برارند و بستانند درون ترنج از پوست و دانه پاک کرده پاک کردنی باحتیاط و قدری کلاب بران افشانند و در دیک ریزند و آتش دور کنند و بر بالای دیک دان بکذارند تا از جوش باز ایستند بعد ازان حموضت او را بمقدار بیست درم شکر طبرزد معتدل سازند پس بادام مذکور را دران ریزند و بدان مقدار کافور که اثر او دران ظاهر کردد مطیب سازند و بکذارند تا مرارت او زایل شود چندانک حرارت کمتر شود طعم و لذت او خوشتر باشد

فصل چهارم در بیان احوال قلیه و در بیان متعلقات ایشان

بدانکه قلیه در عرف عام عبارتست از انکه کوشت را

قطعهای متوسط کرده بشویند واز آب براورده باقطعهٔ
دو پیاز و نمکی بقدر احتیاج در دیگ اندازند بی آنک آبی دیگر
باآن اضافت کنند مگر وقتی که گوشت صلب باشد چه آنجا
بدان مقدار آب که تا مرتفع شدن او بخته شدن گوشت
ممکن گردد احتیاج افتد و کیف ما کان چون آب مرتفع شود
تحریکی متصل می دهند تا روغنی که در گوشت باشد بازگذارد
پس اگر بروغنی دیگر احتیاج اضافت کنند و در روغن بریان سازند
بعد ازان از بقول آنچه خواهند بران ریزند و آتش دور
کرده بربالای دیگدان بگذارند تا بقول مثل پیاز ریزه
کرده وغیر آن مائیتی که دریشان باشد بخته شوند
بعد ازان توابل وافاویه برانچ مناسب مزاج و حال باشد
خوش بوی سازند واین را قلیهٔ خشک گویند و با اصحاب
مزاج تر وحشای حامض وکسانی که بتجفیف رطوبات محتاج
باشند موافق باشد وخصوصا چون سرکه وآبکامه وکرویا
باآن ضم کنند چه درین وقت تقویت و تخفیف معده درو

پیشتر باشد

پیشتر باشد و در سرعت انهضام از سایر قلیهای ساده پیشتر
و با آنچه باآبکامه کنند بی سرکه حرارت و یبوست در وی بیشتر
باشد و تلیین طبع و تجفیف بلغم زیادت کند واز قلیها
آنچه در چربی گوشت یا پیه بریان کرده شود بحرارت
و رطوبت مایل بود و غذای او بیشتر و قوی تر باشد لیکن بطی الانهضام
والانحدار بود و آنچه در روغن زیت بریان کرده شود غذای
او بسیار و هضم او زود تر باشد و معده و بدن را فربه تر سازند
و با اصحاب مزاج سرد موافق بود و آنچه بعد از بریان شدن گوشت
در روغن قدری آب بدو ریزند تا اندک شوربای حاصل آید
در رطوبت بیشتر و با اصحاب امزجهٔ معتدله موافقتر باشد
و بالجمله قلیه غذای صالح محمود الاثر ست صحت بر بدن
نگاه دارد و در اکثر احوال و اوقات مناسب باشد
چه او نه مسدد باشد و نه مغلظ و نه منفخ و نه کثیر الوقوف
در معده و امعا و نه کثیر الغذای که موجب امتلای بدن باشد
و نه لطیفی که مورث ضعف او بود و مع ذلک ترکیب او

با اکثر بقول بیشتر باشد بخلاف اکثر الوان اطعمه چه ترکیب
هر یکی از ایشان با بعضی از بقول مناسب باشد و با بعضی غیر مناسب
و از و آنچه با کزر و شلغم و پیاز کنند در حرارت و رطوبت زیادت
باشد و باه را قوت دهد و از جملهٔ اطعمه که فعل و صنعت
او بقلیه نزدیک باشد آنست که گوشت را بعد از آنک
در آب پخته باشند بر تابه بروغنی اندک بریان سازند چنانک
بعضی از رطوبت او تجفیف یابد و آنرا مطنجنه گویند و طبخ او
بنسبت با گوشت پخته بیبوست مایل بود و آنچه در وقت
بریان کردن او بر تابه قدری سرکه و کرویا و دارچینی با او ضم کرده
در حرارت و یبوست بیشتر باشد و خصوصا چون بعوض سرکه
ابکامه کنند و او تلطیف بلغم و تنشف رطوبات معده کند
لیکن تشنگی آرد و اگر گوشت را در سرکه بجوشانند و بعد از آن
مطنجن سازند احداث عطش نکند و از آنجمله طباهجه است که اورا
کباب شامی گویند و آنست که گوشت خام را تنک کرده
در روغن بریان سازند و او در یبوست و بطو هضم و آنچه از مطنجن

بیشتر باشند

بیشتر باشد لیکن غذای او قوی‌تر بود و امّا بریان گرم و ترست
و بعضی گفته اند که در رطوبت و یبوست معتدلست
و در آنک رطوبت او بیشترست با رطوبت گوشتی که در آب
پخته باشد خلافی کرده اند بعضی بر آنند که در بریان رطوبت
کمترست بسبب تاثیر آتش در وی بواسطه و تجفیف
رطوبات او و بعضی گفته اند که رطوبت در وی بیشترست
بسبب تحلیل رطوبات گوشت پخته در آب و بقای
رطوبت در بریان بسبب مانع بودن یبوست از تحلیل آن
و گفته اند که مؤکد این معنی آنست که اگر بریان و گوشت
پخته را روزی دو بدارند طراوت و اشراق در بریان
بیشتر باشد و این دلیلی شافی نیست بل مؤکد یبوست اوست
نه رطوبت چه بقای طراوت و اشراق در بریان بسبب
قلّت رطوبت او تواند بودن و عدم تحلّل و تعفّن آن در ایام
توقّف بخلاف گوشت پخته که بسبب تحلّل و تعفّن رطوبتی
و اشراقی که در وست باطل گردد و بالجمله او غذای بطئ الانهضام است

و غلیظ و کثیر الغذا معده را در کد و تعب انداز د و هضم
و استمرای آن جز معدهٔ کرم قوی و اصحاب ریاضت نکند
لیکن چون منهضم کردد غذای او قوی باشد و بدن را قوّتی تمام
دهد و تولید کوشتی صلب عضلی کند و طبع را قبض کند خصوصا
چون از کوشتی لاغر بود و جربی او خورده شود و باید که چون
بریان را از تنور بر آرند از پوشیدن او و محتبس ماندن بخره درو
محترز باشند زیرا که بدان سبب فاسد کردد و از قبیل
سموم شود چنانک در مقالت دوم در محل خود کفته آید و از
جملهای کوشت برشته که از قبیل بریان بود کردناج است
و آن چنانست که مرغ یا کوشت را بر سیخ کنند و بر آتشی بغایت
نرم می کردانند و تا بتجفیف رطوبت خارجی او احساس
می افتد متصل روغنی بر وی می چکانند تا درو متشرّب شود و بهترین
روغنی درین عمل هم روغن مرغ باشد و بعد از ان روغن بادام
و او کرم و ترست بدن را قوّتی تمام دهد و اصحاب معدهٔ قوی
و ریاضتی بسیار و ابدان متخلخل را نافع بود و معدهٔ ضعیف را

مضر بود

مضر بود و توقّف او دران بسیار باشد و تجرّع آبکامه
بعد از و مصلح او بود و از انجمله کباب است و او بطئ الانهضام
و الانحدار است و غذای او از غذای بریان بیشترست
و بهترین او آنست که از کوشت لطیف رطوبتناک بود
و تمام پخته و آبناک باشد و آنچه غیر ازین باشد توقّف
او در معده و امعا بسیار کردد و مکیدن آب و انداختن
جرم او اولی تر باشد و بالجمله او بدن را قوّت دهد
و کسانی را که از بدن ایشان بفصد یا غیر آن خون بسیار مستفرغ
شده باشد یا منی بسیار خرج شده نافع بود و لیکن بسبب
بطو هضم طبیعت تا آخر هضم او در معده بد و اشتغال نماید
بل پیش از هضم بتغذیه مبادرت کند و اکثر اجزای او غیر منهضم
باقی ماند و بدن را از جملهٔ او غذای کافی برسد و از آنست که اطبّا
اصحاب سمن مفرط را بکباب تغذیه فرمایند و اکر او را
در سرکه و نمکی بقدر احتیاج نقع کنند و بعد از ان کباب کنند
هضم او زود تر کردد و باید که بعد از تناول بر آشامیدن

آب بسیار درست نکنند مگر بتجرع یا امتصاص وقتی که ازان
گزیر نباشد

فصل پنجم در بیان احوال جوذآبها

بدانک جوذآب عبارتست از اشیایی که در تنور زیر برنج بریان
یا مرغ یا بط بدارند و به پارسی آن را زیربریان گویند و انواع او
بسیارست وازانجمله جوذابیست که از نان سازند واو گرم
وترست غذای بسیار دهد واز معده بزودی منحدر گردد
وخونی صالح ازو حاصل آید بسبب تمامی نضج او که او نانی
پخته است که دیگر بار نضج یابد واو مردم لاغر وخشک
مزاج را موافق باشد وسعال وخشونت سینه وقصبهٔ شش را
نافع بود وطبع را تلیین دهد لیکن تولید سده وریگ گرده ومثانه
کند ومصلح او شکر یا عسل باشد وصنعت او چنانست که بستانند
نان سپید در آب یا در شیر ثرید کنند وبگذارند تا منتفخ گردد وبعد ازان
بیارند تابه یا ظرفی دیگر که این معنی را شاید واول یکتا نان
تنک را دران نهند وثرید مذکور بر بالای آن نهند وقدری روغن
بران ریزند ونانی تنک دیگر ودر تنور نهاده مرغ مسمن بران آویزند تا بریان شود

پس

پس با شکر یا عسل تناول کنند وازانجمله جوذآب موزست
واو گرم وترست آب منی بیفزاید وادرار بول وتلیین طبع کند
وخشونت سینه را نافع بود ولیکن عسر الانهضام بود وشکر اصلاح
آن کند وصنعت او چنانست که بستانند موزی خوب که هنوز
در وصلابتی باشد وتمام برسیده باشد وپوست ازو پاک کنند
وقطعه قطعه کنند بعد ازان بیارند خمیر رقیق از آرد میده
بر طریق خمیری که از برای قطایف کنند وموز را دران اندازند
وازان بیرون آرند وبر چیزی مشبک نهند تا ازو آنچه چکیدنی
باشد بچکد بعد ازان روغن کنجد را در جوش آورده دران
اندازند وچون خمیر سرخ شود برارند ودر حلابی از شکر
طبرزد اندازند وازان برارند ودر شکر طبرزد سوده اندازند
بعد ازان در ظرفی جوذآب نهند ویک نان تنک زیر
ویکی بالای آن نهاده در تنور نهند ومرغی فربه بران آویزند
وازانجمله جوذآب خربزه است واو معتدل مایل برطوبت است
ادرار بول ومنی کند لیکن سریع الاستحاله بود وخون را متعفن گرداند

واصلاح آن بتناول حموضات کنند پیش ازان یا بتناول میوهای
ترش بعد ازان وصنعت او چنانست که بستانند خربزهٔ
که هنوز تمام رسیده باشد و پوست و درون او پاک کرده
بر سیاقی که جوذاب موذ ذکر رفت عمل کنند وازان جمله
جوذاب قطائف است واو گرمست و معتدل در
رطوبت و یبوست اصحاب تعب وکسانی را که بر سواری
وشکار کردن مداومت نمایند نافع بود لیکن از مداومت آن
خوف عفونت اخلاط بود واصلاح آن به سکنجبین کنند
وصنعت او چنانست که بستانند قطائفی که از بادام وشکر
ساخته باشند و بر نهج مذکور در تنور نهاده مرغی فربه بران
آویزند واگر خواهند بستانند نان قطائف و در ظرف جوذاب
با روغن بادام تعبیه کنند بعد ازان بقدر حاجت شیر بر بالای
آن ریزند و شکر طبرزد سوده بران پراکنند و بر مثال مذکور عمل کنند
واگر بجای روغن بادام روغن گاو یا روغن جوز یا نارجیل کنند بد نباشد
وازانجمله جوذاب خشخاش است وآن معتدل مایل برطوبت است

سعال

سعال و سهر و خشونت سینه و شش را نافع بود و همچنان
کسی را که از دماغ او مادهٔ تیز رقیق در حلق و سینه نازل شود
لیکن معده و امعای ضعیف را مضر بود واصلاح آن بقوابض و مقویات
احشا کنند چون سیب و به و مانند آن وصنعت او چنانست
که بستانند یک جزو شکر سفید واز و جلابی رقیق سازند
و ربع آن آرد میدهٔ سفید دران حل کنند و نصف وزن آن
آرد خشخاش سوده دران ریزند و بآتش معتدل بجوشانند
تا پخته شود بعد ازان قدری زعفران دران حل کنند
و میان دو نان چنانکه ذکر رفت تعبیه کنند و بر سیاق
مذکور جوذاب سازند وازانجمله جوذاب خرماست واو
گرمست مایل به یبوست بدن را فربه سازد و باه را زیادت کند
و طبع را تلیین دهد و اصحاب قولنج و امراض بارد را نافع بود
لیکن خون را کدر سازد و تولید سدد کند و اصحاب امراض جگر و سپرز را
زیان دارد واصلاح آن بتناول انار میخوش کنند پیش ازان
وصنعت او چنانست که بستانند یک رطل خرما

ودر دو رطل ونیم آب بجوشانند تا پخته شود بعد ازان بدست
بمالند مالیدن تمام پس ازآن درچیزی فراخ چشه بگذرانند
وسی درم شکر طبرزد سوده وسی درم درون نان ریزه کرده
وپانزده درم عسل مصفّی ودانگی زعفران در گلاب حل کرده
بران ریزند وبرآتشی نرم نهاده تحریک می دهند تا پختن
نزدیک شود بعد ازان میان دو نان تغبیه کرده جوذاب سازند
ومرغی یا بطی فربه بالای آن درآویزند وازانجمله جوذاب
نارجیل است بدن را فربه سازد ودر تقویت باه بغایت باشد
وصنعت او چنانست که بستانند پنجاه درم نارجیل مقشّر
ونرم بسایند وپنجاه درم درون نان میده با آن بمالند وصد درم
شیر تازه با آن خلط کنند وصد درم شکر طبرزد سوده یا عسل مصفّی
بران ریزند ومثل جوذاب مذکور بطی یا مرغی فربه بران آویزند

فصل ششم در بیان احوال هریسها

بدانکه هرچند از
انواع حبوب در بعضی بلاد بانواع هریسها سازند امّا ازو
دراکثر بلاد مشهور ست واطبّا آنرا در ترکیب ذکر کرده اند

جهار صنف است وازان جمله هریسه ایست که از گوشت
وگندم فقط کنند واو گرم وتر است وبطی الانهضام غلیظ کثیر الغذا
وچون اورا از گوشتی لطیف چون گوشت مرغ یا گوشت
گوسفند جوان فربه سازند وهضم او در معده مشکل گردد
وغذایی که ازو حاصل آید بد نباشد بل از موافقترین غذاست
مردم معتدل المزاج جیّد الهضم را وخصوصا در اوقات
وبلاد بارده وهمچنان اصحاب کدّ وریاضت را چه در معدهٔ
ایشان هضم او تمام شود وبدن را فربه وقوی سازد وباه را قوّت
دهد وآب منی بیفزاید ودر غیر ایشان هضم او دیر ودشوار باشد
معدهٔ ضعیف را مضرّت رساند وتولید فضلات غلیظ
بسیار واحداث سدّه وحمّیات واوجاع مفاصل واورام
کند ومورث ریگ گرده ومثانه وکرم معده وامعا بود وتناول
آنکامه وفانید وزیره بعد ازان بعضی از مضرّت تها اورا باکم آرد
وصنعت او چنانست که گندم را از شوایب غریبه پاک سازند
واوّل بآب گرم بشویند بعد ازان بآب سرد ویک ساعت

بکدارند تا خیسیده شود و بعد از آن بکوبند و دیگر باره با آب گرم بشویند
و در سایه خشک کنند و همچنین چند نوبت می شویند و خشک
می کنند پس دیگر باره قدری بکوبند و بدست بمالند مالیدنی
بسیار تا پوست بتمامی از و دور شود و دیگر بشویند شستنی
تمام پس بستانند ازین گندم شسته یک جزو از گوشت
دو جزو و باده جزو آب در دیگ کنند و بجوشانند و کفک
آن بردارند بعد از آن نیم جزو دنبه با چربی گوشت و بقدر
حاجت نمک و قطعهٔ چند دارچینی در افکنند و دیگر باره بجوشانند
و کفک بردارند بعد از آن اگر تنوری باشد در تنور نهند و چون گوشت
مهرا شود بکفچه که از برای آن مهیا باشد بمالند و بسلامت
مبدل دهند نه با نعقاد چه شدت انعقاد موجب زیادتی
غلظ او گردد و اگر بر دیگ دان سازند البته بگوشتی لطیف
چون مرغ جوان و امثال آن باید و روغن هم از روغن ایشان باید
که بعد از برداشتن کفک بتمامی میان دیگ و سر پوش او
خمیر در ارند و بالای دیگ را بپوشند و شش ساعت یا بیشتر

بکدارند

بکدارند و بعد از آن بر سیاق مذکور با تمام رسانند و باید که
روغنی را که بر بالای دیگ هریسه بر آمده باشد از و بر دارند
و در وقت مالیدن هریسه بتدریج در خورانند چه این معنی
از برای تصرف طبیعت در و بهتر از ریختن روغن باشد
بر بالای او علاج و از انجمله هریسهٔ بشیرست
و او در تولید خونی متین و تسخین و تقویت بدن قویتر باشد
و همچنان در رسانیدن مضرات مذکوره و صنعت او بعینه
چون صنعت هریسه است که ذکر رفت الا آنکه
بعد از برداشتن کفک بر هر جزوی از گندم چهار جزو شیر تازه
اضافت کنند و هر آینه از برای افنای مائیت آتش او
زیادت باید و از برای رعایت احتراق او در قعر دیگ
احتیاط بیشتر و از انجمله هریسهٔ برنج است و او معتدلی
مایل برطوبت است بهضم و استمرای و از هریسهٔ گندم زود تر
باشد و غذای او کمتر بینه و ششش را موافقتر بود و صنعت او آنست
که بستانند از گوشت و برنج هر یکی جزوی و اول گوشت را

در آب بجوشانند چندانک کفک او بتمامی بر دارند بعد ازان
باقدری عود و چند قطعه دارچینی و بقدر حاجت نمک بجوشانند
تا تمام پخته و مهرا شود و از آب او چیزی باقی بماند
بعد ازان برنج را جداگانه در شیری بسیار بپزند تا نیک
پخته شود پس گوشت را ریزه کنند ریزه کردنی بغایت
و بر برنج پخته اندازند و چنانچه رسمست بمالند بعد ازان
روغنی که مناسب بود اضافت کنند یعنی اگر هریسه از گوشت
گوسفند باشد روغن دنبه با چربی گوشت کنند و اگر بگوشت
مرغ بود روغن مرغ یا روغن بادام و از انجمله هریسه ابیست که اورا
بتازی مهلبیه گویند و او در حرارت و رطوبت باعتدالست
صحت را بر ابدان معتدله نگاه دارند و در و نه قبضیت
و نه تلیینی ذهن را صافی کند و خوابهای خوش آینده نماید
لیکن مردم صفراوی مزاج را مضر بود و اصلاح آن بتناول
حصرمیه کنند پیش ازو و صنعت او بعینه چون صنعت
هریسهٔ برنج است که بگوشت مرغ سازند الا آنک

بعد از

بعد از تمامی نضج او و پیش از مالیدن آمقدار شکر طبرزد
سوده که احتمال آن کند اندک اندک بران می پاشند و می مالند
تا مالش او تمام شود و بعد ازان سر پوشیده زمانی بگذارند
تا قرار گیرد و بعد ازان بر دارند **فصل هفتم**
در بیان احوال مزوّرات بدانک مزوّر هر طعامی را
گویند که در وی چیزی از لحوم نباشد بل بروغنی یا بشیرهٔ یکی
از لبوب کنند از برای رنجوران و این لفظ مشتق است
از تزویر زیرا که ترکیب و ترتیب آن
اصحا مشابه کرده و مرضی بدان رغبت نماید و تزویریست
که با ایشان کرده میشود   و اکثر مزوّرات آنست
که از بسیاری ازان خونی اندک حاصل آید همانا که
در امر تغذیهٔ ایشان تزویری میرود و ترکیب آن یا از
بقول فقط بود یا از حبوب فقط یا از بقول و حبوب
امّا آنچه ترکیب آن از بقول فقط بود و آن غالبا از بقول
بارده کنند چون اسفاناج و قطف و بقلة الحمقا و بقلة الیمانیه

وغیره آن جون باآن چیزی از حموضات منضم نکردد درامراضی
که از حرارت و یبوست باشد جون حنای محرقه وغب خالصه
و مانند آن وقتی که دران به تلیین طبع احتیاجی زیادت نباشد
مستعمل بود وآن امراض سینه و مثانه را نافع بود و جون
با بعضی از حموضات که در ایشان اطلاق طبع مثل تمر هندی
وآلو و مانند آن ترکیب کرده شود درهمین امراض مذکوره وقتی
که به تلیین طبع احتیاج باشد مستعمل بود و جون با بعضی
از حموضات قابضه مثل زرشک و ناردان وآب غوره
وسماق وامثال ایشان مرکب باشد درهمین امراض مذکوره
وقتی که به تلیین طبع و حبس اسهال صفراوی و دموی احتیاج باشد
بحسب قلت و کثرت احتیاج بر ترتیب مذکور مستعمل بود
وبالجمله انواع مزورات که از بقول وحوامض کنند از اسفاناخ
بنا دور باشد و حدت خون و صفرا را تسکین دهد لیکن
با امراض سینه و کرده و مثانه موافق نباشد نه بسبب تخشین
و تقطیعی که در حموضاتست واما آنچه ترکیب آن از حبوب فقط

بود یا از نفس حبوب بود یا از آرد ایشان واز حبوب آنچه
مزورات مرضی را شاید جوست و نخود و عدس و ماش
و برنج در بعضی بلاد که عادت بر تناول آن جاری باشد
رانغوا دیا مرکب بعضی با بعضی بحسب اقتضای حال
و تفاوت احتیاج بهر یکی از آن و در فصول گذشته
احوال این مذکورات و منفعت و مضرت هر یکی و کیفیت
صنعت آشهای ایشان مذکورست الا آنکه در مزورات
گوشت نباشد چنانک ذکر رفت و آنچه ذکر آن
اینجا مناسبتر باشد نخودآبست که در امراض بارده جون فالج
ولقوه وغیر آن از امراض بلغمی بکار دارند واز تولید منی و ادرار
بول و حیض و اخراج جنین کند لیکن گرده و مثانه واصحاب
صفرا را مضر بود وصنعت او جنانست که بستانند پیاز
مقشر ریزه کرده و کشنیز تازه کوفته و در روغن زیت تازه
یا در روغن کنجد بریان کنند بعد از ان نخود مقشر و بقدر احتیاج آب
بران ریزند و بجوشانند و کفک آن بر دارند و جون نخود

بجهة شوربه و آرند و اما آنچه ترکیب آن از آرد و حبوب
کنند یا رشته و ماهیچه باشد که بروغن یا شیر یکی از لبوب پزند
و بعضی از حوامض بحسب اقتضای حال با آن ضم کنند و یا آرد ماله
باشد که آنرا بتازی حسو خوانند و ترکیب آن از آرد و میده و نشاسته
و شیرهای بادام یا خشخاش کنند بشکر محلا کرده یا غیر محلا
و از جملهٔ آن حریره است و صنعت او چنانست که بست درم
آرد میده و پنج درم نشاسته را در قدری آب حل کرده چنانک
جمیع اجزای آن متساوی گردد و بعد از آن با دو رطل بغدادی
آب و ده درم شکر طبرزد و بیست درم روغن بادام ضم کرده
با آتش نرم بپزند و گاه باشد که بعوض آب شیرهٔ تانج کنند لیکن بی
نشاسته و این حریره سعال و امراض شش و سینه را نافع بود و اصحاب
تعب را فایده دهد و مادهٔ نزله را از ریختن بسینه منع کند
لیکن کسی را که در اجزای قصبهٔ شش ستح باشد مضرت رساند
و دفع مضرت بتناول زنجبیل مربا کنند بعد از و و باشد که حریره
از آب سبوس و شیر و شکر کنند و از آن نیز همین منافع حاصل آید

و باشد

و باشد که از کشنیز و روغن بادام و ترنجبین و اندکی نشاسته
کنند و آن با اصحاب مزاج گرم و سعالی که از حرارت باشد
نافع بود و باشد که از شیرهٔ خشخاش و تخم خرفه و شکر سفید کنند
و آن اصحاب نزلات تیز و قروح شش و سینه را نافع بود
و از جملهٔ اشیائی که درین محل مناسبت دارد سویق است
که بپارسی آنرا پست گویند اما پست گندم گرم و خشک است
در درجهٔ اول و چون او را در آب تر کنند به برودت مایل شود
و تسکین حرارت معده و حشای رطب را نافع بود ولیکن
بطئ الانحدار بود و نفاخ و چون او را بآب گرم بشویند
و شکر با آن ضم کنند مضرت او مندفع گردد اما پست جو
سرد است و بخشکی مایل تبرید او زیادت از تبرید پست گندم
تر کرده بود و چون او را در آب تر کرده فی الحال تناول کنند
طبع را قبض کند و اسهال صفراوی را نافع بود و چون بعد از زمانی
خورده شود تلیین طبع کند و او منفخ است و مصلح او شکر باشد
و اما از مزورات آنچه ترکیب آن از حبوب و بقول باشد

حال او بحسب اقتضای حالات واحتیاج بکثرت
وقلّت تغذیه مرضی ومقصود از افعال هر یکی ازان متفاوت
باشد وترکیب آن بحسب هر حالی بحدی وقیاسی پس
طبّی میسر گردد وزیادتی سخن دران تطویل کلام بود

باب یازدهم

در حلواها واین باب مشتملست بر سه فصل فصل اوّل

در بیان کلام کلّی در جمیع حلاوا بدانکه جمیع شیرینیها
صدیق طبیعت باشد بسبب مشابهت ایشان در طعم
با غذای حقیقی که آن خون حقیقیست الّا از ایشان آنچه حلوی
صرف و در حلاوت بغایت باشد چون خرما و عسل
ومانند آن تشنگی او بیشتر و در احتراق خون قویتر باشد و آنچه با حلاوت
او دسومتی ممتزج باشد چون انواع معقودها و پالودها و سایر حلاواهای
که با دسومات ولبوب کنند غایلهٔ ایشان در احداث حرارتی
قوی کمتر باشد چه دسومات کسر حدّت حرارت ومنع سورت
حلاوا کند واگرچه این نوع از حلاوا بسبب دسومت در جرم او

برمعده

برمعده ثقیل باشند وآبی که بعد از وخورده شود مداخلت
ومزاحمت آن در ورود وی بیشتر نگردد وتسکین حرارت
او نکند واز حدوث مضرّتی ازان ایمن نتوان بود بخلاف
سایر حلاوائی که دریشان دسومتی نباشد لیکن چون
منهضم گردد غذای پسندیده وبسیار دهد وبالجمله
جمیع انواع حلاوا مسخّن بدن ومولد خون ومنی وملیّن طبع بود
وبا شش وحلق وسینه موافق باشند وبدنرا فربه سازند وجوهر
دماغ را زیادت کنند وبباید دانست که هر غذای غلیظ
لزج که حلاوتی با آن مختلط گردد واحداث سدّهٔ جگر وسپرز
بزودی کند وخصوصا چون دریشان ورمی یا جساوتی باشد
چه طبیعت آنرا بسبب لذاذت وصداقت بیش از هضم
جذب کند واو در شعبهای عروق جگر مزدحم ومجتمع
گردد وازانست که از جمیع طعامهای چرب وشیرین
بزودی سیری حاصل آید زیراکه چون بسبب اشتیاقی
که طبیعت را بدوست اورا از معده بزودی جذب کند

و بدان مشتغل گردد به آینه قوت جاذبهٔ معدی را
از جذب ساکن گرداند و شهوت طعام که آن عبارتست
از توجه معده بجانب بالا مندفع گردد و نیز آنک مثال
این اطعمه در معده بزودی منبسط و منتفخ گردد و اندکی
ازان بسیار شود و معده ازان ممتلی و از مضرتی که از تناول
آن متصور باشد احداث تخمه است و تولید ریگ
و سنگ گرده و مثانه و اعتقال طبع و خصوصا چون
آرد نشاسته کنند و از و آنچه از عسل کنند مضرت او
کسانی را که احشای ایشان از سدد بسلامت باشد کمتر
بود لیکن اسخانی قوی کند و آنچه از شکر سفید کنند تسخین
او کمتر باشد و آنچه از عسل و شکر آمیخته کنند میان این دو متوسط
بود و خصوصا چون با آن چیزی از لبوب و روغن باشد
و بهترین لبوبها از برای حلوا بادامست بسبب حلاوت
و تفتیحی که در وست و قلت تسخین او بدنرا و بهترین روغنی
که از حلوا سازند روغن بادامست و بعد ازان روغن کنجد

اما آنچه

اما آنچه از روغن نارجیل و جوز و پسته کنند حرارت او زیادت
باشد و خصوصا با عسل کنند **فصل دوم در بیان حلواهای مشهور**
و ازان جمله پالوده است و او بطی الانحدار از کثیر الغذاست
و از و آنچه از شکر سفید و روغن بادام کنند باعتدال مایل بود
شش و سینه را مناسب بود و کسانی را که بسبب احتمال
مشقات امراض ابدان ایشان را تقشف و ذبول حاصل
آمده منفعت رساند لیکن ادمان آن مورث سدهٔ جگر
باشد و تناول سکنجبین بعد ازان دفع آن مضرت کند و آنچه
از عسل کنند مشایخ و مردم پیر و مزاج را موافق باشد و ایشانرا
باصلاح آن احتیاج نباشد **و از آنجمله قطایف** و او غلیظ آب
و کثیر الغذا و از و آنچه بخور کنند مسخن بود و در دهان بثرات باوید آرد
و خصوصا چون جوز را بکنند با مشایخ و مردم پیر و مزاج را موافقتر
از بادام باشد **و ازانجمله لوزینه است** و انفعال او بتطایف
نزدیکست و بر معده ازو به بسیاری سبکتر باشد شش
و سینه و گرده و مثانه را نافع بود **و ازانجمله جلابیه است**

و او بطئ الانحدار است و از و خونی مختلف القوام حاصل آید
و از و آنچه نضج او کامل باشد و در وعسل بسیار بکار دارند و وقوف
او در معده و امعا کمتر شود و جگر و سپرزی را که در یشان ضعفی
و المی نباشد موافقتر از آن باشد که بشکر سازند و چون او را از
خمیری در غایت لزوجت سازند درین مذکورات
مضرت او قویتر باشد **و ازانجمله حلوای برنجست** و او را بتازی
بهط گویند و او غلیظ و بطئ الانحدار و نفاخست لیکن چون منهضم گردد
بدنرا قوتی بغایت دهد و خون و منی را زیادت کند و خشونت
سینه را نافع بود و خصوصا چون با شیر سازند و باید که پیش
از تناول آن از تناول اطعمهٔ غلیظ و ترش مجتنب باشند
و از برای استعانت بر هضم آن خوابی دراز اختیار کنند **و ازانجمله**
ناطف است و او را قبیطه نیز گویند و آن حلوایی باشد که عسل
یا شربت شکر را بقوامی قوی رسانند و بعضی از لبوب مقشر با آن
خلط کنند و از و آنچه با جوز و عسل کنند بغایت گرم باشد تولید صفرا
و احداث صداع کند جوانان و اصحاب مزاج گرم را مضر بود

وبامشایخ

و با مشایخ و اصحاب مزاج سرد موافق باشد و آنچه با بادام
کنند حرارت او کمتر باشد و با اصحاب سعال رطوبتی موافق بود
و آنچه از ترانگبین سازند با سعال و سینه موافقتر و باعتدال
مایل تر و خصوصا چون با بادام یا خشخاش کنند و آنچه با پسته
و عسل سازند با کسی که در شش و سینهٔ او خلطی بلغمی مجتمع باشد موافق بود
و همچنان با کسی که او را درین مواضع مذکوره سدّه باشد لیکن بدنرا
تسخین قوی کند و آنچه با کنجد کنند غذای او بیشتر باشد و شش و سینه را
موافق بود و اصحاب سعال را منفعت رساند لیکن در و ثقل
و وخامتی باشد معده را سست کند و آنچه با جلغوزه کنند غذای او
بیشتر باشد لیکن عسر الهضم بود و تحمّل آن جز معدهٔ قوی نکند و چون
هضم او تمام گردد تولید خونی صالح کند باه و منی را بیفزاید
و بدنرا فربه سازد و آنچه از عقید انگور سازند اسخان او کمتر باشد
و بالجمله انواع ناطف بنسبت با سایر اصناف حلاوتی که در یشان
روغن و آرد و نشاسته باشد سریع الهضم و الانحدار بود و با کسانی که
ایشان را بکثرت تغذیه احتیاج نباشد و چون کیفیت صنعت

این مذکورات شهرتی دارد بذکر آن احتیاج نیفتاد والله اعلم

فصل سیم در بیان احوال حلواهای غیر مشهور

که اطبا ترکیب آن از برای حصول منافع چند کرده اند صنعت حلوای شکر دماغ را قوت دهد و بدن را فربه سازد و ناقهان را نافع بود بستانند یک رطل بغدادی شکر طبرزد و ربع آن آب بران ریزند و بآتش نرم بقوام رسانند چنانکه منعقد گردد و بر سنگی مسطح که بروغن بادام چرب کرده باشد فرو ریزند و دو وقیه بادام مقشر نیم کوفته با آن خلط کنند پس بران سنگ تنک سازند و بگذارند تا سرد شود و بردارند صنعت حلوای دیگر که گرده را قوت دهد و تولید منی کند و باه را بیفزاید بستانند دو رطل روغن کنجد تازه یا روغن گاو خوشبوی ساخته و در پاتیله پاکیزه کنند و یک رطل و نیم آرد میده بران ریزند و بآتش نرم بجوشانند و تحریک دهند چندان که اثر بریان شدن در وی ظاهر گردد و بعد ازان یک رطل آب و سه وقیه گلاب که یکدرم زعفران دران حل کرده باشند بران ریزند و جوشی چند

بدهند و بعد ازان سه رطل عسل مصفی بران ریزند و باستمام حرکت می دهند تا روغن باز گذارد پس یک کف خشخاش و بیست درم پسته مقشر نیم کوفته برو ریزند و خلط کنند بعد ازان بر سنگ مسطح که بران شکر طبرزد سوده پراکنده کرده باشند تنک سازند و بر بالای آن نیز قدری ازان نثر کنند صفت حلوای دیگر غذای بسیار دهد و گرده را قوی سازد و باه را زیادت کند و بدن را فربه سه رطل آب را باده درم گلاب و یک رطل روغن کنجد در پاتیله کنند و جوشی چند داده دو رطل آرد میده بتدریج بران ریزند چندانکه نیک مختلط و متساوی الاجزا شود و تحریک می دهند تا بسرخی گراینده گردد و بعد ازان چهار رطل شکر طبرزد سوده بران ریزند و تحریک می دهند تا پخته و منعقد گردد و بردارند صنعت حلوای بی آرد اصحاب امزجه بارده را نافع بود سه رطل شکر طبرزد سوده را با سه وقیه گلاب در پاتیله پاکیزه ریزند و بآتش نرم دران بقوام رسانند چنانکه چون سرد شود

منعقد گردد و بعد ازان یک رطل بادام شیرین مقشر که نرم
سوده باشند و بار دو پرزی فراخ چشمه بیخته ریزند و تحریک
دهند تا بخته شود و بعد ازان بر سنگی مسطح ریزند که ربع رطل شکر
سوده بران پراکنده کرده باشند و بر بالای آن نیز ربع رطل
ازان پراکنده کنند صفت حلوای دیگر غذای بسیار دهد
و معده را قوی سازد دو رطل شکر را در گلاب حل کرده
در پاتیله کنند و ربع رطلی نشاسته حل کرده دران ریزند و باتشی
نرم بقوام بیرسانند و تحریک می دهند تا منعقد گردد
و بعد ازان اندک روغن بخورانند و پیش ازانکه
بسرخی مایل گردد فرود آرند صفت حلوای دیگر دل و معده را
قوت دهد و بدن را فربه سازد بادام مقشر را بغایت
نرم بسایند و بقدری مشک و اندکی کافور مطیب کنند
وازان حلقها سازند و در خمیر زلابیه اندازند تا ازان عطایی
برو ملبس گردد و انرا بخار بر آورده در روغن جوشان اندازند
و چون سرخ شود بر آرند و در عسلی گرم کرده اندازند

صفت

صفت عصیدهٔ خرما گرده را قوت دهد و آب منی
بیفزاید و باه را زیادت کند چهار رطل خرمای منقا را با سه رطل
آب صافی کرده در پاتیله کنند و باتشی نرم بجوشانند تا آب
بتمامی منتشف گردد و بعد ازان یک رطل دیگر آب
بران ریزند و جوشی دو سه داده از آتش فرود آرند و چون
حرارت او باعتدال آید بدست بمالند و بار دو پرزی
فراخ چشمه بپالایند پس پاتیله را پاکیزه بشویند و خرمای
مصفا را دران ریزند و یک رطل و نیم شکر سوده و یک
رطل عسل مصفی و نیم درم زعفران در گلاب حل کرده دران
ریزند و نیک خلط کنند بعد ازان بستانند مغز نان میده و بدست
بمالند تا بغایت ریزه شود و بار دو پرزی فراخ چشمه به پیزند
وازان بقدر کفایت در پاتیله ریزند و تحریک می دهند
تا بخته شود و اگر بعد ازان به پسته و بادام مقشر تزیین دهند
روا باشد صفت حلوای که او را خشخاشیه گویند واو گرم و تر است
خواب آرد و غذای بسیار دهد و باه را بیفزاید و سعال

وحرقت البول را نافع بود بستانند گوشت بره واز استخوان
وپوست جدا کنند وبا دارچینی وزنجبیل در روغن بجوشانند
وچون پخته شود بر سر یک رطل ازان یک رطل ونیم
آب ویک رطل ونیم عسل مصفّی یا شکر سفید اضافت
کنند وبآتشی نرم جوشانند وتحریک میدهند تا نیک مختلط
ومتحد گردد وبعد ازان نیم رطل آرد میده بتدریج بران
پاشند وتحریک می دهند تحریکی بسیار متصل تا پخته
ومنعقد گردد وبعد ازان سی درم خشخاش تازه سوده بران
پاشند وبا آن خلط کنند واگر خشخاش تازه یافت نشود
خشخاش خشک را در آب بجوشانند بعد ازان بسایند
وبران ریزند وبعد ازان بزعفران رنگ دهند وبردارند
پس روغن بادام یا روغنی که مثل آن باشد بران
ریزند وبکار دارند **صنعت حلوای دیگر که آنرا خبیص گویند** حرت ازو
او از پالوده کمتر باشد وبا دماغ موافق بود وباه را قوت دهد
وسینه وشش را منفعت رساند لیکن با معده موافق نباشد

ودرو

ودرو بزودی فاسد گردد وجگر را که درو غلظ وحرارتی
باشد مضر بود بستانند مغز نان میده بدست بمالند تا بغایت
نرم ومتفتت گردد وپس نیم رطل روغن بادام یا روغن کنجد
تازه در پاتیله کنند وبجوشانند بعد ازان یک رطل
شکر طبرزد وکوفته وبیخته بران ریزند وتحریک
می دهند تا مختلط گردد وپیش ازانکه خشک ومنعقد گردد
فرود آرند وبر طبقی که شکر سوده پراکنده کرده باشند
تنک سازند وبر بالای آن شکر سوده پراکنند ودر بعضی
از مردمان بعوض روغن شیر تازه کنند وبعضی با روغن یک وقیه
گلاب ضم کنند **صفت خبیصی که از کدو سازند** بستانند کدو
وپوست ودرون آن پاک سازند ودر آب بجوشانند
تا پخته شود وبعد ازان بر طبقی کنند ومنحرف بنهند تا آب ازو
پالوده گردد وبعد ازان در هاونی از سنگ بسایند وبپالایند
تا آبی که درو باشد بتمامی منتشف گردد وبعد ازان بستانند
یک رطل روغن کنجد ودر پاتیله کرده بجوشش آرند

بعد ازان یک رطل آرد میده با یک رطل ازین کدوی مذکور دران ریزند و تحریک دهند چندانی که روغن باز گذارد و بعد ازان بردارند و اگر از شکر سازند زیره و بالای آن بر مثال مذکور شکر طبرزد سوده که با اندکی از کافور مطیب ساخته باشند پراکنده کنند

صفت خبیص گزر تسخین و ترطیب بدن کند و باه را قوت دهد بستانند گزر و پاک کرده بجوشانند بعد ازان اندرون او که سخت باشد بیرون آرند و بکوبند یا ریزه ریزه کنند و بر طریق مذکور در خبیص کدو ترتیب دهند

صفت خبیص سیب و به و امرود تبرید بدن کنند و اصحاب معده ضعیف را نافع بود بستانند ازین مذکورات هر کدام که خواهند و پوست آن باز کنند و در خمیر نهاده در تنور بر مثال نان بپزند پس بیرون آرند و دانهٔ او و آنچه بدان ملتصق باشد ازان پاک سازند و بکوبند و بر نهج مذکور در خبیص کدو باتمام رسانند

باب شانزدهم در مشروبات از آب و شراب و متعلقات آن

واین باب

واین باب مشتملست بر هشت فصل

فصل اول

در بیان کلام کلی در احوال آب بدانکه در عرف جمهور عادت بران جاریست که هرچه آشامیده شود آنرا شراب گویند لیکن شراب حقیقی چیزی باشد که بطبخ بسیار ازو چیزی که قابلیت انعقاد داشته باشد باقی نماند بل جمیع آن به بخار متصاعد شود و ازو طعمی یا کیفیتی دیگر محسوس نگردد و چنانکه از احوال آب محسوس و مشاهد است و هر چیزی که بطبخ ازو ثفلی باقی ماند یا ازو چیزی منعقد شود و بطعام نزدیکتر از شراب باشد و بدو ماننده تر از آب بود و مثل انواع شیرها و آب میوه ها و سایر مشروباتی که از حبوب و غیر آن سازند و اگرچه امثال این مشروبات در بعضی احوال قایم مقام آب باشد لیکن اصل جمیع اشربه آب بود و او شراب حقیقیست مشترک جمیع حیوانات را و احتیاج بدو در امر حیات بدن و قوام چون احتیاج بغذا است بل کمال فعل هر یکی از ایشان در بدن جز بدیگری تمام نشود و چه آب جسمی بسیط است

وغذائیت را نشاید زیرا که جزو مرکب سیم مرکب تواند بود
واستعمال او از برای ترقیق غذا و بدرقهٔ اوست وجمیع اطعمه
اجسام ارضی اند یعنی غالب بر ایشان جوهر ارضیت
وحصول قابلیت هضم و نفوذ در مجاری ضیقهٔ ایشان را جز بواسطهٔ
جوهری رقیق سیال که ترقیق و تسییل اجزای ایشان کند
واز برای این دو امر مذکور مهیا کرده اند تا فعل قوت هاضمه
معدی در آن باتمام رسد و بجانب جگر مندفع شود و در انجا
بخون مستحیل شده غذای جمیع بدن گردد و ممکن و متصور نباشد
پس حاجت بآب از ان وقت که غذا به بدن وارد شود
تا آن وقت که بجمیع اقاصی بدن واصل گردد و جزو بالفعل
هر عضوی از اعضا شود از برای تلطیف و بدرقهٔ او دایم مستمر باشد
وبعد از ان چون بدن از وی مستغنی شود بعضی به بخار حنی و بعضی
بعرق مندفع شود و بعضی برجع قهقرا بجگر باز گردد و از آنجا
بگرده و آلات بول منجذب و مندفع گردد تا در مثانه حاصل آید
وچون مثانه از ان ممتلی گردد بقوت دافعه و اعانت قوت

اخباری

اخباری از مثانه مستفرغ شود و از انست که بول کسی که
در شب دست یا پای بحنا خضاب کرده باشد رنگ گیرد
بسبب مصاحبت در شب با حنا در اطراف اعضا و انفعال
وانصباغ او از ان پس بنا بر مقدمات واجب است
که شرابی که موافق این غرض مذکور باشد اعنی تسییل غذا و ترقیق
او در عروق آبی صافی باشد نه شرابی دیگر و آنرا غیر ازین
منفعت شریفه منافعی چند دیگرست و آن نگاه داشتن
رطوبات اصلی بدنست بر و نضارت لون و ترطیب
وتبرید بدن و تسکین عطش و حرارت احشا و منع غذا از احتراق
وکسر سورت و حدت حمیات و منع عفونت اخلاط
وادرار آن بسبب ترقیق و تعدیل ناریّت معده چنانک
مناسبت با دل و اعانت ترویح دل و منع تصاعد ابخره
بدماغ وخصوصا چون آبی سرد بود

فصل دوم

دربیان احوال آبها از جهة جودت و رداءت و جمهور دلایل آن

بدانک بهترین آبها آب رودهای عظیم باشد که از چشمها

حاصل آید و بعید المنبع و شدید الجریان بود و اکثر جریان او
از جانب جنوب بود و شمال یا از مغرب بمشرق و زمین
و منبع و مسیل او خاکی پاک یا سنگ بود الا آنکه خاک پاک بهتر
از سنگ باشد بسبب ترویق خاک آبرا از ممتزجات غریبه
واگرچه امتزاج او با آب آبرا کدر کرده اند لیکن بسبب لطافت
بزودی صافی شود و باید که از بلند بهار ریخته شود و بر
آفتاب مکشوف باشد و از حرارت و برودت هوا
و غیر آن بزودی متأثر گردد و طعمی یا بوئی بر و غالب نباشد
بل شارب را طعم او لذیذ و شیرین نماید و از و بزودی سیرآبی
حاصل گردد و بر معده سبک باشد و از و بزودی منحدر شود
و هرچه در وی بجوشانند بزودی بپخته و مهیا شود و بوزن سبک باشد
و این بهتر دستوریست در افضلیت آب و کیفیت وزن
کردن آن با مکیال باشد یا آنکه دو خرقه یا دو قطعه
پنبه را که مقدار ایشان مساوی باشد بدو آب مختلف تر سازند
بعد از آن خشک کردن بغایت بعد از آن وزن کنند هر کدام

خرقه

خرقه یا پنبه که سبکتر باشد او افضل بود و بدترین آبها آب
نزی باشد یعنی آنکه از زمینهای رطوبتناک متعفن بیرون آید
بعد از ان آب چاه بسبب دوام احتقان و عدم جریان
و انکشاف او بر هوای تازه و بعد از ان آب کاریز بسبب
استخراج او بقسر نه بطبع و بسبب قلت و تلطیف و تحلیل
و غلظتی که اورا از احتقان و اختلاط جوهر ارضی حاصلست
و آب سرچشمها از غلظتی خالی نباشد و اما آب باران
لطیفترین و سبکترین آبهاست و از جمیع آبها صافیتر
و گوارنده تر و خوش طعمتر باشد چه حصول او از ابخره
آبها و اجسامی رطب است که آفتاب لطیفترین
اجزای را که در ایشانست بخار کرده باشد و متصاعد
گشته و از انست که بهترین آبها آب بارانی است
که بار بدن او نرم و باهستگی باشد چه این دلالت بر غایت
لطافت بخاری کند که حدوث او از انست و اعتدال
تأثیر حرارت آفتاب در رطوبات و قلت ثوران

اجزاء غلیظ آن و لهذا لطیفترین آبها، باران آنست که در اول
بهار بارد و بعد از آن تابستان و آنک با رعد و برق بارد
از آنچه با بادهای سخت بارد بهتر باشد بسبب کثرت
اختلاط ابخره و ادخنه و بالجمله آب باران خاصیتیست
که اگر نه آن بودی در جمیع آبها در جودت و صلاحیت
فایق شدی و آن سرعت تعفن است بسبب غایت
لطافت و متاثر گشتن از مفاسد ارضی و هوایی بزودی
و او چون بتعفن مایل گردد و از آشامیدن سعال و گوفتگی
و گرانی آواز حادث شود و سبب عفونت اخلاط گردد
و در کسانی که اخلاط ایشان مستعد عفونت باشد احداث
حمی کند و خصوصا در فصل خریف و دفع مضرت او بشرب
سکنجبین باشد که مایل بحموضت بود و اما آبهایی که در بیشه
و نیستانها باشد و آبهایی که اوساخ و قاذورات شهرها
بدان در آید در غایت رداءت باشد و تولید حمیات
کند و لون بشره را ناخوش گرداند و آبهای ایستاده .

بسبب

بسبب غلظ و اختلاط ارضیت با ایشان تولید سنگ و ریگ
گرده و مثانه کنند و از ایشان آنچه بر آفتاب مکشوف باشد
بتر بود بسبب تحلل اجزای لطیف از ایشان بحرارت آفتاب
و جمیع این آبها تشنگی زیادت کند و جگر ضعیف و سپرز بزرگ
و ساق و گردن را باریک سازد و باشد که احداث بواسیر
و امراض سوداوی کند چون جنون و دوالی و تب ربع
و در اطفال کبر خصیه و در نسا علت رجا و عسر حبل و عسر ولادت
بدید آرد و شارب آنرا ترحه ملتحم نگردد و خداوند تب را
بغایت مضر بود و همچنین هر آبی که در و نباتات رسته باشد
و یا در و کرم و علق بود و یا در و طعمی یا بوی غریب باشد و اما آبی
که از برف و یخ حاصل آید از جمیع آبها کثیف تر باشد
بسبب اختلاط اجزای دخانی با برف و زوال لطافت
آب یخ بسبب شدت برودت و این دو آب
اعصاب و مفاصل را زیان دارد و طبخ اصلاح آن کند

فصل سیم در بیان احوال آبها از جهت کیفیت و اختیار آن

بدانک بهترین آبی از برای حفظ صحت مردم معتدل
المزاج را آبی صادق البرودت است در نفس خود یا آنک
به برف یا یخ سرد کرده باشند و چون برف و یخ از مخالطت
قوّت ردیه پاک باشد آب را از داخل یا از خارج
بدان سرد کردن مساوی باشد و این وقتی باشد که وقوع
برف بر زمینی پاک و صلب یا بر ریگ و سنگ بود
و آنچه از آب عذب جیّد الجوهر باشد الّا آنک آبی که
برف یا یخ درو گداخته شود انحدار او از معده دیرتر باشد
و با کسی که به تبرید بدن محتاج بود موافقتر باشد و آنچه از بیرون
بدان سرد کرده شود با کسی که آب سرد او را مضرت
رساند و او را تحمّل ترک آن نباشد موافقتر بود وجه غایت
تبرید آب بدیشان از خارج چون گداختن ایشان در آب
نباشد لیکن چون یخ از آب ردیّ الجوهر بود یا برف کیفیتی
ردیه اکتساب کرده باشد هر آینه سرد کردن آب
بایشان از خارج اولی بود و چون آب جیّد الجوهر نباشد

ویخ

ویخ از آبی بهتر ازو باشد یا برف اکتسابی قوّت ردیه
نکرده باشد گداختن ایشان درو اولی بود بر غلبه و اکثار آن
برایشان واجب باشد و استاد الزّمان مولانا نجیب الدّین
سمرقندی در کتاب اغذیه و اشربه اصحّا می گوید که
بعضی گفته اند که مضرّت یخ پیران را عاجل و جوانان را
آجل باشد و ظاهر آنست که آن در اصحاب امزجه
بارده بود وجه بسیار پیران گرم مزاج را دیدم که طعام ایشان
اگر چه از حموضات منهضم نشود مگر بشرب آبی سرد و برو
و این از حرارت مزاج و رسوخ اعتیاد و می گوید که ازشان
عادات تغییر احکامست چه بسیار باشد که عادات
احکام طبایع را بگرداند تا حدّی که چیزی نافع را در حکم مضر
و مضر را در حکم نافع آرد و از اینجاست که رسول علیه افضل
الصّلوات می فرماید که عوّدوا کلّ نفس ما اعتاد
و بالجمله از منافع آب صادق البرودت آنست که
معده و جگر گرم را باعتدال آرد و فم معده را قوی گرداند

وبرشهوت طعام تنبیه دهد وبسبب تکثف جرم معده را
بر طعام مجتمع گرداند وهضم را قوی کند وبشره را سرخ وخوش رنگ
سازد واجزاء را تسکین دهد وعفونات را دفع کند واز وقوع
در حمیات وامراض حادّه مانع گردد بل او بهترین شربتی باشد
اصحاب حمیات حادّه را چون حمای مطبقه ومحرقه
ودق ومانند آن در تبرید حرارت حما وترطیب بدن
وقیام او بدل رطوباتی که از حدّت وحرارت حمی
تخفیف یابد واین منافع مذکوره غالبا در جوانان وامزجهٔ
حارّ واصحاب گوشتی بسیار ظاهر گردد واما آبی بغایت
سرد باشد وخصوصا چون برف یا یخ در وی گداخته باشند
حرارت غریزی را فرو نشاند واعصاب واعضای تنفس
وجملهٔ احشای را مضر بود واحتمال آن جز مردم محرور
دموی مزاج نکنند واگرچه فی الحال مضرت آن ظاهر نشود ولیکن
بعد از مرور ایام وکبر سن ظاهر گردد ومضرت او در پیران
ومردم سرد مزاج وکسانی که فربهی ایشان از بسیاری پیه باشد

وکسانی

وکسانی که بحدوث امراض بارده معتاد باشند وکسانی که در احشای
ایشان ورمی باشد وبنضج آن محتاج باشند اسرع واظهر باشد
واصحاب ربو وسعال را مضرتی بغایت رساند وزکام را
از نضج منع کند واما آب گرم یعنی آبی که در برودت
بدان حد که نفس از آن لذتی یابد نباشد واز برای دفع
عطش وتسکین حرارت معده کافی نباشد هر آینه
سیرابی از او حاصل نیاید وشکم را منتفخ گرداند ومعده را
از اشتمال بر طعام مانع گردد وطعام بر فم معده برارد وهضم را
فاسد واشتها را ساقط کند وبدن را سست ونحیف سازد
وباشد که بجهت استعداد بدان در دق واستسقا اندازد
اما دق بسبب عدم تسکین حرارت معده وعدم انتشار آن
در بدن وتعلق باعضای اصلی واما استسقا بسبب عدم
حصول سیرابی از آن واضطرار باکثار آن وفساد مزاج جگر
واین ضرر مذکور بجوانان واصحاب مزاج گرم را کمتر رساند
وبالجمله مضرت آب سرد در پیران بیشتر باشد ومضرت

آب گرم در جوانان و امّا آبی که بقصد گرم کرده باشند
اگر فاتر باشد غثیان آرد و معده را ضعیف کند و اگر از آن گرمتر
باشد بتجرّع آن علی الرّیق احیانا معده را از بلغم بشوید
و طبع را نرم کند لیکن اکثار آن بد باشد معده را سست کند
و اگر بغایت گرم باشد قولنج را بگشاید و باد سپرز را بشکند
و صرع و مالیخولیا و صداع سرد و بثور حلق و رمد و قروح
لثه و آماس بن گوش و نزله و ریش سینه و ذات الجنب را
نافع و بول و حیض بسته بگشاید و جمیع اوجاع را بکیفیت و خاصیت
تسکین دهد و فی الجمله آب سرد از اندرون نافعتر باشد
و آب گرم از بیرون **فصل چهارم در اوقات**
و مقدار شراب و اصلاح آبها بدانک بهترین وقتی
آب را شرب عطش صادقست که آن عبارتست
از احتیاج معده بچیزی سرد و تر از برای تسکین حرارت
معده و ترقیق اطعمه چنانک پس ازین مبیّن است
اطبّا از شرب آب در چند موضع منع کرده اند و گفته که

شرب آب بناشتا و در میانهٔ شب بعد از آنک بر سر
آب خفته باشد و بعد از ریاضتی قوی و بعد از جماع و در حمّام و بعد از
خروج از و و خصوصا چون معده از طعام خالی باشد
و در اثنای اکل طعام و متعاقب آن و بعد از تناول فواکه و خصوصا
خربزه بغایت مضر باشد و تا ممکن گردد از آن احتراز
واجب بود چه آب بناشتا بسبب خلوی معده حرارت
ذاتی او را منطفی گرداند و باشد که بر همان برودت
بجگر واصل شود و موجب تغیّر مزاج و انفعال او
گردد و اگر کسی بناشتا از آب گزیر نباشد پیش از شرب
آب قدری شراب ممزوج با آب بیاشامند و عطشی که
در میان شب بعد از سیرابی در وقت خواب حادث
شود غالبا عطشی کاذب باشد چه آن بر اکثر بسبب
اشتغال طبیعت و توجّه حرارت باشد بهضم غذا
و آن بیشتر مستان و مخموران را باشد و شرب آب
آن حرارت را ضعیف گرداند و حیله در تسکین عطش

درین محل استیشاق هوای سرد ست و مضمضه با آبی سرد
واز تدبیری که درین باب مناسب باشد آنست که
کف پای را بر هوای سرد عرضه دهند یا بروحه خنک
سازند و بعضی گفته اند که شرب آب علی الریق محموم
و مخمور را جایز باشد و اما بعد از حرکت قوی و بعد
از جماع و حمام چون اثر حرارت در بدن باقی باشد مضرتی
عظیم رساند بسبب سرعت انجذاب آب بر برودت
بجانب جگر و تبرید مزاج او و تادیهٔ آن با ستسقا و چون
از غایت شدت عطش از آب مصابرت ممکن نگردد
اندکی ازان از کوزهٔ سر تنگ بطریق امتصاص جایز باشد
واگر دران خطایی افتد دفع مضرت آن با شامیدن شراب
صرف کنند بر اثر آن و اما در اثنای اکل و متعاقب آن طعام را
بنفاجت میل دهد و میان معده و طعام حایل شود و معده را
از احتوا بر و مانع گردد و موجب اثبات هضم و تولید نفخ و قراقر
شکم باشد و نگاه باشد که اطلاق طبع کند و با آنک

بعضی

بعضی از مردمان باشند که بسبب حرارت معده اشتهای
ایشان ضعیف باشد و بعد از شرب آبی سرد و تعدیل حرارت
معده اشتهای قوی ظاهر گردد و شرب مقداری بسیار
از آب پیش از طعام نیز جایز نباشد تکثیف در وسط اکل و یا متعاقب
آن و رئیس الاطبا ابو علی سینا در کتاب قانون می گوید
که بعد از طعام شرب آن مقدار می باید که طعام دران خیسیده
شود جایز باشد و غالبا این حکم بطریق عموم نتواند بود بل کسانی که
بر معده ایشان حرارت غالب باشد اقرب بود و جه احتمال
عطش ایشان را موجب احتراق طعام گردد و تولید جشای دخانی
و بنابران ایشان را مصابرت بسیار بر عطش نشاید بل سورت
آن را بتجرع اندکی آب در اثنای طعام تسکین دادن مرخوص بود
و بعد از طعام یک ساعت یا زیادت ازان جون خفتی
در فم معده احساس افتد شرب آب تا حد سیرابی جایز بود
و همچنانک اکثار و افراط دران بد نراست و اعصاب را سرد کند
و مورث رعشه و امراض بارده بود و اقلال و تقصیر دران

از مقدار حاجت بدن را خشک و بصر را ضعیف و جمیع حواس
و شهوات را کند سازد و اما شرب آب بعد از فواکه رطبه
و خصوصا خربزه موجب فساد ایشان باشد در معده و دران
جز مصابرت سبیلی دیگر نباشد و اصحاب تجربه منع کرده اند
از جمع کردن میان آب چاه و آب رود و گفته اند که تا یکی
ازان منحدر نشود شرب دیگری نشاید و اگر چه حاجت
مقدار شرب آب و مرات آن بحسب امزجه و عادات
متفاوت گردد ولیکن باعث بر شرب آب بحد افراط
جز عطش کاذب نتواند بود و با آنک مصابرت بر عطش
چنانک مذکور است مضرت رساند بهترین تدبیری عطش
کاذب را مصابرت است بران و اشتغال بنوم تا طبیعت
بتحلیل ماده معطشه مشغول شود چه اگر باطاعت عطش کاذب
حرارت را که منضج و محلل ماده است فرو نشاند عطش
بسبب باقی بودن او عود کند و از کثرت شرب آب
مضرتهای بسیار لاحق گردد و چنانک بعضی از مردمان باشند

که بسبب

که بسبب لذتی ایشان را از شرب آب سرد حاصل آید هرگاه
که از آب بسیاری بیاشامند نه بسبب عطش صادق و آن سبب
ترهل بدن و فساد مزاج جگر و موجب حدوث امراض بارده
گردد در دماغ و اعضای عصبانی و تولد اخلاط غلیظ لزج در مفاصل
و در نسوان تغیر حال طمث آرد و بحسب استعداد مزاج در بعضی
از ایشان افراط طمث و در بعضی احتباس آن حادث شود و اما
اصلاح ردائت آبهای غیر ممدوح یا بتقطیر و تصعید بود و ترشیح از کوزهای
رشاح و استخراج این دو فعل صناعی از فعل طبیعی کرده اند
بمشاهده کردن از حال بخاراتی که از آبهای شور و متعفن چون آب دریا
و آجام و مستنقعات و غیر آن متصاعد می شوند و باران آبی شیرین
صافی نازل میگردند و از احوال جایها که در جوار دریا و قرب
آبهای ایستاده و متعفن شده باشند و ازان آبی خوش طعم مروق
حاصل آید و اگر فتیله از پشم را یک طرف در ظرف خالی نهند
و یک طرف در ظرف آب تا آب در ظرفی خالی حاصل آید
حکم آن بترویق قریب باشد و اگر ممکن نگردد طبخ قایم مقام آن بود

چه آب جوشانیده را نفخ کمتر و انحدار زود تر باشد و رئیس الاطبا ابو علی سینا می گوید که ظن جهال اطبا آنست که آب پخته را اجزای لطیف متصاعد شود و کثیف باقی ماند و کثافت او زیادت گردد و حال آنست که آب جرمی متشابه الاجزا باشد چه او بسیط است و کثافت او یا از غلبهٔ برودت باشد و یا بسبب مخالطتی شدید از اجزای ارضی که آن اجزا را از غایت صغر انفصال و رسوب ممکن نگردد زیرا که مقدار او چندانی نباشد که بر شق و انفصال آب قادر گردد و راسب شود پس باضطرار با جوهر آب ممتزج ماند و طبخ اولا کثافتی را که بسبب برودت در آب حاصل باشد زایل کند بعد از آن اجزای او را متخلخل سازد بحیثیتی که قوام او رقیق شود و اجزای ارضی را از آن انفصال و رسوب ممکن گردد و آبی محض شود قریب به بسیط پس آب متصاعد را بر آنچه باقی ماند چندان فضیلتی نباشد و از آنچه ذکر رفت معلوم گردد که طبخ تلطیف آب بازالهٔ تکثیف برودت و ترسیب مخالط او کند و دلیل برین آنست

که آب

که آب جوشیده را رسوب بیشتر و بیشتر باشد و بوزن سبک گردد و اصلاح بقیهٔ آبهای ردیه و معدنی بعد ازین گفته آید ان شاء الله تعالی

فصل پنجم در بیان آبهای معدنی

بدانکه جمیع آبها که از معادن بیرون آید در جوهر ایشان کیفیتی ردیه مختلط باشد و دلیل بران تغیر طعم او بو و از عذوبت و میل بطعم و قوت آن معدن که مرور او بران و ترشح او از جوار آن باشد و هیچ کدام از ایشان مشروب نباشند مگر از سر اضطرار بسبب فقدان آب یا از برای استعلاج و تداوی و بهترین آبهای معادن آبی باشد که از معدن آهن و نواحی آن باشد چه او باه را بیفزاید و احشا را قوت دهد و ضعف و استرخای معده را نافع بود و سپرز را بگدازد ولیکن آبی قابض و بترشی گراینده بود و اصلاح آن بمصلحات آب قابض بود چنانکه بعد ازین گفته آید و آبی که از معدن مس آید و نزدیک باشد فساد مزاج را باصلاح آرد و رطوبتی را که از چشم و گوش پالاید زایل کند و اصحاب قولنج صعب را نافع بود و رطوبات

بتخفيف ولكين در امعا توليد سحجى در غايت رداءت كند
ودفع مضرت او باغذيهٔ لزج باشد وادويه كه در سحج امعا بكار آيد
وآبى كه از معدن قلعى آيد توليد نفخ بغايت كند واحتباس بول
آرد واصلاح آن بمدرات بول وملينات طبع بود وآبى را
كه در مسلك ما سفر آن از قلعى كنند چيزى از قوت كسب كند
وآبى كه از معدن زر بيرون آيد در رداءت كمتر از آب نحاسى
باشد خفقان وتوحش ومالیخولیا را نافع بود وهمچنان آبى كه از معدن
نقره بيرون آيد واما آب كبريتى تحليل رياح كند وبعضى برص
وامراض واوجاع اعصاب را كه از رطوبت باشد ودرد پشت
ومفاصل وريشهاى كهن وجرب وحكه وثؤلول وقوباء وعسر البول
نافع بود هم آشاميدن وهم بدان شستن وهم دران نشستن واو مهيج
صداع ومظلم بصر بود وجگر را گرم ومعده را ضعيف كند ودفع
مضرت او آنست كه شرب آن بعد از گذشتن زمانى
بسيار كنند از برداشتن او از منبع وبعد از آن كه كرّات بسيار
از ظرفى در ظرفى ديگر ريزند خصوصا چون ظرفها از خزف باشند

ونو

ونو يا آنكه خاكى پاك دران ريزند وبعد از آن صافى كنند وبعد از آن
بآب ميوهاى ترش آشامند واما آبهاى شور چون آب دريا
وغير آن امراض عصبى ورطوبى واما پس بستان وجرب ومايل
وگز بدن افعى وجميع سمام را نافع بود ودماغ را بسبب تصعيد ابخره
مضر بود واز نجاست كه در وقت جلوس در سر آب
فرو نبايد برد وشرب آن بدن را خشك ولاغر كند وپوست را
درشت وخون را فاسد گرداند وحكه وجرب آرد وطبع را اوّلا
بجلا بيني كه در وست نرم كند وبعد از آن بتجفيف قبض آرد
واستخوان شكسته را بعد از جبر نافع بود وهر آبى كه با نمك
بجوشانند جوشيدن بسيار حكم دارد واما آبهاى قابض واكثر آن شبى
يا زاجى باشد يا آنكه در بعضى از زمينهاى كه دران نباتات
واشجار قابضه رسته باشد جمع آمده باشد وطعم ايشان گرفته
وچنين آبها اطلاق طبع وسستى گوشت وبدن وكثرت تحليلات ادرار
نافع بود وبشبى سيلان خون چون افراط طمث وخون بواسير واسقاط
جنين را منع كند ليكن بسبب شدت قبض توليد قولنج كند ودر حدوث

حام مستعد آنرا بغایت باشد و مسام را به بندد و بسبب قلت
نفوذ او در بدن اعضا را تخفیف دهد و بسبب تخفیف نفس
و آواز را زیان دارد و دفع این مضار بتناول عسل و آشامیدن
روغن کنجد بود یا آبی که مویز درو جوشیده باشد و شوربا های چرب
و مداومت حمام مرطب **و اما آب نشادر** شرب آن و جلوس
دران و احتقان بدان اطلاق طبع کند و آبی که نفط و قیر از زمین
برآید در حکم آب کبریتی باشد و آبی که از معدن گچ و نواحی
آن آید گران باشد معده را بغایت مضر بود **فصل ششم**
در بیان شرب انگور و غیر آن و صنعت ایشان بدانک
از جمیع شرابها که شان ایشان آشکار و تکثیف دماغ باشد در حصول
منافعی که از شرب ایشان مقصود بالذّات آنست افضل
و اقوی شراب انگوریست و او گرم و خشکست در دو درجه
الا آنک حال او بحسب طعم و بوی و لون و قوام و صفا
و کدورت و حداثت و عتاقت مختلف گردد چه از و آنچه
بشیرینی مایل بود حرارت او در اول درجه مذکور باشد و در و اطلاق

طبع

طبع زیادت از ادرار بول بود و آنچه در طعم قبضی باشد برضد این بود
و آنچه بر طعم مرارت غالب باشد در حرارت قوی‌تر باشد
و با مردم پیر و مزاج بلغمی موافق‌تر بود و آنچه اثر حموضت درو
بادید آمده باشد برضد این بود و آنچه عطر الرّائحه بود از و
خونی صالح حاصل آید و کریه الرّائحه برضد این بود و از و آنچه
سفید و رقیق و صافی باشد در لطافت بیشتر و اسکار او زودتر
باشد و همچنان تحلّل او از دماغ و او جوانان را و محروران را موافقتر
بود و خصوصا که پیش از شرب بدو ساعت با آب ممزوج
کنند و شرابی که کعک یا نان درو نقع کرده مروّق سازند قائم
مقام رقیق بود و شراب سرخ غلیظ برضد این بود و او احداث
سدّه کند لیکن بدن را قوّت دهد و فربه سازد و خصوصا که در طعم
او حلاوتی باشد و آنچه کهن باشد در حرارت اقوی و بدوائیت
اقرب بود و خصوصا چون پیر خ یا زرد باشد و شراب
نو برضد این بود و او اطلاق طبع و احداث نفخ کند و در اکثار و ادمان
آن از اسهال دموی بیم بود و بالجمله بهترین او آنست که خوش طعم

عطر الرائحه سفید معتدل القوام صافی باشد با اندک میلی
بسرخی یا زردی و تو بیز و دلیلی بر جودت شراب آنست
که مقدار اندک ازو مدتی بر حال خود بماند و فاسد نگردد و بقدر
طول آن مدت جودت او زیادت باشد و بباید دانست
که منافع نفسیست و منافع بدنی امّا در منافع نفسی از مرکبات
و مفردات ادویه و اغذیه چیزی که با او دران منافع مشابه
و مساوی نتواند بود و آن سرورست و بسط نفس و تقویت
او و تفتیح آمال و ازالهٔ بخل و جبن و غم و فکر فاسد و احداث
حسن ظن و خلق و تقویت ذهن کسی را که دماغ او قوی باشد
بسبب عدم انفعال دماغ او از ابخرهٔ شراب و صفای
ذهن او از حرارت از صفای که مثل آن از غیر آن ممکن
نگردد و از انست که صاحب دماغ قوی بزودی مست نشود
امّا در منافع بدنی اگر چه مثل او چون تریاقات و معاجین
بکار یافت شود لیکن حصول آن متعذر بود و کسی بران قادر
نگردد و آن منافع تحسین لونست و روشنی و براقی آن

وتقویت

وتقویت حرارت غریزی و انعاش آن و انضاج
رطوبات و ازلاق آن و تفتیح مجاری و مسام و تقویت
هضم و تکثیر و تلطیف بلغم و ترطیب و ادرار صفرا
و تعدیل سودا و اخراج او و لیکن اکثار و ادمان قوای نفسانی
و بدنی را مضر بود و امّا مضرّت او قوای نفسانی را بلادت
ذهنست و کندی ذکا و کلال حس و سمع و بصر و قوای
بدنی را ضعف هضم و معده و سایر آلات غذا و فتور شهوت
طعام و استحالات بکمودت و تهیج و احداث رعشه
و استرخای اعصاب و جمیع اعضای عصبانی و ایقاع در امراض
صعب عسر الزوال چون دق و سل و استسقا و مانند آن
بل بسیار باشد که مست بسکته و خناق قلبی هلاک شود
و اجتناب و احتراز از اکثار آن و اکتفا بر مقداری نافع ازان
جز باستعمال عقل و تغلّب و تسلّط او بر هوای نفسانی
و لذّات جسمانی ممکن نگردد چه بسبب نفع و فرحی نفس را
ازو در وقت حاضر و زمان حال حاصل آید اندک ازو

برطلب بسیاری باعث شود و شارب آن از مراقبت
قوانین مذکوره واستحضار شرایط و منافع و مضار مستقبل
وحال فارغ بل غافل ماند تا زوال عقل و قوّت مصالح
نفسی و بدنی و دینی و دنیاوی لازم آید چنانک دأب
واکثر عادت عوام بر آنست و بعضی از اطبا گفته اند
که شرب تا حدّ اسکار در ماهی دو نوبت از برای اراحت
قوای دماغی جایز بود و سبب سرعت سکر یا ضعف
دماغ بود یا کثرت اخلاط در وی یا قوّت شراب
یا قلّت غذا یا سوء تدبیر دران و شراب صرف
محرق خون و مفسد دماغ و جگر باشد و خصوصا
شرابی کهن و بهترین چیزی که شراب را با آن مزج کنند آنست
و مزج آن با عرق لسان الثور سروری عظیم آرد
لیکن با معدهٔ ضعیف بد باشد و ممزوج با گلاب معده
و دل را قوّت بیشتر دهد و گاه باشد که در تداوی با عرق فروج
یا ماء اللحم مزج کنند و همچنان از برای ضعفی که تا نفوذ ماء اللحم

در بدن

در بدن از زوال قوّت ایمن بود

فصل هفتم در بیان احوال سایر اشربهٔ مسکره و کیفیّت صنعت ایشان

بدانک اگرچه صنعت شراب انگوری شهرتی تمام
دارد و به بیان آن زیادت احتیاجی نیست امّا از و
آنچه اطبّا شراب ریحانی خوانند صنعت او چنانست
که بستانند انگور سفید تمام رسیده و بغایت شیرین
و از و آنچه نارسیده یا بغبار آلوده باشد پاک سازند
و بشویند و در محلّی بادرو که از دود و غبار مصون باشد یک
شبانروز یا بیشتر بگذارند تا رطوبت او منتشف گردد
بعد از آن در ظرفی پاکیزه بمالند و به پالایند و تا ممکن گردد
غلظ و دردی او جدا کنند پس آن عصیر را در خمی روغن داده
کنند و سر گشوده در آفتاب بدارند و چون در جوش آید
هر ساعتی کفک از و بر می دارند و چون از جوش باز ماند
سر بسته یک هفته بگذارند تا صافی شود و بعد از آن بستانند
خمی که درون او را به پیه و موم و قدری لادن با آن ضم کرده

مالیده باشند پس او را بعود و عنبر مبخر کنند تجزی بسیار
بعد ازان از عصیر انگور آنچه صافی باشد درین خم ریزند چنانکه
بغایت مملو نباشد بل مجال تنفس یابد و سر آن بگل محکم کرده
سه ماه یا دو ماه بگذارند و اقل آن چهل روز باشد و آنچه باسم
خمر مخصوص کرده اینست **و از قبیل آن مثلث است**
و منافع او بمنافع خمر نزدیکست و در حرارت ازو قویتر
و صنعت او چنان باشد که عصیر انگور را بجوشانند و کفک
بر دارند چنانکه دو ثلث برود و ثلثی باقی ماند پس
بر دارند و در ظرفی مشحم یا مقیر نگاه دارند تا رسیده شود
و ازانجمله پخته جوش است و او در حرارت از مثلث قویتر
باشد ضعف معده و جگر را که از برودت باشد و درد پشت
و اوجاع مفاصل و درد گرده و فالج و لقوه و نسیان
رطوبی را نافع بود و بشره را خوش رنگ سازد و دهان را
خوش بوی کند و باه را بیفزاید و شهوت مباشرت را
تحریک دهد و ادرار بول کند و بادها را بشکند و صنعت او

چنانست

چنانست که بستانند آب انگور شیرین تمام رسیده
صد رطل و گوشت بچهٔ جوان فربه بیست رطل و در دیگی
پاکیزه کنند بعد ازان بستانند عود هندی پنج درم
زعفران جوزبویا و مصطکی و خولنجان از هر یکی
دو درم و نیم قرنفل بسباسه خیربویا کجابه زرنباد سعد
از هر یکی درم و نیم زنجبیل سلیخه دارچینی عاقرقرحا
سنبل از هر یکی نیم درم جمله را نیم کوفته در کیسهٔ از کرباس
کنند و سر آن بدوزند و دران دیگ آویزند با آتشی متوسط
بجوشانند تا گوشت بغایت مهرا شود و بعد ازان یک رطل
گلاب و ده رطل عسل مصفّی بران ریزند و نیک خلط کرده
از آتش فرو آرند و کیسهٔ ادویه را در بعضی ازان بدست
بمالند و دران بشویند و با جمله ضم کنند بعد ازان بکرباسی بپالایند
و صافی کرده بر دارند و در ظرفی از آبگینه کنند و سر گرفته یک هفته
بگذارند بعد ازان بکار دارند و او چندانکه کهنه تر شود قویتر باشد
و در بعضی بلاد دیار دردی او را تصعید و تقطیر کنند و آنرا عرق

وکلسون نیز گویند وآن در غایت رقت وحدّت وحرارت
باشد مردم مرطوب وبارد المزاج راموافق بود وتحلیل
وتقطیع بلغم کند وقولنج رابکشاید واوجاع وامراض بلغمی رانافع بود
لیکن در تفریح وبسط نفس وسایر منافع وخصوصا منافع نفسی
مثل شراب انگوری نباشد وحکم شرابی که در دیار هند از شکر
وبعضی حشایش وعقاقیر نقطه دهند بحکم کلسون نزدیک باشد
واما انواع شرابهای که از شیرینها سازند آن نبیذ خوانند وازان جمله
نبیذ خرماست واو گرم وتر است غذای بسیار دهد
وبدزافر به سازد وتلیین طبع وتسخین بدن کند لیکن محدث
سدّ ومولد خون سوداوی بود وحواس واعصاب رامضرّت
رساند وتقلیل مضرّت او به تناول انار شیرین کنند وصنعت
او چنانست که بستانند ده رطل خرما ودر پنجاه من آب پی
جوشان اندازند وبچوبی یا استامی بزنند تا بغایت نرم
ومختلط گردد وبعد ازان بچندی متخلخل بپالایند چنانک آب
بتمامی ازو چکیده شود پس آن آب را بجوشانند تا بیک رطل

بازآید

بازآید پس بستانند سه وقیه دادی وآن دانه باشد مانند جو
وباریکتر ازان وبطعم تلخ بکوبند ودر بعضی ازان بمالند مالبدن سبار
وبالجمله اضافت کنند ودر ظرفی مقیّر ریزند واندکی مسک
وجوز بویا وقرنفل وقرفه وزنجبیل وقاقله از هر یکی
سه درم زعفران یکدرم ونیم کوفته کرده دران ریزند
ودو روز در آفتاب بگذارند وهر ساعتی تحریک می دهند
بعد ازان سر بگل گرفته درسایه نگاه دارند واین در مدت
ده روز مستکمل گردد واز انجمله نبیذ مویز است واو گرم وتر است
رطوبت معده را دفع کند وطبع را تلیین دهد وچون با او بعضی
از عسل ضم کنند حرارت او زیادت گردد وبه پیوست
مایل گردد واصحاب امزجهٔ بارده وامراض بلغمی را نافع
باشد وصنعت او چنانست که بستانند ده رطل مویز بزرگ
گزیده وبشویند ودر چهل رطل آب صافی نقع کنند پس اگر
در زمستان باشد سه روز واگر در تابستان یک شبانروز
بگذارند بعد ازان بجوشانند تا مویز بغایت منتفخ گردد

وتمام بخته شود بعد از ان بپالایند وصافی و مروّق کنند بعد از ان
بستانند زنجبیل و قرنفل و دارچینی و عود هندی و مصطکی و زعفران
و سنبل هندی ~~ومصطکی و زعفران~~ از هریکی پنج درم جوز بوا ده عدد
جمله را سوده در خریطی که از کتان باشد دران کنند و دران
اندازند پس بجوشانند تا دو ثلث برود و ثلثی بماند و هر
زمان خریطه را بیرون می آورند و می مالند و دران می اندازند
بعد از ان یک رطل عسل مصفّی کف برداشته دران ریزند
و چندان بجوشانند که بمقدار عسل ازو برود و بعد از ان بردارند
و صافی و مروّق کرده در ظرفی معتمد علیه کنند و سر بگل گرفته
سه ماه بگذارند بعد از ان بگشایند و ربع رطل ازان با مثل
آن آب مزج کرده بکار دارند و ازآنجمله نبیذ عسل است
و او در حرارت و یبوست از شراب انگوری زیاده است
رطوبت معده و اصحاب امزجهٔ بارده و امراض بلغمی را نافع بود
و خصوصا چون افاویهٔ مذکوره با آن ضم کنند لیکن خمار او قوی باشد
مردم گرم مزاج را مضرّت رساند و تولید صفرا و احداث صداع کند

ودفع

و دفع مضرّت او بامتصاص انار میخوش کنند و دفع خمار او برب
فواکه و صنعت او چنانست که بستانند ده رطل عسل مصفّی
کف برداشته و با بیست رطل آب بجوشانند تا پنج رطل
برود و بیست و پنج رطل باقی ماند و کفک بردارند و اگر خواهند
از افاویهٔ مذکوره در نبیذ مویز همان مقدار برنج مذکور دران
بجوشانند بعد از ان مروّق و مصفّی کنند و در ظرفی مناسب
ریزند و سر بگل گرفته ده روز بگذارند بعد از ان بگشایند و بکار دارند

فصل ششم در بیان اوقات شرب و رعایت قوانین آن

بدانک وقت شرب بعد از انحدار غذا بود و از معده لیکن
بناشتا و بعد از حرکتی مفرط و بوقت احتیاج بدن باب
مضر بود و همچنان در میان طعام و عقب آن و خصوصا
غذای ردی الکیموس چه او غذای غیر منهضم را در عروق
نفوذ دهد مگر آن مقدار که بر هضم اعانت کند نه بر اسعاد و خصوصا
در معتاد و امّا جای شرب محلّی مرتفع و فضای روشن و وسیع باید
و بقرب آبهای جاری که اطراف آن با زهار و الوان مرغوبه

واصوات مطربه وارايح طيّبه مزيّن ومعطّر باشد واز جميع منكرات
ومتنفّرات كه موجب تنفّر نفسى وتكدّر روح بود خالى بايد
وشروع در وبعد از غسل بدن واطراف وپوشيدن لباسهاى
خوشرنگ برّاق وتسريح موى سر ولحيه وتقليم اظفار كند وبا
حريفان ظريف ودوستانى صادق ولطيف زيرا كه
شراب جميع قوتهاى نفسانى وشهوات جسمانى را در حركت آرد
وچون هر قوتى مطلوب خود نيابد منقبض گردد وطبيعت
در وتصرّفى تمام وبواجبى نكند ونفع آن اندك گردد بل باشد
كه در معده بفساد آيد ومضرّت او از منفعت زيادت شود
واما مقدار شرب آن جوانان را بحدّ اعتدال شايد وپيرانرا بقدر
احتمال ليكن اطفال وصبيان را اندك وبسيار جائز نباشد
وفصل وبلد بارد احتمال شراب قوى وكثرت شرب
آن بيشتر كند وشرب آن باقداح صغار وصبر بران باقداح
اوّلين منهضم گردد اولى بود چه شراب بسيار در معدهٔ گرم
بصفرا مستحيل شود ودر معده بسركه وچون رعايت حدّ وسط

درمقدار شرب بحسب امزجه وعادات متفاوت باشد
پس مادام كه سرور وحسن لون در تزايد وذهن سليم
وحركات بانشاط بود ودر حدّ افراط نباشد وچون در دماغ ثقل
ودر ذهن تشويش ودر حواس كندى ودر حركات سستى پديد
آيد علامت افراط بود ودرين حال قى واجب گردد وقى براندكى
ازان مضر باشد چه با آنكه او سريع النفوذ بود وطبيعت
بسبب صداقت با او اورا بزودى جذب كند وبا اخلاطى
نافع مختلط گرداند وقى اورا با آن اخلاط بتعب اخراج كند
وبا آنكه در اثناى شرب ترك تنقّل اولى بود ومحرور را
تنقّل بمثل انار ميخوش وبه وسيب وامرود وحماض
وترنج وليمو جائز بود ومبرود را گوارش سيب وگوارش به
وگلنگبين وپسته وخرما ورطب را نخود بريان وزيتون
وپسته وبادام جمله مملح واما چيزهاى كه سرعت سكر را منع كند
سقليّت به بادام وعدس وتخم قنبيط جمله مملح وتناول پنجاه عدد
بادام تلخ پيش از شراب مجرّب است وهمچنان خوردن

طعامی که از کرنب یا قبیط کرده باشند و استعمال مزورات
و ثردها و شورباهای چرب لیکن از کثرت شرب مانع باشد
و طالب این معنی را از امتلا و اکل حلوا اجتناب واجب باشد
صنعت شرابی که درین باب مستعمل است آب کرنب
سفید و آب انار ترش از هر یکی یک جزو و سرکه نیم جزو
و خلط کرده جوشی چند بدهند و یک وقیه ازان پیش از شراب
بیاشامند و اگر از نمک سعتری و سداب و زیره جتها سازند
در اثنای پیاپی تناول کنند مناسب باشد و اما رایحهٔ شراب را
این ادویه زایل کند و آن دانهٔ کشنیز است و راسن و قرفه
و زرنباد و سعد و یا مجموع و اما چیزهای که بی مضرت بر سرعت
سکر ممد باشد سعلت بجوز بویا خیسانیدن عود و شیلم
و برگ قنب و زعفران و اشنه در شراب مفرد یا مجموع
و اما چیزهای شرب آب ممزوج است با سرکه سه نوبت
متواتر با آب پنیر یا دوغ ترش و بوی کردن کافور و صندل
و نهادن طلاها و ضمادهای سرد کننده بر سر و پیشانی

باب هفدهم

باب هفدهم در سایر اشربه و ربوب و متعلقات آن

درین باب مشتملست بر پنج فصل **فصل اول**
در بیان کلام کلی در اشربه بدانکه انسان را بعد از مشارکت
با سایر حیوانات در احتیاج باب با شربه چند که آنرا بتدبیر
صناعی ترکیب و ترتیب داده باشند در اکثر احوال
احتیاج و اختصاص است و ازان احتیاج یا از برای تغیر طعم
یا بوی یا مزاج آب مشروب باشد چه آب با آنک
در اصل و طبع خود سبب حیات و بقای جمیع انواع حیوانات
و نباتاتست گاه باشد که بسبب امری از امور عارضی
چون سببی از اسباب ارضی یا سماوی و غیر آن در طبع و مزاج
او خاصیتی و در طعم و بوی او کراهتی که طبع انسان بسبب لطافت
مزاج و جوهر احتمال آن نکند عارض و ظاهر گردد و باشد بسبب
حالات و حوادث دنیاوی انسانرا بشرب و استعمال
آن اضطرار افتد و از برای اصلاح و تبدیل مزاج آن بچیزی
که او را با آب مزج دهد محتاج و مضطر گردد چون مزج

سکنجبین و ربوب فواکه با آبهای اجامی یا معدنی یا ابهای ستاده
که بتغییر و تعفن نزدیک شده باشد و یا از برای تبدیل
مزاج آب مطلقا و تعلیل برودت و رطوبتی که در طبع اوست
و حصول صلاحیت او با مشایخ و اصحاب مزاج سرد و تر چون
امتزاج عسل با آب و اگر چه آب در جوهر خود ممدوح و محمود
باشد چه گاه باشد که انسانرا از شرب آب و خصوصا از
اکثار آن مضرت رسد و بعضی که برودت و رطوبت
او را کم سازد و محتاج شوند یا از برای لذاذت از آب
تا در مذاق خوش طعم شود و مرغوب طبیعت گردد
چون ترکیب و ترتیب جلاب و اشربهٔ ساده که از
شکر طبرزد و امثال آن کنند و از برای طلب علاج
و مداوات اسقام و امراض چون سایر اشربه و ربوبی که بعد
ازین مذکور خواهد شد

فصل دوم در بیان احوال سکنجبینات

بدانکه از جمیع اشربه مخصوص بکثرت استعمال و عموم فواید
و فضیلت و منفعت سکنجبین است چه او در اکثر احوال

وباجمع

و با جمع اسنان و جمیع طباع و جمیع اوقات موافق باشد
و صحت را برابدان نگاه دارد زیرا که تفتیح جمیع سدد
و مجاری ضیقه کند و از احتباس اخلاطی لزج در ان
ایمن گرداند و سورت حرارت خون و صفرا را تسکین دهد
و تشنگی نشاند و خصوصا چون از شکر سازند و بحموضت
مایل دارند و مع ذلک تقطیع و تلطیف بلغم کند و بول را
ادرار دهد لیکن با اصحاب لین طبیعت و معدهٔ ضعیف
و سرد و اصحاب زکام و نزله و سعالی خشک که در او
بتقطیع اخلاطی غلیظ از سینه احتیاج نباشد و اصحاب
سحج و کسانی را که از وقوع در سحج و اسهال بیم بود موافق نباشد
و اصحاب رعشه و ضعف عصب و تقطیر بول و غثیان
و قروح شش و سینه را مضر بود و باه را نقصان دهد
و خصوصا چون حموضت برو غالب باشد و بالجمله
منافع و مضار او بحسب صنایع و ترکیب او مختلف گردد
چه میل دادن او بجانب حلاوت و حموضت

و متوسط داشتن بیان این دو بحسب اختلاف امزجه
و اسنان و فصول و سایر حالات متفاوت باشد و ازو
آنچه بحلاوت مایل بود با مردم پیر و مزاج و اصحاب
بلغم و مشایخ و در زمستان موافق باشد و آنچه در حلاوت
و حموضت متوسط با مردم معتدل المزاج دموی و صبیان و در بهار
و خریف موافق باشد و ازانست که اورا افضل اشربهٔ
صناعی گرفته اند و نیز آنک صنعت او از عسل
و از شکر و اختلاط آبهای بعضی از میوها با سرکه او و ترکیب
او از انواع بزور و اصول حار و بارده بحسب احوال و مقاصد
ممکن گردد چنانک درین فصل بر سبیل تفصیل مسطور خواهد شد
و ازانجمله سکنجبین عسلی ساده است و او در منافعی که مقصود
و غرض از ترکیب سکنجبین است از سکنجبین شکری
قویتر باشد بسبب شدت تلطیف و تقطیع که در سرکه
و قوت جلائی که در عسل است و مدار اکثر و افضل معالجات
برانست چه ظاهرست که دفع اعراض عفونت و فساد

ازاغذیه

ازاغذیه و ادویه که بقای ایشان مدتی مدید مقصود بود
چون سایر مخللات و مربیات که بسرکه و عسل کنند چنانک
پیش ازین مذکور ست و ازانست که حکمای متقدم
از انواع سکنجبینات اول سکنجبین عسلی ترکیب داده اند
و اورا سکنکبین نام کرده چه سک در لغت فرس
سرکه را گویند و انکبین هم لفظ پارسیست چنانک در محل خود
مبین است پس از جهت خفت و کثرت استعمال اورا
سکنکبین گویند و عرب یک کاف را بجیم بدل کرده است
و سکنجبین گفته بعد ازان حکمای متأخر بسبب لطافت
و قلت حرارتی که در شکر یا قند و موافق بودن او با سینه
و اعضای تنفس ازو سکنجبین شکری ترتیب کردند
بحسب احتیاج بعضی از بزور و اصول حاره و بارده و غیر آن
با هر یکی ازان ضم کردند و آنرا سکنجبین بزوری گفتند اما سکنجبین عسلی
در حرارت و برودت معتدلست و صنعت او چنانست
که بستانند سرکهٔ انگوری خالص بغایت تیز و آن مقدار از آب

صافی که ترشی او را باکم آرد و با آن مزج کند پس از ین سرکهٔ ممزوج
وعسل مصفی بحسب مقاصد و مطالب چنانک مذکورست
باهم خلط کند و بآتشی نرم بجوشانند وکفک آن هر ساعت بکف
چجه بر می دارند تا بقوام عسل رسد یا قدری از آن غلیظ تر پس در
ظرفی چینی یا آبگینه کنند واز انجمله سکنجبین شکریست
واو معتدلیست مایل به برودت تلطیف اخلاط وتبرید
جگر وتسکین عطش کند و با اصحاب حمیات حاده
وامزجهٔ حاره موافقتر از سکنجبین عسلی باشد وصنعت او
چون صنعت سکنجبین عسلیست الا آنک بجای عسل شکر طبرزد
کنند و باشد که بگلاب معطر سازند وچندانک شکر او سفیدتر
باشد درین منافع مذکوره کاملتر بود واز آنجمله سکنجبین گرمست سکنجبین بزوری
سدد جگر و سپرز بگشاید و معده را از فضلات بلغمی پاک سازد
وادرار بول کند واصحاب رطوبات واستسقا وسوء القنیه
وتشنج اطراف وتبهای بلغمی را نافع بود وعطش کاذب را
زایل و باد معده وامعا را تحلیل دهد وصنعت او چنانست

که بستانند

که بستانند تخم کرفس وتخم بادیان وتخم کاسنی وانیسون رومی
از هر یکی پنج درم پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس
و پوست بیخ کبر از هر یکی هفت درم ریوند چینی سه درم جمله را
نیم کوفته در یک رطل سرکهٔ تیز و سه رطل آب صافی
یک شبانروز نقع کنند بعد از آن بجوشانند تا ربعی از و برود و سه ربع
باقی ماند بعد از آن بپالایند وصافی کنند و دو رطل شکر سفید
یا عسل مصفی بحسب مطلوب با آن ضم کنند وچنانک ذکر
رفت بقوام رسانند واز انجمله سکنجبین بزوری سردست
واو سدد جگر بگشاید واستسقا وسوء القنیه را که با آن حرارتی
باشد وحمیات مرکبه را نافع بود وتشنگی بنشاند وصنعت
او چنانست که بستانند تخم کاسنی وتخم خیارین وتخم خربزه
از هر یکی پنج درم پوست بیخ کاسنی ده درم پوست بیخ بادیان
درم جمله را در سه رطل آب صافی ویک رطل سرکهٔ تیز
یک شبانروز نقع کنند پس بجوشانند تا ربعی زایل شود وسه ربع بماند
بعد از آن بدست بمالند و بپالایند وصافی کرده دو رطل

سکر طبرزد با آن ضم کنند وچنانک رسم است بقوام رسانند
وازانجمله سکنجبین سفرجلیست معده وجگر را قوت دهد
واشتهای طعام بیفزاید وناقهان را موافق باشد وبرگواریدن
طعام اعانت کند وصنعت او چنانست که بستانند به
تمام رسیده خوش بوی شیرین وبکاردی چوبین پوست
ودرون او پاک کنند ودر هاونی از سنگ بکوبند وآب آن
بگیرند وجوششی چند داده بگذارند تا صافی شود پس یک جزو ازو
ویک جزو شکر طبرزد ونیم جزو سرکه خالص باهم ضم کنند
چنانک رسمست بقوام رسانند وازانجمله سکنجبین رمانی است
معده وجگر گرم را موافق باشد وحمای محرقه وعطش را
نافع بود وصنعت او چنانست که بستانند انار مینحوش
وبدست بمالند وآب او بستانند وجوششی چند داده صافی کنند
وبر هر یک جزو ازو یک جزو شکر طبرزد وربع جزوی
سرکه خالص اضافت کنند وبقدری گلاب معطر سازند
وچنانک رسم است بقوام رسانند واگر بر هر جزوی

ازآب انار ربع جزوی آب زرشک وهمچنان آب غوره
ومثل آن آب ریباس جمله یا هر کدام که خواهند ضم کنند
وبعد از ان بر هر جزوی از جمیع جزوی از شکر اضافت
جایز باشد **فصل سیم در بیان احوال بعضی از اشربه که در اکثر احوال مستعمل است**
وازانجمله شراب انارست معده را قوت دهد
وغثیان را منع کند واسهال صفراوی باز دارد وتشنگی بنشاند
وصداع را تسکین دهد واشتهای طعام آرد وصنعت آن آنچنانست
که بستانند انار میخوش وبجوشانند تا به نیمه باز آید وبگذارند
تا صافی شود پس دردی آن دور کنند وهمسنگ آن شکر
طبرزد با آن ضم کنند وطاقه چند نعناع دران اندازند
وبقوام رسانند وازانجمله شراب سیب است معده
ودل را قوت دهد وتفریح وتقویت دماغ کند وقی
واسهال صفراوی باز دارد وصنعت آن بستانند
سیبی خوش طعم خوش بوی وپوست ودرون آن پاک کرده
بکوبند وآب آن بستانند وبر منوال مذکور در شراب انار

باتمام رسانند وانجا بنعناع احتیاج نباشد وازانجمله شراب
تمرهندیست تبرید معده وجگر وتلیین طبع ودفع صفرا کند
معده را قوت دهد وتشنگی نشاند وتنبیه شهوت طعام کند
صنعت آن بستانند تمرهندی اشقر تازه وازو دانه ولیفها
که درو باشد پاک سازند پس هریک رطل ازان را در چهار
رطل آب بجوشانند تا سه ربع برود وربعی باقی ماند بعد ازان
بپالایند وصافی کنند ودو رطل شکر طبرزد باآن ضم کرده بقوام
رسانند واگر با تمرهندی طاقه چند نعناع باشد در تقویت معده
ودفع قی قویتر باشد وازانجمله شراب لیموست تنبیه شهوت
طعام وتقویت دل ومعده وتجوید هضم کند وقی باز دارد
ودفع خمار وتبهای صفراوی وتشنگی را دفع کند صنعت
آن بستانند آب لیمو وبجوشانند تا بنیمه باز آید پس بگذارند
تا صافی شود وبر هرجزوی ازان جزوی از شکر طبرزد
اضافت کنند وبجوشانند وکفک بردارند وبقوام رسانند
وازانجمله شراب نارنج است ومنافع او بمنافع شراب لیمو

قریبست

قریبست الا آنکه در تقویت دل مثل او نباشد وصنعت
او چون صنعت لیموست وازانجمله شراب حماض است
تفرح وتقویت دل ودماغ ومعده کند وخفقان گرم را
نافع بود ودافع صفرا وقاطع بلغم باشد وقی باز دارد وصنعت آن
شکر طبرزد را در قدری آب بر آتش حل کنند وبقوام رسانند
قوامی قوی پس از آتش فرود آرند وآن مقدار از آب ترشی
ترنج یا از آب لیمو که آن را ترش مزه سازد وبران ریزند وبچمچه
چوبین نیک خلط کنند وبردارند وازانجمله شراب نعناع است
قی وغثیان را وفواق ولین طبع را نافع بود وصنعت آن انار ترش
وانار شیرین را با شحمی که در میان است بدست بمالند وبپالایند
وآب ایشان را بجوشانند تا به نیمه باز آید وبگذارند تا صافی شود
بعد ازان بستانند جزوی ازان وجزوی آب نعناع تازه که
جوشانیده وصافی کرده باشند وجزوی شکر طبرزد
وباهم ضم کرده چنانکه رسمست بقوام رسانند
وازانجمله شراب برگ ترنجست خفقان وضعف معده را

نافع بود وصنعت آن بستانند برگ ترنج تازه پنجاه عدد وغباری را
که برو باشد بخرقه پاک سازند ودر سه رطل شراب مثلث
یک هفته نقع کنند پس برگها ازان بردارند ومثلث را بخرقه
بپالایند ودو رطل عسل مصفی باآن ضم کرده بقوام رسانند
وازانجمله شراب عود ست معده سرد را قوت دهد وبه هضم
واستمرا معین گردد ودهان را خوشبوی کند صنعت آن
بستانند عود هندی وسنبل هندی ومشک از هریکی دو درم
قرنفل ومصطکی وجوزبوا از هریکی یکدرم وبنیم جمله را نیم کوفته
در خریطهٔ از کتان کنند وسر دوخته در یک رطل گلاب
باتشی نرم بجوشانند تا ثلثی برود ودو ثلث باقی ماند بعدازان
بدست بمالند مالیدن تمام پس خریطه را به پالایند تا درو رطوبتی
باقی نماند پس یک رطل شکر طبرزد دران حل کرده باتشی نرم
بقوامی متوسط رسانند وکفک بردارند وازانجمله شراب صندلست
دل وجگر گرم را فایده دهد وتبهای تیز وخفقانی را که از
حرارت باشد نافع بود وصنعت آن بستانند صندل مقاصری

بسوهان

بسوهان زده پنجاه درم در یک رطل گلاب یکشبانروز
نقع کنند بعدازان دو رطل آب اضافت کرده باتشی متوسط
بجوشانند تا یک رطل باقی ماند بعدازان بمالند وبپالایند
ودو رطل شکر طبرزد باآن ضم کرده بقوام رسانند وبردارند
وبعضی بعوض گلاب سرکه وآب غوره کنند وبعضی از آب انار
میخوش یا آب تمر هندی یا آب زرشک باآن ضم کنند
وبعضی بعدازان که بقوام رسیده باشد قدری طباشیر واندکی
زعفران وشمهٔ از کافور نرم بپاشند وباآن خلط کنند
وآن بحسب حالات وامزجه ومقتضیات قیاسات طبی
تواند بود وازانجمله شراب نیلوفرست واو مبرد ومرطب است
صداع گرم وتبهای صفراوی وسعال خشک وذات الجنب
وذات الریه وخشونت سینه را نافع بود وطبع را تلیین دهد
ومواد را از انصباب بسینه ومعده باز دارد وصنعت آن
بستانند برگ نیلوفر تازه یک رطل ودر چهار رطل آب
بجوشانند جوشانیدن برفق واعتدال چندانکه پژمرده شود

وآب رنک کیرد وبعدازان برفقی تمام بپالایند چنانک
درآب لزوجتی بازنکذارد وبعدازان برهر جزوی ازان
جزوی شکر طبرزد اضافت کنند وبآتشی نرم بقوامی متوسط
رسانند وبردارند وازانجمله شراب بنفشه است واو سرد ومرطب است
تبهای کرم راکه باسعال وخشونت سینه باشد وذات الجنب
وذات الریه ودرد کرده رانافع بود وحلق وحنجره رانرم سازد
وادرار بول وتلیین طبع کند صنعت آن بستانند بنفشهٔ تازه
وساق واقماع آن دورکنند وهرجزوی ازانرا باچهار جزو آب
صافی بآتشی نرم برفقی هرچه تمامتر بجوشانند تارنک درآب
بازکذارد وبعدازان برفق واحتیاط بپالایند تاآب از بنفشه
لزج نکردد وپس بر هریک رطل ازان آب دو رطل
شکر طبرزد ضم کرده بآتشی نرم بجوشانند وکفک بردارند
چندانک بقوامی متوسط رسد وبردارند واکر کسی رامراد ازو
اسهال باشد بنفشه را ازآب جدا کرده دفعهٔ دیکر مثل
او بنفشه درهمان آب بجوشانند ودیکر باره صافی کرده بنفشهٔ دیکر

برهمان

برهمان وزن درو بجوشانند وتا پنج دفعه چنین کنند بعدازان
برمنوال مذکور شکر اضافت کرده بقوام رسانند وازان
جمله شراب کل است واو سرد ومجفف است
تبهای صفراوی ودموی را نافع بود ومعده راقوی سازد
وتشنکی بنشاند وطبع راتلیین دهد صنعت آن بستانند
برک کل سرخ وازاقماع پاک کرده دو رطل ودرظرف
چینی یا آبکینه کنند وپنج رطل آب جوشان بران ریزند
ویکشبانروز بکذارند بعدازان بمالند وبپالایند چنانک
رطوبتی درکل باقی نماند بعدازان در دیکی ازسنک یا ازکل
بآتشی متوسط بجوشانند تابه نیمه بازآید وهرزمان
کفک برمی دارند بعدازان دو رطل شکر طبرزد دران
اندازند وبقوام رسانند واکر مراد ازان اسهال باشد
درهمان آب اولین بروزن مذکور کل نقع کنند ویک شبانروز
دکر بکذارند وبرمنوال مذکور بپالایند وهمچنین تا پنج نوبت
یاهفت نوبت تکرار کنند وچندانک تکرار زیادت کنند

اسهال او قوی‌تر باشد و بعد از آن برنج مذکور را بتمام رسانند
و این را شراب گل مکرر گویند و شربتی از وی چهار وقیه بود یا دو وقیه
سکنجبین ساده یا قندی در آب سرد با یخ و چون در عمل آید
بهر یک شربت آب سرد که خورده شود یک مجلس دیگر
اجابت کند و بعضی گل را در آب بجوشانند و بپالایند لیکن
در نقع کردن قوت باقی‌تر و شربت او لطیف‌تر آید و از آنجمله
شراب خشخاش است بغلیظ مواد و رقیق کند و انصباب نزلات را
از دماغ بسینه مانع گردد و تبهای تیز را تسکین دهد و ماده ریش
شش و سینه را نافع بود و سهر را دفع کند صنعت آن
بستانند خشخاش بزرگ سفید صد عدد با دانه که در وی باشد
نیم کوفته کنند و در پنج رطل آب باران یک شبانروز نقع کنند
بعد از آن بجوشانند جوشانیدن تمام تا دو ثلث برود و ثلثی
باقی ماند بعد از آن بمالند و بپالایند و بر هر یک جزوی از آن
دو جزو شکر طبرزد ضم کرده بقوامی متوسط رسانند و بردارند

فصل چهارم در بیان احوال ربوب فواکه و غیر آن

بدانک

بدانک ربوب و اشربه در آنک ترتیب هر یکی زیشان
از عصارات فواکه و غیر آن باشد متفق اند الا آنک از آنجمله
هر کدام که با آن بعضی از حلاوات منضم شود باسم شراب
مخصوص گردد و هر عصاره را که بی آنک چیزی با آن
ضم کنند بقوام رسانند رب گویند و لامحاله رب هر چیزی
در افعالی که بدو مخصوص است از شراب او قوی‌تر باشد
و شراب از رب لطیف‌تر و خوش طعم‌تر بود و وجه اضافه
حلاوات با عصارات یا از برای کسر شدت قوت ایشان
بود یا از برای ازاله بشاعت و تقلیل غلبه طعمی که بر ایشان
غالب باشد تا طباع بتناول آن راغب و طبیعت
بجذب آن مایل گردد و از جمله ربوب رب آبی است
و او سرد و خشک است معده را قوت دهد و اشتهای طعام را
که ساقط شده باشد تحریک دهد و طبع را قبض کند و قی باز دارد
و غثیان را ساکن گرداند و طعام بگوارد و تشنگی بنشاند و رب
به شیرین و شراب او را در دفع اسهالی که سبب آن سده

سقوط اشتها و قی و اسهال

جگر یا ستدهٔ ماسار یقا باشد منفعتی بغایت است بسبب
اجتماع قوت مفتحه و قوت قابضه درو و صنعت او چنانست که
بستانند به شیرین یا میخوش و پوست و درون او بکارد
چوبین پاک سازند و در هاونی از سنگ نرم بکوبند و بمالند
چنانکه در ثفل او رطوبتی باقی نماند بر آب ب اورا از کرباسی
سخت محکم بگذرانند و بجوشانند تا به نیمه باز آید و بگذارند
تا صافی شود و در دیگی از سنگ یا خزف بقوام عسل رسانند
و از انجمله رب انار است و او سرد و خشک زحمت خمار
و حرارت دل و معده و جگر را زایل کند و تشنگی بنشاند
و تبهای تیز را نافع بود و شهوات ردیه که زنان حامل را خمار و تشنگی و شهوات ردیه در حوامل
باشد دفع کند و صنعت او چنانست که انار میخوش را
دانه سازند و از اخلاط پوست و شحم رعایت کند و بدست
بمالند و آب او بتمامی بستانند و در دیگی از سنگ
یا خزف بقوام رسانند و از انجمله رب غوره است
و او سرد و خشکست صفرا را دفع کند و قی و تشنگی بنشاند

وطبع را

وطبع را قبض کند و تبهای تیز و خمار را نافع بود و صنعت
او چنانست که بستانند غوره آبدار خوش طعم که حموضت
او قدری باکم آمده باشد و از دانه وی پاک کرده بدست
بمالند و آب او بستانند و در دیگی سنگین یا خزفین
جوشی چند داده بگذارند تا صافی شود و بعد ازان بجوشانند تا ربعی
باقی ماند و اگر رقیق باشد در ظرفهای از چینی یا آبگینه کند
و در آفتاب نهند و از غبار رعایت کند و چون غلیظ شود
و اگر خواهند با شراب غوره شود و چون در جوشیدن از آب غوره
نیمی زایل شده باشد بر هر جزوی ازان چند وی شکر
طبرزد ضم کرده بقوام رسانند و از انجمله رب ترنجست
زهر ها و تشنگی و او سرد و خشکست شرب سموم را نافع بود و صفرا را
دفع کند و تشنگی بنشاند و اسهال صفراوی باز دارد و او در
قوبا افعال خود از رب غوره قویتر باشد و چون بدان طلا کنند قوبا را
سفیدی چشم دفع کند و چون بمیل در چشم کشند بیاض را قلع کند و صنعت او
چنانست که بستانند ترشی ترنج را و از ملتصقات او پاک کنند

تمام رسیده و دران مقدار آب که بخته کرده و بپزند و بگذارند
تا سرد شود و بدست بمالند و عصارهٔ او بستانند و در دیگی سنگین
یا حجری بقوام رسانند و از انجمله رب غورکست و او سرد
و خشک قی و اسهال صفراوی باز دارد و معدهٔ گرم را
قوت دهد و تشنگی ساکن کند و افعال او بافعال رب به
و رب انار نزدیک باشد و صنعت او چنانست که بستانند
غورک نارسیده که هنوز استخوان او سخت نشده باشد
و پوست و مغز او پاک کرده نرم بکوبند و آب او بستانند
و بآتشی متوسط بقوام رسانند و اگر دران وقت که بنیمه
باز آید بهر جزوی ازان جزوی یا بیشتر شکر طبرزد اضافت
کند شراب غورک باشد و از انجمله مورد است و او سرد و خشک است
معده و دل را قوت دهد و شش و سینه را نافع بود و قی و اسهال را
که با خشونت سینه باشد قابضی مثل او نباشد و هیچ امعا را
و برآمدن خون را از حلق نافع بود و صنعت او چنانست که
بستانند دانهٔ مورد تمام رسیدهٔ تازه و بدست بمالند

و بدست بمالند و آب او بستانند و صافی کنند و در دیگی سنگین
بجوشانند تا کمتر از ربعی باقی ماند و اگر در وقت آنکه به نیمه
باز آمده باشد بهر جزوی ازان جزوی شکر طبرزد اضافت
کنند شراب ترنج باشد و از انجمله رب لیمو است و او سرد
و خشک است و افعال او بافعال و احوال ترنج نزدیک و صنعت
ان نیز مثل صنعت آنست و از انجمله ریباس است
و او سرد و خشک است قی و اسهال صفراوی باز دارد و حمیات
حادّه را نافع بود و صنعت او چنانست که بستانند ریباس
تر و با پوست بکوبند و آب او بستانند و بآتشی معتدل بقوام رسانند
و اگر در وقت آنکه به نیمه باز آید بهر جزوی ازان
جزوی شکر طبرزد اضافت کنند شراب ریباس باشد
و اگر در وقت تمام شدن قدری زعفران بگرمی در وی حل کنند
روا باشد و از انجمله رب آلوی سیاه است و او سرد و تر است
طبع را نرم کند و تشنگی بنشاند و اصحاب حمیات حادّه را
نافع بود و صنعت او چنانست که بستانند آلوی سیاه

تمام

و به پالایند و با آتشی نرم بقوام رسانند و بردارند و ازانجمله
رب توتست و او سرد و ترست و اورام و اوجاع حلق
و حنجره و بثراتی که دران نواحی باشد نافع بود و خناق را دفع کند
و خصوصا چون بدان غرغره کنند و صنعت او چنانست که
بستانند توت شامی که آنرا بپارسی خرتوت گویند و بدست
بمالند و آب او بستانند و با آتشی نرم بجوشانند تا سه ربع برود
و ربعی باقی ماند و بردارند و بعضی بر پنج جزو آب توت مذکور
سه جزو مثلث ضم کنند و با آتشی نرم بجوشانند تا ازو ثلثی باقی ماند
پس بستانند مر و شب و زعفران از هر یکی نیم مثقال جمله را
نرم بسایند و با آن خلط کنند و بردارند و ازانجمله رب جوزست
و او گرم و خشکست درد گلو را که از برودت و رطوبت باشد
درد گلو و خناق بلغمی
نافع بود و خناق را که سبب آن ورمی بلغمی باشد زایل کند چون بدان
غرغره کنند و اگر بیاشامند قی بلغمی باز دارد و صنعت او
چنانست که بستانند پوستی که بر جوز تازه باشد و بکوبند و آب او
بستانند و بجوشانند تا ثلثی برود و دو ثلث باقی ماند بعد ازان

بستانند

بستانند ازین آب و از عسل مصفی هر یک پنج جزو و از مثلث
سه جزو و با آتش نرم بجوشانند تا ثلثی بماند پس بستانند مر صافی
ده درم زعفران و شب از هر یکی هفت درم جمله را نرم بسایند
و با آن خلط کنند

فصل پنجم در بیان مشروبات متفرقه چون جلاب و ماء العسل و ماء الاصول و ماء النقوع و انواع فقاعات

بدانکه شربتی رقیق را که از شکر طبرزد یا سلیمانی با آب
و اندکی از گلاب کرده شود و در عرف عام جلاب گویند
مطلقا اما در عرف اطبا آنرا جلاب خام گویند چه نزد ایشان
جلاب آنست که شکر را در گلاب فقط یا در بعضی از گلاب
و بعضی از آب حل کرده بجوشانند و کفک بر دارند و بقوام
متوسط رسانند و در طبع او خلافست چه بعضی او را معتدل
گرفته اند و بعضی گفته اند که به برودت مایل است
و بعضی گفته اند که بحرارت مایل است و بعضی گفته اند
که او سرد و ترست و در ترطیب او خلافی نیست و ممکنست
که این اختلاف در و بسبب اختلاف اصناف شکر باشد

در بیاض وحدت و اختلاف گلاب در حرارت وعفونت
وحموضت وتفاهت واختلاف غلبهٔ هر یکی از ایشان بر یکدیگر
ولاشک که چون جلاب از شکری بغایت سپید و گلابی
عفص یا حامض یا تفه یا مختلط بآب کرده شود و در حلاوت
اندک باشد سرد معده وجگر و مرطب بدن باشد وخصوصا
چون بر خالی آشامیده شود وخصوصا چون یخ سرد کرده شود
چه از جهت حلاوتی اندک در وشبیه باشد بحلاوت خربزهٔ
هندی بسبب نفوذ گلاب وآب کرده در بدن و تبرید
وترطیب اعضا کند وحرارت معده وجگر بنشاند وایشانرا
قوت دهد وحدت وسورت جیعان را ساکن گرداند
وزحمت خار وحرقت مثانه را دفع کند وبدان مقدار حلاوت
که درو باشد سرفه وسینه را منفعت رساند وچون از شکری
سرخ وگلابی مایل بحرارت کرده شود حلاوت برو
غالب باشد مزاج او بحرارت مایل گردد واز انست که
بسیار باشد که در معده را که از برودت باشد تسکین دهد

چون گرم

چون گرم کرده بیاشامند و بالجمله جمیع اصناف واصحاب
لین طبع وزلق الامعا وسحج وزحیر وبواسیر را مضر بود
بسبب جلایی که در وست وصنعت او بر چند نوع است
بعضی هر جزوی از شکر را در سه جزو گلاب حل کرده
بآتشی نرم بجوشانند وکفک بر دارند وبقوامی متوسط
رسانند وبعضی دو جزو آب ویکجزو گلاب کنند وبعضی
گلاب وآب متساوی کنند وبعضی ده جزو شکر را
در پنج جزو آب بجوشانند وچون کفک تمامی برداشته
باشند یکجزو گلاب بران ریزند وبقوامی معتدل رسانند
واما ماء العسل باتفاق جمهور گرم است واو شربتی فاضل است
اصحاب امزجه وعلل بارده وسطوح اعضا را جلا دهد
وتلیین طبع وادرار بول کند واشتهای طعام آرد واگر
در معده وامعا خلطی مستعد اندفاع یابد باسهال اخراج کند
وچون معده را بر تنقیه غذا قادر یابد با او دران اعانت کند
وبدان سبب احتباس طبع کند وچون زعفران وبعضی از افاویه

با آن ضم کند منفعت او در امراض بارد ابلغ واکمل باشد
واحتمال شرب آن جز مردم سرد مزاج مرطوب وکسانی
که در معدۀ ایشان رطوبتی بسیار نکند و صنعت او چنانست
که بستانند عسل مصفی یک جزو آب صافی ده جزو
وبآتشی نرم بجوشانند وکفک آن بردارند تا ثلثی برود
وثلث بماند بردارند واگر از وزیادتی اسخان مطلوب باشد
مصطکی وزعفران وقرنفل وزنجبیل وفلفل ودارفلفل
بمقداری لایق نیم کوفته کرده درخرقه بسته باآن بجوشانند
واین ترکیب و ترتیب متقدمانست واز برای محافظت
مناسب باشد لیکن شرب آن بی اضافه آب باآن
بر طبیعت شاق باشد بود واحتمال مداومت آن نکند
واز وسیرابی حاصل نیاید واما رای متاخران چنانست
که عسل را در آب شربت کنند شربتی که حلاوت او
بغایت اندک باشد بعد از ان بجوشانند وکفک بردارند
چندانک بطعم شربتی شیرین باز آید ومرغوب طبیعت کرده

وسرد

وسرد کرده بعوض آب بیاشامند واگر خواهند از افاویه مذکور
جمله یا هر کدام که خواهند بر منوال مذکور اضافت کنند واین
شربت مشایخ واصحاب عطش کاذب را بغایت
مفید بود وچه از مداومت آن متنفر نشوند واما ماء الاصول را
اطبا بجهت احتیاج واختصاص او بهر عضوی از اودیه که مناسب
مطلوب باشد ترکیب دهند لیکن از وآنچه مشهورست
ومعروف واز برای نضج ماده غلیظ بلغمی وسوداوی وتنقیه سدۀ جگر
وسپرز وبرودت معده وفساد مزاج واستسقا وتبهای کهنه
بلغمی وادرار حیض بکار دارند اینست پوست بیخ کرفس
وپوست بیخ بادیان از هر یک هفت درم بیخ اذخر وفقاح او
از هر یکی پنج درم مصطکی وسنبل از هر یکی یکدرم ونیم
رویان نیم کوفته ولک مغسول وعود بلسان از هر یکی
دو درم پوست بیخ کبر وافسنتین رومی گل سرخ هر یک
سه درم مویز دانه بیرون کرده پنج درم انجیر خشک ده عدد
جمله را در چهار رطل بغدادی آب بجوشانند تا یک رطل بماند

صافی کنند شربتی از و چهل درم با یک درم روغن بادام
تلخ و یک درم روغن بادام شیرین صفت ماء النقوع حمیات محرقه
و حرارت جگر را نافع بود و صفرا را بنشاند و براند بستانند
آلوی سیاه و عناب از هر یکی پنجاه عدد و کشمش مویز دانه
بیرون کرده از هر یکی بیست درم شاه تره و سنای مکی
و افسنتین رومی از هر یکی پنج درم پوست هلیله زرد
پانزده درم پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه نیم کوفته
از هر یکی هفت درم گل سرخ ده درم تمر هندی منقا سی درم
جمله را در پانزده رطل آب سه روز در آفتاب بنهند
پس بپالایند شربتی از و چهل درم با ده درم سکنجبین سکری
و اگر از سعال خوفی باشد بعوض تمر هندی پنجاه عدد سپستان
و پنج درم بنفشه کنند و عوض سکنجبین شراب خشخاش و اما ترتیب فقاع
در قدیم از نان جواری یا از برنج یا آرد جو کرده اند و از افاویه حارّ
در و بعضی بیشتر و بعضی کمتر نهاده اند و از انست که بعضی از ایشان
او را گرم و خشک گفته اند و مولد کیموس بد و محرق اخلاط

و مورث جذام چون در آن اکثار رود و یا دران ادمان نماید
و مولد نفخ و قراقر شکم و تهییج قی و استاد الزمان مولانا نجیب الدین
سمرقندی در کتاب اطعمه و اشربه اصحامی گوید که ما
تغییر اشربه را که از گندم و برنج و ذرت و آردهای ایشان
ترتیب می دهند و آنرا اکنی و بخسم می گویند مشاهده بکنیم و همچنان
استحالت ایشان را بحرارتی غریبه و حدت طعمی که در ایشان
پادید می آید با آنکه در ایشان از افاویه چیزی نباشد
و سرهای ایشان گشاده بود و بخارات بتحلیل می رود
پس هرگاه که با آن افاویه ضم کنند و در کوزه فقاع بریزند
و سر آن مستحکم کنند بحیثیتی که تنفس ممکن نگردد و البته
بخار آن بیرون نیاید و در نفس خود غلیان کند انقلاب آن
بمزاجی بد که بدان سبب تولید کیموس بد و احراق اخلاط
کند بعید و غریب نباشد و تولید نفخ و قراقر بسبب رطوبتی
ریحی کند که دران محتقن و با آن ممتزج باشد و تهییج قی بسبب حدت
و فساد جوهر کند و لذع معده و ارتفاع او باعالی آن بسبب ریحیتی

که دروست و بعضی از اطبا گفته اند که او معده را سرد سازد
و تشنگی بغایت که از جهة خمار یا از جهت طول عهد بطعام
و شراب باشد تسکین دهد و اعصاب را زیان دارد و تولید نفخ
کند و شک نیست که این افعال بسبب قلت افاویه تواند بود
درو و از جهت خمیرهٔ او و خصوصا چون از آرد جو گرفته باشند
و اما انواع فقاعهای که درین زمان در اکثر بلاد کنند نه از قبیل
اول و نه از قبیل ثانی باشد چه درین روزگار بر خمیر از آلایشی
که در فقاع باقی ماند بل بر بوئی ازان اکتفا کنند و اما فقاع که از آب مویز
یا از شربت شکر و مانند آن کنند او را نه آن حدت و حرارت
جو هر باشد و نه آن برودت بل او بجلابی که از افاویه کنند قریب بود
و قرب و بعد او از جلاب بحسب کثرت حلاوت
و نقصان آن باشد درو الا آنکه از تبرید معده و احداث نفخ
و اضرار عصب و تشویر اخلاط و اصعاد ابخره بدماغ خالی نباشد
بسبب استحالت او بچیزی از عفونت و عدم خروج ابخره
و حدوث حدت و لدغ درو و ازانست که اصحاب اسهال را

مضر بود

مضر بود و اگرچه او را از قابض ترین شربتی ترتیب دهند
و فقاعی را که از آب انار یا از شراب او کنند حرارت معده را
تسکین دهد و تشنگی بنشاند و اصحاب صفرا را موافق باشد
و از جملهٔ فقاعها آنچه پسندیده ترست آنست که بستانند
قرص گندمین گرم و دران مقدار آب که بدان خیسیده شود
نقع کنند و نیم رطل شکر طبرزد و ده درم نمک اندرانی سوده
و یک رطل و نیم آب انار میخوش یا انار ترش بران ریزند
و بدست بمالند و بپالایند پس بستانند سنبل هندی و مصطکی
و زعفران و جوز بوا و قرنفل و فلفل از هر یکی نیم درم بسایند
و دران خلط کنند یا در بعضی ازان بجوشانند و بپالایند و با آن ضم
کرده فقاع بندند صفت فقاعی گرم که فالج و لقوه و امراض
رطوبی را موافق باشد و نفخ را زایل کند بستانند قرص گندمین گرم
و در مقدار حاجت آب گرم نقع کنند بعد ازان نیم رطل عسل مصفی
و پنج درم آب پودنه با آن ضم کنند و بدست بمالند و بپالایند
بستانند پوست ترنج و قرنفل و بسباسه و سنبل و دارچینی

ازهر یکی یکدرم جمله را نرم بسایند و دران حل کرده فقاع بندند
صفت فقاع دیگر معتدل که با اکثر امزجه مناسب باشد
بستانند قرص گندمین تنوری و بر مثال مذکورات در آب
گرم نقع کنند پس آب انار یا طبیخ بارد آن با آن ضم کنند
بمقدار حاجت شکر سفید شیرین سازند و با اندکی از پوست ترنج
و نعناع و شبنیز بافرنجمشک و امثال آن مطیب کرده
فقاع بندند صفت فقاع سرد که در صداع و تب و خمار
و تصاعد ابخره بکار آید بستانند از قرص گندمین تنوری
و آب انار و شکر سفید و بر مقدار و منوال مذکور با هم ضم کنند
و بعذری گلاب و شمهٔ کافور مطیب ساخته فقاع بندند

باب ۱۸ هجدهم در مشمومات و این باب مشتمل است بر پنج فصل

فصل اول در بیان کلام کلی در مشمومات بدانکه
جمیع مشمومات طیبه و روایح مرغوبه را در تغذیهٔ روح و تقویت
او دخلی تمامست چه در علوم حکمی مقرر است که هوا بدرقهٔ روح است
چنانکه آب بدرقهٔ غذا و روایح ابخره ایست که متحلل می شوند

ازاجسام

ازاجسام و بخار عبارتست از اختلاط بعضی از اجزای مایی و ارضی
و ناری با هوا و اگرچه بحس بصر محسوس نگردد و بجهت ترکیب
و امتزاج آن اجزا با یکدیگر و مساوات یا غلبهٔ هر یکی
از ایشان بر غیری انواع روایح طیبه و کریهه حاصل آید و درین
باب ابحاثی بسیارست که این کتاب تحمل ذکر آن نکند
پس همچنانکه تغذیه و تقویت اعضا بیشتر با طعمهٔ کثیف
ارضیست که بعضی از اجزای مایی و هوایی و ناری با آن ممتزج است
و کمتر با شربهٔ لطیف مایی که بعضی از اجزای ارضی و هوایی و ناری
با آن ممتزج است بتصرف طبیعت در ایشان و اخذ اشیایی
که قابلیت تغذیه و تقویت دارد و دفع ارضیت و مائیت
ببول و براز همچنان تغذیه و تقویت روح که آن عبارتست
از جسمی لطیف بخاری متکون از الطف اخلاط با بخرهٔ لطیف
که بعضی از اجزای ناری و مایی و ارضی با آن مختلط و ممتزج باشد
ممکن گردد و کثیف که او را بجذب و بعضی چندان احتیاج نباشد
و نه با مساک و دفع بسیار بل از روایح این قابلیت دارد

بجستد و وصول جز و روح و مقوّی او گردد و خصوصا روح نفسانی
اوّلا و روح حیوانی ثانیا الّا آنک این تغذیه و تقویت کمتر از
تغذیه و تقویت اشربه باشد چنانک تغذیه و تقویت اشربه
کمتر از اطعمه بود و از طلحة بن عبد الله رضی الله عنه مرویست که
وقتی نزد رسول علیه السّلام در آمدم بهی دیدم که در دست
او بود و در دست مبارک خود می گردانید چون بنشستم آن به را
سوی من انداخت و فرمود که یا ابا محمّد داویکها فانّها تطیب
النّفس و تشدّ القلب و تذهب بطحاء الصّدور بدانک
همچنان از روایح طیبه غذائیّت و تقویت روح متصوّرست
از روایح کریهه دوائیّت و تغیّر مزاج روح متصوّر گردد و نیز
آنک چون بعضی از ادویه باشد که بمجرّد بوییدن مهلک
یا میت گردد یا مصدع بود و آن آثار از وجب شدّت
وضعف مضرّت او باشد هر آینه که بعضی از ادویه باشد
که بوییدن آن بحسب شدّت و ضعف منفعت مؤثّر
آید تواند بود و ازین مقدّمات معلوم شود که مشمومات را

درارواح و ابدان از جهت تغذیه و تقویت و منفعت و مضرّت
افعالی عجیبست و از اصناف مشمومات آنچه طیّب الرّائحه
مرغوب طبیعت باشد او را هم در غذائیّت و هم دوائیّت
مدخلی باشد و آنرا که منتن و مکروه طبع باشد جز در دوائیّت
مدخلی نباشد و از انست که اطبّا در حفظ صحّت و ازالهٔ مرض
بمشمومات استعانت کنند لیکن آثار و افعال ایشان در تقویت
صغار مرضی اظهر و این و در تغییر مزاج اصحا و خصوصا
مزاج دماغ اسرع و اقوی باشد چه مرضی در تقویت طبیعت
و تغیّر مزاج بمشمومات محتاج تر باشد بسبب عدم استطاعت
قوّت ایشان بر اخذ نصیب اعضا و ارواح از مطعومات
و مشروبات و قدرت بر اخذ نصیب از روایح بسبب
لطافت جوهر او چنانک مذکورست و بسبب احتیاج بادمان
مشموماتی که معدل سوء المزاجی گردد که ایشانرا حادث است
و امّا در اصحا بسبب قلّت احتیاج ایشان بقوّتی اندک که از
مشمومات حاصل آید اثر تقویت آن بین نگردد و بسبب

اعتدال امزجهٔ ایشان وببیل آن ازاندکی موثری بجانب
انحراف اثر بغیر آن زودتر وقویتر باشد وازانست که
اصحاب را باستشمام روایح مواظبت ومداومت نشاید
چه اگر مشمومات را قوّت قوی باشد وازیشان در مزاج
وقوای ایشان اثری که مودّی بمضرّت گردد حاصل آید
وخصوصا چون درحرارت وبرودت وغیر آن با مزاج
موافق نباشد چون بوئیدن مشک اصحاب مزاج گرم
وبوییدن کافور اصحاب مزاج سرد را دیگر آنکه چون
ورود روایح بر حاسهٔ شم دایم شود واو را کلالی حاصل آید
واستلذاذ او ازان ناقص وفاتر گردد چنانکه از حال عطاران
مشاهد ومحسوسست وآن بسبب الفت حاسهٔ ایشان باشد
با روایح ومانند گشتن مزاج او با آن وقرار گرفتن آن کیفیات
در و عدم تأثر وانفعال سینه از شیئیه اما چون ورود روایح
بر حاسهٔ شم داعی نباشد در وقت ورود لذیذتر بود وطبیعت
بدان راغبتر گردد بل حال جمیع محسوسات لذیذه از مذوقات

ومبصرات

ومبصرات ومسموعات وملبوسات برین منوال بود وبنا
برین مقدّمات اوفق واصلح در استعمال طیوب آنست که
مجالس وثیاب را بدان مبخّر ومعطّر دارند ودر بوییدن
ورسانیدن آن نزدیک بینی مداومت ومبالغتی تمام نمایند
تا از طیب رایحه استفاده حاصل آید واز قوّت کیفیت
ذی رایحه سالم ماند وچون استعمال آن از برای استلذاذ وحفظ
صحّت وحصول تغذیه وتقویت باشد باید که از اصناف
متضادّهٔ ایشان در حرارت وبرودت وغیر آن ترکیب دهند
چنانکه بعد ازین ذکر کرده آید واین احکام بر جمیع مشمومات
رطبه از انوار واز هار وریاحین وبر جمیع طیوب یابسه
چون مسک وکافور وصندل وغیر آن شاملست وباید دانست
که اکثر طبع ومزاج ریاحین وطیوب بحرارت وپیوست
مایل باشد بل بعضی دران بغایت باشد مگر آنکه از استشمام
آن با حصول لذّت از و نفس را بدان سکونی محسوس گردد
چون بید وبیلوفر وکافور وصندل وگلاب ومانند آن چنانکه

بعد از ین مبین کرده شد که روایح ریاحین وطیوب را
چنانک مبرهن گشت در تغذیهٔ روح وتقویت دل
ودماغ ونفس وبدن ازو روایح اطعمهٔ لطیفهٔ شهیّه
که از دوائیت وکیفیات قویّه دور باشد وبقبول طبع
ورغبت جمیع طباع وامزجه نزدیک براصحاب تجربت
ونظر پوشیده نباشد بل اهتمام واعتقاد درهنگام احتیاج
بتقویت دل ودماغ ودر وقت ضعف وغشی بجانب آن
غالب ومایل داشتن بصواب وصلاح اقرب باشد

فصل دوم دربیان احوال انواع گلها

بدانک از جمیع انواع وازهار گل سرخ درکثرت منفعت
وموافقت با اکثر امزجه اشرف وافضلست واو مرکبست
از جواهری مختلفة القوی چه درو حرافت ومرارتیست
که دلالت بر بعضی از حرارت کند وبعضی که دلالت
بر برودت ویبوست کند لیکن غلبه در برودت
ویبوست راست ودلیل برین لذاذت وسکون

بوی اوست بنسبت با ریاحین وطیوب حارّ او تبرید
وتخفیف دماغ کند وصداع گرم وخمار را نافع بود وابخرهٔ
تیز را که از حدّت خون وصفرا حاصل آید ساکن گرداند
ودل ودماغ ومعده وجگر وجمیع اعضای باطنی را قوت دهد
لیکن تهییج عطسه وزکام کند وخصوصا در دماغی گرم بسبب تبرید
وتکثیف بخاری تیز که دران باشد گرم وتر که دران باشد
بواسطهٔ برودت وقبضی که دروست وبازماندن آن از
تحلیل ونهضت طبیعت در دفع آن بعطسه وبعضی گفته اند
که احداث عطسه وزکام دراصحاب دماغ سپرد کند
بسبب احداث غلبهٔ برودت واین قول ضعیف است
چه اگر این فعل ازو برین منوال بودی گل نیلوفر ولفاح
برین فعل اولی بودی وحال برخلاف اینست واگر اورا
بپزند وبر بدن ذرور کنند نتانت عرق را دفع کند واگر
بر ریشهای عمیق باشد برویاند وریش دهان وگوشت
بن دندان را نافع بود وثؤلول را قطع کند وگفته اند که تناول

بوی عرق وریش دهان
وریشهای عمیق

ده درم از تازهٔ او و ده مجلس اجابت کند وافتراش او بر فراش
و غلطیدن بران باه را نقصان دهد گل یاسمین گرم و خشک است
در سه درجه و الوان او سفید است و زرد و در بعضی از بلاد
ارغوانی یافت شود و افضل او سفید است بعد ازان
زرد و او دماغ را قوت دهد و سدهٔ دماغ بگشاید و تلطیف
رطوبات کند و صداع بلغمی و بادهای غلیظ و اجتماع امراض
بلغمی دماغی را چون فالج و لقوه و مانند آن نافع بود و مشایخ
و مردم پیر و مزاج را موافق باشد و ضماد او کلف را زایل
کند لیکن کثرت اشتمام او رنگ را زرد سازد و در اصحاب
دماغ گرم را احداث صداع و سهر و رعاف کند و اصلاح آن
به بوییدن کافور کنند گل نسرین در احوال و افعال مذکور بیاسمین
نزدیک باشد بنفشه سرد است در دو درجه و تر در سه درجه
بوییدن و ضماد کردن او حرارت و یبوست دماغ را تعدیل دهد
و سهر و هذیان و صداعی را که از تصاعد ابخرهٔ صفرا
و خونی تیز حادث شود نافع بود لیکن استمام او دماغ سرد

و زکام

و زکام سرد را بمضرت رساند و دفع مضرت او ببوییدن
خیری و مرزنگوش کند با او و تناول دو درم از و تا حد چهار
اسهال صفرا کند و سعال و خشونت سینه را دفع کند
و اگر او را بپزند و بآرد جو اماسهای گرم ضماد کنند نافع آید
و اگر برین منوال بر پیشانی ضماد کنند صداعی را که از حرارت
و انجرع حیات باشد ساکن کند و خصوصا چون بلعاب
بزرقطونا ضماد کنند و اندکی آرد پوست خشخاش با آن
ضم کنند و اگر او را با گل بابونه بجوشانند و سر بدان
بشویند همین منفعت دهد نیلوفر الوان او سفید است و زرد
و آسمان گونی و سرخ و بهترین او آسمانگونیست و او سرد
و تر است در دو درجه و برودت او بیشتر از برودت
بنفشه است بوییدن و ضماد کردن بدو دماغ گرم و صداعی را
که از حرارت باشد و بی خوابی و اورام گرم را نافع بود و همچنان
اگر او را بجوشانند و بآب آن پای بشویند و اگر یکدرم از و
با شیرهٔ خشخاش بیاشامند احتلام را منع کند و شهوت باه را

اماس گرم و صداع گرم

صداع گرم و بی خوابی

کثرت احتلام

ساکن کرداند و بخاصیتی که در وست اجماد منی کند و تخم او
درین باب قویتر ازو باشد و بیخ او کلف و ریشهای کرم را
کلف و ریشهای کرم و درد مثانه
زایل کند و درد مثانه را نافع بود و چون بدان ضماد کنند گل پید
سردست و در رطوبت و یبوست معتدل دل و دماغ را
قوت دهد و بخارهای تیز را تسکین دهد و اگر برگ او را
نرم بکوبند و بدان ضماد کنند سیلان خون باز دارد و عصارهٔ
سیلان خون رطوبات گوش ثولول
برگ او در تخفیف رطوبات که از گوش آید بغایت
باشد و خاکستر او با سرکه ثولول را قلع کند نرگس و او را
ربتازی نرجس و عبهر نیز گویند معتدلست و مایل بحرارت
سدهٔ دماغ بگشاید و تحلیل و تلطیف فضلات او کند
و صداع بلغمی و سوداوی را نافع بود ولیکن اصحاب
دماغ گرم را صداع آرد و اگر پیاز نرگس را بکوبند و بر داء الثعلب
داء الثعلب
ضماد کنند زایل کند دمامیل و جراحات را منفجر گرداند
و بر عضوی که خار یا پیکان در و باز مانده باشد ضماد کنند
باز ماندن پیکان
آنرا بیرون آرد و خصوصا چون آرد شیلم و عسل با آن ضم کنند

واکر

واگر بسایند و با آب گرم بپاشامند تهیج قی کند سوسن
و بتازی زنبق نیز گویند و الوان او سفید است و زرد و آسمانگونی
و ازو بری و بوستانی باشد و او گرمی باعتدالست و به یبوست
مایل و بری بحرارت و یبوست مایلتر بود و فضلات ریحی
و بلغمی را از دماغ تحلیل دهد لیکن صداعی را که از حرارت
باشد مضر بود و مصلح او کافورست و اگر او را بسایند
و بر روی ضماد کنند کلف و نقطهای سیاه را که بر روی باشد
کلف
زایل کند اگر روی بدان بشویند رنگ روی را صافی کند
و جرب رطب را نافع بود و سوسن بستانی فاضلتر بن
او به است از برای عضوی که بآب گرم سوخته باشد
عضوی که بآب گرم سوخته باشد
چون بسایند و بران ذرور کنند یا در مراهم بکار دارند و او
لسع جمیع هوام و خصوصا لسع عقرب را نافع بود و خیری
لسع هوام
و او را گل منثور نیز گویند و الوان او زرد است و سرخ و زرد او
بحرارت مایلتر بود و تحلیل و تلطیف باعتدال کند و بازجه
معتدله موافق باشد و سدهٔ دماغ بگشاید و درین منافع خیری سرخ

ضعیفتر باشد و در سپید جدان منفعتی نباشد بسبب غلبهٔ مائیت
برد و از کلهایی که بدیار رسند مخصوص است کلیت که اورا
جنبه گویند احوال و افعال او بسوسن قریبست لیکن
ازو در حرارت قویتر باشد

فصل سیم

در بیان احوال و انواع ریاحین بدانک ریحان در اصل وضع
نام شاهسفرمست و اورا سبزغم نیز گویند و بسبب شهرت
او در عطریت جمیع خیابانش عطره را ریاحین گویند و شاهسفرم
گرمست در درجهٔ اول و خشک در درجهٔ دوم و بعضی گفته اند
که حرارت و یبوست او اندکست بحیثی که اگر گلاب
با آب برو پاشند حرارت او با کم آید و بوییدن او تبرید
دماغ کند و خواب آرد و خصوصا آنچه تازه باشد و اورا رایحهٔ لذیذ ست
تحلیل و تسکین ابخرهٔ دماغ کند برفق و خصوصا چون تمام رسیده
باشد و تخم کردن نزدیک و بعضی گفته اند که دماغ سرد را
از بخار ممتلی سازد و اصلاح آن به بوییدن نیلوفر کنند مورد مرکب القوی است
واگرچه غالب بر جوهر او برودت و یبوست است

لیکن

لیکن بر بوی او غالب نباشد و آن از روی قیاس و تجربت
دانسته شود اما از روی قیاس آنست که چون مقرر است
که او مرکب القوی است هر آینه ازو آنچه بجاسهٔ شم وارد شود
الطف اجزای او باشد و آن اجزای حار بود و اما از
روی تجربت حدت رایحه و قلت التذاذ نفس و قلت
تسکین او بدان جانک از روایح بارده حاصل آید و اما
ازو آنچه تر باشد ممکنست که بوی او باعتدال مایل باشد
و او دماغ را قوت دهد و بخارهای گرم و تر را ازو باز دارد
و گویند بوییدن او بی خوابی آرد و مصلح او بوییدن بنفشهٔ تازه
بود با او یا بعد ازو و چون اورا بسایند و بر پیشانی طلا کنند
مواد را از انصباب بچشم منع کند و اگر چون سرمه بسایند — ریختن مادّه بچشم و دمعه
و در چشم کشند چشم را قوت دهد و اشک را باز دارد
و اگر بر سوختهٔ آتش و بر داخس ذرور کنند نفعی تمام دهد و اگر — سوختن بآتش
اورا بسوزانند و خاکستر او بر بدن ذرور کنند بدن را خوشبوی سازد
و عرق را منع کند و اگر اورا بجوشانند و بآب او نطول کنند

استخوان شکسته بزودی منجبر گردد واگر دران آب او نشینند
بیرون آمدن مقعد را نافع بود وچکیدن خون را ازو دفع کند
بیرون آمدن مقعد وچکیدن خون
واگر سر بدان بشویند سبوسهٔ بن موی را بریزاند وموی ریخته
برارد وبثرات را دفع کند مرزنکوش برّی وبوستانی بعه
واو گرم وخشک در سه درجه تفتیح سدّهٔ دماغ وتحلیل
وتلطیف رطوبات وبادهای غلیظ کند که درو باشد
صداع بلغمی
وصداع بلغمی ولقوه وجمیع امراض باردهٔ دماغی را نافع بود وطبخ
او استسقا وعسر البول وپیچش شکم را نافع بود وتناول پنج درم
ازو شرای بلغمی را دفع کند وچون اورا با سرکه بر گزیدهٔ عقرب
شرای بلغمی وگزیدن عقرب
ضماد کنند درد ساکن گردد واگر عصارهٔ اورا بعد از فراغ حجامت
بران موضع طلا کنند از حدوث آثاری که بعد از حجامت
باقی ماند مانع گردد فرنجمشک گرم وخشک در آخر درجهٔ دوم
سدهٔ دماغ بگشاید وخفقانی را که از برودت باشد نافع بود
ودر سایر احوال وافعال بمرزنکوش نزدیک باشد بوی او
دماغ گرم را زیان دارد ومصلح او بنفشه بود بادرنجبویه گرم وخشک

در سه درجه

در سه درجه سدهٔ دماغ بگشاید خوردن وبوییدن آن تفریح
وتقویت دل کند وخفقان را نافع بود وتناول آن بر هضم
اعانت کند وفواق را نافع بود ودهان را خوشبوی کند
نمام واورا سیسنبر نیز گویند گرم وخشک در سه درجه فضلات
بلغمی را از دماغ تحلیل دهد وصداع سرد وشقیقهٔ بلغمی وسوداوی را
نافع بود وافعال او از افعال مرزنکوش قویتر باشد واگر اورا
در سرکه بجوشانند وبعد ازان نرم بکوبند وروغن گل با آن
نسیان واختلاط عقل
ضم کرده بر سر ضماد کنند نسیان واختلاط عقل را دفع کند
واگر اورا بکوبند وبا شراب بیاشامند فواق امتلائی را دفع کند
فواق وکرم معده
وحیات وحب القرع وجنین میت اخراج کند وضماد او
لسع هوام را وخصوصا لسع زنبور را نافع بود وهمچنان اگر یک مثقال
ازو با سکنجبین بیاشامند بابونه گرم وخشک در درجهٔ اول
وبعضی گفته اند که قوت او بقوت گل سرخ نزدیکست
واو محلل ومفتح است صداع سرد وشقیقهٔ بلغمی را نافع بود
سنگ مثانه وحبس البول وعسر ولادت
وچون اورا بجوشانند ودر آب او بنشینند سنگ گرده را بریزاند

واد رار بول وحیض وتسهیل ولادت کند شیخ او را بپارسی درمنه
گوید گرم وخشک است در سه درجه سدّهٔ منخرین بگشاید و بادها را
تحلیل دهد وچون او را بسایند وبا خرما ضم کرده تناول
کنند کرم معده وامعا را بکشد وبول وحیض را ادرار دهد واگر او را
بسوزانند وخاکستر او با روغن زیت طلا کنند موئی لحیه بزودی
برویاند اما از جملهٔ میوه های خوشبوی سیب وبه است وبوییدن
ایشان تبرید وتقویت کند وبوئی نارنج وترنج ولیمو تنقیه
دماغ کند و ریاح را تحلیل دهد و بوئی نارنج از ایشان لطیف تر باشد

کرم معده وبرآمدن موئی لحیه

فصل چهارم در بیان احوال طیوب یابسه

واز آنجمله مشک است وبهترین اصناف او تبتی زرد است
واو گرم وخشک است در آخر درجهٔ دوم وبعضی گفته که در سه درجه
ملطف ومقوّی روح است ومفرّح ومقوّی دل ودماغ
امراض باردهٔ دماغی وغشی وخفقان وسقوط قوّت را دفع کند
وچون او را با زعفران بسایند وبدان سعوط کنند صداع بلغمی را
دفع کند واو تریاک زهرهاست وخصوصا بیش لیکن دماغ را

صداع بلغمی

مضرّت

مضرّت رساند واکثار استشمام آن رنگ را زرد کند ومصلح
او کافور است وچون او را با طعام ضم کنند تناول آن بوی ها را
خوش سازد واین فعل از وی بخاصیت است عنبر بهترین اصناف او
اشهب است واو گرم است در اول درجهٔ دوم دماغ را
قوّت دهد وحواس را صافی کند ومشایخ را نافع بود وبسبب
تسخین لطیف وتناول او جوهر روح را بیفزاید
وتفریح غم وتقویت دل کند ومقدار شربت او سدس
یک درم است وبوییدن او اصحاب ماشرا مضر بود ومصلح
او کافور است زباد بهترین او آنست که در حداثت وعتاقت
متوسط باشد چه از وی آنچه تازه باشد بغایت کریه الرایحه بود
وبعد از آن چند گاه رایحهٔ او متغیّر گردد وباید که سفید فام
متوسط القوام قوی الرایحه باشد واو در سه درجه گرمست ودر رطوبت
ویبوست معتدل دماغ پیر را نافع بود ودرد گوش را
که از برودت باشد زایل کند واو از جمیع طیوب در منفعت
کمترست ودر قیمت بیشتر عود بهترین انواع او هندی سیاه

فام صلب گران وزنست که در آب راسب شود
و او گرم و خشکست در دو درجه دماغ و حواس و اعصاب را قوّت
دهد و رطوبات دماغ را تحلیل دهد و تناول او از نیم درم
تا یک درم تفریح و تقویت دل کند و جگر و معده را از
رطوبات متعفن پاک سازد و طبع را قبض کند و اسهال
دموی را نافع بود و خصوصا که سبب آن حرکت مادّهٔ سودا باشد
و بوی او دماغ گرم را مضرت رساند و مصلح او کافورست
صندل سفید بهترین او مقاصریست و او سردست در آخر درجهٔ
دوم و خشک در سه درجه دماغ گرم و صداع گرم و جمیع امراض گرم را
بوییدن و طلا کردن بدان نافع بود و تناول آن دل و جگر و معدهٔ
گرم را منفعت رساند و خفقان را زایل کند و خصوصا خفقانی که
در حمیات حادث شود و چون او را بر سنگ بسایند اندک
حرارت کسب کند از حرکت سابیدن چون کسب کردن
آرد از حرکت آسیاب کافور بهترین اصناف او قیصوریست
و او سرد و خشکست در سه درجه صداع و امراض گرم را که در دماغ

وجمیع

وجمیع اعضا بود و ضعف حواس را که از حرارت باشد نافع
بود و اسهال گرم را تسکین دهد و چون بدان سعوط کنند
رعاف را باز دارد و کثرت استعمال آن باه را قطع کند
و موی را سفید سازد و بوییدن او بی خوابی آرد و مصلح او
بنفشه یا نیلوفرست لادن بهترین او آنست که چرب
لزج زرد فام خوشبوی بود و ریگ آلود و سیاه ریزنده
نباشد و در روغن بتمامی حل شود و از و ثفلی باقی نماند و او گرمست
در درجهٔ اول و بعضی گفته اند که در دو درجه و در رطوبت و یبوست
او خلافست و ظاهر آنست که او درین دو وجه معتدلست
و جوهر او جوهری بغایت لطیف است و در و قبضی اندکست
رطوبات غلیظ لزج را نضج دهد و دماغ و منخرین را از آن پاک
سازد و بوییدن آن دماغ سرد را باعتدال آرد و چون او را
در روغن مورد حل کنند موی را از ریختن نگه دارد و آنچه ریخته شده
باشد برویاند و اگر او را بشمع بخور کنند مشیمه و جنین مرده را
اخراج کند و اگر نیم درم از و در شراب حل کرده بیاشامند

رعاف

ریختن موی

مشیمه و جنین مرده

احتباس بول اعتقال طبع وادرار بول کند وجون بدان ضماد کنند صلابت
معده وجکر وضعف ایشانرا که از برودت باشد نافع بود
سنبل واورا سنبل الطیب وسنبل هندی نیز کویند وبهترین
او آنست که خوشبوئی وبسفرت مایل بود ودر طعم او حدتی
باشد که بعد از خائیدن بزمانی محسوس کردد واو کرمست
در درجهٔ اول وخشک در درجهٔ دوم دماغ را قوت دهد
وتسخین وتجفیف او کند ومواد دماغی را از انحدار منع کند وجون
کثرت عرق بدن را بدان ذرور کنند عرق را منع کند واو دهن را خوشبوی کند
قسط بهترین او سفید فام صلب کران سنک بود که زبان را
لذع کند واو کرمست در سه درجه وخشک در دو درجه استرخای
زکام وسرسام سرد اعصاب را سم بوییدن او وهم ضماد کردن بدان نافع بود
وجون بدان بخور کنند زکام را دفع کند وسرسام سرد را منفعت
رساند واکر یکدرم ازو سوده با شراب بیاشامند مضرت
لسع هوام واحتباس بول وحیض لسع هوام باز دارد وادرار حیض وبول کند وکرم معده را دفع کند
وخصوصا جون قدری افتیمون با آن ضم کنند سعد بهترین او سطبر

وصلب

وصلب کران سنک واین صفات در سعد هندی مجتمع است
واو کرم وخشکست در دو درجه تحلیل ریاح کند وقوت
حافظه را مدد دهد وبشره را خوش رنک سازد ودهان را
خوشبوی کند قرنفل بوییدن او دماغ سرد را نافع بود ودماغی
ضعیف را که ضعف او بسبب غلبهٔ مادهٔ سودا یا از
تصاعد ابخرهٔ آن باشد بدماغ قوت دهد وتفریح
وتقویت دل وقوای نفسانی کند آشنه او را بپارسی دوالک
کویند بهترین او هندی سفید فام خوشبوئی بود واو معتدلست
مایل بیبوست بخور او صرع واختناق رحم را نافع بود
واکر او را بپایند وباسرکه بیاشامند طبع را نرم کند واکر
در شراب نقع کنند وبیاشامند خواب آرد وباد معده را
بوی بغل تحلیل دهد وقی باز دارد واکر او را بپایند ودر زیر بغل مالند
آن موضع را خوشبوی کند ونتانت او را که صنان خوانند زایل کند
سادج بهترین او آنست که تازهٔ خوشبوئی بسپید کراینده بود
وبزودی متعفن نکردد ودرو حدتی باشد قریب بدارچینی

وآنچه سست ومتکرج بود واوراق عر ببغن باشد وازطعم او
ملوحتی محسوس گردد پسندیده نباشد واو گرم وخشک است در دو درجه
دهان را خوشبوئی سازد ومعده وجگر وسپرز را نافع بود وچون
او را بپایند وزیر بغل را بدان بمالند بوئی بد را زایل کند
واگر بر داخس متقرح ذرور کنند نافع بود واز خواص او آنست
که ثیاب را از سوس محافظت کند **فصل پنجم**
در بیان احوال طیوب مرکبه بدانک غرض از ترکیب
طیوب مفرده باهم یا کسر سورت کیفیت هریکی از یشان
باشد یا بیختن اصناف متضاده القوی بایکدیگر از برای حصول مرتبت
درجه مرکب یا درجه سوء المزاجی که مخالف آن کیفیت باشد
چون آمیختن قدری از کافور با مشک یا قدری از مشک با کافور
وغیر ذلک یا تقویت قوت واستکمال منافع ایشان باشد
هم از برای حصول مطلوب مذکور چون ضم کردن عود وسنبل
وامثال آن باهم چنانک در قرابادینات در بیان غرض
از ترکیب ادویهٔ مفرده مذکور است ویا غرض از ترکیب

بوی بغل وداخس
ومحافظت جامه
از دیوجه

احداث

احداث اعتدال بود در کیفیات ایشان از برای استلذاذ
وحفظ صحت بر اصحا چون آمیختن عود وصندل با مشک وکافور
بحسب قیاس طبی زیرا که طیب معتدل با جمیع طبایع موافق باشد
وآنچه منفرد وبکیفیتی مایل بود غالبا در معالجات مستعمل بود
وحال ترکیب مشمومات از اصناف متضاده در حصول
لذت بحال اطعمه شبیه بود واز جمله مرکباتی که در طیوب مرکبه
در آید سک است واو گرم وخشک در دو درجه دل ودماغ را
قوت دهد وباه را بیفزاید واوجاع مفاصل را نافع بود وطبع را
قبض کند وصنعت او چنانست که بستانند مازوی سبز آنمقدار
که خواهند ونیم کوب کرده در دیگ سفالین نو بسوزانند ونرم
بسایند وبجهد به بپزند بعد از آن بستانند فاغره وقلنجه وبسباسه
وسنبل وصندل اجزا متساوی جمله را نرم بکوبند وبه بپزند
وباهم دوازده جزو واز آن مازوی سوخته دو جزو ونیم از ین
ادویه بیامیزند وبر هر سه جزو از جمیع یک جزو عسل مصفی
کف بر داشته اضافت کنند ونیک خلط کرده قرصها سازند

و در وقت قرص ساختن دست را بروغن بان یا روغن سوسن
چرب کنند و جمله را در ریسمانی کشند و در سایه که از دود و غبار
محفوظ باشد پاویزند و مدت چهل روز بگذارند تا نیک خشک شود
بعد ازان نرم بکوبند و بحریره بپزند و بهر دو جزو ازان ربع
جزوی از پوستی رقیق که درون نافه مشک باشد بعد ازان که
بمقراض خرد کرده باشند و کوفته و بحریره پخته ضم کنند و دران
خمیر کرده مثل اول قرصها سازند بر مثال اول چهل روز دیگر
محافظت کنند و هم برین منوال می سازند و پوست نافه مشک
بر مقدار مذکور ضم میکنند تا پنج نوبت در مدت دویست روز
تمام شود و این را سک غالیه نیز گویند و او چندانک کهنه تر شود
نیکوتر باشد و از انجمله روغن بانست و او گرم و تر است در دو درجه
صلابات اعصاب را تلیین دهد و دوی و طنین را نافع بود
و با پیه بط تشقق اطراف را که سرما حادث شود زایل کرداند — تشقق اطراف از سرما
و او دو نوعست مفرد و مرکب و صنعت مفرد او چنانست
که بستانند حب البان و آن دانه باشد بر مقدار پسته و شبیه بدو

ولیکن

ولیکن باستدارت مایل و درو مغزی روغن دار باشد او را
از پوست مقشر کنند و نیم کوفته کرده در آب بجوشانند تا روغن
او بر بالای آب برآید و روغن را ازان بردارند چنانک
از آب چیزی با او مختلط نباشد و اما صنعت روغن بان مرکب
آنست که بستانند ازین روغن مذکور و اگر حاصل نشود بدل آن
روغن زیت تازه بغایت صافی و خوشبوی و در دیگی سنگین
کنند و بر هر ده جزو از و پنج جزو برگ گل سرخ تازه که از
اقماع و غیر آن پاک کرده باشند و نرم کوفته در افکنند و بجوشانند
جوشانیدن نرم چندانک مائیت کل زایل شود و از آتش
فرود آرند سه روز همچنان بگذارند بعد ازان بخرقهٔ از کتان
صافی کنند و بار دیگر در دیگ کرده دو جزو پباسهٔ تر کرده
و نیم کوفته دران ریزند بر منوالی که در جوشانیدن گل ذکر رفت
بجوشانند و همچنان سه روز دیگر گذاشته صافی کنند و یکجزو و نیم
سنبل نیم کوفته دران بجوشانند و همچنان سه روز بگذارند و بعد
از تصفیه یکجزو و نیم قرنفل مثل اول دران بجوشانند و بعد از سه روز

صافی کرده نیم جزو کبابه دران بجوشانند و همچنان سه روز گذاشته
صافی کنند و نیم جزو عود هندی مندلی که در غایت عطر باشد
خرد کرده دران بجوشانند و یک هفته بگذارند و بعد از آن صافی
کنند و باید که در هر کرتی که می جوشانند در حالت جوشیدن
هر ساعت قدری آب بدست بران می پاشند تا از سوختن آن
ایمن گردند پس چون از عود صافی کنند یکجزو و نیم عنبر اشهب
خرد کرده دران ریزند و جوشی چند نرم بدهند تا عنبر گداخته شود
و در ظرفی از آبگینه محافظت کنند و بعضی از مردمان بعد از حل
کردن عنبر درو یکجزو و نیم مشک تبتی خالص را نرم بسایند و دران
خلط کنند و از جملهٔ طیوب مرکبه غالیه است و او دو نوعست
یکی غالیهٔ طیب و دیگر غالیهٔ خضاب که آنرا غالیهٔ مصور نیز گویند
اما غالیهٔ طیب در حرارت و برودت بحسب ترکیب
او از مفردات آن مختلف گردد چه در اصل ترکیب مقادیر
اوزان آن معین نکرده اند و ترکیب آن بمقتضای احتیاج
بمنافع مفردات او باز گذاشته و بالجمله اورام صلب را

نرم

نرم کند و چون او را با روغن بان در گوش بچکانند درد گوش را
زایل کند و بوییدن او مصروع و مسکوت را با هوش آرد
و صداع بارد را تسکین دهد و تفریح قلب و تقویت او کند
و چون بدان حمول کنند اوجاع رحم را که از برودت باشد
و اورام صلب بلغمی را و اختناق رحم و میل او را نافع بود
و حیض را ادرار دهد و رحم را از برای حبل مهیا گرداند و چون
او را در شراب حل کنند بزودی مست کند و صنعت آن
چنانست که مشک و سک و کافور را بسایند و عنبر اشهب را
در روغن بان با روغن نیلوفر بگدازند و جمله باهم خلط کنند و اما
از مرکبات او آنچه مشهورست و باعتدال مایل آنست که
بستانند مشک تبتی و سک و عود هندی از هر یک یک مثقال
عنبر اشهب یکدرم کافور نیم درم بر منوال مذکور ترکیب کنند
و اما صنعت غالیهٔ خضاب چنانست که پنجاه درم املج مقشر را
در نیم رطل آب سورو تر و چهار رطل آب صافی بجوشانند
تا به نیمه باز آید پس پالایند و پنجاه درم وسمه و پنجاه درم حنا

وبیست درم مازو و ده درم زاج زرد و پنج درم صمغ عربی
جمله را نرم بسایند و در آن آب بجوشانند تا غلیظ شود و بقدری
مشک و سک مطیب سازند و بوقت حاجت بحسب
احتیاج بدان بر موی می مالند و باید که ازان شافی بر مثال یک
انگشت ساخته باشند و خشک کرده تا بن موی را بدان بمالند
و ازانجمله طیبین که او را دهن ساطع و لخلخه سلیمانی نیز گویند
و او گرم و خشکست در دوم درجه برودت جگر و معده و فالج
ولقوه و جمیع امراض بارده را نافع بود و صنعت او چنانست
که بستانند روغن گل و روغن سوسن اجزای مساوی و در برنی
از آبگینه یا چینی کنند و مدت یکماه هر روز چند نوبت
بعود و کافور مبخر میکنند بعد ازان بستانند جوز بوا و بسباسه
از هر یکی سه درم هریره و قاقله و فاغره و کبابه و قرنفل و سنبل
و گل سرخ و صندل سرخ و سفید از هر یک شش درم سلیخه یکدرم
و نیم عود هندی در غایت جودت بیست و چهار درم سک
پانزده درم جمله را نرم بسایند و بحریره به بیزند و در بعضی ازان روغن

مذکور

مذکور رخنه پر کنند و در برنی کرده یکماه هر روز چند کرت
بعود مبخر کنند بعد ازان بستانند عود هندی بیست و چهار
درم عنبر اشهب شش درم سک تبتی خالص نه درم عود را
نرم بسایند و بحریره به بیزند و عنبر را بقدری ازان روغن مبخر
حل کنند و مشک و کافور را جدا گانه نرم بسایند و جمله را
بر صلایه باهم جمع آرند و بفهر بمالند تا بغایت مختلط گردد
پس در برنی بر بالای آن مرکب ریزند و سر برنی
محکم کنند و بعد از چند روز بگشایند و نیک خلط کنند بعد ازان
بکار میدارند و ازانجمله زبادی مرکبست سدّه دماغ را بگشاید
و دماغ و دل را قوت دهد و درد گوش را که از برودت
باشد نافع بود و رحم را گرم کند و مستعد قبول حمل گرداند
بستانند عسل خیار چنبر و سعد و لادن و صندل سفید و قرنفل
و سنبل و سلیخه و جوز بوا و پوست درخت انار و ساذج
و فرنجمشک و اظفار الطیب جمله را نیم کوفته در سه وزن جمیع
آبی صافی سه روز بخیسانند پس بوزن جمله روغن کنجد با آن

ضم کرده با آتشی بجوشانند تا آب برود و روغن باقی بماند بعد ازان
بمالند و بپالایند و نیم وزن روغن موم صافی دران بگدازند
بعد ازان بر هر ده جزو ازان یکجزو زباد خالص و یکجزو
مشک خالص و نیم جزو روغن عود خالص و نیم جزو کافور
سحق کرده با آن ضم کنند و بکار دارند و ازانجمله فروریست که بدن
و عرق را خوشبوی کند و بوی کریه که از بغل و میان انگشتهای
پای آید دفع کند و بعضی او را اشنان خوشبوی خوانند بستانند
سعد و زرنباد و صندل سفید اظفار الطیب از هر یک بیست درم
عود هندی سنبل هندی ساذج هندی زرنب اشنه از هریکی
پانزده درم خولنجان و جوز بوا و بسباسه قاقله از هریکی پنج درم
جمله را نیم کوفته کرده دران مقدار آب که چهار انگشت
بالای ادویه بر آید یک شبانروز فرغار کنند بعد ازان بجوشانند
تا آب زایل شود و در سایه خشک کرده بسایند و بپیزند
بعد ازان مدت بیست روز یا بیشتر در گلهای خوشبوی چون
گل سرخ و گل نسرین و سوسن و نرگس و یاسمین و امثال آن

تلطیف

تلطیف کرده در زیر مسندی یا جائی که بعلی یابد محافظت
کنند و در هر سه روز یا چهار روز گلها را تعویض میکنند بعد ازان در ظرفی
از آبگینه محافظت کنند و ازانجمله عبیر است که بوی بدن
و عرق را خوشبوی سازد بستانند گل سرخ چهل درم
صندل سفید با گلاب بر سنگ سوده و خشک کرده
ده درم عود هندی با گلاب سوده و خشک کرده پنج درم
زعفران پنج درم مشک خالص سه درم عنبر اشهب یک درم
کافور قیصوری نیم درم جمله را نرم سوده بحریر به بیزند و چند
نوبت در گلاب مکرر بتقر و صلایه می سازند و خشک می کنند
بعد ازان بر منوالی که در اشنان خوش مذکور است در گلهای
خوشبوی ترتیب دهند بعد ازان مثل غبار بسایند و در ظرفی
از آبگینه نگاه دارند صفت عبیری دیگر که دماغ را گرم کند
و پیرانرا موافق باشد بستانند مشک نیم درم عنبر اشهب
و سک از هریکی دو مثقال عود هندی یکدرم با هم بسایند و بکار دارند
باب نوزدهم در عرقها و روغنها و این باب

مشتملست بر سه فصل **فصل اول** در بیان کلام کلی
در عرقها و روغنها بدانکه مقصود از گرفتن عرقها از ازهار
و اوراق حصول چند غرضست وآن طلب لطافت
جوهر باستخراج اجزای لطیف مائی و هوائی و ناری ازین مذکورات
و عذوبت طعم و صفای لون بسبب مفارقت کثافت
ارضیت ازیشان از برای سرعت نفوذ آثار قوای ایشان
در اعضا و خصوصا بجگر و دل و دماغ و باقی بودن بوی و قوای ادویه
بهمان قوت که در ازهار و اوراق تازه موجود باشد و معطر
گردانیدن اطعمه و اشربه بغیری زیادت که موجب
اشکراه طبیعت باشد ازان حاصل آید بخلاف عصارات
و مطبوخات که اجزای اجرام ادویه با آن مختلط و ممتزج
باشد و در طعم و لون و بوی ایشان بشاعت و کراهیتی باشد که
طباع بدان راغب نگردد و متکره و متنفر شود و خصوصا
طباعی لطیف یا ضعیف که باندک مکروهی متغیر گردد و منافعی که
مقصود باشد بسبب نفرت طبیعت و عدم تصرف واجبی

دران

دران فوت شود و مع ذلک حال آنکه به بسیاری
از اجرام و عصارات و مطبوخات از ازهار و ریاحین آن مقدار
عطریت که باندکی از معطرات حاصل آید یا حاصل نیاید و آنچه
ذکر رفت احوالیست متعلق بمطاعم و مشارب و انضمام
عرقها با ایشان و اما حال تعطیر اثواب و ملابس از گلاب
و ماء القدح و عرق بید و مانند آن با عدم ملطخ و تغیر لون اثواب
ازیشان ظاهر و محسوس است و اما حکمت در گرفتن روغنها
اخذ قوای ادویه و وصول منافع ایشان است باعضا بسبب
سهولت نفوذ روغن در مسام و تشرب اعضا از او و سرعت
اثر او در عضو معلول بسبب قرب او با ماده علت بخلاف
متناولات که اثر ایشان در بدن بعد از تاثر حرارت معدی
باشد و رسانیدن طبیعت قوا و اثر ایشان را بعضوی که بعلت
مخصوص است و لهذا چندانکه عضو معلول از معده دور باشد
اثر ادویه که متناول گردد بدان دیرتر رسد و ازانست که اطبا
از برای حفظ صحت و ازاله مرض ادهان و اضمده و نطولات

و مانند آن اختراع کرده اند تا ترتیب و تقویت اعضا دراصحا
ورسانیدن قوای ادویه بموضع علت بطریق اقرب بدان ممکن گردد
وامام ابقراط میکوید که لولا طریق الابزن والمروخ
بالادهان لما وجدنا فی العلاج الربع والدق سبیلا یعنی که
اکر نه طریق ابزن ومالیدن روغنها بودی براعضا ما را درعلاج
تب ربع ودق سبیلی یافت نشدی و آبزن آبی باشد که بحسب
هر علتی ادویه چند دران جوشانیده و معلول را دران نشانند و باید
دانست که بدنرا از مالیدن روغنها ترطیب و تخفیف و تلیین
وتحلیل و تبرید و تسخین وارخا تقویت حاصل آید و استعمال آن
دراکثر احوال وازجه بعد از وقوف بر مطالب و تقابل کیفیات
آن با کیفیات ازجه عارضی دراعضا وطبایع مواد علل موافق ومناسب
باشد چنانک بعد ازین علی التفصیل کفته آید

فصل دوم

در بیان احوال عرقها بدانک اشرف وافضل عرقها که ازانواع
ازهار واوراق تقطیر کنند کلابست و او سرد است و به پیوست
مایل صداع کرم وخمار وغشی و برآمدن خون را از کلو نافع بود و دل

ومعده

در و معده از حرارت

ومعده را قوت دهد و اکر کرم کرده بیاشامند درد معده را که از
حرارت باشد نافع بود لیکن سینه را خشن کرداند و مصلح او نبات
یا شکر طبرزد باشد کثرت استعمال آن موی را بزودی سپید سازد
و بهترین صنعتی در تقطیر او آنست که آب در دیک کنند و چوبی
چند بر طریق شبکه بر بالای آب استوار کنند و اوراق کل از
اقماع وغیر آن پاک کنند و در قرع وانبیق کنند و دران دیک بر سر آن
چوبها نهند چنانک یک شبر از آب بالا باشد و سر دیک استوار
کنند چنانک انبیق از دیک بیرون باشد و آتشی قوی کنند تا
بخارات بقرع واصل شود و هر زمانی بدل آب فانی شده
در دیک می ریزند چندانک مطلوب حاصل آید و کرفتن
جمیع عرقها بدین طریق اولی بود عرق بید سرد است و تر دل
و دماغ را قوت دهد و سده جکر بکشاید والجزه را تسکین دهد
عرق کاسنی سرد است و به پیوست مایل معده و جکر کرم را
موافق باشد سده جکر بکشاید و اصحاب یرقانرا منفعت رساند
عرق کاوزبان معتدلست مایل برطوبت است دل و دماغ را

قوت دهد و فرح آرد و خفقان و جمیع امراض سوداوی را نافع بود
با اصحاب سعال و خشونت سینه موافق باشد لیکن معده را
سست کند و مصلح آن گلاب باشد یا مصطکی عرق نعناع گرمست
و به پوست مایل معده را قوت دهد و قی و غثیان را ساکن
گرداند و فواق امتلائی را نافع بود ماء القداح و آن عرقی باشد
که از نارنج و ترنج و لیمو گیرند و او گرم و خشکست دل و دماغ سرد را
منفعت رساند و استعمال آن غالبا از برای تقطیر ثیاب و ملابس باشد

فصل سیم در بیان احوال روغنها بدانک از جمیع روغنهای
که از لبوب حاصل آید لطیف تر و باعتدال مایلتر روغن بادام
شیرینست لیکن در رطوبت بغایت باشد با اندک میلی به برودت
و او آماهی را که بسبب ضربه یا سقط باشد و صداع و سرسام گرم
و درد گوش را که از حرارت باشد و ریگ و درد گرده و مثانه
و عسر البول و اختناق رحم و درد او را و سعال کهنه و خشونت سینه
و حلق و ذات الجنب و ربو و قولنج و گزیدن سگ دیوانه را
نافع بود و لیکن معده و احشای ضعیف را مضرت رساند

ومصلح

و مصلح او مصطکی باشد و صنعت او بکوفتن و جوشانیدن او باشد
در آب و گرفتن روغن از آب و یا بکوفتن و بدست مالیدن
و قطره قطره آب گرم بران پاشیدن تا روغن از وجدا شود
و اما روغن بادام تلخ گرمست در دوم درجه و خشک در اول درجه
درد گوش و صداعی را که از برودت باشد زایل کند و کرمی را
که در گوش باشد بکشد و سنگ گرده و مثانه را بریزاند خصوصا
با بیخ سوسن آسمان گونی و با موم و عسل ضم کرده برص روی
و کلف و آثار او زایل کند و چون بدان احتمال کنند حیض را ادرار
دهد و چون با ماء الاصول بیاشامند بلغم و رطوبت را دفع کند
روغن کدو سرد و ترست حرارت دماغ را و اصحاب سرسام
و مالیخولیا را نافع و چون بدان استنشاق کنند یا بر سر ریزند با قدری
سرکه و حرارت جمیع اعضا را نافع بود و صنعت او چنانست که
بستانند کدوی تازهٔ بزرگی و پوست او بتراشند و با حشو دانه
بکوبند و آب او بستانند و بر هر چهار جزو ازان یکجزو روغن
بادام یا روغن کنجد ضم کرده بآتشی در غایت نرمی بجوشانند تا آب

و درد گوش از برودت
و کرم که دران باشد

برود و روغن بماند و تمام سوختن آب بدان معلوم شود که قدری
پنبه بر سر چوبی پیچند بقعر دیگ رسانند و در و حرکت دهند
و بر آتش درارند اگر بسهولت مشتعل شود آب از و رفته
باشد و الا برفق و تدریجی تمام بجوشانند تا آب بتمامی برود
و روغن بماند و بعضی تخم کدو را مقشر کنند و روغن او چون
روغن بادام بگیرند لیکن در برودت و رطوبت کمتر
ازان باشد روغن سحد الجبر که او را بتازی خروع گویند گرم
وخشک در سه درجه اخلاط بلغمی را نضج دهد و اعصاب را گرم کند

برودت اعصاب

و از رطوبات لزج پاک سازد و اخراج بلغم و حب القرع کند
و اورام مقعد و انقلاب رحم را نافع بود و صنعت استخراج او
چون صنعت استخراج روغن بادام بود روغن گل معتدل مایل
به برودت است با دماغ موافق باشد و جمیع قوای دماغی را
و جمیع اعضا را قوت دهد و فهم را بیفزاید و صداع گرم را تسکین

صداع گرم

دهد چون او را با آبی سرد و قدری سرکه خلط کنند خلط کردنی بغایت
و چون بدان طلا کنند حکه را دفع کند و بثرات را تخفیف دهد

حکه و جرب

وصنعت

وصنعت او چنانست که بستانند بادام یا کنجد مقشر و بر چهار
جزو از و یک جزو و برگ گل سرخ که از اقماع و صفرتی که در وست
پاک کرده باشند و رطوبتی که در وست قدری منتشف گشته
ضم کنند و باهم خلط کرده در کیسهٔ از کتّان کنند دهان کیسه را دوخته
در زیر مسندی یا جایی که ثقلی باید بنهند و در هر روز چند نوبت
تحریک می دهند چندانک گل پژمرده و خشک شود
پس آن گل را از وجدا کرده دفعهٔ دیگر گل اضافه کرده
و مثل آن ترتیب دهند و همچنان ثالثا و رابعا و چندانک
اعادهٔ این عمل بیشتر کنند خوبتر باشد و فی الجمله باید که مدّت چهل
روز یا بیشتر بادام یا کنجد در میان گل باشد بعد ازان روغن او
بگیرند و بعضی بعد ازانک این روغن گرفته باشند چند نوبت
دیگر برگ گل را با همین روغن در شیشه کرده در آفتاب ترتیب
دهند و بپالایند و بر دارند روغن بنفشه سرد و تر است یبوست
دماغ و بی خوابی و صداع گرم را نافع بود و مرطب بدن و معدل

صداع گرم و بی خوابی

اخلاط گرم بود و جرب را دفع کند و تلیین و صلابت مفاصل

وتسهیل حرکت ایشان کند و ناخن را بر صحت باقی دارد و خصوصا
جون از تخم کدو یا از بادام شیرین کنند و صنعت او مثل صنعت
روغن کلست بعینه الا آنک کیسه را بعود و مانند آن بنجر کنند
و مقدار بنفشه زیادت از مقدار کل کنند جه بوی و قوت بنفشه
ضعیفتر باشد و کثرت مقدار و زیادتی تکرار جبر آن کند روغن نیلوفر
سرد و ترست و منافع او جون منافع روغن بنفشه باشد و منفعت
او با صداع گرم پیش از آن باشد و صنعت این جون صنعت
آن باشد روغن بابونه گرمی باعتدالست درد دندان را تسکین
دهد و گرفتگی اعضا را و بنی را که بسبب آن کثافت پوست
باشد نافع بود و تمدد اعصاب را دفع کند و بادهایی را که در اعصاب باشد
تحلیل دهد و او را خاصیتیست در آنک تحلیل کند و جذب نکند
بخلاف سایر روغنهای گرم و صنعت او جنانست که بستانند
گل بابونهٔ تازه و در آب سرد بشویند و در سایه خشک کنند
و بر هر جزوی از و جزوی حلبهٔ نیم کوفته ضم کرده در شیشه کنند
و ده جزو روغن کنجد بران ریزند و جهل روز در آفتاب ترتیب دهند

پس بیالایند و بر دارند نوعی دیگر بستانند گل بابونهٔ تازه
یا خشک هر کدام که خواهند و با جزوی از و جهار جزو آب صافی
ضم کرده بآتشی نرم بجوشانند تا آب بیک جزو باز آید بعد از آن
به پالایند و با مثل آن روغن کنجد ضم کرده بآتشی در غایت
نرمی بجوشانند تا آب برود و روغن باقی بماند و بر دارند
روغن مصطکی ضعف معده و جساوت و اورام او را نافع بود
و صلابت را تحلیل دهد و صنعت او جنانست که بستانند مصطکی
آنمقدار که خواهند و با هر جزوی از و ده جزو روغن کنجد ضم کرده
در شیشه کنند و جوبی بر گردن شیشه بندند بعرض و شیشه را در
دیگی نهند جنانک دو طرف جوب بر کنار دیگ باشد
و شیشه در دیگ معلق و بر طرفی از جوب سنگی که
او را با شیشه بران هیات باقی دارد وضع کنند و آن مقدار آب
در دیگ کنند که بگردن شیشه برآید و بآتشی نرم بجوشانند
جندانک مصطکی در روغن حل شود و بر دارند روغن سوسن
و یاسمین افعال و احوال ایشان یکدیگر قریبست و روغن ایشان

گرم وخشک در سه درجه اعضارا قوت دهد وگوفتگی اندام
ومشایخ رانافع بود وهمچنان امراض بارده راکه دراعضای عصبانی
باشد وریشهای سرد ودوی وطنین رانافع بود واگر دردی آنرا
ببیل درچشم کشند آبی راکه نازل شده باشد تحلیل دهد وبوییدن
روغن یاسمین خالص محرور رافی الحال زعاف آرد صنعت آن
بستانند سلیخه وقسط وحب البلسان ومصطکی از هریک ده درم
قرنفل وقرفه از هریک پنج درم زعفران سه درم جمله را نیم کوفته
درشیشه کنند وسی عدد گل سوسن را از اقماع وغیر آن پاک کنند
ودرشیشه افکنند ودویست درم روغن کنجد بران ریزند ودر موضعی
معتدل چنانک در سایه باشد که بعضی از حرارت آفتاب بدو
واصل شود رعایت کنند چندانک ادویه قوت در روغن باز
گذارد وبعد از ان بپالایند وبردارند واگر بعوض سوسن بموازنهٔ
آن یاسمین کنند روغن یاسمین بود

باب پنجم
در مساکن وملابس واین باب مشتملست بر سه فصل

فصل اول دربیان کلام کلی در مساکن وملابس پس

بدانک انسانرا از برای حفظ صحت وازالهٔ مرض برعایت
اختیار مساکن ومعرفت اختیار ملابس احتیاجی تمامست بل این
معنی اورا امری ضروری ومهمی واجب است چه مقررست
که آثار وافعال اهویه درابدان اظهر واسرع از اثار
مطاعم ومشارب است وآن بسبب احاطت اوست
برابدان ودوام اضطرار واحتیاج بتنفّس از برای تعدیل
وترویح روح حیوانی که حیات وبقای جمیع بدن بدانست
باستنشاق هوا واخراج ابخرهٔ دخانی که فضلهٔ روح است برونش
پس مدام که هوا صافی ومعتدل باشد واز مخالطت اجزای
غریبه چون بخار واجام ومیاه راکده متعفّنه ونتن جیف
وابخره که از اشجار ونباتات رديه حاصل آید چون درخت
جوز وانجیر وخربق وبید انجیر وغبار ودود پاک باشد
حافظ صحت حاصله ومزیل امراض حادثه باشد وهرگاه
که یکی ازین شرایط درو مفقود گردد وباخلاط یکی از مخالطات
طبع او از حال اصلی ومقتضای طبیعی متغیر شود واحکام او نیز

متغیر گردد یعنی مزیل صحت حاصله و حافظ امراض حادثه باشد
و درین باب مباحث بسیارست که این مختصر احتمال آن ندارد
و بالجمله اگرچه اصحاء را بهترین اهویه هوای معتدل باشد مایل به برودت
لیکن هوای گرم چون باعتدال باشد رنگ سرخ کند و چون
در حرارت بافراط باشد رنگ را زرد کند و روح را تحلیل
دهد و قوت را ساقط گرداند و هضم را ضعیف سازد و اخلاط را
در سیلان آرد و اعصاب را سست کند و عرق را بسیار
و بول را اندک گرداند و تشنگی آرد بسبب تحلیل رطوبات
و ازدیاد حرارت دل بسبب فقدان ترویح واجب از هوای
مستنشق و احتیاج بچیزی که سپرد و جبر آن نقصان کند و هوای سرد
چون بافراط نباشد حرارت غریزی را در بدن محصور دارد
و بدن را سخت و هضم را قوی و بول را بسیار و براز را کم کند بسبب
احتقان رطوبات و قلت تحلیل و بسبب تغلیظ رطوبات
سیلان مواد را منع کند لیکن احداث نزله و زکام کند و اعصاب را
ضعیف سازد و سینه و شش و قصبه او را مضرت رساند

واگر

و اگر در برودت بغایت مفرط باشد ارواح را منجمد گرداند
و هلاک کند و هوای تر اگرچه به نسبت با هوای بلاد اقلیمی که او
داخل آنست در حرارت و برودت معتدل باشد و با اکثر
امزجه موافق بود و بشره را نرم کند و خوشرنگ سازد و مسام را
گشاده دارد لیکن مهیّی عفونت باشد و مورث حمّیات
مزمنه و اسهال و سیلان خون حیض و بواسیر و ریشهای بد متعفن
و قلاع و صرع و هوای خشک مزاج را خشک کند و پوست را
درشت و به نسبت با هوای بلاد آن اقلیم تابستان او بغایت
گرم باشد و زمستان بغایت سردی و هوای غلیظ و کدر روح را
غلیظ و حواس را مکدّر و نفس را متوحش و قوای نفسانی را ضعیف
گرداند و غم و کوفتگی خاطر و ردائت تنفس آرد و امّا احوال ملابس
اگرچه بحسب اختلاف اقالیم و بلدان و فصول اربعه و اختلاف
امزجه و اسنان و عادات مختلف باشد لیکن حال آن جهت
تسخین و تبرید و ترطیب و تجفیف و موافقت و مخالفت
با هر سنّی و مزاجی بحال اهویه مساکن قریب بود و چه بعضی از ملابس

سخن و بعضی مبرد و بعضی مرطب و بعضی مجفف باشد چنانک
بعد ازین مبین گردد **فصل دوم در بیان اختیار
مساکن** بدانک اختیار مساکن یا بحسب مساکن کلیه باشد
و یا بحسب مساکن جزویه اما اختیار آن بحسب مساکن کلیه
اختیار یکی از اقالیم است و بعد از آن اختیار یکی از بلدان و مختار
ترین اقلیمی در جمیع اختیارات واجبه از اعتدال اهویه و جودت
میاه و جودت مأکل و مشارب و جودت شهوت و هضم
و قلت حدوث امراض مزمنه و سرعت زوال امراض حادثه
اقلیم رابعست چه در علوم حکمی مبین است که اختلاف اهویهٔ اقالیم
و بلاد یا از جهة عرض بود یا از جهت وضع اما عرض عبارتست
از قرب و بعد اقالیم بخط استوا و آن دایرهٔ موهومست که
از موازات دایرهٔ معدل النهار زمین را بدو قسمت مساوی کند
و اختلاف اهویهٔ اقالیم از جهت عرض چنانست که هر اقلیمی که از
خط استوا دورست اگر جنوبیست گرمست و اگر شمالیست
سرد و چون از اقالیم سه اقلیم جنوبیست و سه شمالی هر آینه اعدل اوسط

باشد

باشد و در اختیار بلدان بران قیاس باید کرد چه هر شهری
که هوای او در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
باعتدال مایل بود بحسب اهویه بهترین مسکنی باشد و اما وضع
عبارتست از اختلاف اوضاع بلدان و اختلاف اهویه بلاد
از جهة وضع از پنج سبب است اول ارتفاع و انخفاض است
و هر شهری که بر بلندی باشد هوای او سردتر و درست‌تر بود
و خصوصا که مستوی الوضع باشد مگر که بلد از بلاد شمالی باشد
چه آنجا غور مسکن باعتدال اقرب بود و جنوبی بر ضد این بود
و دوم مجاورت جبالست و هر شهری که کوه بر جانب شمالی
بود هوای او گرمتر از هوای بلاد آن اقلیم باشد و بقبول عفونت
نزدیکتر بسبب منع او باد شمال را که افضل ریاحست
و حبس باد جنوبی که او بر ضد آنست و بسبب منعکس شدن
شعاع آفتاب بر شهر جنوبی بر ضد این بود و کوه غربی اگرچه
موجب زیادتی بسبب باز داشتن او شعاع آفتاب را مدتی
از روز اما از کوه شرقی بهتر باشد بسبب باز داشتن کوه شرقی

تابش آفتاب را با امداد آن و رسیدن حرارتی قوی در میان
روز دفعتاً و بسبب باز داشتن او باد صبا را که آن بهتر از باد
دبور است و برین تقدیر جبال مجاور جنوبی بهتر باشد و بعد از آن
مغربی سیم مجاورت بحارست و هر شهری که مجاور دریا باشد
هوای او بنسبت با بلاد آن اقلیم در حرارت و برودت
معتدل باشد بسبب غلظ هوا و عدم قبول اثر از موثر که آن حرارت
تابستانست و برودت زمستان لیکن رطوبت بر و غالب
باشد و بدان سبب قابل عفونت بود پس اگر دریا شمالی باشد
بر تبرید هوای او ممد باشد بسبب گذشتن باد شمال بر روی آب
که او در طبع خود سردست و اگر شرقی باشد هوا غلیظ و رطوبتناک تر
باشد بسبب اثر حرارت آفتاب در آب و تصاعد ابخره
و رسیدن آن با حرارت آفتاب بشهر و اگر غربی باشد
غلظ و رطوبت هوا بدان غایت نباشد و اگر جنوبی باشد
هوا در غایت غلظ و رطوبت بود بسبب ازدیاد رطوبت
در باد جنوب که او در طبع خود گرم و ترست و هوای این شهر

درغایت

در غایت رداءت باشد و بقبول عفونت نزدیک
و بالجمله اگر شهر از بلاد شمالی باشد مجاورت دریا با او چندان
مضر نباشد و جنوبی بر ضد این بود و در همه حال دریا بر جانب
شمالی بهتر چهارم اختلاف تربت است و هر شهری
که زمین او بکیفیتی مایل بود هوای او بدان کیفیت مایل بود چه
زمین سنجی و کبریتی و بورهای را هوا گرم و خشک باشد
و نفطی را گرم و تر و شبی و زرنیخی و معادن آهن و مس سنگستان را
سرد و خشک و جصی و رملی در حرارت و برودت معتدل باشند
و بخشکی مایل و زمین نزی و آن زمین متعفن باشد که آب او سنخ
گردد و هوای او رطوبتناک و بردی مایل باشد و بالجمله بهترین
زمینها آنست که از آمیزشهای غریبه پاک باشد نجم بودن
بلادست بر مهب ریاح و هر شهری که در و باد شمال بسیار
جهد هوای او پاکیزه‌تر باشد و از قبول عفونت دورتر و اهل
آن شهر را حرارت غریزی قوی باشد و هضم تمام باشد
و اعضا سخت و گوشت محکم بسبب برودت و پوست طبع

باد شمال و جودت ترویج و سد مسام و تقویت معظم اعضا و هر
شهری که درو باد جنوبی بسیار جهد هوای او ناسازکار بود
و بقبول عفونت نزدیک بسبب مضادت طبع و فعل او
با باد شمال و هر شهری که درو باد صبا بسیار جهد احوال
او بشهری که بر مهب باد جنوب باشد و امّا اختیار مساکن
جنوبیه ازین مذکورات مستفاد گردد و مع ذلک
باید که اهویهٔ مساکن از سقفهای پست یا دیوارهای بلند مکشوف
باشد و خصوصا که نو عمارت شده باشد و ابخرهٔ رطوبات
در محبس شده مگر که در هوا فسادی باشد چه دران وقت هوای
محجوب بهتر باشد لیکن باید که از ریاح فاضله محجوب نباشد
و باید که ابنیهٔ مساکن عالی و فسیح بود و سقفهای آن بلند و درها بزرگ
تا ابخره و ادخنه دران محتبس و محتقن نگردد و روزن و مداخل آن
بجانب شمال و مشرق گشاده تا دخول ریاح فاضله و وصول شعاع
آفتاب باکثر مواضع آن ممکن گردد و بالجمله ظاهرترین علامتی
بر فضیلت هوا اعم از آنک مساکن کلی بود یا جزوی آنست که

باطلوع آفتاب و غروب او گرم شود و سرد شود و بر
تنفس عاصی نباشد **فصل سیم در بیان اختیار ملابس**
بدانک اگرچه بحسب رعایت مناسبت هریکی از انواع
و اصناف آن با هر یکی از بلاد و فصول و امزجهٔ مختلف
گردد لیکن مراعات عادت دران بقدر امکان از امور
واجب و شرایط لازمه است زیرا که انسان را از مناسبت
ملابس و غیر مناسبت آن بحسب عادات و مراتب
درجات ایشان بسیاری از منافع و مضار نفسی و بدنی لاحق
گردد امّا منفعت نفسی اطمینان و بهجتی است که نفس را از
ملابس مرغوب و خصوصا معتاد حاصل آید چه مقرّرست که
از ملابس مرغوب غیر معتاد سفل و اراذل را نخوتی که از ذمایم
اخلاقست و هرآینه آن در حیز مضرّت نفسی تواند بود طاری
شود و از خساست نفس بنفاست جامه افتخار کنند و بدان
تفوّق و ترفع جویند و امّا مضرّت نفسی تشویر و کدورتیست
که نفس را از ملابس غیر مرغوب و خصوصا غیر معتاد لاحق شود

و ازالهٔ آن جز غنی شریف کامل را میسر نگردد و امّا منفعت
و مضرّت بدنی آثار و افعالیست که بدن را از لبس ایشان
صادر شود چون تسخین و تبرید و ترطیب چنانک بعد ازین
گفته آید و اجناس اشیائی که از ایشان ملابس سازند پنج است
و آن پنبه است و پشم و کتان و ابریشم و پوست حیوان چند
که در عرف عام بموئینه مشهورست و اگرچه انواع موئینه
بحسب اصدار کیفیت در جنس پشمینه داخل گردد لیکن چون
افعال انواع او متفاوت باشد ذکر آن بر سبیل تفصیل اولی بود
امّا پنبه لطیفتر و نرمتر از اجناس مذکورست و ملابسی که ازو
سازند اولی از بدن سخونتی کسب کند بعد از آن مسخّن بدن
گردد و خصوصا چون نعومت و صفافت بکمال باشد چه
لباسی که از پنبه سازند چون نرم و ضعیف باشد بدن را گرم و بشره را
نرم کند و اسخان او زیادت از اسخان ابریشم باشد و چون خشن
و زبر دار بود بدن را گرم کند لیکن لاغر و خشن سازد و بالجمله
لباس پنبه مردم محرور را مضرّت رساند دفع مضرّت او

پوشیدن

پوشیدن لباس کتان باشد در زیر او و از منافع پنبه آنست که
ریشهای رطوبتناک را از ریم پاک سازد و تجفیف دهد و گوشت
تازه برویاند و خصوصا پنبهٔ کهن و عصارهٔ برگ او اسهال صبیان را نافع
اسهال اطفال
و امّا پشم گرم و خشکست و ملابسی که ازو سازند پیش از آنک
از بدن بتمامی سخن گردد بدن را گرمی رساند و مداومت لبس
آن تسخین و تجفیف بدن کند و بدن را صلب و بشره را
خشن سازد و با مردم گرم مزاج مناسب نباشد و از منافع
پشم آنست که چون او را بسوزانند و بر جراحات
ذرور کنند سیلان خون باز دارد و ریشهای کهن را از رطوبات
رفتن خون از جراحات
پاک سازد و گوشت زیادتی را نقصان دهد و امّا کتان سرد
و خشکست و ملابسی که ازو سازند حرارت بدن را باعتدال آرد
و ازو آنچه نرم و تنک باشد بدن را ترطیب دهد و بشره را نرم
سازد و گاه باشد که بسبب تبرید تکثیف مسام کند و حرارت
در بدن محتقن گردد و اصلاح آن به پوشیدن حریر کنند و امّا ابریشم
در حرارت و برودت معتدلست و لباسی که ازو سازند بدن را

نرم و باعتدال آرد و از خواص او آنست که تولید شبس کند و از
منافع او آنست که تناول یکدرم از و تفریح و تقویت
دل کند و کیفیت استعمال او چنانست که اگر ممکن گردد او را
بمقراض خورد سازند چنانک از حریر کذر کند و الّا در دیگی
نو نهند بطبقی مثقب بپوشند و در زیر دیگ آتش کنند تا
ابریشم بسوزد و اگر او را بعد از سوختن بشویند و نرم بسایند
و در چشم کشند قرحه او را برویاند و حفره را که در و باشد
پر سازند و امّا از انواع موئینه سمور در تسخین و تخفیف بدن قویتر
باشد و گویند که دلق درین معنی بدو نزدیکست و لبس ایشان
مشایخ و مردم پیر و مزاج را موافق بود و اما وشق بعد از سمور
از سایر موئینها گرم تر باشد لبس او اصحاب اوجاع مفاصل بلغمی
و برودت کرده و مردم پیر و مزاج را موافق بود و امّا
برطاس و آن پوست پشت روباهست در تسخین و تخفیف
بوسق نزدیک باشند و گویند لبس او باه را قوت دهد و این در
مزاج دیگر ده سرد تواند بود حلقوم و آن پوست زیر گردن

قرحه در چشم

روباست

روباست در تسخین و تخفیف بدن از برطاس کمتر باشد
و دله صدر و آن پوست سینه و شکم روباه است در حرارت
کمتر از حلقوم است و فنک و او را وزیری گویند و آن پوست
شکم حیوانیست قریب و شبیه بروباه که او را در ترکستان
قرساق خوانند و در تسخین و تخفیف کمتر ازین مذکورات است
سنجاب بشت او در تسخین بدن از فنک کمتر است
و قاقم و شکم سنجاب در تسخین بدن بیکدیگر نزدیک باشند
و از بشت سنجاب در تسخین کمتر و پوشیدن ایشان مردم گرم
مزاج را موافق باشد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

مقالت دوم

در محذورات و این مقاله مشتملست بر ده باب

باب اوّل در بیان کلام کلی در جمیع محذورات و این باب مشتملست بر دو فصل

فصل اوّل در بیان احوال اجناس و انواع محذورات

بر طریق کلی بدانک جمیع محذورات که انسان را احتراز واجبست

از وصول مضرت آن به بدن واجب است و دو جنس است
و آن سموم است و هوام و اگرچه مضرت لسع هوام هم بسبب
سمیتی تواند بود که از خواص و افعال جوهر ایشانست و بعضی از
انواع سموم از هوام نیز حاصل آید لیکن اینجا مراد از سموم اشیائیست
که از تناول و شرب آن و بالجمله از ورود آن به بدن حذر
و احتراز باید کرد و از هوام حیواناتی که از لدغ و لسع ایشان
برحذر و محترز باید بود و اما سموم از اجناس کائنات که
حیوانست و نبات و معدن حاصل آید چه از سموم بعضی حیوانی
باشد زهرهٔ افعی و ذراریح و بعضی نباتی باشد چون بیش و شوکران
و بعضی معدنی باشد چون سیماب و زرنیخ و بالجمله مضرت
انواع سموم در بدن انسان یا از جهت کیفیت باشد و این
نوع را ادویهٔ سمیه گویند یا از جهت جوهر باشد
یعنی جوهر او ضد جوهر انسان باشد و این فعل را حکما خاصیت
و فعل صورت نوعی و فعل بجمله جوهر نیز گویند و این نوع را
سم مطلق خوانند و از ادویهٔ سمیه بعضی گرم باشد و افساد

او بدن را

او بدن را یا بسبب اسخان و احراق خون و روح بود چون
فرفیون و یا بتعفین و یا کل اعضا بود چون ارنب بحری
و بعضی سرد باشد و افساد بدن را یا بتغلیظ خون و اجماد روح بود
چون افیون و یا بتشدید منافذ و منافس ارواح بود چون مرتک
و آنچه جوهر او ضد جوهر انسان باشد بعضی از آن گرم باشد
و حرارت او بتحلیل جوهر روح با خاصیت او معاونت
کند چون زهر افعی و بیش و بعضی سرد باشد و برودت او
با جماد جوهر روح با خاصیت معین گردد چون زهر عقرب
و شوکران و بالجمله بدترین زهرها از جهت سرعت اثر
فعل او در بدن انسان و عدم قبول علاج یا عسر قبول آن آنست
که جوهر او بصورت نوعی ضد جوهر انسان باشد و بعضی از سموم
باشد که مضرت او بعضوی از اعضا مخصوص بود چون ذراریح
که مضرت او بمثانه مخصوص بود چون ارنب بحری که مضرت
او بشش مخصوص بود و بعضی آنست که مضرت او در جمیع بدن
عام باشد چون افیون چه او تبرید و اجماد ارواح و اخلاط و تخدیر

اعضا کند و بباید دانست که مضرّت سموم بارده در امزجه
حارّ از وجهی ضعیف و از وجهی قوی تواند بود امّا ضعف مضرّت
او آنست که مزاج گرم با مزاج او تقابل کند و مضرّت او نقصان
پذیرد امّا وجه شدّت مضرّت او آنست که مزاج گرم لطیف
جوهر سم کند بسبب کثرت حرکت شرایین در حارّ المزاج اثر قوّت
او بتواتر حرکت انقباضی شرایین بزودی بدل وارد شود و مضرّت
او زودتر و قویتر باشد و ازینجاست که فاضل الاطبّا جالینوس
میگوید علّت عدم مضرّت شوکران در زرزور ضیق مجاری
شرایین اوست و انفعال جوهر آن و قرب استحالت
بغذائیت پیش از وصول بدل بخلاف انسان بنا بر آنچه ذکر رفت
و رئیس الاطبّا شیخ ابو علی سینا می گوید که اگرچه این قول ظاهر است
لیکن مناسبت میان قوّت فاعله و قوّت منفعله شرط است
و جالینوس را از کجا معلوم شد که سبب در عدم مضرّت
شوکران در زرزور ضیق شرایین اوست نه مشابهت
جوهر و عدم انفعال شبیه از شبیه و روفس طبیب می گوید

که بعضی

که بعضی از ملوک کنیزکان را بخوردن زهر بتدریج عادت دهند
چندانک مگس بر آب دهان ایشان ننشیند و آب دهان
ایشان حیوانات را هلاک کند پس آن کنیزکان را بنوعی
از حیل بدشمنان رسانند تا با ایشان جمع آیند و هلاک شوند

فصل دوم در بیان کیفیت احتراز از سموم و وجه احتیاط در آن

بدانک طریق احتراز از شقی سموم و رعایت احتیاط در محافظت
از ورود آن به بدن خصوصا کسانی را که از ان خوفی باشد
از چند وجه بود اوّل تقویت اعضای رئیسه که آن دلست و دماغ
و جگر بمفرّحات و اشربه و ادویه که بدین اعضا مخصوص است
تا بزودی متأثر و متضرّر نشوند چون مفرّح یاقوتی و دواء المسک
و شراب حمّاض و شراب صندل و شراب سیب و انار
و امثال آن دوم مداومت نمودن بر تناول اشیایی که
دافع مضرّت سموم اند از تریاقات و قات زهرات
و امثال آن چنانک بعد ازین گفته آید سیم بر حذر بودن
از آنک بر جوع و عطش و خصوصا جوعی عطشی بافراط در مجالس

ومواضع که دران مظنّه وغدر وقصد باشد حاضر آیند چه درین معنی
از چند وجه احتیاط لازم آید اوّلا آنکه تا بسبب حرص وشره
بطعام وشراب از تیقظ وتفطن با دراک واحساس پس از طعم
وبوی سم عاطل وغافل نمانند وثانیا آنکه تا بسبب خلوی
معده قوّت او بزودی در بدن نفوذ نکند ونکایت او اشد
واعظم نگردد چه هرگاه که معده ممتلی باشد وچیزی از مضرّات
بدو وارد شود هرآینه با اطعمه یا اشربه مختلط شود وبعضی از قوّت
وعایله آن ناقص گردد ومنفذ عبور بزودی نیابد وثالثا
آنکه بسبب سیری وامتلای معده بسیاری از طعام مسموم خورده
نشود ومضرّت او کمتر باشد ورابعا آنکه ممکن است که در
اطعمه واشربه که در معده باشد تریاقیت وقوّت دفع سموم بود
چه شیر وسیر وروغن پسته وجوز مغز ومانند آن وباشد که از
اثر مذکورات سمیّت مندفع گردد ویا سورت قوّت او
کمتر شود وخامسا آنکه چون بورود سم احساس افتد وقی کردن
احتیاج شود قی بآسانی ممکن گردد وچون سم با اطعمه مختلط باشد

باآن

باآن باز گردد وچهارم اجتناب از متناولاتی که بران طعمی
یا بوئی غالب باشد چون حلاوت یا حرافت یا ملوحت
یا حموضتی بغایت چه طعم وبوی سموم در مثل این مذکورات
مختفی گردد وپنجم برحذر بودن از خواب کردن در موضعی که ازین
معنی مظنّه باشد چه ممکنست که در خواب چیزی از سموم خبیثه
بطریق بوییدن یا در گوش ریختن یا در عضوی مالیدن ببدن
وارد گردانند وششم احتراز واجتناب از تناول وشرب
اطعمه واشربه که سر گشاده داشته باشند وخصوصا در زیر درختهای
بزرگ یا زمینی گیاه ناک چه ممکن است که یکی از هوام خبیثه
چون عقرب ورتیلا وعصابه وسام ابرص ومانند آن در طعام
افتاده باشد وخصوصا مایعات چون شراب یا شیر یا دوغ وامثال
آن زیرا که بسیاری از هوام بوی این مذکورات دوست
دارند قصد کنند ودر آن افتند ویا دران بمیرند یا قی کنند یا لعاب
دهان وفضلات باز گذارند هفتم احتراز از جسارت
بر صید حیوانات زهردار چه خباثت بعضی از یشان تا حدّی باشد

که مجرّد وصول بوی و نفس ایشان مهلک باشد و خصوصا مار
چنانک در محلّ خود گفته آید هشتم اجتناب از چشیدن یا بوییدن
اشیایی مجهوله از ادویه و غیر آن بل بعضی از ان باشد که مجرّد
دلک آن بر بدن بل رسیدن دست بدان مهلک باشد
فکیف طعم یا بوی نهم محترز بودن از خواب کردن در زیر درختهای
بزرگ یا زمین یکجا ناک و خصوصا مداومت بران دهم حذر کردن
از بودن آشیان غراب یا لقلق در خانه و خواب کردن
نزدیک آشیانهٔ ایشان چه با آنک هوام و حشرات از ایشان
بگریزند و آن بسبب صید کردن ایشان باشد هوام را گاه باشد
که از آنچه صید کنند و با آشیانهٔ خویش آرند مضرتی لاحق شود
و فاضل الزمان محمود الیاس شیرازی در کتاب حاوی صغیر
میگوید که حکایت کنند که در خانهٔ شخصی آشیان لقلق بود و لقلق
ماری صید کرده از برای بچگان خود می آورد لعابی از دهان آن مار
در ظرفی افتاد که دران شیر بود و آن شیر را با برنج طعامی ساختند
و بخوردند و جمله هلاک شدند **باب دوم**

در معرفت علامات هر نوعی از سموم مشروبه و قانون علاج آن
و ذکر ادویه که مضرّت سموم باز دارد و این باب مشتملست
بر سه فصل **فصل اول در بیان علامات انواع سموم مشروبه
بر طریق کلّی** بدانک از علامات سموم مشروبه بعضی آنست
که دلالت بر جوهر سموم کند چون دلالت ذبول بدن و سقوط
نفس و عرق سرد و غشی و اختلال قوت بر بودن جوهر سم مشروب
ضدّ جوهر انسان و اثر او دران بجملهٔ جوهر نه بکیفیت چون بیش
و مال سل و قرون سنبل و مرارهٔ افعی و مرارهٔ نمر و مرارهٔ کلب الماء
و امثال آن و بعضی آنست که دلالت بر اثر کیفیت او کند
چون دلالت سرخی چشم و برخاستن رگها و حرارتی بغایت
و عطش و قلق بر بودن سم مشروب از جملهٔ ادویهٔ سمیّه
و بودن او در غایت حرارت چون فرفیون و مانند آن و چون
حدوث نبات و حذر و برد اطراف بر بودن او در غایت
برودت چون افیون و شوکران و جوز ماثل و لفاح و بزر البنج
و مانند آن و بعضی آنست که دلالت بر اثر فعل او کند در بدن

جون دلالت لذع وتقطیع ووجع اکال در شکم وروده ها بر بودن او
از ادویهٔ تیز اکال جون شل وزیبق مصعد وزرنیخ ومانند آن وجون
دلالت رایحهٔ عفنه از دهان بر بودن او از ادویهٔ معفنه جون
ارنب بحری جه فعل او آنست که شش را متعفن کرداند وبعضی
آنست که بر ذات وشخص سم مشروب دلالت کند جون آمدن
بوی افیون از دهان بر شرب آن وبعضی از سموم آنست
که اطلاع بر وجز برویت مشابه جرم او متحقق نکردد جون
مرتک وجبین واین بعد از اخراج آن تواند بود از معده بقی
وادراک آن بحس وباید دانست که حدوث یرقان بعد از
شرب سم دلالت کند بر مضرت رسانیدن او بجکر واحداث
حرارت دران وحدوث غشی واختلال قوت دلالت کند
بر اضرار او بدل واحداث تشنج واختلاط عقل دلالت کند بر اکثر
رسیدن مضرت او بدماغ وهرگاه که در شرب سم غشی وکردیدن
حدقه وسرخ شدن سفیدی جشم وعدم ظهور سیاهی او وبیرون
افتادن زبان از دهان وسقوط نبض وعرق سرد بادید آید

ازحیات ابدی نباشد **فصل دوم در بیان قانون**
علاج سموم بطریق کلی بدانک اکرجه مهمترین امری در علاج
سموم آنست که اول بر جنس ونوع آن مطلع کردند تا بر علاج
بر حسب آن قیام نمایند لیکن تدبیر صواب در جمیع سموم آنست
که بعد از احساس بورود آن به بدن در تنقیهٔ معده از و پیش
از انک قوت او در بدن منتشر کردد وجرم او با معا منحدر
شود تهاون وتمامل نکنند بل در اخراج او از معده بقی مبادرت
نمایند وبهتر وسهلتر مقیئی درین وقت آب نیم کرم است وروغن
کنجد بکرات جنانک بسیاری از ان می آشامند وقی می کنند
جندانک بر تنقیهٔ معده احساس افتد واکر قی بسهولت نیاید
باشامیدن آبی که در وشبت وقدری بورهٔ ارمنی وقدری نمک
جوشیده باشد بر ان معاونت کنند وطبیخ تخم انجره یا روغن مسکه
زهر را بقی برآرد وبعضی گفته که جون بعد از احساس بشرب سم فی الحال
سرکین خرکوش در آب حل کرده بدهند زهر را بقی برآرد وبعد از
تنقیهٔ معده شیر بسیار بار وغن مسکهٔ تازهٔ ناکداخته

ضم کرده بیاشامند چندانک شیر در معده قرار گیرد و شراب
شیرین ممزوج است پس اگر بغیر از اختلال قوت و سقوط نبض
وغشی و عرق سرد چیزی دیگر ظاهر شود آن علامت شرب
سم مطلق باشد و اثر او در بدن بجمله چون هر چنانک ذکر رفته است
بعد از تنقیه معده بقی علاج آن بمقویات اعضای رئیسه کنند
و اشیایی که در جوهر ایشان مضادتی باشد یا جوهر سم چون تریاک
فاروق و مثرودیطوس و قرص افعی و دواء المسک شیرین و دواء المسک
تلخ و تقویت مزاج بماء اللحم ممزوج با شراب ریحانی و اگر ازین
مذکورات چیزی موجود نگردد گل ارمنی و غاریقون سپید
و بیخ بودنه کوهی و جندبیدستر و تخم انجره و ناردین و عصاره
فراسیون ازین جمله هر کدام که یافت شود مفرد یا مجموع کوفته
و بیخته مقدار یک مثقال در شراب ریحانی بیاشامند و بالجمله
هر چیزی که بخاصیت و مضادت جوهر باز هر تقابل کند و مبطل
فعل او گردد و اگر در معده و امعا لذع و حرقتی محسوس شود
و حرارت و تشنگی و تاسه و خشکی دهان بدید آید و آن علامت

شرب

شرب دوای سمی تیز برنده باشد چنانک مذکور شد علاج
آن باشامیدن روغن گل و روغن بنفشه و گلاب و لعاب
بزرقطونا و لعاب دانه به و لعاب تخم کتان کنند مجموع
یا هر کدام که باشد و چندانک قی باز میگردد دیگر بار می
آشامند و شیر تازه نیز درین علاج مناسب باشد و همچنان ماء الشعیر
با روغن بادام و چون بغذا احتیاج افتد شوربای مرغ مسمن و حریره
که از نشاسته و روغن بادام و روغن بنفشه و شکر طبرزد
کرده باشند مناسب بود و از فواکه انار شیرین و انار میخوش
و شفتالو و خیار بادرنگ و خربزه هندی و از بقول کاسنی
و بقلة الحمقا و بالجمله چیزهای که حدت او را نقصان دهد و از هر اطعمه
که خورند بسیار باید خورد تا اگر قی باز نگردد بسیاری او با سم
مقاومت کند و بر و غالب آید و اگر باز گردد در علاج داخل بود
و باید که جگر را بصندل سپید و صندل سرخ و گلاب و کافور ضماد
کنند و پیوسته خرقه بصندل سپید یا گلاب سوده تر میکنند و بر سینه
می اندازند و هر ساعت تبدیل میکنند و درین علاج تناول بکشغال

تریاک طین مختوم بغایت مفید بود خصوصا در اول امزجه او زهرها
بقی برآرد و صفت آن حب الغار و طین مختوم از هر یک سه درم
بیخ سوسن آسمانگونی دو درم جمله را نرم بسایند و بروغن زیت
خمیر سازند و اگر بر انحدار سم بر امعا و خصوصا امعای سفلانی احساس
افتد حقنه بدین صفت مناسب باشد بنفشه نیلوفر از هر یکی سه درم
عناب سپستانی از هر یکی سی عدد سبوس گندم یک کف جو مقشر
نیم کوفته یک کف جمله را در دو رطل آب بجوشانند تا به نیمه
باز آید پس بپالایند و از روغن بنفشه و روغن گل هر یک پنج درم
با آن اضافت کنند نیم گرم بکار دارند و اگر در چشم سرخی پادید آید
و رگها در بدن برخاسته شود و حرارتی بغایت و تشنگی بافراط
و تاسه پادید آید و آن علامت دوای سمی باشد در غایت حرارت
چنانک مذکورست علاج آن بعد از تنقیه باشامیدن آب یخ
و سویق سعتر یخ سرد کرده کنند و روغن گل و قرص کافور و دوغ گاو
و آب فواکه چون آب انار ترش و شیرین و آب خیارین و آب
خربزه هندی و لعاب اسبغول و آب بقول بارده چون خس

وخرفه

وخرفه و مانند آن جمله بیخ سرد کرده و تضمید اعضای رئیسه بطحلب
و صندلین و مانند آن و بالجمله چیزهای سرد کننده که حرارت
او را نقصان دهد و اگر جمودی در اعضا و ثقلی در دست و پای و لکنتی
در زبان حادث شود و سبات مؤدی گردد و آن علامت
دوای سمی باشد بغایت سرد و مخدر علاج آن بشرب شراب
کهنه صرف کنند و تناول سیر و پیاز و مثرودیطوس و تریاک اربعه
و دوالمسک تلخ و شیرین و اگر حصول این مذکورات متعذر گردد
حلتیت باید داد صفت آن قسط تلخ پودنه کوهی فلفل عاقرقرحا
قردمانا از هر یک ده درم بوزن جمیع کوفته و بیخته
در عسل کف گرفته معجون بسازند شربتی یک مثقال و تطییب
و ترویح موضع بروایح طیبه حار مناسب باشد و همچنان عطسه
آوردن و فم معده را مالیدن و در دهان او بدهان باد دمیدن
و مالیدن دست و پای چندانک سرخ شود و چون بغذا احتیاج افتد
نخود آب دهند بمرغ مسمن که شبت و دارچینی و فلفل و خولنجان
و زیره در آن پخته باشند و اگر بحقنه احتیاج افتد این حقنه بکار دارند

سنای مکی هفت درم قنطوریون باریک بورهٔ ارمنی جواشیر
سکبینج از هریک سه درم جمله را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک
رطل باز آید صافی کرده ده درم روغن زیت و ده درم روغن سوسن
با آن ضم کنند و نیم گرم بکار دارند و از جملهٔ واجبات در علاج جملهٔ
زهرها آنست که زهر خورده را البته و بهیچ حال در خواب نگذارند
از غنودن و آرام گرفتن منع کنند و با آواز سخت و بگوفتن چیزها سخت
برهم متنبه دارند و باشد که در دفع خواب او برکندن موی بناگوش
احتیاج افتد و این جمله که ذکر رفت معالجات کلیست که تا اطلاع
یافتن بر نوع سموم و تشخیص و تحقیق سم مشروب می باشند
تا چون مشخص گردد بعلاجی که بدان مخصوص است قیام نمایند چنانک
بعد ازین بر سبیل تفصیل گفته آید و باید دانست که ادویه که در دفع
مضرت سموم مستعمل باشند یا از برای کسر حدت و احالت جوهر
او باشد چون شیر و یا از برای اخراج سم و تقابل با جوهر او باشد
بتر یاقیت چون طین مختوم و یا از برای تقابل بود با کیفیت او
چون قرص کافور در ادویهٔ سمیهٔ حاره و چون سیر در دفع زهر عقرب و افعی ...

فصل سیم

فصل سیم در بیان ادویهٔ که با جمیع سموم مقاومت کند
و بتریاقیت مضرت او باز دارد بدانک انواع ادویه که با سموم
مقاومت کند از دو نوع تواند بود مفرد و مرکب و از جملهٔ مفردات
گل مختوم است و او داروی نفیس و شریفست و او را درین باب
خاصیتی عظیمست و بعضی از اطبا گفته اند که تخم سرو کوهی که او را ابهل
گویند در دفع مضرت زهرها از دل بغایت بی نظیرست و همچنان
گوشت ابن عرس که او را به پارسی راسو گویند نمک زده و قدید
کرده ده درم از و و بعضی گفته اند دو مثقال از و بغایت مجربست
و از انجمله شکوفهٔ باقلاست و شکوفهٔ دفلی که او را بپارسی خرزهره
گویند با شراب و سی درم آب برگ سیب اثری تمام دارد و گلی
ارمنی یک مثقال و آبی که جعده در آن بخته باشند سیسالوس
یکدرم شیخ ارمنی یکدرم با آب سیب تخم شلغم پرسیاوشان
جاری و تخم او دارچینی دماغ خرگوش پنج سوسن آسمانگونی بندق هندی
که او را رته گویند نیم درم پنیرمایهٔ خرگوش نیم درم حب الرشاد دو درم
حیطیانا یکدرم با فلفل و سداب از هریکی نیم درم در وبخ دو درم

چند بید ستر نیم درم با شرابی که مج در و جوشیده باشد روغن سوسن
سپند زنجبیل زراوند طویل یکدرم حلتیت یکدرم دارچینی بامرازنگی
یکدرم سرطان نهری با شیر زهرهٔ طاوس پس باسرکه فرد ما نابودنه
بری پنج بودنه کوهی مثقل فلفل برگ دویان یا ساق او ثمرهٔ رویان
ناردین سکبینج ثمرهٔ گیاه او عسل با روغن گل قیصوم که بپارسی
بوی مادران گویند تفرالیهود با چند پد ستر ریوند چینی آبی که گلها دران
دران پخته باشند شراب شیرین غاریقون سفید این جمله
علی الانفراد یا مرکب بحسب قیاس طبی سموم را در فعل خود
قاصر و ناقص کرده اند و ازین جمله آنچه یافت شود با شراب
باید داد یا با سرکه بحسب مقتضای حال در سموم حاره و بارده
و از جملهٔ مرکبات تریاک فاروق و مثرودیطوس
و تریاک الطین و قرص افعی و تریاق ثمانیه و تریاق اربعه و دواء الحلتیت
ازین جمله هر کدام که یافت شود بحسب مزاج و قوت سم
مشروب باید داد و باید دانست که این مرکبات بر ترتیبی
که مذکور است هر یکی از دیگری درین فعل قویتر باشد صفت دوای مرکب

که زهرها را

که زهر مارا دفع کند تخم گیاه سکبینج چند پد ستر برگ نی از هر یکی دو درم
شحم حنظل هشت ده درم کوفته و بیخته در عسل خمیر سازند شربتی
مقدار بندقی و این ترکیب با آن که با سموم باز گوشد تلیین طبع
کند و زهر مارا باسهال خروج دهد صفت مرکبی دیگر سداب
خشک بیست درم از هر دو پوست ده درم نمک درست
از هر یک یکدرم انجیر آنمقدار که ادویه را در و بسرشند شربتی چند
جوزی صفت مرکبی دیگر انجیر خشک پنجاه درم برگ سداب
خشک سی درم سیر دشتی بیست درم ابلج مقشر ده درم ادویه را
کوفته و بیخته در انجیر کوفته بسرشند شربتی سه مثقال نافع باشد

باب سیم در ذکر انواع سموم و علامات ورود هر یکی ازان بر بدن و معالجات آن
باید دانست
که انواع سموم نباتی یا از اصول نبات حاصل آید یا از صموغ و البان
و عصارات آن یا از اوراق و اغصان یا از بزور و اثمار و ما
هر نوعی ازانرا در فصلی یاد کنیم و بنابران این باب مشتملست
بر چهار فصل

فصل اول در بیان سمومی که از اصول نباتات حاصل آید

بدانکه انواع سموی که از اصول نباتات حاصل آید آنچه معروفست
دوازده است و آن بیش است و قرون سنبل و شل
و خربق سیاه و خربق سفید و بیخ لفاح و تربد زرد و تربد سیاه
و غاریقون سیاه و کندش و عرطیثا و عنصل و فطر
و این جمله کرم اند بغیر از فطر که او سرد است امّا بیش بدترین سموم
بسبب مضادّت جوهر او با جوهر انسان و فعل او در آن بجمله جوهرست
و خلاص از آن بر سبیل ندرت باشد و اگر از آن خلاص یابد در دق
یا سل افتند و گاه باشد که از بوی او صرع حادث شود و بعصارهٔ
او پیکان را آب دهند جراحت آن فی الحال هلاک کند و خصوصا چون
جراحت در نواحی دل باشد و اعراض آن آماس لب و زبانست
و بیرون خاستن چشمها و دوار و تواتر غشی و علاج آن قی کردن
بسیار است بآبی که تخم شلغم نیم کوفته در و پخته باشند و کاو روغن
کهنه و شراب و چون در آشامیدن این مذکورات بکرّات
مداومت کرده باشند و در قی کردن مبالغت نموده و بر آن
احساس افتد که معده بکلّی از آن پاک شده است حقنه البلوط را

در آب

در آب بجوشانند و قدری نراج از هر نوع که باشد در آن حل
کرده بدهند و بعد از آن تریاک فاروق یا متروديطوس
و بالجمله از مرکبات مذکوره آنچه یافت شود و فادزهر مجرّب
و حال مشک دادن بغایت مناسب باشد و همچنان نیم دانگ
مشک خالص با فادزهر و بهتر آن باشد که ازین مذکورات
آنچه داده شود در آب فادزهر بر سنگ سوده دهند و از جمله
تریاقات او بیخ کبرست و گوشت بیش موش و او حیوانیست
که در منابت بیش باشد و گویند که او بدان تغذیه کند و جوهر او ضد جوهر
بیش باشد و این امری غریبست و قرون سنبل مشابه بیشست و در افعال
بد و قریب و اعراض او اعراض سرسامست و سیاه شدن زبان
و چکیدن خون از قضیب و علاج آن بعد از قی بماء الشعیر و روغن گل
و احساس تنقیهٔ معده آشامیدن یکمثقال کافورست با گلاب
و آب انار و آب خرفه بیخ سرد کرده با قدری جلاب یا دوغ
ترش یا قرص کافور و تناول سویق سیب و سویق جو با آب یخ
و جلاب و همچنان آشامیدن شیر تازه و کشکاب و خربزهٔ هندی

وتضمید دل وجگر بصندلین وگلاب وامثال آن • تنگ واو دوائی است
شبیه بزنجبیل و در طعم او با حرافت قبض و مرارت مرکب باشد
واعراض او مثل اعراض زیبق باشد و باشد که احداث اسهال کند مقتول
وعلاج او بعد از قی وتنقیهٔ معده علاج زیبق مقتول باشد و آشامیدن
شوربا های جرب • خربق سیاه اعراض واسهال مفرطست
وخنق وتشنج یابس وخفقان وحرقت زبان وگزیدن آن ونفخ وحصا
وعلاج آن بعد از تنقیهٔ معده از وبقی که قوت اوست با آشامیدن
شیر بسیار وروغن مسکه وشوربا های جرب وبعد از ان علاج اسهال
بربوب واقراص قابضه • واگر اسهال مفرط گردد در آب سرد
نشاندن • واگر احداث تشنج کند بعلاج تشنج یابس مشغول باید شد
چنانکه در کتب معالجات مذکورست • خربق سفید اعراض او تشنجات
وعرق سرد وغشی وسقوط قوت وغثیان وقی وباشد که مادّه بسیار را
باعالی از برای قی حرکت دهد وخنق هلاک کند وباشد که اسهال مفرط آرد
وعلاج آن بعد از دفع او از معده بقی آشامیدن شیرست ومسکه ونشاندن
در آبزن معتدل واگر بر حرکت مادّه باعالی احساس کنند وبیم خنق باشد

تدبیر

تدبیر حقنه باید کرد و مادّه را باسافل میل دادن واگر تشنج
عارض شود علاج تشنج یابس باید کرد واگر اسهال بافراط شود علاج
بقوابض باید کرد چنانکه مذکورست • بیخ لفاح اورا بزبان سریانی
یبروح گویند وبه پارسی شاسرک واعراض او دوارست وسکر
وسرخی رنگ چشم وسباتی بغایت وگرانی گوش وگزاز وعلاج
آن بعد از قی باآب گرم ومالیدن روغن گل وسرکه بر سر وپیشانی
وسایر معالجاتی که در علاج شرب افیون وجوز ماثل گفته آید
تربد زرد وتربد سیاه اعراض ایشان مثل اعراض خربق سیاهست
وعلاج آن مبادرت نمودنست بقی باآب وروغن بادام
یاروغن کنجد وبعد از ان رعایت تدبیری وعلاجی که در خربق سیاه
مذکورست • غاریقون سیاه اعراض او چون اعراض تربد زرد وخربق
سیاهست وهمچنان سایر تدابیر وعلاج او • کندش اعراض او غثیانی
بغایت است وتهییج قی بافراط وباشد که بغشی وعرق سرد
وسقوط قوت مؤدی گردد • وباشد که بخنق هلاک کند • وباشد که
اسهال مفرط آرد وعلاج آن مثل علاج خربق سفیداست بجمیع تدابیر

عرطیثا اعراض او مثل اعراض کذشت و علاج مثل علاج اوست
عنصل اعراض او درد سینه است و بعضی بغایت و تقطیع در
امعا و اسهال خون و علاج آن شبری با آهن داغ کرده است و زرده
بیضه در بیرسکه بخته و سفوف مقلیا سا و سایر علاج سحج امعا جنانک
در کتب طبی مسطورست فطر که او را بپارسی سماروغ کویند نوعی
از و بد باشد و او آنست که جرم او لزج باشد و رنک او سیاه یا سبز
یا سرخ یا طاوسی و بوی او کریه بود یا آنک بزودی متعفن کردد
و در زیر درختهای مضرت ناک روید چون درخت زیتون و انجیر
و جوز و مانند آن یا نزدیک سوراخ حیوانی خبیث و اعراض او
تنکی نفس است و خناق و باد در معده و امعا و فواق و صفرت
لون و قشعریره و عرق سرد و غشی و علاج آن بعد از قی و تنقیه معده
از و بآبی که ترب و بورق درو جوشیده باشد کرم کردن معده است
و شکم و سر استخوانها به پهلو بنک یا کاورس کرم کرده و مانند آن
و بعد از آن شرب سکنجبین یا خاکستر چوب انکور یا انجیر و از تریاقها
او را بکار نهاد است و همچنان آب برک درخت امرود و خصوصا امرود

صحرایی

صحرایی یا پشه و بورق و شراب کهنه صرف و زراوند و بیخ کیاه
جاوشیر و دردی شراب و حب الرشاد و افتیمون و صعتر و طبخ
ایشان این جمله مفرد یا بعضی با بعضی مرکب و معاجین حار چون
معجون فلافلی و مکوتی و مانند آن مناسب باشد و آبی که انجیر درو پخته
باشند نافع بود **فصل دوم در بیان سمومی که از صموغ و البان
و عصارات نباتات حاصل آید** بدانک جمع صموغ و البان
و عصاراتی سمیه که از نباتات حاصل آید کرم باشند مکر افیون
و عصاره بیروج و عصاره کشنیز و از انواع صمغها آنچه بسمیت شهرتی دارد
سه صمغست و آن ماهلا است و فرفیون و تافسیا و بدترین ایشان
بل خبیث ترین اجناس و انواع سموم ماهلا است و کویند
که او صمغ بیش است و بعضی کویند که او صمغ قرون سنبل است
و اعراض او مثل اعراض بیش و قرون سنبل باشد و قوی تر از آن
و نادر افتد که علاج پذیرد و بالجمله علاج او مثل علاج بیش و قرون
سنبل است فرفیون و او صمغ کیاهیست اعراض او تاسه بغایت
باشد و حرارتی عظیم و سوزش و لدغ در معده و احشا

وفواق و باشد که باسهالی مفرط مؤدّی گردد و بعد ازان باسهال
خون و در مدّت سه روز بریش کردن رود تا هلاک کند
علاج آن بعد از قی بآبی که شبت درو پخته باشند و روغن بادام
آشامیدن و آب انار و آب سیب یا دوغی یخ سرد کرده
و بعد ازان معالجاتی که در علاج قرون سنبل مذکورست
تافسیا و ثافسیا نیز گویند و او صمغ سداب برّیست و بعضی گویند
صمغ سداب کوهیست اعراض او احتباس بول و حرارت
و کثرت ریاح و قراقر شکم و آماه زبان و سوزش گلو
و معده و بیرون خاستن چشم و سرخی روی و باشد که در جمیع
بدن شرا پدید آید و بسیار باشد که بغشی و ضیق النّفس مؤدّی
گردد و علاج آن مبادرت است بقی بآب گرم و روغن مسکه
و شیر و غرغره بروغن گل و شیر تازه و بعد ازان شرب سکنجبین
و علک البطم و کشکاب و از تریاقات او پنج محروثست
و آن گیاهیست که حلتیت صمغ اوست و همچنان جند پدستر
باسر که گرم کرده یا باسکنجبین و رئیس الاطبا ابو علی سینا

می گوید

می گوید که دفع این اشیا مضرّت ناقص را بخاصیّت تواند
بوجه او گرم و خشکست و قیاس آنست که دفع مضرّت او
بچیزهای سرد و تر کنند و امّا انواع نباتاتی را که از ایشان
البان همیه حاصل آید یتوعات گویند و ازآنجمله آنچه مشهورست
هفت است و آن عشرست و مازریون و شبرم
و عرطیثا و لاغیه و ماهودانه و فیطالیون که
اورا بتازی فوالحیه اکدیذاق گویند و اگرچه غیر ازین مذکورات
نباتاتی که از ایشان شیر حاصل آید یافت شود لیکن آنچه در کتب
طبّی مسطورست این هفت است و باید دانست که بدترین
یتوعات عشرست و کم افتد که ازان خلاص یابند و بعد ازان
در رداءت مازریون است و بعد ازان شبرم و لاعیه
از جمله سلیمترست و اعراض جمله یتوعات لذعی بغایت باشد
در معده و امعا و قی و اسهال مفرط و باشد که باسهال خون
مؤدّی گردد و خصوصا از شرب مازریون چه از و آنچه بیاه
باشد قتّال بود و از و باشدّت اعراض مذکوره دردی بغایت

درجمیع اعضا بادید آید و فواق و قی بلغمی وبعد ازان بکزاز ادا کند
واگرچه درجمیع یتوعات این اعراض مشترک باشد لیکن درمازریون
وعشر قویتر باشد و علاج انواع یتوعات کسر قوت ایشان باشد
بآشامیدن شیر تازه وسکه وکاو روغن ودوغ ومانند آن
وبعد ازان تدبیر اسهال بربوب قابضه چون رب به وریباس
واقراص حابسه چون قرص طباشیر ومانند آن وبعد ازان تدبیر
اسهال واگر باسهال خون مودی کند رب مورد یا شراب
مورد وقرص کهربا واگر کار سخت شود تریاک کبیر
ومثرودیطوس وتریاق الطین باید داد وچون قی واسهال
ساکن گردد وقت بامداد ده درم سکنجبین ساده شکری در بیست
درم عرق گل کاسنی کرده بیاشامند وغذا مزور که از زرشک
وناردان ومانند آن کرده باشند واز جمله البان نباتات
افیونست واعراض او سباتست ودوار وظلمت بصر وغور
عینین وآمدن بوی افیون از دهان وفواق وگرفتگی حلق
ونفس واعتقال زبان وبعد ازان مودی گشتن بکزاز

وخناق

وخناق وعرق سرد وموت وخصوصا چون با شراب
خورده شود چه عمل او با شراب قویتر باشد وعلاج آن اولا قی است
بآبی نیم گرم وروغن ونمک وبورهٔ ارمنی وبعد ازان احتقان
بحقنهای تیز وبعد ازان خوردن تریاک یا مثرودیطوس
یا تریاک اربعه از معالجات او سکنجبین است با افسنتین
واز تریاقات او انکژد است با ماء العسل وهمچنان سکبینج
وجندبیدستر وفلفل مفرد یا مجموع یا سکنجبین با شراب وسرو جوز
هم از تریاقات اوست صفت تریاکی که بدفع مضرت
افیون مخصوصست جندبیدستر انکژد وابهل فلفل اجزا مساوی
کوفته وبیخته درعسل خمیر کنند شربتی یکمثقال با ده درم شراب
ریحان یا شراب کهنه وازادویهٔ او دارچینی است با شراب
کهن وبعد ازان مالیدن بدن بروغنهای گرم چون روغن قسط
وروغن سوسن ومانند آن ونشستن در آب زنی که حشایش
حار دران جوشیده باشد وگرم کردن سر بکمد خرقهٔ گرم کرده
وعطسه آوردن ودرین تدابیر پیوسته جندبیدستر بوییدن

و باید که بهیچ حال در خواب شدن نگذارند و اگر نیز دران بکندن
موی احتیاج افتد و خصوصا موی بنا گوش و از جملهٔ ادویهٔ سمیه که
از البان نباتات حاصل آید سقمونیاست چون زیادت
از مقدار شربت خورده شود اعراض او امساک طبیعت است
بعد ازان تاسه با فراط و غثیان و عطش و عرق سرد و بعد ازان
اسهال با فراط و باشد که مادهٔ بسیار دفعتا بتی مندفع گردد بحنق
هلاک کند علاج آن کسر قوت اوست بآشامیدن دوغ
و بعد ازان تدبیر اسهال برب به و رب سیب و آب سماق
و رب ریواس و سویق سیب و امثال آن و اما انواع عصارات
سمیه چهارست و ازانجمله عصارهٔ قثاء الحمارست و اعراض
او غثیانست وقی بافراط با حد حنق و اسهالی مفرط و تا دیه آن
باسهال خون و غشی و سقوط قوت و علاج آن چون علاج خربق
سپیدست بعد از تنقیهٔ معده و امعا از وقی یا باسهال بحقنه
چنانک مذکورست و ازانجمله عصارهٔ یبروح است و اعراض
او مثل اعراض بیخ لفاحست و قوی‌تر ازان و علاج آن مثل

علاج

علاج اوست و ازان جمله عصارهٔ کشنیز است مقدار چهار وقیه
ازو تا حد نیم رطل به تبرید مفرط هلاک کند و اکثر مضرت او
بدل رسد او لاو دوار بدید آید و غلط صورت و غم و حالتی شبیه
بسکر و آمدن بوی کشنیز از دهان و بعد ازان اختلاط عقل
و غشی و سبات و علاج آن بعد از قی بطبیخ شبت و روغن زیت
و بوره و آشامیدن شرابست با دارچینی و فلفل اندک اندک
و تناول زردهٔ بیضهٔ نیم برشت با بلبل و نمک و شوربای
مرغ سمین و مرغ آبی فربه با بلبل و نمکی زیادت از مقدار
معتاد و تجرع شراب صرف و میبختج و تجرع آب شور
نافع بود و ازان جمله شراب بناشتاست و خصوصا شراب
صرف و خصوصا کهنه اعراض خناقست و خفقان و اوجاع
مفاصل و حرارتی بغایت در جمیع بدن و صداع و حرقتی عظیم
در احشا و خصوصا چون بعد از تعب و ریاضت آشامیدن و علاج
آن اول قی است و پاک ساختن معده ازان بهر چه ممکن
گردد و از مقیات و بعد ازان فصد و اسهال صفرا و آشامیدن دوغ

بیخ سرد کرده یا شراب غوره با آب میوه‌ها و ترنجها فرو ایشان آن

فصل هشتم در بیان سمومی که از اوراق و اغصان نباتات حاصل آید

شاخها

بدانک از انواع اوراق و اغصان نباتاتی که در ایشان سمیت باشد
آنچه معروف و مشهور است ده است شش از آن برگ است
و آن خانق النمر است و کیکیج و سداب برّی و دفلی و برگ آزاد درخت
خرزهره
و انجره و چهار برگ است و آن بیشتر آنست و بیخ که بپارسی خرنگ گویند
و عنب الثعلب و برگ گشنیز و بدترین این مذکورات خانق النمر است
و اعراض او ظلمت بصر است در وقت برپای خاستن و ظهور
رطوبتی در چشم و احساس بعفونت و یبوست در کام و حلق
و حنجره و مری و قصبهٔ شش و همچنان احساس ورمی درین
نواحی و تصاعد ابخرهٔ دخانی از دهان و قراقر شکم و بعد از آن اعتقال
زبان و اختلاج صدغین و بعد از آن رعشه و تشنج و کمودت لون
بشره و اختناق علاج آن مبادرت است بقی و بعد از آن
اسهال بحقنهٔ نرم پس شربتی یکدرم و نیم روغن بلسان با شراب
و اگر از افسنتین رومی و صعتر کوهی و فراسیون و سداب و شیح ارمنی

وکافیطوس

وکافیطوس پس هرکدام که یافت شود مفرد یا مجموع کوفته و بیخته
سه درم با شراب بدهند نافع بود و همچنان شرابی که بزر یا نقره
یا با آهن داغ کرده باشند و از جملهٔ ادویهٔ او خبث الحدید است
و پنیر مایهٔ بزغاله و حیوانات برّی کیکیج اعراض او لذع و حرقتی
عظیم است در معده و امعا و حدّت و حرارت در جمیع احشا
و علاج آن مبادرت است بقی با آب گرم و گاو روغن و سرکه
و بعد از آن آشامیدن دوغ گاو و بیخ سپرد کرده با شراب
سکنجبین یا عرق کاسنی و غذا شوربا های جرب و باقی تدابیری
که در علاج بلادر گفته آید دفلی بسیار او مردم و مواشی و سباع را
هلاک کند و اندکی از و را اعراض تاسه و حرارتی عظیم است
و انتفاخ شکم و تشنگی بغایت و آبی که دفلی در و ریخته باشد
انسان و دواب را مضرت رساند و اگر بآشامیدن او اضطرار افتد
معطس باید کرد و بعد از آن با حلاوت مزج کردن و علاج
اعراض آن بعد از قی آشامیدن لعابهاست چون لعاب بزر قطونا
و دانهٔ به و کثیرا و مانند آن با روغن گل و از تریاقات آن

بیخ اکمت و تخم او وطبیخ او وخرما وانجیر وعسل وشکر وجلاب
وسایر حلاوات نافع بود ودرآخر حقنه نرم مرطب صواب
باشد سداب بری اعراض وحرقتی وحرارتی عظمت
وبیرون خاستن چشمها وعلاج آن بعد ازقی علاج اعراض ولیت
بجمیع تداپیر برگ انار ودرخت دوا را هلاک کند ومردم را نفخ
رساند واحداث تاسه واضطراب کند وششش را فاسد گرداند
وباشد که در دو روز هلاک کند علاج آن نیز مثل علاج وفلی باشد
بعد از تنقیه معده از ویقی انجنه اعراض او مثل اعراض
عفص است بازیادتی اسهال قوی وهمچنان معالجات
وتداپیر آن وبعد ازان علاج بسرقه بشراب خشخاش وشراب
بنفشه وسایر لعابات وکشک جو وامثال آن واما بدترین نباتات
باز ده شوکرانست واعراض او اولا ظلمت بصرست وبرد
اطراف وگرانی سرزانو بعد ازان تشنج وخناق علاج آن
بهادرت بقی بآبی که شبت درو پخته باشند
ونمک وعسل وبعد ازان اسهال بحقنه تیز بعد ازان آشامیدن
شرابی

شرابی صرف اندک اندک درهر زمان لطیف چه منفعت
او درین باب بغایت است وبعد ازان آشامیدن شیر گاو
وبا افسنتین یا فلفل باشراب وتریاق افیون که در علاج
او مذکور شد ودرین علاج نافع بود وازادویه او تخم انجره است
وانجدان وجندبیدستر ومیعه وسداب ونعناع وحلتیت
وقردمانا وحب الغار وبرگ او وازین جمله آنچه یافت
شود مجموع یا مفرد باشراب یا درآبی که پوست درخت
توت درو جوشیده باشد وروغن بلسان باشیر نافع بود
وهمچنان تضمید معده وامعا بآرد گندم درشراب ترکرده
واگر ضمادی از شیر درخت انجیر وافسنتین وفلفل وجندبیدستر
وسداب درشراب کرده سازند نافع بود بنج اعراض
او اختلاط عقلست وبطلان ذهن وآماه زبان وبیرون
آمدن کف از دهان وسرخی چشم وتنگی نفس وظلمت بصر
وگرانی گوش وحکه درجمیع بدن ودرد بیخ دندان وبعد ازان
سبات وخناق وباشد که مثل انواع مالیخولیا دراز کند

علاج آن اوّلا قی است بآب گرم که روغن وعسل با آن ضم
کرده باشند وتنقیهٔ معده بتمامی بعد از آن آشامیدن شیر با انگبین
وشراب شیرین وطبیخ انجیر وتناول خردل وحب الرشاد
وپیاز وترب وبزر انجره درین علاج نافع باشد وتریاک کبیر
ومثرودیطوس وتریاق افیون که مذکور شد نافع بود
برگ گشنیز تر اعراض او مثل اعراض عصارهٔ اوست وهمچنان
علاج وسایر تدابیر او

فصل چهارم در بیان سمومی که از بزور واثمار حاصل آید

بدانکه از انواع بزور واثماری که در
ایشان سمیتی باشد آنچه معروفست پانزده است واز آن جمله
یازده گرمست وآن بلادرست وفند وجیلاهنگ
وثمرهٔ آزاددرخت ودبق وکرمداع وسورنج وتخم انجره
ووادی ولبوب ربحه وپوست بنج وچهار سردست
وآن جوز ماثل وبزر البنج وعنب الثعلب وبزر قطونا
بلادر اعراض او تقطیع حلق واحشاست وحرارت وحرقت
بغایت در معده ودهان وظهور بثرات در لب ودهان

وبتی تیز

وتبی تیز وسرسام وگاه باشد که بجنون رود وسواس سوداوی
مؤدی گردد وبسبب احتراق اخلاط وبعضی از مردمان باشند
که از خوردن آن ایشان را مضرت لاحق نشود وهمانا که آن
بسبب خاصیتی تواند بود که در مزاج ایشان باشد وممکنست که
بسبب اعتیاد بتناول ورعایت تدریج دران مزاج ایشان
از آن منفعل نگردد وخصوصا با جوز خورده شود وعلاج آن اوّلا
قی است بآب نیم گرم وروغن گل با روغن کنجد یا روغن
مسکه چندانکه التهاب واحتراق او ساکن گردد بعد از آن
آشامیدن ماء الشعیر بروغن بادام ومزورهٔ ماش با کدوی
تازه واسفاناخ واستنشاق روغن بنفشه وروغن نیلوفر وروغن
کدو وغرغره بروغن بادام وروغن تخم کدو وباشیر تازه
وبدین تدبیر وخصوصا بر آشامیدن ماء الشعیر چند روز مواظبت
باید نمودن بعد از آن آشامیدن دوغ گاو یخ سرد کرده وبا انار
ودیگر فواکه بارده وخیار بادرنگ وامثال آن ودر آبی بغایت
سرد نشستن نافع بود واز تریاقات او جوزست وروغن [illegible]

اعراض او اسهال مفرطست و پیچش شکم و تاسه قوی علاج آن
بعد از قی بآب گرم و روغن کنجد آشامیدن شیر و مسکه است
آشامیدنی متواتر و دوغ بیخ بسر کرده و بعد ازان تدبیر اسهال
وگاه باشد که در حبس اسهال او بتریاک کبیر احتیاج افتد
جلاهنگ اعراض او غثیانست و قی بافراط و آماس گلو و خناق
وسقوط قوتست وگاه باشد که بتشنج ادا کند علاج آن بعد از قی
وتنقیه بآب گرم و روغنی بسیار استعمال حقنه است تا ماده
باسافل مایل گردد و باقی علاج آن سایر معالجاتست که در علاج
خربق سیاه و علاج گندش مذکورست و سایر معالجات
ثمرهٔ آزاددرخت اعراض او مثل اعراض برگ اوست و قوی‌تر
ازان و علاج او نیز مثل علاج دفلیست کرمدانج اعراض او خارشی
بغایت است در جمیع اعضا و آماس زبان و مودی گشتن آن
بهلاک و علاج آن مثل علاج فرفیونست بجمیع تدابیری
که دران مذکورست میویزج اعراض او مثل اعراض
ذراریح است و همچنان علاج او چنانکه درباب سموم حیوانی

کفته آید

کفته آید تخم انجره اعراض او مثل اعراض انجره است و قوی‌تر
ازان و علاج آن مثل علاج اعراض اوست دادی دانه ایست
شبیه بجوز و ازو باریکتر چون ازو بسیاری خورده شود
هلاک کند و علاج آن تنقیه معده و امعاست ازو بقی
و اسهال و آشامیدن شیر و شوربا های چرب دبن ثمره ایست
مثل نخود لیکن بستدیری تمام نیست چون او را بشکنند
ازو بر دست لزوجتی بغایت گرفته شود و مضرت او
پیچش شکم است و باد و قراقری عظیم در معده و امعا
علاج آن بعد از تنقیه معده و امعا بقی بآب گرم و عسل
و با طبیخ شبت و نمک و بحقنهٔ نرم آشامیدن دو درم افسنتین
با شرابی بسیار یا سنبل یا سکنجبین و چند بیدستر و فلفل مودیا
مجموع کوفته و بیخته در طبیخ حرجیر و تکمید معده و شکم و بخرقه که
در آب گرم و سپس که تر کرده باشند اما لبوب زنجه چون
جوز و بسته و فندق و نارجیل و امثال آن خون فاسد و زنج شوند
اعراض ایشان غثیانست و تغلب نفس و باشد که بقی و غشی

مودّی گردد و علاج آن بعد از تنقیهٔ معده بطبیخ شبت و روغن کنجد
و ربوب فواکه قابضه است چون رب غوره و به و ریباس
و مانند آن و غذا مزوره از زرشک و ناردان و امثال آن
پوست برنج اعراض او درد دهان و زبانست و التهابی عظیم
در جمیع بدن و تورم زبان و باشد که ورم تا مری و معده و امعا
ممتد گردد علاج آن بعد از قی و تنقیهٔ معده از و مثل
علاج اعراض ذراریح است چنانک بعد ازین در باب سموم
حیوانی گفته آید جوز ماثل اعراض او دوارست و حمرت
عینین و ظلمت بصر و غثیان و قی و سکر و سبات و عرق
سرد و سقوط نبض و نفس علاج آن مبادرت است بقی
بآب گرم بورهٔ ارمنی دران حل کرده باشند یا جوشیده و روغن
کنجد و گاو روغن و بعد از ان نهادن دست و پای را در آب گرم
و بعد از ان آشامیدن شراب و جندبیدستر و حب الغار و فلفل
و دارچینی و عاقرقرحا مفرد یا مجموع کوفته و بیخته و با شراب
ضم کرده و گرم کردن بدن بخرقهای بآتش گرم کرده و روغن

قسط

قسط و ناردین و مانند آن و تغذیه بشوربای جرب و آشامیدن
شراب ریحانی و استعمال ریاضت بحد امکان و منع از خواب
واجب بود بزر البنج اعراض او مثل اعراض بنج است
و قویتر از ان و همچنان علاج اعراض او عنب الثعلب
نوعی از و بغایت بد است اعراض او خدرست در اعضا
و خشکی دهان و زبان و کمودت لون و فواق و قی بخون و اسهال
مخاطی و سحج امعا علاج آن بعد از قی و تنقیهٔ معده از و آشامیدن
شیر خرست یا شیر بز عسل با آن ضم کرده و اگر انیسون را نرم
بسایند و با شیر خر یا شیر بز بیاشامند نافع بود و از ادویهٔ او
بادام تلخست مفرد یا با عسل ضم کرده و سینهٔ مرغ خانگی بخته
نافع بود بزر قطونا چون او را بکوبند یا از ناکوفتهٔ او بسیاری
خورده شود تاسهٔ عظیم آرد و غم و سقوط قوت و سقوط نبض
و حدوث خدر و بردی عظیم در اعضا و اطراف و خصوصا در دهان
و تنگی نفس و خناق و غشی علاج آن قی است بطبیخ شبت
و بورهٔ ارمنی و بعد از ان تناول زردهٔ بیضهٔ نیم برشت

و آشامیدن شراب صرف و سایر علاجی که در اعراض کشنیز تر وصمان
او مذکور است باب چهارم

در ذکر انواع سموم حیوانی و علامات ورود هر یکی ازان به بدن

و معالجات بباید دانست که انواع سمومی که از حیوانات
حاصل آید با جمیع اعضا و تمامی اجزای ایشان باشد و یا بعضی از
اعضا و رطوبات ایشان و مضرت هر یکی ازان یا بسبب
مضادت جوهر و مخالفت مزاج او باشد با جوهر انسان و یا بسبب
امری عارضی بود و اگرچه در جوهر و مزاج او مضادت و مخالفت
اصلی و خلقی نباشد و ما هر قسمی ازان را در فصلی یاد کنیم و بنابران
این باب مشتمل بر چهار فصل **فصل اول در بیان انواع
سمومی که از جمیع حیوانات باشد** بدانک انواع حیواناتی که
جمیع اعضا و اجزای ایشان مضرت رساند هشت است
و آن ارنب بحری و ذراریح و حربا و وزغه و سالامندرا
و جرد و ضفدع و کرمی که در درخت صنوبر باشد ارنب بحری
حیوانیست صدفی مایل بحمرت و در اجزای او اجسامی باشد

شبه

شبه برگ اشنان اعراض او تنگی نفس است و سرخی چشم
و سرفه خشک و برآمدن خون از گلو و عسر البول و بول خون یا بولی
برنگ بنفشه و درد معده و قی بافراط و برآمدن صفرا یا خون
بقی و تاسه بغایت و درد گرده و براز برنگ مخاط و نتانت
عرق و کراهت از طعام و احساس بطعم و بوی ماهی گندیده
از مذاق و از حشا و احساس بلوحت دهان و تنفر و نفرت از
دیدن ماهی متنفر و متغیر نشوند و خلاص ازان نادر بود و اگر
خلاص یابند اکثر در سل افتند علاج آن مبادرت است بر قی با آب
گرم و روغن کنجد بسیار و آشامیدن شیر خر و شیر بز و شیر انسان
و خصوصا مکیدن آن از پستان و تناول برگ و ساق خطمی و خبازی
پخته و بروغن گاو بریان کرده و سرطان نهری هم جرم او
و هم طبیخ او نافع بود و گوشت خارپشت تازه بریان کرده
و همچنان خون او و خون بط و بول انسان کهنه شده و عرطینیثا
با میپخته یا با شراب و پودنه نهری ازین جمله هر کدام که یافت
شود و بعد از سکون اعراض و درد و زند دم از خریق سیاه

و غاریقون سفید و رب السوس و کثیرا اجزای مساوی کوفته
و بیخته در آب خمیر کرده حب سازند شربتی از یکدرم تا یکمثقال
ذراریح در غایت حدت و حرافت است با حراق و تعفین
هلاک کند خصوصا آنچه در وقت بر آمدن شعری گرفته باشند
اعراض او پیچش شکم است و تقطیع بغایت در امعا و درد صعب
در مثانه و آماس در قضیب و عانه و عدم قدرت بر بول
و بول خون و خروج قطعهای لحمی از احلیل با دردی بسیار
و گاه باشد که اسهال سحجی حادث شود و غثیان اختلاط عقل
و غشی و احساس طعم قطران در مذاق و تبی تیز علاج آن مبادرت
است بقی بآبی گرم که در وی انجیر و بوره ارمنی پخته با روغن
کنجد قی کردن بسیار متواتر بعد از ان آشامیدن شیر تازه
و لعابهای سرد چون لعاب دانهٔ به و بزر قطونا و عصارهٔ بقلة
الحمقا با روغن بادام یا باسپکه یا لعاب تخم کتان یا ماء
الشعیر خلط کرده و شراب بنفشه هر روز پانزده درم
آبی که انجیر دران پخته باشند و چکانیدن روغن گل با بیاض

بیض

بیض خلط کرده در احلیل و تضمید زهار و عانه بآرد جو و ماء العسل
پخته و نشاندن در آب زنی نیم گرم و اگر از کشکاب
و طبیخ حلبه و برنج و پیه بط و زردهٔ بیضه و روغن بادام
یا روغن کنجد حقنه بکار دارند صواب باشد و گاه باشد
که از برای درد و دفع آماس مثانه بفصد باسلیق احتیاج افتد
و آشامیدن حسوی جرب بعد از بیرون آمدن از گرمابه و قی
کردن بران بدن را از بقیهٔ قوت ذراریح پاک سازد
و تغذیه بشوربا های چرب که از گوشت مرغ فربه یا بزغاله
فربه یا روغن یا روغن بادام یا پیه بط کرده باشند
و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت و گاو روغن با عسل و دوغ گاو
و گفته اند که روغن به از تریاقات اوست حرباء
و وزغه گوشت ایشان مهلک است و بعضی ازان دردات
چنان باشد که در ساعت هلاک کند و اعراض ایشان قی است
و دردی بغایت در فم معده و همچنان در اعراض شرابی که دران
بمیرند و دران متعفن و مضمحل شوند علاج آن بعد از قی

بآبی که شبت دران بخته باشند و روغن کنجد سایر معالجات
و تدابیر اعراض ذراریح است سالارمند را نوعیست از کرباسو
که او را بتازی عضایه گویند و چنین گویند که او در آتش نسوزد
بل اگر در آتش افتد آتش فرو میرد و اعراض او دردی صعب است
در معده و احتباس بول و آماس شکم و زبان و کزاز و استرخای اعضا
و زوال عقل و بدید آمدن سیاهی در بعضی از بدن و متعفن
شدن آن محل علاج آن بعد از تنقیهٔ معده از و بقی و حقنه
علاج اعراض افیون است و بعضی گفته اند که علاج آن علاج
اعراض ذراریح است و از ادویه که بد و مخصوص است تریاق است
و علک البطم با میعه و جنطیانا ناعم کرده و مخلوط با عسل و طبیخ
کمافیطوس و حب الصنوبر صغار و کبار و برگ سرو کوهی
و تخم انجره با روغن زیت و بیضهٔ لاک پشت بری یا بحری
این جمله مجموع یا مفرد نافع بود جرد نوعیست از موش
اعراض او صداعست و ظلمت بصر و حکه در جمیع اعضا و آماس
زبان علاج آن بعد از تنقیه و حقنهٔ شیر تازه است و تریاک

فاروق

فاروق و مثرودیطوس و مانند آن و تغذیه بشوربا های چرب
ضفدع انواعست از و آنچه سبز پشته باشد و سرخ دریائی
اعراض آن ورمست و ظلمت بصر و کمودت لون بشره
و سستی اعضا و سوزش گلو و نتانت بوی دهان و عسر تنفس
و اختلاط عقل و خناق و غشی و تشنج و سیلان منی و باشد که
قی و اسهال افتد و اگر خلاص یابد و مذا نها ریخته شود علاج آن
مبادرت نمودنست بقی و آب گرم و روغن زیت
و شراب بسیار و مبالغت در ریاضت و تعریق در حمام
یا در آبزن و مالیدن روغنهای گرم چون روغن قسط و سوسنا
و ناردین و سه درم بیخ نی سوده در شرابی بسیار نافع بود
و حجامت اگر سعد و قصب الزریره را بسایند و با شراب
بیاشامند و از و آنچه زرد باشد اعراض او بطلان شهوت
طعامست و جشاء حامض و کدورت لون بشره و غثیان
و قی و درد معده و شکم و آماس ساق علاج اعراض او مثل علاج
اعراض ایشان باشد کرم درخت صنوبر کرمی زهرناک است

واعراض او آماه زبانست ودرد حنک وحنجره وحرقت
در جمیع بدن و باشد که درد بمعده درود وسودی کرد و علاج
آن علاج فراریح است واستعمال مبردات وگویند آشامیدن
روغن به بعلاج او مخصوص است

فصل دوم

در بیان **انواع سمومی که از بعضی اعضا ورطوبات حیوانات خبیثه حاصل آید** بدانک انواع سمومی که از اعضا ورطوبات
حیوانات خبیثه حاصل گشته است وآن مرارهٔ افعیست
ومرارهٔ نمر و مرارهٔ کلب الما وبیضهٔ حربا وجند بیدستر
وطرف ذنب الابل وعرق الدواب وعسل ردی مرارهٔ افعی
از جمله سمومیست که آنرا سم الساعه گویند وخلاص ازان بر سبیل
ندرت باشد واعراض او غشی متواترست وباآنک علاج
در منجح کمتر باشد بهمه حال مبادرت برقی واجب بود بآب
گرم وروغن بسیار وشیر تا نان قی کردنی متواتر وبعد از تنقیه
ازو استعمال تریاق فاروق ومثرودیطوس وفادزهر مجرب
درین علاج نافعتر بود ودواء المسک باشراب تجرع کنند

وماء اللحم

وماء اللحم فروج وخصوصا در حال غشی باندکی مشک وشراب
ریحانی ضم کرده در حلق او می چکانند ورب به ورب سیب
وآب خرفه وماء الشعیر جمله مناسب باشد وهرگاه که نفس
متواتر شود وغشی افتد علامت هلاک باشد فی الحال مرارهٔ النمر
از جمله سموم قاتله است اعراض او تلخ شدن دهانست تلخی
بغایت وقی صفراوی سبز وزرد وآمدن بوی صبر از دهان
وصفرت عینین واین علامت هلاک بود واگر زیادت
از سه ساعت امان یابد امید خلاص ونجات باشد
علاج آن مبادرت برقی بآب گرم وشیر وروغن گاو ویا مسکه
بسیار وبعد از تنقیه استعمال تریاکی که بدو مخصوص است
صفت آن بستانند طین مختوم وحب الغار از هر یکی دو درم
بنیر مایهٔ غزال هشت درم تخم سداب ومرصافی از هریک
یکدرم کوفته وبیخته در عسل خمیر سازند شربتی دو مثقال وتا ممکن
گردد برقی مواظبت نمایند ودر ابزنی که در و ریاحین حارج جوشیده
باشند نشاندن صواب بود مرارهٔ کلب الما گفته اند که

مقدار یک عدس از و در یک هفته هلاک کند اعراض او باعراض
مرارات مذکوره نزدیک باشد علاج آن بروغن گاو کنند و خطمیا
رومی و دارچینی و زیره با نخ خرگوش و تمریخ اعضا بروغنهای خوشبوی
واستعمال غذاهای لطیف ضفدع الحر باسمی قاتلست اگر مقدار دانگی بخورند
در یکساعت هلاک کند علاج آن آشامیدن شرابی شیرینست که
سرگین باز در آن حل کرده باشند و اگر امان یابند قی کردن بر
منوالی که بکرات ذکر رفته است چند روز متواتر و مالیدن جمیع
بدن بروغن گاو و نشستن بر نمک گرم کرده و تناول انجیر خشک
و مسکه با خطمیا نا چند بیدستر نوعی از وزغ باشد و آن سیاهست
و اغبر یعنی زردی که بسیاهی زند و خصوصا چون ذبح شده و متعفن
شده باشد سمی قاتل است در یک روز هلاک کند و اعراض او سرسامست
و علاج او مبادرت است بقی بطبیخ شبت و سپستان و نمک
و عسل بعد از آن تناول ترشی ترنج چون فادزهر اوست و ربوب
فواکه و سرکه و دوغ گاو و جلاب یخ سرد کرده مناسب باشد
و از تریاقات او شیر خشت طرف ذنب الایل سمی قاتلست

واعراض

واعراض او تاسه عظیمت و غشی متواتر علاج او مبادرت
بقی بآب گرم و روغن کنجد و روغن گاو و پس چون تنقیه معده
احساس کنند تناول قند و پسته مناسب باشد و اگر باسم بکوبند
و دیگر روز چند کرت هر بار مثقال جوزی بدهند صواب تر بود
عرق الدواب اعراض او سبز شدن رنگ بشره است
و آماس روی و زبان و آمدن عرق بدبوی از زیر بغل
علاج آن قی است بآبی نیم گرم بعد از آشامیدن شراب با روغن
گل و از تریاقات او طین مختوم است و اگر درم زراوند
و نیم درم نمک اندرانی با شراب شیرین بیاشامند بر قی اعانت
کند و تریاق الطین نافع بود و عسل رومی نوعی از عسل در غایت
مرارت باشد و اعراض او مثل اعراض شوکران باشد و نوعی
دیگر باشد که از بوییدن آن عطسه و غشی و عرق سرد پدید آید
و اگر خورده شود اعراض او مثل اعراض عفص و ابخره باشد
علاج آن قی کردنست بماهی شور و آب گرم و بعد از تنقیه معده
تسکین حرارت او با شربهای برودت و فواکه بارده و لعابات

و شوربای جرب. فصل سیم در بیان سمومی که از گوشت حیوانات بسبب امری عارضی حاصل آید نه بسبب مضادت جوهر ایشان

باجوهر انسان. بدانک گاه باشد که در گوشت حیوانی که تناول
آن انسان را معهود باشد بسببی امری عارضی ذاتی بادید آید که مضرت
آن اندک باشد. و اگرچه از انواع گوشتها هر کدام که متعفن گردد
از مضرتی خالی نباشد لیکن ازان جمله آنچه در کتب طبی از انواع
سموم شمرده اند ماهی سرد است و شوربای مغموم و مراد از ماهی
سرد آنست که تازه اورا بعد از پختن یک شب یا بیشتر
بگذارند و بعد ازان خورده شود و خصوصا چون در موضعی نمناک
داشته باشند و اگر در دیاری که در خوردن ماهی بسیار عادت
باشد از خوردن ماهی سرد و کمتر متضرر گردند لیکن ممکن است که
آن بسبب کثرت ممارست باشد و اعتیاد طبیعت
ایشان بدفع غایلهٔ آن و باید دانست که مضرتی که از متناولات
معهوده لاحق گردد و اثر آن در ابدان لطیفه زیادت ازان
باشد که در امزجهٔ غلیظ که از اندک مؤثری منفعل نگردد و خصوصا

جون

جون بدان معتاد باشند. و اعراض ماهی سرد حدوث نفخ است
در معده و امعا و فواق و قی و صفرت لون بشره و باشد که بعرق سرد
و غشی و ضیق النفس و خناق مؤدی گردد و بالجمله جمیع اعراض او
مثل اعراض فطر باشد و علاج آن بعد از تنقیهٔ معده از و بآبی که
ترب و بورق در و جوشیده باشد علاج اعراض فطر است
بجمیع تدابیری که دران علاج مسطور است. و اما شوربای مغموم بریانیست
که جون از تنور برارند فی الحال در پیچند و بگذارند که انجرهٔ او مندفع
و متفرق گردد و جون این بریان برین منوال بماند از خوردن
اعراض هیضه بادید آید از تاسه و حرارت و اطلاق شکم و قی و اختلاط
عقل و باشد که بسبات مؤدی گردد و هلاک کند علاج آن
اول تنقیهٔ معده است از و بقی بآبی که شبت و بورق و نمک
دران پخته باشند یا بآب گرم و عسل و بعد ازان شرب
شراب ریحان و منه و میویس و آب به و آب سیب
و مانند آن و تریاق آن طین مختوم است و باقی علاج او معالجاتیست
که در علاج هیضه در کتب معالجات مسطور است و باید که بهمه حال

از خواب منع کنند **فصل چهارم در بیان سمومی که از رطوبات**
حیوانات مألوفه حاصل آید بدانک انواع رطوبات حیوانات
مألوف که از ایشان ببدن انسان مضرت لاحق گردد چهارست
وآن شیر فاسدست و شیری که در معده منجمد شود و خون گاو تازه
وخونی که در معده منجمد شود و اما لبن فاسد آنست که شیر تازه بحموضت
یا عفونت مستحیل شود و اعراض او دوارست و اختلاج فم معده
وغشی و باشد که بهیضهٔ بد هلاک کننده مؤدی گردد و علاج آن بعد از
قی بطبیخ شبت و عسل و نمک و تنقیهٔ معده از و بتمامی آشامیدن شراب
صرفست که معجون فلافلی دران حل کرده باشند و تمریخ معده بروغن
ناردین گرم کرده و امثال آن و اما شیری که در معده منجمد شود اعراض
او عرق سردست و تنگی نفس و باد در معده و امعا و غشی و بتی
بارز و خناق و خصوصا چون جمود او در معده بسبب خوردن پنیرمایه
بود چه حدوث خناق ازان زودتر باشد علاج آن آشامیدن سرکهٔ
صرف یا ممزوج با آب و از نیم مثقال تا یک مثقال پنیرمایهٔ خرگوش
با سرکه تا تیز شیر را در معده تحلیل دهد و بقی یا باسهال اخراج کند

وبیخ درم بوده نه خشک با سرکه تیز منفعت کند و تناول آن مقدار یک
با فلاحلتیت با شیر درخت انجیر خشک کرده یا سه درم حب الرشاد
کوفته بر طریق سفوف نافع بود و آب پودنه یا سکنجبین ساده
مناسب باشد و باید که از جمیع ملوحات اجتناب کنند
و همچنان قی کردن بآب گرم و نمک چه بدان جمود او زیادت
گردد و اگر تخم کرفس را در آب بجوشانند و سرد کرده بدان قی
کنند نافع بود و اما خون گاو چون بر تازگی خورده شود اعراض او
آماس لوزتین است و درد گلو و نواحی آن و ظهور قطعهای خون
بسته در بیخ دندانها و عسر نفس و حمرت زبان و تاسه و حرارت
عظیم و غثیان بسیار و غشی و خناق و گزاز و باشد که بخورهٔ دندانها
مؤدی گردد و هلاک کند علاج آن اول تنقیهٔ معده و امعاست
از و بحقنه و بداروی مسهل و از قی اجتناب و احتراز واجب بود
چه گاه باشد که بقی مادهٔ بسیار دفعتا در حرکت آید و بیک دفعه
دفع آن ممکن نگردد و بخنق هلاک کند و بعد از تنقیه استعمال ادویه
که بتحلیل خون منجمد مخصوص باشد واجب بود چون انجیر خام که

در و شیری بسیار باشد و خاکستر چوب انجیر با سرکه و انجدان
و بورهٔ ارمنی و حلتیت و فلفل ازین جمله هرکدام که یافت
شود مفرد یا مرکب خون را در معده بگدازد و پنیر مایهٔ غزال
یا بزغاله درین باب بغایت باشد بل او تریاک آنست
و اگر بعد از آن مسهل دهند تا آنرا دفع کند صواب باشد
و تنقیه معده بآب سرد جو و ماء العسل نافع بود و اما خونی که در معده
و بعضی از فضاهای بدن خون سینه و رودها و مثانه منجمد گردد
در وی کیفیت سمیه پدید آید و اعراض او مثل اعراض سموم بود
چون سقوط قوت و ضعف نبض و صفرت لون و سستی
اعضا و غشی و سردی بدن و اطراف و اختناق و این اعراض
مشترک است جمود خون را در اقضیهٔ بدن الا آنکه در هر عضوی
که خون در آن منجمد شود ثقل و الم در آن عضو و در نواحی آن
محسوس گردد و علاج آن آنچه در معده منجمد باشد اگر بعصارهٔ کرفس
و عسل قی ممکن گردد بغایت مناسب باشد و اگر قرطم را نرم
بسایند و در آب گرم حل کرده بدهند نافع بود و همچنان شیر درخت

انجیر

انجیر با سرکه بغایت تیز و حلتیت در آب خاکستر چوب انجیر حل
کرده منفعت رساند صفت دوای مرکب که بتحلیل خون
منجمد مخصوص است خنطیانا زراوند گرد تخم سداب بری رصافی
حلتیت از هر یکی یکدرم طین مختوم دو درم پنیر مایهٔ خرگوش
نه درم پنیر مایهٔ غزال هشت درم کوفته و بیخته در عسل مصفی
بسرشند شربتی سه درم در آب گرم یا در سکنجبین ساده عسلی
و اگر دو درم خاکستر چوب انجیر با یک مثقال مغز استخوان
خرگوش در سرکه خمیر کرده بدهند نافع آید و رئیس الاطبا شیخ
ابو علی سینا می گوید که ظن من آنست که بجای مغز استخوان خرگوش
پنیر مایهٔ او اولی بود و پنیر مایهٔ بزغاله با نمک اندرانی نافع
و اگر امر عظیم گردد یکمثقال حجر الکلب در سرکهٔ تیز بدهند
و گفته اند که شیر بز خون بسته را تحلیل دهد و آنچه خون منجمد را در مثانه
تحلیل دهد عصارهٔ برگ زرین درخت است و مداومت
نمودن بر شرب سکنجبین و حلتیت و عصارهٔ کرفس و تخم ترب
در سرکه یا در سکنجبین و یکمثقال قردمانا در آب گرم با یکدرم غاریقون

تا یکدرم سیسالیوس یا دو درم حب بلسان یا اظفار الطیب یا فاوانیا و اگر مقدار یک استخوان خرما نمک سوده در آب حل کرده در احلیل چکانند نافع بود و همچنان خاکستر چوب رز و جمیع معالجاتی که از برای سنگ مثانه در کتب معالجات مسطورست درین علاج نافع بود

باب پنجم

در ذکر انواع سموم معدنی و علامات ورود هر یکی ازان بر بدن و معالجات آن

و این باب مشتملست بر دو فصل

فصل اول

در بیان سموم معدنی که بر هیات خلقی خود باشد یعنی بصنعت و ترکیب تغیر نیافته باشد و آن هشت است حجر احمر سم الفار براده رصاص سحاله الحدید زرنیخ زاج شب زیبق حجر احمر سنگیست شبیه بمرجان گویند مقدار دانگی ازان بمضادت جوهر هلاک کند و اعراض او مثل اعراض پیش است و همچنان علاج و تدابیر او سم الفار اعراض او مثل اعراض زیبق مصعدست و بسیار باشد که اسهال بافراط احداث کند بل این ظاهرترین علامتی از علامات اوست و علاج آن مثل علاج

زیبق مصعد است بجمع تدابیر چنانک بعد ازین ذکر کرده آید و بعد ازان علاج اسهالی که حادث شود چنانک بکرات مذکورست براده رصاص اعراض او مثل اعراض مرتک و علاج او مثل علاج او سحاله الحدید اعراض او مثل اعراض خبث الحدیدست و علاج آن چون علاج اوست چنانک بعد ازین گفته آید و بعضی از اطبا درین علاج قدری از مقناطیس بدهند تا آنچه متفرق شده باشد جمع آید و بعد ازان بعضی از مسهلات نرم بدهند تا آنرا اخراج کند و تغذیه بحسوهای نرم و چرب کنند بروغن گاو تا آنچه در امعا ملتصق باشد بازلاق اخراج کند زرنیخ مصعد چنانک بعد ازین گفته آید زاج و شب اعراض ایشان سعالی بغایت است و برامرا کثر بسل سودی کردد علاج آن آشامیدن شیر خرست و مسکه و شراب بنفشه و گلنگاب و روغن بادام و لعاب تخم کتان و امثال آن زیبق غیر مصعد شرب آن هلاک کننده نیست لیکن ازو دردی در شکم حادث شود و او بانقل بیرون آید و تدبیر آن شرب شراب صرفست تا او را بر تنفید و اخراج

اعانت کند و چون اورا در کوش ریزند اعراض او اختلاط عقلست
واحساس ثقل والمی عظیم دران جانب وگاه باشد که تشنج وصرع
وسکته مودّی گردد بسبب ایذایی که از ثقل و رجح
او دماغ را لاحق شود علاج او آنست که بر یک پای ایستاده
بران جانب که در وی ثقل والم محسوس باشد میل کنند میل کردنی
زیادت و بدستی که آن جانب دیگرست خود را معلق دارند
وبهمان یک پای جستن میکنند واگر بر ارجوحه بران جانب
بهوا باشند وارجوحه را حرکت دهند صواب باشد وبعضی گفته اند
که بدین تدبیر بیرون نیاید میلی از قلعی بگوش درارند تا زیبق بدان
متعلق شود ورئیس الاطبا می گوید که این تدبیر خطاست چه
اگر زیبق در محل نزدیک باشد بدین تدبیر مذکور بیرون آید واگر
دور باشد میل بدان واصل نشود بل از استقصا در دخول میل
مضرتی لاحق گردد

فصل دوم در بیان سموم معدنی که در تحصیل آن صنعتی رفته باشد و آن یازده است

زیبق مصعد زرنیخ مصعد نوره مرتک دیک بردیک اسفیداج

زنجفر

زنجفر زنگار حسس خبث الحدید ماء الصابون زیبق مصعد یا مقتول
اعراض او دردی صعب است در شکم و پیچش رودها و سحج واسهال خون
وثقل زبان واحتباس بول و براز وگاه باشد که افراط باسهال حادث
شود علاج آن مبادرت است بقی بطبیخ شبت وتخم ترب
وبوره وبعد ازان احتقان بماء العسل وبوره وشرب ماء العسل
در هر ساعتی وشرب سه درم مُر با شراب نافع بود وسایر معالجات
وتدابیری که مشترکست در جمیع سموم از تریاک ومثرودیطوس
وغیر آن واگر سحج باشد سفوف الطین با روغن گل باید داد وشیری که
سنگ یا آهن داغ کرده باشند داغ کردنی بسیار زرنیخ مصعد
اعراض او مثل اعراض سم الفار است با زیادتی سعال عظیم
علاج آن مبادرت است بقی بآب گرم وجلاب وروغن
بعد از آشامیدن حسوی که از کشک جو وکشک گندم وبرنج شسته
وقدری از لعاب تخم کتان کرده باشند وقدری انگبین ضم کرده
وعصاره خبازی با انگبین نافع بود وبعد ازان مواظبت بر شیر تازه
وشکر وشوربا های ولعابها وحسوهای نرم که با پیه بط و پیه مرغ

و خبازی پخته باشند نوع اعراض او خشکی دهانست و زبان
و درد معده و عسر البول و اطلاق طبع مختلط با خون و بیرون آمدن
نوع با بول و باشد که بغشی و خناق و برد اطراف مؤدی گردد
و علاج آن مثل علاج زرنیخ است و اگر از غبار نوره مضرتی
لاحق شود علاج بعضی ازین معالجات باشد از اللعبه و امراق و امثال
آن مرتک اعراض او مثل اعراض زیبق مصعد است با زیادتی ثقل
در معده و امعا و خروج مقعد و سحج امعا و حدوث نفخ در معده
و اعالی شکم و بودن لون بشره برنگ قلعی و تنگی نفس و باشد که
بخناق مؤدی گردد و باشد که اعراض قولنجی که معروفست
با ایلاوس ظاهر گردد علاج آن قی کردنست بآبی گرم که تخم کرفس
و شبت و بورق دران پخته باشند و ماء العسل و بعد ازان بمثل
گوارش سفرجلی مسهل یا گوارش شهریاران و در آبی که تخم
کرفس و انیسون دران پخته باشند و بعد ازان تناول گوارش
فلافلی و زنجبیل مربی و سه درم مر در شراب مناسب باشد
و همچنان شرب سرگین کبوتر صحرایی با سنبل رومی منعم کرده

در شراب

در شراب و افسنتین رومی و زوفای خشک و تخم و بلبل و مقل
این جمله مفرد یا مجموع با شراب نافع بود و اگر یک درم فرفیون
و نیم فلفل در آب گرم بدهند عرق آرد و خفتی تمام حاصل آید
و اگر از برای اطلاق طبع سقمونیا در ماء العسل بدهند صواب
باشد و غذا اسفیدباج و شوربا های چرب دهند دیگ بردیگ
اعراض او مثل اعراض زرنیخ است و نوع و همچنان معالجات
آن اسفیداج اعراض او سفیدی زبانست و استرخای اعضا
و فواق صعب و سعال و یبوست و عفونت حلق و دهان
و خشونت آن و درد معده و تمدد عضلات سینه و تنگی نفس
و گاه باشد که بول خون حادث شود علاج آن قی است بطبیخ شبت
و ماء العسل با روغن انجدان و روغن نرگس و امثال آن بعد ازان
تلیین طبع بشرب دانگی سقمونیا در ماء العسل یا ادرار بول بتخم کرفس
و انیسون و بادیان از هر یک سه درم در یک رطل آب بجوشانند
تا ربعی باز آید و صافی کرده بیاشامند و یک مثقال عصاره
افسنتین با ماء العسل چند کرت ادرار کننده بود و اگر بحقنه احتیاج افتد

حقنه تیز مناسب باشد و منع خواب بکلی واجب بود و خاییدن
کنجد و آشامیدن شراب بران نافع بود زنجفر اعراض او مثل اعراض
زیبق مصعد است و علاج آن مثل علاج اوست و آشامیدن
حسوها و شوربا های چرب زنگار اعراض او لذعی بغایت است
در حلق و تقطیع شکم و احشا و قرحه امعا و تبی گرم بعد از لرزه بسیار
و باشد که قی افتد علاج آن مثل علاج زرنیخ است بجمیع تدابیر
مذکوره حلبین اعراض او پوست دهانست و قولنج و اختناق
و سایر اعراض اسفیداج و علاج آن مثل علاج اوست خبث الحدید
اعراض او دردی بغایت است در شکم و خشکی دهان و صداع
و حرارتی عظیم علاج آن آشامیدن شیر تازه است با بعضی
از مسهلات که آنرا از معده و امعا اخراج کند بعد از ان آشامیدن
روغن مسکه و گاو و روغن چندانکه حرارت تسکین یابد و بعد از ان
مداومت بر تلطخ سر و پیشانی بروغن گل و روغن بنفشه و امثال
آن با سرکه خلط کرده باشند و بقیه علاجی که در علاج سحاله الحدید
مذکورست درین علاج نیز نافع بود ماء القنابون اعراض او با عراض

زرنیخ و نوره نزدیک باشد و علاج آن مثل علاج ایشان باشد

باب ششم در تدابیر احتراز از سموم هوام و این باب مشتملست بر پنج فصل فصل اول

در بیان تدبیر کلی در احتراز از مضرت سموم هوام بدانکه
تدبیر احتراز از مضرت هوام یا براندن و دفع کردن ایشان بود
و از مساکن بادویه که طرد و یا قتل هوام کند چنانکه بعد ازین
مفصل گفته آید و این صواب ترین تدبیری باشد در استخلاص
از نکایت و مضرت ایشان الا آنکه این تدبیر مجاورانرا
میسر گردد مسافرانرا متعذر بود و یا باستعمال ادویه باشد
که بدفع مضرت ایشان مخصوص بود و آن یا بمالیدن طلاها باشد
بر بدن که هوام بدان تقرب نجوید بل ازان منهزم گردند و یا
بتقدیم تناول اشیایی که رسیدن مضرت زهر ایشان را به
بدن منع کند و این تدبیر مجاور و مسافر را میسر گردد و ما هر یک ازین
تدابیر در فصلی بیان کنیم و باید دانست که واجب ترین
وقتی در احتراز از مضرت هوام فصل بهار و تابستانست

جه جمیع هوام درین دو فصل در تحرک و تردد باشند الا آنک
نکایت سموم ایشان در اوسط تابستان و اوایل خزان قوی‌تر
باشد و آن بسبب تحلیل رطوبات ابدان ایشان تواند بود
بحرارت تابستان و شدت کیفیت سموم و اگرچه زهر ایشان
در نفس خود سرد باشد چون زهر عقرب و بسبب سهولت
نفوذ سموم از جهت تفتیح مسام ابدان از حرارت هوا و سرعت
وصول نکایت آن بدل بخلاف زمستان و اواخر خزان
بسبب اضداد آنچه ذکر رفت

فصل دوم در ذکر ادویه که دفع هوام و حشرات کند بر سبیل اجمال

بدانک دفع هوام
و حشرات از مساکن یا براندن و هزیمت دادن تواند بود
و یا بقتل و هلاک اما هزیمت ایشان یا از دود و بخور ادویه باشد
یا از بوی آن و اشیایی که هوام و حشرات از دود و بوی آن
هزیمت کنند اینست بیخ یا جوب درخت انار جوب عجیج
شونیز بیخ سوسن جوب رز برگ سرو برگ صنوبر
پودنه سیسنبر برگ مورد افسنتین جعده بیخ انگشت جوب غار

حب الغار

حب الغار درمنه بیخ لفاح بزر البنج سعد خردل
سیر قیصوم کندش اشنان پوست بیضهٔ شترمرغ
دانهٔ گشنیز حب الرشاد قردمانا قطران افیون
سکبینج مقل بارزد قفر الیهود انگژد کوگرد
زرنیخ زرد موی آدمی شاخ گاو کوهی و همچنان شاخ و اظلاف
جمیع مواشی و خصوصا شاخ و اظلاف بز. ازین جمله اشیائیست که هوام
و حشرات از دود و بوی آن بگریزند و مفرد و مرکب
آن درین معنی بکار دارند و اگر بدان دود کنند یا در خانه بگسترانند
الا آنک ازین جمله آنچه بوی ناک تر بود آنرا از برای گسترانیدن
در خانه و نزدیک سوراخ حشرات نهادن مناسبتر بود و غیر آن
از برای بخور کردن صفت مرکبی که حشرات از دود و بوی آن
بگریزند بستانند سونیز و سرژد و سروی گوزن و قفر الیهود
از هر یک یک جزو و موی بز و اظلاف او و از هر یک نیم جزو
جمله را باهم بکوبند و بآب انگژد خمیر ساخته قرصها سازند
و بوقت احتیاج بدان دود کنند صفت مرکبی دیگر برگ سرو

وبرگ صنوبر شونیز بزر البنج بودنهٔ وشتی وکوهی از هریک
دو درم پوست بیخ لفاح یک درم موئ بز سه درم قفر الیهود
چهار درم جمله را بکوبند و بآب انگزد یا بارزد خمیر کرده
بندقها سازند و بوقت احتیاج بر آتش چوب رز یا چوب انار
دود کنند و اگر احتیاج قوی باشد جامها را بدان بخور کنند و مخالطت
جمیع مرغان وخصوصا طاووس ولقلق وغاز ومرغان سفید
وکوزن وخارپشت وراسو در خانه از مضرت حشرات
وبیرون آمدن ایشان از سوراخهای خود ایمن گرداند چه جمع
حشرات ازین حیوانات بگریزند و اگر ظاهر شوند ایشان را
بکشند الا آنکه از مضرت حشراتی که این حیوانات
صید کنند غافل نشاید بود چنانک در ابواب و فصول
گذشته مذکور ست و گفته اند که مار نزدیک پوست
پلنگ نرود و اما ادویه که سباع و حشرات را بکشد ذکر آن بر سبیل
تفصیل اولیتر بود چنانک بعد ازین گفته آید والله اعلم

فصل سیوم در ذکر ادویه که قتل طرد هوام و جمیع حیوانات

موذی

موذی کند بر سبیل تفصیل بدانک از جملهٔ مفرداتی که در طرد هوام
مذکور ست آنچه بقتل و دفع ماران مخصوص است خردلست
اگر او را بخور رانند مار را بکشد و همچنان نوشادر و آب دهان صایم را
درین باب خصوصیتی تمامست و خصوصا با نوشادر ضم کرده
و آنچه گفته اند که آب دهان صایم را این خاصیت وتیست
که از دهان صایم در دهان مار افتد و خصوصا چون نوشادر در دهان
دارد و عدم فایدهٔ آن پوشیده نیست و اگر تخم یا برگ خردل را
بر کنده راه بنهند از آن بگریزد و از دود سروی کوزن و اطلاف بز
و بیخ سوسن و عاقرقرحا و کوگرد و موی آدمی ماران بگریزند و اگر
نوشادر در سرکه حل کرده در سوراخ مار ریزند بمیرد و اگر در خانه
پراکنند ماران بگریزند و همچنان از دود کوگرد و تخم خر و بارزد
و زرنیخ زرد و پیه بز مفرد و یا مجموع و پاشیدن آبی که انگژد
دران حل کرده باشند گژدم را از خانه بگریزاند صفت بخوری
که گژدم و مار را از سوراخهای ایشان بیرون آرد بستانند زرنیخ زرد
و شنگ کوسفند و میعه و پیه بز اجزای مساوی ادویه را کوفته

دریچه بر بسرشند و نزدیک سوراخ کژدم دود کنند و اگر ترب
تراشیده یا برگ ترب بر کژدم نهند یا آب ترب برو
ریزند بمیرد و همچنان آب دهان روزه دار گرم مزاج زنبور (دود) و از
کژدم و از بوی سیر بگریزد و اگر عصارهٔ خطمی با عصارهٔ خبازی
بر بدن مالند زنبور و عقرب نگزند دفع پشه اشیایی که پشه
از دود آن بگریزد نشان چوب صنوبر است و تراشهٔ آن را که بنز
که بتازی قلقند گویند شونیز برگ مورد خشک جوز السرو و کوکرد و ثفل
سرگین گاو و سپندان و اگر شونیز با سغند یا افسنتین یا سداب
یا بیخ ترس یا سماق هر کدام که باشد منفرد یا مجموع در آب
بجوشانند و آن آب در خانه بپاشند پشه از آن خانه بگریزد دفع مگس
اگر زرنیخ را نرم بسایند و با شیر خلط کنند مگسان بران جمع آیند و هلاک
شوند و همچنان اگر خربق سیاه را در آب بجوشانند و قدری
شیرینی دران حل کنند مگسان بران جمع آیند و هلاک شوند دفع کیک
اشیایی که کیک را دفع کند حنظلت و خرنوب نبطی علیق
سداب خر زهره فنا الحمار از این جمله هر کدام که باشد در آب بجوشانند

وآن آب

وآن آب در خانه پراکنند و اگر در زمین حفره کنند و چون
برکش دران هر کیکی که در خانه باشد بران گرد آید و اگر پیه خارپشت
بر چوبی بمالند و در میانهٔ خانه نصب کنند جمیع کیکان بران جمع آیند
و کیک از بوی خر زهره بگریزد و پوست خربزه را درین
باب خاصیتی عظیم است و گیاهی که بکیکواش معروف
و بتازی آنرا خنیشة البراغیث گویند چون او را در حوالی بستر بنهند
یا نرم بسایند و در بستر در ورکنند کیکان بمیرند یا بیخبر شوند
دفع مورچه اگر زیرهٔ را نرم بسایند و بر سوراخ مورچگان
در ورکنند بیرون نیاید و همچنان اگر مغناطیس بر سر سوراخ
مورچگان نهند یا انگزد یا زفت در روغن حل کرده یا قطران
یا زهرهٔ گاو در سوراخ ایشان ریزند و اگر بعضی مورچه را
بسوزانند دیگران از دود آن بگریزند و همچنان اگر آن خاکستر را
پریشان یا در سوراخ ایشان دفع موش مردارسنگ
و خربق با هم سوده موش را بکشد و همچنان خربق
و بزر البنج و بیخ کرنب و خبث الحدید و زنگ آهن که

بزردی مایل باشد و امال اکسیر آز از عفران الحدید گویند و این
جمله مغز د و مجموع موش را هلاک کند و اگر خاکستر چوب
بلوط در سوراخ موش ریزند موشان بگریزند و اگر موش
بزرگ را که نر باشد بگیرند و پوست او باز کنند یا خصی کنند یا دم
او ببرند و بگذارند موشان دیگر بگریزند دفع راسو راسو از
بوی سداب بگریزد دفع حردو که بتازی خنفسا گویند از دود
برگ خیار بگریزد و دفع ارضه که به پارسی چوب خواره گویند
از خانه که بدبد در و باشد یا مرغ که او را درخت کوب گویند
و بتازی نقاد خوانند بگریزد سوس که بپارسی دیوچه گویند
افسنتین با شیح یا شونیز یا بودنه جوبی یا پوست ترنج جامه
و کتاب را از مضرت سوس سالم ماند دفع سباع
چون سگ و گرگ و پلنگ و خوک و خرس و امثال آن در قتل این
مذکورات گیاهی را که او را خانق النمر خوانند و قاتل النمر نیز گویند
خاصیتی شگرف است و آنچه بهلاک سگ و گرگ مخصوص است
خربق سیاه است و گیاهی دیگر است که او را خانق الذئب

گویند

گویند او نیز سگ و گرگ و شغال را بکشد و گیا در هلاک
کردن سگ و گرگ مجرّبست بادام تلخ روباه را بکشد
و برگ خرزهره و برگ آزاد درخت جمیع بهایم را هلاک کند

فصل چهارم در ذکر ادویه که چون بر بدن طلا کنند موام بدان تقرب نجویند

از آن مغز خرگوش است با سرکه
و روغن زیت بیخ لوف که آنرا فیلگوش نیز گویند برگ
درخت سرو برگ بیخ انگشت و این جمله تا نرم باید کوفته و در روغن
زیت خیسانیدن بیخ انجدان ابهل دو قو حب بلسان بیخ رشاد
قردمانا این جمله مغز د با مرکب کوفته و پخته با روغن زیت بر بدن
طلا کنند صفت طلایی مرکب حب بلسان قردمانا از هریکی
سه جزو ابهل بیخ لفاح از هریکی دو جزو بیخ انجدان
یک جزو جمله را نرم بسایند و در روغن زیت نرم بجوشانند
و بر بدن طلا کنند صفت طلایی دیگر بیخ انجدان سیاه ابهل
اطراف شاخ چپرو تر از هریک دو جزو و حب بلسان
قردمانا از هریک سه جزو بیخ لفاح نیم جزو جمله را نرم بسایند

و در روغن زیت بجوشانند تا قدری غلیظ شود و بر بدن طلا کنند
صفت طلایی دیگر تفاح منوبر یک جزو بیخ لفاح دو جزو بزر البنج
سه جزو کوفته و پخته در روغن زیت بجزند و بر بدن طلا کنند
واگر بدن را بروغن ترب طلا کنند پشه بدان تقرب نجوید

فصل پنجم در ذکر ادویه که تناول آن از مضرت زهر سوام ایمن گرداند

باید دانست که تناول جمیع تریاقات و فادزهراتی که در دفع
سموم مذکورست از برای دفع مضرت لسع سوام و تسکین غائله
زهرهای ایشان مناسب باشد اگر پیش از لسع و لدغ ایشان
خورده شود یا بعد از ان و مقدار شربت جهة زمرد سوده درین
باب خاصیتی عظیم دارد و همچنان دوازده حبة پازهر سوده
و از جمله مفرداتی که درین باب مستعملست و ضد همه زهرهاست
تخم زنجت دو مثقال آنرا نرم بسایند و با شراب با آب
گرم بیاشامند و همچنان ثمرهٔ انجدان ثمرهٔ بیخ انگشت حب بلسان
روغن بلسان پنیرمایهٔ خرگوش با شراب انگور و بادزهر جوز
با انجیر ضم کرده فندق بسته تخم گزر دشتی با شراب فندق هندی که

آنرا بتازی رتة گویند با شراب حلتیا نافلفل و سداب
در روغن جندبیدستر سوسن سفید طبیخ وج با شراب زنجبیل بیخ بن
آسمانگونی با سرکه زراوند طویل با شراب زوفا خشک
با شراب طین ساموس با شراب نانخواه با شراب سرطان نهری
سوخته با شیر گاو و زهرهٔ طاوس با سرکه مقل ازرق فلفل با شراب
برگ رویان با شاخ او سنبل رومی با شراب عسل با روغن گل
گرم کرده قفر الیهود با جندبیدستر ریوند چینی تخم بادیان دشتی
و بیخ او طبیخ بادیان بوستانی با شراب قطران با بعضی از افاویه
جاوشیر بازراوند شکوفهٔ اذخر زهرهٔ ثمرهٔ درخت خار بتازی کی
منفعت تمام دارد دارچینی وخصوصا صینی با مر و شراب سرگین
بز سوخته هم خوردن و هم ضماد کردن و همچنان سرگین گاو سوخته
کادریوس باد آورد حرف کاشم زیرهٔ سیاه سیر کراث پیاز
بلبل تخم جند قوما در آب او یا در شراب طبیخ بوده کوهی
هم بخوردن و هم بضماد کردن راسن با عسل قیصوم قردمانا تخم جرجیر
غاریقون با شراب این جمله را مفرد یا مرکب بعضی با بعضی پیش

از لسع هوام و بعد ازان نافع بود و اگر راسو را که بتازی ابن عرس
گویند بکشد و درون او پاک کرده بدانه گشنیز و نمک بیاگنند و بیرون
او را نمک پراگند و خشک کنند و بوقت حاجت دو مثقال
ازان نرم بسایند و با شراب بیاشامند بغایت نافع بود و گوشت
خارپشت بری درین باب نافع است و شیر روغن گاو را در دفع
مضرت سموم هوام اثری تمامست والله اعلم بالصواب

باب هفتم در معالجات لسع هوام و حشرات و دفع مضرت زهرهای ایشان و این باب مشتملست بر سه فصل

فصل اول

در بیان تدبیر کلی در معالجات
گزیدن هوام بدانک تدبیر مشترک در علاج لسع هوام چون جنس
یا نوع یا صنف ایشان معلوم نگردد آنست که بالای عضو ملسوع را
فی الحال محکم ببندند و موضع لسع را بمجمه یا بدهان مصی کنند مصی بغایت
و باید که مص کننده را دندانها درست باشد و ریخته و متاکل نباشد
و پیش از مص دهان را بسرکه و گلاب و روغن گل شسته باشند
و بشراب مضمضه کرده و قدری ازان آشامیده و بعد از مص تمام

مجمه

مجمه آتش بران موضع نهند بی آنک بیازنند و باشد که چون در اول مص
بمجمه کنند باز بدین احتیاج افتد تا زهر با خون بیرون آید و گاه
باشد که مص بعلق کنند و آن کرمی سیاه باشد در آب که بپارسی
آزادیوجه گویند و این معنی وقتی باشد که برسیدن زهر بعمق عضو
احساس افتد و بالجمله بعد از مص و وضع مجمه آتش جوجه ماکیان
را شق کرده همچنان گرم بر موضع لسع بندند و هر ساعت تبدیل میکنند
و هرگاه که ملسوع را بدان احساس نیفتد بل هنوز در نفوذ و شریان
باشد بعضی از ادویه جذب کننده ضماد کنند خصوصا آنچه بجذب سم
از عمق بدن بخارج مخصوص باشد چون زبل باز و زبل کبوتر و پودنه
جوباری و کوگرد با بول انسان و خاکستر چوب انجیر با سرکه و زفت
و نمک و نطرون و سیر و خصوصا سیر دشتی و مشکطرامشیع و پلنگ مشک
و آهک با عسل و روغن زیت صفت مرهمی دیگر که درین معنی
کامل بود بستانند زبل حمام و مشکطرامشیع و جندبیدستر و انگزد
و کوگرد و پودنه جوباری اجزا مساوی جمله را نرم بسایند
و بروغن زیت خمیر کرده بر موضع لسع ضماد کنند و باید دانست

که بیشتری ازین مذکورات ریش کننده باشند پس چون ریش کنند
نگذارند که ملتحم گردد چندانکه زهر پالوده شود و گاه باشد که
بقطع عضوی ملسوع در زمان احتیاج افتد و بعد ازان داغ کردن
ومص ومحجمه وادویهٔ جذابهٔ مذکور بکار داشتن واین وقتی باشد
که نجاشت زهر یا نجاشت حیوان لسع کننده احساس افتد و فاضل
الاطبا جالینوس می گوید که من دیدم که شخصی درخت انگور می برید
افعی بر انگشت او زد و او فی الحال بهمان تیغی که داشت انگشت
خود جدا کرد و از هلاک خلاص یافت و بسیار باشد که بستن یا جدا
کردن عضو ممکن نگردد پس دران وقت تدبیر آن باشد
که گوشت حوالی آن موضع بردارند چنانک استخوان بتمامی از
گوشت عاری شود و بعد ازان بمرهمی که ذکر رفت روزی چند
ضماد کنند و بعد ازان بمرهمهای رویاننده و هر گاه که بدان احساس
افتد که زهر در بدن می رود و مص و جذب آن کما ینبغی ممکن نیست
طریق صواب آنست که رطوبات بدنی را اول بقی یا بفصد
واسهال و ادرار بول و عرق تقلیل دهند تا زهر جوهری که حامل او

گردد

گردد بمصاحبت او در بدن منتشر شود و باعضای رئیسه واصل گردد
نیابد و باید دانست که فصد پیش از اطلاع بر انتشار سم در بدن
مضرتی بغایت رساند چه زهر بسبب جذب رطوبات
از جمیع اعضا بجانب عروق زهر را در بدن منتشر گرداند و بعد ازان
تدابیر باز هرهای مجرب و تریاقاتی که در معالجات سموم
مشروبه مذکور رست از تریاقات فاروق و مثرودیطوس
وامثال آن بکار دارند **فصل دوم در ذکر ادویه که بتریاقیت**
مضرت زهر هوام دفع کند بدانک جمیع مفرداتی که در فصل پنجم
از باب ششم مذکور رست استعمال آن پیش از لسع هوام
و بعد ازان نکابت زهر ایشان را دفع کند و از جملهٔ مفرداتی
که درین باب مستعمل است شیر لاغیه است و او را تریاک
ابو شخنه نیز گویند و او را در دفع زهر افعی خصوصیتی عظیمت
و شرابی که افعی دران افتاده باشد مضرت گزیدن جمیع هوام دفع
کند و همچنان دو مثقال تخم ترنج با شراب و از فاضل الاطبا جالینوس
که از برای دفع مضرت لسع افعی گوشت افعی بغایت است

وهمچنان از برای گزیدن تمساح گوشت تمساح و از جمله تریاقاتی
مفید سهل المأخذ که غایله جمیع سموم را دفع کند و مضرت لسع
هوام باز دارد و بادهای غلیظ را که در معده و امعا باشد تحلیل
دهد و صرع و خفقان و لقوه و درد سپرز و جگر را که از برودت
بود نافع بود و تریاک اربعه است صفت آن بستانند حنطیانا
و زراوند طویل و مرصافی و حب الغار اجزای مساوی کوفته و بیخته
در عسل مصفی بسرشند شربتی از و یکدرم تا یک مثقال و از آن جمله
تریاک ثمانیه است ترکیب آن بعد از ترکیب تریاک اربعه
کرده اند و در منفعت ازو زیادت است صفت آن
زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر حب الغار مرصافی
قسط حنطیانا عروق القبغر که بپارسی زرده چوبه گویند اجزای
مساوی کوفته و بیخته در عسل مصفی بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو درم
صفت تریاک دیگر که منفعت آن در سموم جمیع حیوان و سموم مشروبه
عام است شونیز تخم سفند زیره از هر یکی دو درم حنطیانا زراوند گرد از
هر یکی یکدرم بلبل سفید مرصافی از هر یک نیم درم کوفته و بیخته

با انکبین

با انکبین بسرشند شربتی مثل یک باقلا در شراب حل کرده
بیاشامند صفت تریاکی عجیب الفعل در دفع اجناس و انواع
سموم مرصافی افیون خالص سفند زیره کرمانی از هر یک یکدرم
و نیم زراوند طویل و زراوند گرد و حنطیانا از هر یک سه درم شونیز
پنج درم برگ سداب خشک دو درم جمله را بکوبند و به پزند
و در عصاره جرجیر که جوشانیده باشند و کف بر داشته بر کنند
پس بعسل مصفی بسرشند شربتی ازو یک مثقال در شراب
مثلث دهند صفت تریاک دیگر حب بلسان بلبل سیاه
فلفل سفید دار فلفل زوفای خشک انیسون تخم شلغم اسارون
قسط اسابیون زیره کرمانی بزر البنج از هر یک چهار درم فقاح
اذخر و سفید از هر یکی شش درم کوفته و بیخته در عسل مصفی
بسرشند شربتی مقدار یک باقلا صفت تریاک دیگر
حماما حب بلسان از هر یک سه درم تخم جرجیر و تخم گراث از هر یک
یکدرم بیخ انجدان سیاه مرصافی زعفران از هر یک دو درم
طین بحر چهار درم کوفته و بیخته بعسل مصفی بسرشند شربتی چندانکه باقلا

صفت تریاک دیگر انجیر خشک پنجاه درم برگ سداب خشک سی درم
سیر دشتی پست درم املج منقا ده درم انجیر را جداگانه نرم بکوبند
و باقی ادویه را کوفته و بیخته دران بسرشند شربتی از دو سه مثقال

فصل پنجم در ذکر ادویه که بر لسع هوام طلا کنند بدانکه
بعضی از ادویه آنست که طلا کردن او بر بدن قوت زهرهای
هوام را ضعیف سازد و اثر فعل او را ساکن گرداند و نگذارد که قوت
او بعمق بدن در آید و آن اینست نفط سفید نفط سبز جند بیدستر با روغن
زیت گوگرد با بول انسان سیر خام یا پخته با روغن گاو و مرغ خانگی
یا خروس شق کردن و همچنان گرم بر موضع لسع نهادن بغایت نافع است
و باید که چون حرارت او کمتر شود بدیگری بدل کنند عصاره کنند تا
شسته عصاره بوده جو پاری زهرهٔ گاو و رزا خاکستر چوب انجیر
خاکستر چوب رز و بنگ بر لسع هوام را نافع بود و مگر نوعی از ماران
که آنرا بتازی صما گویند صفت دوای مرکب که اهل مصر اختراع
کرده اند لسع جمیع هوام را نافع بود و خصوصا لسع افعی را و این دوایی
داغ کننده است زهر را بسوزاند و قوت او را باطل گرداند بغایت

نافع

نافع و مجربست بستانند قدری زفت رومی در ظرفی بر بالای آتش
نهند و چون بگدازد و در جوش آید قدری نمک سوده بران
ریزند و خلط کرده همچنان گرم بر موضع لسع می نهند و هر ساعت
تبدیل می کنند صفت دوای دیگر خردل و سرکه و آهک و آب
صابون باهم کرده طلا کنند صفت دوای دیگر سیر و سرکه و نمک
باهم ضم کرده طلا کنند و باید که در اثنای این تدابیر و معالجات
مترقب امراض حادثه میباشند تا از آن علامات بر حیوانی که
لسع کرده باشند مطلع شوند و بمعالجتی که بهر یک از آن مخصوصست
اشتغال نمایند چنانکه بعد ازین اعراض و معالجات هر یکی از آن
ذکر کرده شود

باب ششم

در ذکر انواع و اصناف ماران و اعراض لسع ایشان و معالجات آنچه قابلیت علاج دارد و این باب مشتملست بر چهار فصل

فصل اول در بیان کلام کلی در احوال ماران و تقسیم طبقات
ایشان بدانکه حال ضعف و شدت و سهولت و خباثت
جمیع انواع و اصناف ماران بحسب نری و مادگی و جوانی

و پیری و بزرگی و خردی بحسب فصول سال و بحسب مأوا
و مسکن ایشان متفاوت باشد و همچنان بحسب حالات که
ایشان را از جهت گرسنگی و سیری و خشم و سکون عارض شود چه
از اصناف ماران نر از ماده بتر باشد بسبب حرارت مزاج
و حدت زهر و بعضی گفته اند که ماده بتر باشد بسبب بزرگی انیاب
او و در هر نوع از ماران آنچه جوان باشد از پیر بتر باشد
و بزرگ و دراز هر نوع بتر از خرد و کوتاه آن نوع باشد
و هر نوع از انواع او در تابستان بتر از زمستان باشد و آنچه در زمینها
خشک و بی آبی بود بتر از آن باشد که در زمینهای نمناک و نزدیک
آب بود و آنچه گرسنه باشد بتر از سیر بود و آنچه در خشم شده باشد
و خصوصا آنچه او را زخمی رسیده باشد بتر از ساکن و آرامیده باشد
و زعم بعضی آنست که زهر جمیع ماران سردست و اهلاک بسبب
انجماد روح کند و استدلال برین از آن کنند که گاه باشد که مارزده
سرما یابد و گاه باشد که اعضای او خدر گردد و این ظنی باطلست
چه سرما یافتن مارزده بسبب تحلیل و جمود حرارت غریزیست

ازجهت

از جهت فساد مزاج خون و روح نه بسبب جمود روح و خدر بسبب
ضعف حس باشد پس از جهت قلت روح و حرارت غریزی بنابر آنچه
ذکر رفت و ایشان را برین زعم دلیل دیگر آنست که حیوانات
گرم مزاج را در زمستان حرارت شود و آنچه سرد مزاج باشد
در زمستان هلاک شوند و از آنست که مردم محرور در زمستان
قوی تر بود و در تابستان ضعیف تر باشد و چون مشاهدست که
مار در زمستان مرده و افسرده شود بر برودت مزاج او استدلال
کنیم و این غلط ایشان را از آنجاست که غایت ضدیت مزاج مار
با هوای زمستان غافلند چه هوای زمستان مزاج نوع ایشان را
باطل یا ناقص گرداند و مرده و افسرده شوند و نیز آنکه چون اتفاقست
که مزاج زنبور گرمست و مقررست که در زمستان مرده و افسرده شود
این معنی نیز بسبب بطلان حجت ایشان باشد و ممکن است که
تغیر حال ایشان در زمستان بسبب رقت پوست ایشان باشد
و نفوذ هوا در آن بسرعت و سهولت و دیگر آنکه مضرت
زهر ایشان بسبب مضادت جوهرست نه بسبب حرارت

و بروودت • چنانک پس ازین مبین است و بباید دانست
که کسانی که بر احوال طبیعت ماران واقف شده اند انواع ایشان را
سه طبقه نهاده اند • و طبقهٔ اول و ثانی و ثالث کنند • و ما هر طبقهٔ
ازان با علامات و اصناف آن طبقه و اعراضی که از نکایت
لسع ایشان حادث شود • و معالجات اعراضی که ممکن العلاجست
در یک فصل ذکر کنیم •

فصل دوم در ذکر طبقهٔ اول از ماران

بدانک طبقهٔ اول را از ماران اصلة و اصم نیز گویند یعنی آنک
افسون در وی مؤثر نباشد و نیاید و این طبقه بد ترین طبقاتست
و اورا انواعیست بدین اسامی • استیلوس • خطاف
بزاقه • مقرنه • ادریوس • امّا استیلوس ماریست که
بر سر او نشانی باشد مثل تاج و ازان جهت اهل یونان اورا
استیلوس گویند یعنی ملک ماران و این دو صنف است •
یکی آنک درازی او دو شبر یا سه شبر باشد • و سر او باریک
و چشمهای او سرخ و رنگ • او سیاهی بزردی مایل و او بر هر چه بگذرد
اورا بسوزاند • و بر حوالی سوراخ او گیاه نروید • و هر مرغی یا حیوانی

دیگر

دیگر که بسوراخ او نزدیک شود بیفتد و جمیع حیوانات از نواحی
او بگریزند و آواز او یک تیر پرتاب برود • و هر کرا نظر بر او افتد
هلاک شود • و روایت کنند که سواری پسر نیزه بدو رسانیده اسب
و سوار هر دو هلاک شدند • و سواری دیگر را بر لب اسب زد
هم اسب و هم سوار هلاک شدند • و صنفی دیگر بجمیع صفات
مثل او باشد الّا آنک لختی درازتر • و گفته اند که آواز او هلاک
کند و این نوع در زمین یونان و ترکستان باشد • و اگر کسی را یکی
ازین دو صنف مار بزند او آماه کند و گوشت بگدازد و آبی بهم
آلود از وی ترشح کند و فی الحال هلاک شود • و هر که بدان مرده نزدیک
شود او نیز بمیرد • و امّا خطاف ماریست رنگ او سیاه
چون رنگ فرشتک • و ازانست که او را خطاف گویند و این نیز
دو صنف است • یکی آنک درازی او قریب یک گز بود •
و دیگری درازی او قریب پنج گز • و پوست او درشت و خشک باشد
و رنگ او بغبرت و رمادیت یا بصفرت مایل • و از لسع یکی
ازین دو صنف فواق و تغیر لون بشره و خدر و برودت اعضا

وبیهوشی وخفقان ودردی عظیم پدید آید وچشم کشادن متعذر
گردد وبزاقه ماریست درازی او قریب ده گز ورنگ او رمادی
بصفرت مایل واین نیز دو صنف است یکی آنکه قصد گزیدن
نکند بل دندانها را بر افشارد و زهر از دهان بیرون فشاند و هر که را
ازان زهر یا بوی آن زهر برسد هلاک گردد وازانست که او را
بزاقه گویند یعنی آب دهان اندازنده و دیگری آنکه اول
قصد گزیدن کند وتا نزدیک شدن هر زمان سر می دارد
و زهر می جهاند واگر بگزد اثر گزیدن او سر سوزنی باشد و آماس
نکند بل خونی سیاه اندک بیرون آید واعراضی که از لدغ این
دو صنف حادث شود تحریک فک اسفل است چنانکه
کسی را تثاوب آید وپیچیدن گردن واول دردی در موضع لسع
محسوس گردد وبعد ازان در فم معده واحشا دردی ظاهر گردد
وبعد ازان حس وحرکت باطل شود وچشم تاریکی کند وبیهوشی
وحال سکته پدید آید وپیش از دو ساعت یا سه ساعت
مهلت ندهد و غایله ونکایت این سه نوع را یعنی اسفیلوکیس

وبزاقه

وبزاقه وخطاف بسبب سورت کیفیت زهرهای ایشان
وغایت مضادت با جوهر انسان وقلت مهلت قابلیت
علاج نیست ومقرنه ماریست درازی او از یک گز
تا دو گز وبر سر او مثل دو سرو برآمده واین نیز دو صنف است
یکی آنکه رنگ او مانند ریگست وبر شکم او فلسهای صلبست
وخشن چنانکه از رفتن او بر زمین آوازی درشت برآید ودندانها
او راست ایستاده ودیگری آنکه هم قد وهم سروی او کوتاه
باشد وجثه او نیز خردتر وبدان سبب او را قصیره گویند
لیکن زنخ او بزرگتر بود وبدان سبب او را لحیانی نیز گویند
واین نوع در دیار مصر وجثه بسیار باشد وعلامت لسع این
دو صنف آنست که پنداشته شود که در موضع لسع سوزنی
یا میخی خلانیده می شود ودر بدن ثقلی بغایت پدید آید وپشت
چشم آماس کند وسر گشتن وتاریکی چشم حادث شود وبعد ازان
عقل زایل گردد وبا آنکه از غایله این نوع نیز خلاص کمتر ممکن
گردد وعلاجی که بدان مخصوصست قی کردنست بشرابی که تخم

تربد سوده باآن ضم کرده باشند و بعد ازان زیرهٔ سیاه
و کنجد با شراب خوردن یا جندبیدستر با شراب و پودنهٔ دشتی با شراب
نافع بود و تربد را درین علاج نفعی تمامست و موضع لسع را به پیاز
که با سرکه کوفته باشند طلا کردن و نمک سوده و در قطران
خمیر کرده ادریوس ماریست که گاهی در آب و گاهی در خشکی
گردد و ازانست که او را ادریوپس گویند و سودریوپس نیز گویند
یعنی هم در آب و هم در خشکی باشنده و او غالبا کوتاه باشد
و گردن او پهن و او بغایت خبیث باشد و اعراض لسع
او دردی صعب است و حرارتی عظیم و بعد ازان سبز و متآکل
شدن موضع لسع و بعد ازان سرگشتن و آمدن قی صفراوی
متعفن و ضعف قوت و غالبا در سه ساعت یا زودتر هلاک کند
و خلاص ازان بر سبیل ندرت باشد و اگر کسی ازان خلاص یابد
در امراض صعب افتد که ازان خلاص نیابد و بالجمله علاج خاصهٔ او
جوز السروست و حب الاس از هر یک دو درم با ماء العسل
یا با شراب یا دو درم زراوند در شراب یا در سرکه ممزوج

باآب

باآب و عصارهٔ فراسیون نافع بود و آهک و روغن زیت
بر موضع لسع ضماد کردن و پودنهٔ کوهی و بیخ درخت بلوط جداگانه
یا با هم خلط کرده باآرد جو ضم کردن نافع بود **فصل سیم**
در ذکر طبقهٔ دوم از ماران بدانک این طبقه در خباثت
و شدت غایله سموم از طبقهٔ اول ضعیفتر باشد و انواع این
١ صل است ٢ وافعی ٣ و باعثة الدم ٤ و معطشه ٥ و وثابه
٦ و بلوطیه ٧ و جاورسیه ٨ و رقشا اما صل ماریست
از جنس مقرنه و جمیع صفات مثل او الا آنک قدری ازو
بزرگتر باشد و او را سرو نباشد و بعضی او را ثعبان نیز گویند و افعی
ماریست که میان او سطبر باشد و سر او پهن و گردن باریک
و درازی چشم او بر طول بدن و از جمیع حیوانات او بدین مخصوصست
و رنگ او اغبر بود و بر بدن او نقطهای سیاه باشد و اعراض
لسع این دو نوع و خصوصا افعی آنست که اول از موضع لسع آبی خون آلود
یا رطوبتی رقیق بیرون آید بعد ازان رطوبتی شبیه بروغن زیت
بعد ازان رطوبتی زنگاری بسبب استحالت رطوبات بدن

بسمیت پس در جمیع اعضا سرایت کند و در موضع لسع اماهی سرخ
وگرم و بثراتی مولم پدید آید بعد از ان سبز شود پس حراقی در اعضا
وخشکی دهان وتبی گرم یا تبی لرزه وعرق سرد وغثیان وفواق
وقی صفراوی وصغر وتواتر نفس وعسر البول حادث شود
ولون بشره بسبزی گراید وتهیج در اعضا وثقلی در سر وگردن وپشت
وکدورتی در حواس ولرزهٔ عظیم در بدن ظاهر گردد و از بیخ دندانها
یا از بینی خون آمدن گیرد و بعد از ان غشی افتد و غالبا در سه روز
و غایت تا هفت روز هلاک کند علاج آن بعد از تدابیر مشترکه
مذکوره در بیرون آوردن زهر از بدن بمص و حجامت وغیر آن
چنانکه مذکور است مبادرت نمودنست باستعمال
تریاق و مثرودیطوس و تریاق افعی و امثال آن چه اگر در تناول
تاخیر رود ممکن است که نافع نیفتد و اگر توانند که بسیاری از شیر
وشراب کهنه با هم خلط کرده تناول کنند گاه باشد که از جمیع معالجات
دیگر مستغنی گرداند و همچنان تناول بسیاری از گاو روغن وخصوصا
کهنه و گندنا و پیاز همان منفعت بخشد و جوجه و گوشت راسو در سرکه

نهاده

نهاده یا نمکسود کرده وغاریقون وزیره وخصوصا زیرهٔ کوهی و تخم شبت
درین معنی بغایت است و همچنان بیخ او و ازین جمله آنچه
حاضر باشد دو درم با شراب شیرین بدهند و زهرهٔ خروس
و زهرهٔ جمیع طیور نافع بود و همچنانک پشک بز خشک شده
در شراب حل کرده و عصارهٔ سداب و عصارهٔ برگ شبت
و عصارهٔ مرزنگوش و عصارهٔ برگ کرنب و سرکهٔ جوشانیده
و بول انسان و کزدم بریان کرده و دو مثقال انگژد با ده مثقال
شراب مجربست صفت تریاکی دیگر نافع مجرب حب الغار
بیخ سوسن آسمانگونی که در میان زنجبیل خشک کرده باشند
زراوند گرد از هر یک پنج درم کندر سپید چهار درم آرد کرسنه
سه درم کوفته و بیخته در شراب خمیر کنند شربتی یک مثقال
و از جمله معالجاتی پسندیده آنست که در آبزنی از شیر نشانند
و باید که مارزده را بهیچ حال در خواب نگذارند و هر ساعت
حرکت فرمایند بهر وجهی که باشد قدمی چند بفرمایند رفتن
و هر وقتی بگرمابه قدری پنیرمایهٔ گاو کوهی یا بز کوهی یا پنیرمایهٔ خرگوش
در آرند تا عرق کند و بعد از گرمابه

در شراب حل کرده بدهند و گفته اند که اگر پیاز را بخایند و آب او
بلع کنند و ثفل او بر موضع لسع ضماد کنند از هلاک امان یابند و طبیخ ضفدع
درین باب از مجربات است و گفته اند که اگر سر مار را که آنرا
بجد الیه گویند بر سنگی با آب بسایند و ازان لعق کنند فایده تمام دهد
و همچنان اگر از ملسوع در آویزند و اگر عضو ملسوع را با بابیل و حب الغار
و بابونه و پیاز دشتی بریان کرده و آرد کرسنه مفرد یا مجموع
ضماد کنند نافع بود ولیکن پیش ازانکه عضو آماه کند و اگر مرغ خانگی
یا ضفدع را شق کرده بران موضع بندند نافع بود باعثة الدم ماری باشد
ملون بالوان مختلف و منقط بنقطهای سیاه و سفید و بدرازی
همچند مقر رنه و بعضی گفته اند که از افعی خردتر باشد و سر دم
او باریک بعضی ملون و بعضی سرخ و بعضی سفید بر سر او خطهای
سفید متقاطع و پوست شکم او خشک چنانکه در وقت رفتن
آوازی کند چون خشخاش درختان از باد و دندانهای او دراز بود
و او بطی الحرکت باشد و هرگاه این مار بزند از مسام و منافذ او خون
روانه شود تا حدی که اگر کسی را قرحه بوده باشد و مندمل شده ازان

قرحه

قرحه خون گشاده شود و بینی و پستانه خون برآید و همچنان از لثه
و بینی و گوشه چشم خون آمدن گیرد و ازان است که او را باعثة الدم
گویند و موضع لسع آماه کند و سیاه شود و ازان رطوبتی رقیق
ترشح کند و درد معده و اسهال و عسر البول و سستی اعضا و تنگی نفس
و انقطاع صوت حادث شود و حالتی مثل غشیان پدید آید
و باشد که خون ریختن گیرد و بعد ازان هلاک شود علاج آن مثل
گزیدن افعی است و آنچه بدین مخصوص است قی کردن است
متواتر بعد از شرب شرابی بسیار و تناول ماهی شور خصوصا
ماهی طرح و سیر و بعد از قی بسیار خوردن نان و ماهیه
بر آتش کباب کرده و تناول مویز و تخم ترب در شراب
و عصاره خشخاش با بیخ سوسن آسمانگونی قسم کرده در شراب
و سپیده بیضه ماکیان در شراب ازین جمله هر کدام که حاضر باشند
و اگر موضع لسع را ببرگ و شاخ خرفه که بارد جو کرفته باشند ضماد کنند
نافع آید و همچنان ببرگ درخت انگور یا برگ لسان الحمل یا پیاز و
ازین جمله هر کدام که حاضر باشد نرم بکوبند و مرهم ساخته ضماد کنند.

صفت ضمادی مرکب برگ گندنا با انجره برگ سداب تر آرد جو
سپیده بیضه این جمله را نرم بسایند و با سپیده بیضه مثل مرهم سازند
و بدان ضماد کنند و معطشه ماریست درازی او یک بدست
و سر او خرد و گردن سطبر و بتدریج باریک میشود و از میانه بدنش
تا دم بسیاهی زند و دم برداشته رود و این نوع مار در دیار شام
بسیار باشد و اعراض لسع او حدت حرارت و حرقت است
در شکم و احشا و افراط عطش و سیر ناشدن از آب و او را معطشه
ازان گویند و آبی که آشامیده شود ببول و عرق بیرون نیاید
و عروق ممتلی شود و بدن آماه کند علاج آن بعد از مبادرت
بر تدبیرهای مشترک قی کردنست بعد از آشامیدن روغن بسیار
بعد ازان احتقان بحقنهای متوسط و ادرار بول بطبیخ کرفس
و سنبل هندی و دارچینی و اسارون و سیسالیوس و فطراسالیون
و مانند آن مفرد یا مجموع و ضماد کردن موضع لسع بنمک
و آهک و روغن زیت و ضمادهای که در علاج سگ دیوانه گزیده
گفته آید و نتابه ماریست کوتاه و باریک و جهنده و او بر جای

بلند

بلند چون درخت و غیر آن برآید و بر هر چه ببیند جستن کند و گویند
ازین نوع صنفی دیگر باشد که هم از پیش جستن کند و هم باز پس جهد
و سر و دم و میان او هموار باشد و ازین نوع در کوهستان نواحی
آن بسیار باشد و آنجا او را تیر مار گویند و اعراض لسع او بعضی
از اعراض لسع افعیست و علاج آن بعد از تدابیر مشترک علاج لسع
افعیست و بلوطیه ماریست که مسکن او زیر درختان بلوط بود
و او ماری خبیث است از و بوئی ناخوش آید و کسی که قصد
کشتن او کند آن بوی بد و سرایت کند و اعراض لسع او باز
گذاشتن پوستیست و هر کس که بدان مار زده نزدیک شود
او نیز پوست باز گذارد و بالجمله اعراض او نیز مثل اعراض
افعی باشد و همچنان علاج آن و آنچه بدو مخصوصست زراوند طویلست
جاورسیه ماریست که لون او در زردی بلون گاورس
ماند و اعراض و علاج لسع او چون اعراض و علاج لسع افعیست
رقشا ماریست ملون بالوان مختلف از لسع او تفتت
جگر حادث شود غالبا در روز بکشد و علاج لسع او نیز مثل علاج

لسع افعیست

فصل چهارم در ذکر طبقهٔ سیم از ماران

بدانک انواع این طبقه از طبقهٔ اول وثانی بجثّه بزرگتر باشد
لیکن زهرایشان ضعیف باشد ونکایت وعایلهٔ آن اندک
وانواع این طبقه تنین وسموریا وتنین ماری باشد
بزرگ چنانک خردترین او پنج گز باشد وآنچه بزرگ بود تا سی گز
یا بیشتر وچشمهای بزرگ واز زیر فک اسفل او چیزی مدوّر بیرون
آمده وبرهرفکی سه دندان عریض وابروان برچشم فرو آمده
وبرگردن او فلوسهای خشن چون فلوس ماهی برگرد آن موی برآمده
ورنگ روی او سیاه یازرد واو دوصنف بود برّی وبحری
وبرّی نیز دوصنف است یکی آنک ذکر کرده شد ودیگری
آنک دندانهای او بغایت تیز باشد وچون دندان بجای رساند
بکشد وگوشت ازانجا برکند وقرحهٔ خبیث حادث شود وبالجمله
علاج گزیدن تنین برّی علاج قروح خبیثه باشد وعلاج گزیدن
تنین دریایی آنست که اول موضع را بسرکه وگوگرد طلا کنند وبعدازان
ادویه که درعلاج نهش رتیلا گفته آید بکار دارند وپیه نهنگ مالیدن

نافع بود وهمچنان مالیدن ارزیز واگر ازارزیز صلایه وباآب ١٠
برهم می سایند تا آب غلیظ شود وآن آب رابران موضع
طلا کنند مناسبتر بود درخوردن وضماد کردن بادروج نافع بود
واما سموریا ماری باشد دریایی که بعضی ازصفات تنین مانده بود
واین نیز دوصنف است یکی آنک اعراض لسع او چون اعراض
لسع افعی باشد وعلاج این مثل علاج او بود ودیگری آنک موضع
لسع او دردی بغایت کند ولرزه وخدر حادث شود وهلاک کند
ومی گویند که علاج آن علاج زهرهای سردست وگفته اند که سرکهٔ نیم
گرم کرده طلا کردن نافع بود وهمچنان برگ درخت غار وروغن
قسط وروغن عاقرقرحا واگر برگ درخت غار بجوشانند وآب آنرا
باسرکه که دران انجدان پرورده باشند ضم کنند وبرگ سداب
خشک را نرم سوده باآن ضم کرده ضماد کنند نافع بود صفت
مرکّبی نافع مرّ حاشا وفلفل وبرگ سداب خشک اجزای مساوی
نرم بسایند ودو درم ازان بدهند تریاکی که درعلاج نهش هوام
رتیلا مذکور خواهد شد نافع بود والله اعلم بالصواب

باب نهم در نهش و لسع حشرات و اعراض و معالجات

که بنهش هر یکی از یشان مخصوص است و این باب مشتملست بر چهار فصل

فصل اول

در نهش کژدم و جراره بدانکه بعضی گفته اند
که کژدم را نه لونست و آن سفیدست و زرد و سرخ
و سیاه و سبز و ذهبی و رملی و دشتی و دو رنگ
چه بعضی را تن زرد باشد و دنبال سیاه و بالجمله از یشان آنچه ماده بود
بزرگتر از نر باشد و نر باریک و لاغر باشد و نیش او از نیش ماده
سطبرتر باشد و زخم او سلیمتر و خطر آن کمتر بخلاف احوال مار
چنانک مذکور است و بعضی را بر دنبال دو نیش باشد و از زخم
او دو نشان پدید آید و بعضی از کژدم پرنده باشند و بسیار باشد
که چون در پرواز آید باد او را برباید و مسافتی بسیار ببرد و از کژدم
بعضی آنست که عقدهای دنبال او بیشتر باشد و بعضی را کمتر بود و اکثر
آن هفت عقده بود و اقل آن پنج و قویترین سطوت و جراحت او
وقت طلوع شعری باشد و اعراض لسع کژدم آنست که
عضو ملسوع آماس سرخ با صلابت کند و دردی صعب و تمددی

دران عضو و حرارتی در جمع بدن پدید آید و موضع لسع سرد بود
و باشد که دو حال مختلف پدید آید یعنی آنک گاهی گرم میشود و گاهی
سرد و گاه باشد که لرزه افتد و دردی سخت چون خلانیدن سوزن
پدید آید و بعد از ان عرق سرد و اختلاج لب و فواق و رطوبتی
لزج که بزودی فسرده شود و فسرده شدن رطوبتی که در دهان و چشم
باشد و خفقان و استرخای جمیع اعضا و اختلاط عقل و گاه باشد
که در قضیب انتشاری و در شکم بادی حادث گردد و بادی از و
جدا می شود و خصوصا که لسع بر اسافل بدن افتد و باشد که در بن آبله ها
ظاهر شود و خصوصا که لسع بر اعالی بدن باشد و چندانک کژدم در روات
بیشتر اعراض مذکوره قویتر باشد و جالینوس می گوید که اگر لسع بر شریان
افتد غشی آرد و اگر بر عصب افتد تشنج آرد و اگر بر آورده افتد تعفن اخلاط
علاج آن بعد از تدابیر مشترکه مذکوره از مص و ربط موضع آنست که
اگر ممکن گردد همان عقرب یا غیر آنرا بکوبند و بران موضع بندند
و الا بنمک و گاورس گرم کرده تکمید کنند و حلتیت و سیر و عاقرقرحا
مفرد یا مجموع هم بخوردن و هم ضماد کردن نافع بغایت باشد

وجوز جهار مغز از جملهٔ تریاقات اوست و همچنان فندق
وجمع تریاقات مذکوره درین باب نافع بود و هم بخوردن و هم ضماد
کردن و تناول سیر کوفته آن مقدار که تحمل آن ممکن گردد و آشامیدن
قدحی شراب صرف بران بعد از زمانی لطیف و گرم داشتن بدن
یا بحمام در آمدن تا عرق آید دران باب تدبیری صوابست
و همچنان مالیدن بدن بروغن سوسن یا روغن فرفیون که جندبیدستر
دران حل کرده باشند و تکمید موضع بخرقه که بآتش گرم کرده
باشند یا بآب گرم و ضمادی که از تخم کتان و کوکرد زرد
وعلک البطم کنند از مجربات است صفت تریاکی که درین علاج لانظیرست
و در ساعت درد را تسکین دهد و این را تریاک عسکوی گویند بیخ کبر
افسنتین رومی زراوند گرد زراوند طویل برگ کاسنی بری که آنرا
طرحشقوق گویند اجزا مساوی کوفته و پخته در عسل مصفی بسرشند شربتی
جهار دانک و کودکانرا دو دانگ صفت تریاک دیگر که هم
بدین علت مخصوصست زراوند طویل خطیانا حب الغار پوست
بیخ کبر حنظل افسنتین رومی زرد جوبه فاشرا اجزا مساوی کوفته

وپخته

وپخته در عسل بسرشند شربتی از و یک مثقال صفت دوایی دیگر
سیر وجوز از هر یک ده درم برگ سداب خشک انگژد
مرصافی از هر یک پنج درم کوفته و پخته در سه وزن جمع انجیر خشک که نرم
کوفته باشند بسرشند شربتی سه درم معجون دیگر فلفل سه درم
دارفلفل پنج درم سنبل دو درم زراوند طویل و پنج اسفند
از هر یک سه درم کوفته و بیخته بشراب بسرشند شربتی نیم درم
و از جملهٔ مجربات انگژد است و فاشرا و قودمانا از هر یک
یکدرم کوفته و بیخته با شراب بدهند و از مفرداتی که درین باب
مستعملست لعبت بربریست و مرست و جعدع و قردمانا
و قیصوم و حب الغار و افسنتین و ثمرهٔ گیاه اسرارش و کل او
و پوست نارنج و سعد و حب الآس و بادروج و تخم حماض بری
و کاسنی و طرخشقون و سکبینج و جاوشیر و پودنهٔ دشتی این جمله
مفرد یا مجموع با شراب هم بخوردن و هم بضماد کردن
نافع بود و اگر سرطان نهری را خشک کرده نرم بسایند
و با شیر خر بیاشامند نفعی بلیغ دهد و همچنان یکمثقال کندر سفید

در یک رطل شراب حل کرده یا در طبیخ انیسون با دو مثقال
تخم ترنج با آب نیم گرم با پنج حماض در شراب بخته و از جمله
ضمادها که درین علاج ممد وحست تخم کتانست و تخم خطمی
و نمک نرم بسایند و در آب با دروج خمیر کرده ضماد کنند
و اگر با آب با دروج طلا کنند فی الحال درد ساکن شود و همچنان
شیر درخت انجیر و بیخ حنظل و ملح البول مفرد یا مجموع
و اگر موش یا ضفدع بشکافند و بدان ضماد کنند منفعت
آن بزودی ظاهر گردد و حیوانی هست شبیه بگزدم که در دریا
باشد و او را عقرب بحری گویند و از لسع او انتفاخی در شکم و حالتی
شبیه باستسقا حادث شود گاه باشد که بادی از او
خارج شود و علاج آن علاج تنین بحریست و معالجاتی
که در علاج رتیلا گفته آید و امّا جراره نوعی از عقربست
خورد تر از و و دنبال خود بر زمین کشیده رود و بدان سبب
او را جراره گویند و زهر او در غایت حدّت و رداءت
باشد و او در اهواز و خوزستان و عسکر بسیار باشد و چنین گویند

که تولّد او از خاکیست که شکر بران ریخته شود و از لسع این حیوان
در اوّل بدرد و غیر آن شعوری نشود بل بعد از یک روز یا دو روز
بدان احساس افتد و موضع لسع متقرّح شود و اندوهی عظیم
و تغیّر لون بشره و آماه زبان عارض گردد و احتباس طبع
و غشی و خفقان با دید آید و کم اتفاق افتد که ازان صحّت یابند
و قدماء اطبا آنرا علاجی نداشته اند تا ازان خلقی بسیار
بهلاک آمده اند پس متأخران اطبا آن بلاد مذکوره در علاج
آن بفصد قیام نموده اند و بجبت قوّت خون گرفته اند و ملسوع را
فی الحال شیر تازه داده اند و همچنان تا اء الشعیر و روغن بیرون
آوردن زهر بمص و محجمه مبالغت نموده اند و این تدابیر در بعضی
نافع آمد پس مردم بعلاج آن توجه نموده اند و بباید دانست که
تدبیر صواب آنست که بسبب قلّت وجع در علاج آن
اهمال ننمایند و بعد از جذب کردن زهر بر غایت تدابیر مشترکه
یا بهر وجهی که باشد موضع لسع را داغ کنند و در وقت
التهاب بدن از حرارت او بآب میوه ها و عصارها ایشان

کمی یخ سرد کرده باشند آن حرارت را تسکین دادن نافع بود
و چون اندوه و بی قراری زیادت گردد آب میوها با روغن گل
مناسب باشد و چون خفقان عارض شود شراب سیب مناسب
باشد و قرص کافور با دوغ ترش علاجی قویست و اگر در زبان
آماهی با دید آید رگ زیر زبان فصد کنند و بآب کاسنی یا سکنجبین
مضمضه کنند و احتیاط پس طبع را بحقنهٔ نرم تلیین دهند و تریاک
عسکری که در فصل گذشته مذکورست نافع بود و صنف تریاکی دیگر
که اطبا عسکر از برای این علت ترکیب داده اند طرخشقوق
خشک و گل سیب و دانهٔ کشنیز اجزا مساوی کوفته و بیخته
بآب سیب یا آب کشنیز تازه خمیر کنند شربتی دو درم با شراب
سیب ترش و چون بعد احتیاج افتد شوربایی که از آب غوره
یا آب انار ترش و امثال آن کنند بگوشت مرغ جوان مناسب باشد
و حوالی موضع لسع را بطین ارمنی و سرکه ضماد کردن نافع بود والله اعلم

فصل دوم در نهش رتیلا و عنکبوت

بدانکه رتیلا را به پارسی دیلمک و غنج نیز گویند و اصحاب تجربه را در کیفیت

انواع

انواع رتیلا خلافست بعضی گفته اند که او شش نوعست و جالینوس
می گوید که او یازده نوعست و بعضی ازو گردست مانند دانهٔ
انگور و برنگ سرخ یا زردی بسیاهی گراینده و او را عنبیه گویند
و این نوع در دیار مصر باشد و بعضی ازان پهن ترست و بر
گردن او شکنهای ظاهرست و از دهان او سه فرونی
نرم متخلخل بیرون خاسته و بعضی ازو درازست و باریک
و بر تن او نقطهای بسیار خاصه بر سر و گردن او و بعضی ازان باریکترست
مانند سوزن و رنگ او بسبزی مایل و زیر گردن او فروی است
مانند سر سوزن و بعضی بر شکل مورچه است سر او سیاه و گردن
سرخ و پشت سفید و منقط بنقطهای متلون و گفته اند که این نوع را
سر و بدن او صلب است و دم برداشته و بعضی سفیدست
و بر پشت او خطهای درفشان و او را گرگینه گویند و بعضی زردفام
موی ناکست و بعضی را دهان بر میان سرست و پایهای او زبین
کوتاه تر و چون قصد مضرت رسانیدن کند رطوبتی از دهن
بیرون فشاند و بعضی مانند زنبورست و او را زنبوری گویند و بعضی شبیهست

بدانکه کرسنه سم در رنگ و سم در مقدار رود نمان او در غایت
خردیست و شکم او سرخ و دست و پای سپید و بدن موی ناک
و بعضی شبیهست بعنکبوتی که او را فهد کویند چنانکه بعد ازین
ذکر کرده آید و بدترین انواع مصریست و بعضی از اطبا بر آنند
که اعراض جمیع انواع رتیلا یکسانست و بعضی کفته اند که هر نوع را
اعراضیست و اعراض آنچه سرخ باشد دردی اندکست و سوزشی که
بزودی زایل کردد و اعراض سیاه و منقط دردی سختست
و بزودی در جمیع بدن و رعشهٔ اعضا و کرانی رانها و اعراض سپید
دردی اندکست و خارش بدن و لین طبع و اعراض کوکبیه استرخای
بدنست و اعراض زرد و کرسنی دردی بغایت است و رعشهٔ سخت
و انتفاخ شکم و نعوظ قضیب و باشد که بزودی هلاک کند و اعراض
عنبیه سوزش و خارش بغایت است و لرزه و غثیان و کزاز
و سبات و ضعف زانو و خدر و جالینوس میکوید که عوض نهش
عقرب نباشد و از انست که بهر وقت زسد و غالبا موضع لسع سبز نشود
و بعضی کفته اند که اعراض عامه در نهش جمیع انواع رتیلا آنست

که موضع

که موضع نهش آماس کند و به تیرکی و سبزی کراید و اعصاب
و استخوانها سرد شود و خصوصا استخوان زانو و پشت و کتف
و شهر و صفرت بشره حادث کردد و جثه رطوبتناک
نماید رطوبتی زیادت از معتاد و از زیر و بالا رطوبتی مندفع
کردد و قطرهای خون چکیدن کیرد و در بیغولهای ران و خصیتین
نفخی ظاهر کردد و تشنج مفاصل و ورم معده و غثیان و عرق سرد
پدید آید و باشد که صداع نرم حادث شود و علاج جمیع بجای آوردن
تدابیر شتر که است از جذب زهر مجمه و غیر آن و بعد از آن
نهش را بآبی کرم شور شستن و استعمال تریاقات مذکوره
در نهش عقرب و مداومت نمودن بر آبزن و حمام
و بهترین چیزی در تسکین وجع ایشان آبزنست چه مجربست
که هر کاه که در آبزن در آیند درد ساکن شود و چون از آن
بیرون آیند درد عود کند و اندفان در ریک کرم یا خاکستر کرم
نافع بود و همچنان ضمادی که از مر و نمک و خاکستر چوب انجیر
و نوره و فلی کنند و اکر شونیز و تخم کرفس را نرم بسایند و بدان استنشاق

کنند نافع آید صفت تریاکی که بنهش که رتیلا گویند مخصوص است
بستانند فلفل و زراوند طویل بیخ سوسن آسمانگونی نارد دین
عاقرقرحا زیره سیاه بورق ارمنی غنچه انابنیره مایه خرگوش سرطان
نهری ببغه عصاره خشخاش حب بلسان اجزا مساوی جمله را
کوفته و بیخته بعصاره برگ کبر بسرشند و قرص سازند شربتی یکدرم
تا دو درم نرم بپایند و با یکی از آبنج یا با شراب دهند صفت تریاکی دیگر
در نهش رتیلا و عقرب و مانند آن نافع بود شونیز ده درم زوفر
و زیره سیاه از هر یکی پنج درم ابهل و جوز السرو از هر یک
سه درم سنبل هندی و حب الغار و راوند مدحرج و حب بلسان
و دارچینی و خطیانا و تخم کرفس و تخم جند قوقا از هر یکی دو درم
کوفته و بیخته در عسل بسرشند شربتی دو درم تا سه درم در شراب
کهن دهند و از جمله مفردات که در نهش رتیلا مستعملست بیخ بهیلوفر
در شراب بجوشانند و سه درم برگ مادر بخبوبه یا سه درم درونج یا سه درم
کزمازو یا پنج درم برگ توت یا سه درم پوست درخت جنار
یا سه درم زیره سیاه از این جمله هر کدام که باشد نرم بسایند و با شراب

پاشانند

پاشانند و اگر دو درم شونیز در طبخ برگ خبازی با بیخ او بدهند
نافع بود و اما عنکبوت سه نوعست نوعی آنست که بتازی
او را فهد گویند بسبب جستن او در گرفتن مگس مانند یوز و او
عنکبوتی سفید فامست منقط بنقطهای سیاه نهش او سلیم است
و جز احداث حکه نکند و علاج آن طلا کردن موضع است بسرکه
که بیخ کرفس در آن جوشانیده باشند و قدری حضض در آن حل
کرده و نوعی دیگر آنست که پایهای بسیار دارد نهش او خطرناکست
و اعراض او در دمعدع است و قی و باز ایستادن بول و براز
و علاج آن مثل علاج رتیلاست و نوعی دیگر جیوانیست که بدن
او بهن و پایهای او سفید و از این نوع بعضی را رو فزونی باشد
بر مثال دو خط یکی بر میان سر و از پیش فرو آمده و دیگری در این
فزونی بر عرض گذشته و از بینان تقطیعی صلبی بر میان
سر او بادید آمده و بدنیست بدان ماند که او دو دندان دارد
و چهار فک و از آنست که او را بتازی ذوار بعة الفکوک
گویند و بعضی بر جای آن دو فزونی دو خط است بر همان شکل

واعراض نهش او مثل اعراض نهش عقربست موضع لسع او سپید
شود و دردی بغایت در سر و روی تهیجی ظاهر گردد و بی خوابی
حادث شود و علاج آن نیز مثل علاج نهش رتیلاست
و از جمله مفردات که بعلاج نهش او مخصوصست پودنه کوهیست
و قیصوم و ... بعضی گفته اند که اعراض عامه لسع عنکبوت
حدوث نفخ در شکم و حصول نعوظ و قشعریره و سرد شدن
دست و پای و علاج جمله مثل علاج نهش رتیلاست و آشامیدن
اندکی از شراب صرف سه ساعتی و گرمابه و عرق آوردن
و سعد و سداب مفرد یا مجموع با شراب آشامیدن نافع بود
و در بعضی از کتب طبی مسطورست که در دریا عنکبوتی باشد
و او را عنکبوت بحری گویند و اعراض لسع او مثل اعراض عقرب
بحریست فصل نهم در نهش کرباسه و معرفت انواع آنکه
بزاز یا معروفست بدانکه کرباسه سه نوعست از آن جمله
یکی آنست که در خانها باشد و او را بتازی عضایه گویند و مضرت
لسع او آنست که در موضع لسع دندانهای خرد سیاه بماند و او

و دردی

و دردی بغایت پدید آید تا آن دندانها را از آن موضع بیرون
نیارند درد ساکن نشود و طریق بیرون آوردن او آنست که
تز یا ابریشم نرم بدان موضع می گذرانند تا دندانها بدان در آویزد
و در بیرون آوردن آن بجا گستری که در دوغی خمیر کرده باشند
ضماد کردن علاجی مجربست و اگر درد باقی ماند ... کنند
و بعد از آن در آب گرم نهند و خوردن طین مختوم بغایت
نافعست و هرگاه که درد بغایت باشد تریاک رتیلا باید داد
و نوعی دیگر آنست که او را سام ابرص گویند و او در خلقت بعضایه
شبیه است الا آنکه کوتاه ترست و پشت او منقطاست
نقطهای سیاه و ماوای او در مواضع خراب باشد و دندانهای
او گرد باشد و بدان سبب در موضع لسع باز ماند و اعراض لسع او روان
شدن زرد آبست از آن موضع و کبود شدن آن و حدوث تبی
گرم لازم و بیقراری واندن و حرارتی تحت ... و دردی بافراط
و باشد که بافراط درد هلاک کند و علاج آن اولا بیرون آوردن
دندانهای اوست بر منوالی که در عضایه مذکورست و اولی آنست

که تزرا بر کار دیچده بران موضع می مالند واز هر جائی از پس و پیش
وجب وراست بیکر دانند و اگر بدن تد پر بیرون نیاید اسبغول را
در آب گرم تر کرده بران موضع ضماد کنند و یکشبانروز بگذارند تا بران
خشک شود بعد از ان برفق بر دارند تا با آن بیرون آید و باقی علاج
او مثل علاج تبهای گرمست از شربتهای سرد و تضمید سینه و نواحی
آن بصندل و گلاب و امثال آن و نوعی دیگر آنست که اورا
سالارسند را گویند و او در باب سموم حیوانی مذکورست و اعراض او
دردی سخت است و حرارت و سوزش در جمیع بدن و آماه زبان
و گونگی آن و خدر و لرزه در اعضا و بسیار باشد که موضع بر شکل تسدید
سیاه شود علاج آن اوّلا مص عضو ملسوع است بمحجمه و غیر آن
و بعد از ان آشامیدن شربتهای سپر و چون آب تخم خرفه
و لعاب بزرقطونا با روغن بنفشه و روغن گل یا با مسکه تازه و شورباهای
جرب و سایر معالجاتی که در سقی ذراریح مذکورست و از تریاقاتی
که بدو مخصوصست صمغ درخت صنوبر که اورا بتانج گویند دو درم
از و سوده با عسل تناول کنند و طبیخ کافیطوس نافع بود و گفته اند که

طبیخ

طبیخ ضفدع آشامیدن و گوشت او بر موضع لسع ضماد کردن بغایت
و همچنان بیضه لاک پشت بری یا بحری بخته خوردن و امّا
ضفدع بحری صفدع سرخ خبیث است هر حیوانی که به بیند
متعرض او شود و اگر بر لسع ممکن نگردد و رطوبتی از دهان
برو فشاند و اعراض لسع او آماسی عظیمست و باشد که بزودی
هلاک کند و علاج آن استعمال تریاک فاروقست و مثرودیطوس
و باقی علاج نهش رتیلا و تریاک که به رتیلا مخصوصست و امّا لسع
ضفدع بری و نهری و آجامی سلیمتر باشد و در ایشان سمیتی نباشد
الا آنکه موضع لسع آماه کند و علاج آن علاج زهرهای سرد بود
و امّا هزار پای حیوانیست درازی او یک انگشت تا یک بدست
و اورا بر هر طرفی بیست و دو قایمه بود و از انست که اورا
بتازی اربع اربعین گویند و خال الاذن نیز گویند بسبب
کثرت اتفاق در آمدن بگوش انسان و او هم از جانب
سر و از جانب دم راه رود و گفته اند که در وسمیتی هست
از لسع او دردی سخت خیزد و لیکن در یک ساعت ساکن شود

وازتریاقات اوگل گیاه اسراش است که بتازی آزاخنتی گویند
وباشد که طلا کردن بسرکه ونمک کافی بود وهم ازین حیوان نوعیست
که بردم او فروني باشد بر مثال دو سر وجون لسع کند دم باز گرداند
وبموضع لسع دراردپس بیرون آرد وخود مانند غشی کرده بیفتد
وازلسع او دردی سخت واند وهی بغایت واشتهای شیر بهی
بدید آید وعلاج او آنست که این حیوا ازا بکوبند وبر موضع لسع ضماد
کنند واگر بنمک درسرکه ترکرده ضماد کنند فی الحال درد ساکن گردد
وخصوصا جون قدری برگ سداب سوده با آن منم کنند واگر زراوند
طویل وحنطیانا وبیخ کبر وآرد کرسنه اجزا مساوی نرم بپایند
دو درم ازان باشراب بیاشامند نافع بود **فصل جهارم**
درلسع قمله النسر ونمله الطائر وزنبور ومگس انگبین بدانک
قمله النسر حیوانی باشد مثل شبشی خرد وبپارسی اوراشبش کرکس
گویند وفاضل الاطبا جالینوس می گوید که بسبب خردی او
ازو حذر نتوان کرد واعراض وآمدن خون است بتی وسرفه وازبینی
وبیخ دندان ومقعد ومثانه وباشد که بزودی هلاک کند علاج آن

طلا موضعست باوزهری مجرب یا صندل سرخ درعصارهٔ کوک
حل کرده وآشامیدن شیرتازه وخصوصا شیربز ومسکه وطین مختوم
ولعاب اسبغول وعصارهٔ برگ خرفه یا عصارهٔ کوک یا عصارهٔ کدوی تر
یا آب کاسنی یا آب لسان الحمل وبالجمله چیزهای که تسکین حرارت
کند وحیوانی دیگرست مثل شبش پایهای بسیار دارد واعراض
نهش او مثل اعراض قمله النسر باشد وهمچنان معالجات آن
واما نمله طائر حیوانیست برشکل مورجه ازو بزرگتر ومقدار زنبور
خرد لیکن ازو درازتر وباریکتر وپایهای او مثل پایهای عنکبوت
درازوزرد و دایرهای که بر تن اوست از دایرهای تن زنبور
خرد تر واو از گل آشیا کند ودران روزنهای فراخ گذارد
وبچگان او مثل بچگان عنکبوت ر و نده باشد پس پوست بازگذارند
وبپرند واعراض لسع او وعلاج آن مثل اعراض وعلاج لسع زنبورست
واما اعراض لسع زنبور دردی صعب باشد وآماس سرخ وباشد
که ازان حرارتی سخت حادث شود وبر نواحی موضع لسع بثرها برآید
واز زنبور نوعی باشد بزرگ وسر او سیاه وبرتن دایرهای بسیار

واز لسع او دردی بغایت حادث گردد و باشد که از غایت
درد تشنج عارض شود و خصوصا چون لسع بر عضل با عصب افتد علاج آن
طلا کردن موضع است بآب خبازی وخطمی با دروح وشاه تره
وتمام وعنب الثعلب وشیر انجیر خام وشیر گیاههای شیر دار
ازین جمله هرکدام که باشد مفرد یا مجموع وتضمید بکنجد کوفته
یا برگ او نافع بود واگر بآب غوره یا سرکه وخاک پاک طلا کنند
نافع آید وهمچنین اگر سرگین گاو ضماد کنند و برگ تمام با سرکه ضمادی
مفید ست واگر با فیون یا کافور هرکدام که باشد در حصائر بقلة الحمقا
کوفته بر بالای آن نهند وحوالی آن بگل وسرکه طلا کنند منفعتی تمام
دهد وطلحب با سرکه ضمادی نیکست وهمچنان لاله با کنجد کوفته
وحنا با آرد جو ضماد کردن وبآب گرم ونمک گاو کردن وشوره
دیوار با سرکه طلا کردن وآب ترب با سرکه ضم کردن وچیزی سبز
که بر کنار جاهها یا بر پیرون نهرها آب بدید آید و مالیدن مگس
بر موضع لسع جمله نافع بود وگفته اند که اگر فی الحال سه کف دانه کشنیز
نرم بخایند در ساعت درد ساکن شود وتناول یکدرم تخم مرزنگوش

از مجربات

از مجربات است وگفته اند که احتمال شافی اریج فی الحال درد ساکن گرداند
واز جملهٔ تداییری که درین باب نافعست آنست که عضو ملسوع را
یک ساعت در آب گرم نهند واز آنجا دفعتاً برآرند و در آبی شور
وسرد که فرو برند واین تدبیر در تسکین وجع بتجربه پیوسته است
واگر برگ خبازی را با مسکه بپایند و پیش از لسع زنبور بر بدن طلا
کنند از مضرت لسع او سالم ماند واعراض ومعالجات لسع انگبین
مگس بدین نزدیک باشد

باب دهم

در گزیدن انسان وسباع و وصایای اطبا در امر محذورات

واین باب مشتملست بر شش فصل

فصل اول

در گزیدن انسان وسباع بدانکه بدترین گزیدنها اعم از آنکه
گزنده انسان باشد یا غیر انسان آنست که گزنده گرسنه باشد
وخصوصا چون مزاج او گرم بود وعلاج گزیدن انسان آنست که
خرقه بروغن زیت چرب کرده بران موضع بمالند واگر مغید
نیفتد عسل وپیاز با هم بپایند وبران ضماد کنند یا باقلاء خام را بخایند
وبران ضماد کنند چه او را درین باب منفعتی بغایت است

واز مجربات آزموده طلا کردن موضعست بمرداسنک
وخصوصا چون عضو متورم کردد وهمچنان تضمید بارد کرسنه
یا بیخ سوسن آسمانکونی سوده ودر عسل سرشته یا آرد باقلا در سرکه
وروغن کل خمیر کرده واکر در عضو فسادی ظاهر کردد اول آن عضو را
بدهان یا بمحجمه مص کنند پس بکذارند تا متنفخ کردد وبعد ازان بمرهم
سیاه علاج کنند صفت آن بستانند موم زرد بیست درم
روغن زیت با روغن کل ده درم زفت رومی پنج درم مرداسنک
وکندر واترروت از هر یک دو درم موم وزفت وروغن را
درهم بکدازند وباقی ادویه را نرم سوده باهم خلط کنند خلط
کردنی بسیار وبکار دارند صفت مرهمی دیکر بستانند موم زرد
وپیه بز وروغن زیت از هر یک جزوی بارزد نیم جزو ترتیب داده
بکار دارند واکر پیاز وخاکستر را باهم بپایند وبسرکه خمیر کرده
بدان ضماد کنند نافع بود وبسیار باشد که از کزیدن مردم روزه دار
حالتی بد با دید آید وهمچنان از کزیدن کسی که طعام بد یا تباه شده
خورده باشد چون عدس وفطر وشیر وجغرات متعفن کشته

وطلا کردن بروغن زیت وضماد بیخ بادیان اینجا اولی بود
وهمچنین ضماد بآرد باقلا وپنیر کهنه ودر هر روزی چند کرت
ضماد را بدل کنند واکر استخوان کوساله را بسوزانند چنانک
سپید شود وباعسل ضم کرده بطریق مرهم بران موضع بنهند
نافع بود وخاکستر کرنب وخاکستر شبت ونمک سوخته
هر کدام که باشد باعسل مفید بود

فصل دوم

در کزیدن شیر وپلنک ویوز وغیر آن از سباع بدانک
دندان مخالب سباع از سمیتی خالی نباشد وتدبیر صواب
در علاج کزیدن ایشان آنست که اول موضع مجروح را
بمحجمه وغیر آن مص کنند بعد ازان بادویهٔ جاذبه چون بیخ سوسن
آسمانکونی وزراوند طویل یا زراوند کرد سوده وباعسل ضم کرده
ضماد کنند وبعد ازان بدین مرهم علاج کنند صفت آن بستانند
موم پنج درم روغن زیت هفت درم توبال مس نرم سوده
دو درم بیخ سوسن آسمانکونی یک درم زنکار نیم درم خبث الفضه
نیم مثقال چنانک رسم است مرهم سازند وعلاج تمساح که اورا بپارسی

نهنگ گویند آنست که بعد از جذب سمیت بمحجمه و غیر آن علاج
گزیدن سگ کنند چنانک بعد ازین گفته آید و اگر بورهٔ ارمنی
و عسل ضماد کنند صواب بود و چون دانند که جراحت از سمیت
پاک شد آنرا بروغن گاو و پیه مرغ یا پیه گاو کوهی یا بز کوهی و عسل
ضماد کنند و پیه تمساح بهترین علاجیست در گزیدن او و چنین گویند
که شخصی را بعضی از بدن او تمساح خورده بود او را پیه تمساح بخورد
دادن و هم بر طریق طلا و مرهم علاج کردند جراحت او بدان
شفا یافت و علاج گزیدن کوسج و آن ماهی باشد پیاه که
گزیدهٔ او را سمیتی باشد و تدبیر آن بعد از علاج عام در جذب
سم آنست که جراحت را بنمک و بنه یا از بورهٔ ارمنی و عسل
پر سازند و بعد از ان پیه و گاو روغن طلا کنند و علاج گزیدن گربه
بعد از تدابیر مشترکهٔ عامهٔ مذکوره و اخراج سمیت ضمادیست که
از پیاز یا از پودنه یا از کندر یا از شونیز کنند و تناول پودنه و خصوصا
پودنهٔ دشتی و علاج گزیدن بوزنه آنست که بعد از جذب
و مص موضع ضمادهای جاذب کنند نهند چون خاکستر و پیاز با سرکه

وانگبین

وانگبین یا با دام تلخ یا انجیر و خصوصا انجیر خام یا مرداسنگ
و نمک یا شونیز و عسل یا بیخ بادیان و عسل این جمله بقیهٔ زهر را
از موضع گزیدن جذب و از التحام بزودی مانع گردند تا سمیت
با خون و ریم مندفع گردد و چون از باقی ماندن سمیت ایمن شوند
بر همهای رویانندهٔ علاج کنند و علاج گزیدن راسو هم بدین معالجات کنند
و انجیر و آرد کرسنه درین علاج ضمادی مفید است و گفته اند
که اگر گوشت راسو بر گزندگی او یا گزندگی سگ نهند فی الحال
درد ساکن گردد و علاج گزیدن موغالی و آن حیوانی باشد
برنگ خاکستر شبیه براسو و خردتر و باریکتر ازو و او را بینی دراز
دهان فراخ و چشمهای بغایت خورد و دندانهای سپید طبقه
بر بالای همدیگر و پسرهای دندان قدری بجانب بالا میل دارد
و چنین گویند که هر حیوانی را که بیند در خصیهٔ او آویزد یا در محل آن
و از گزیدن او دردی صعب دران موضع و خلیدنی در جمیع اعضا حادث
گردد و نواحی جراحت سرخ شود و بثرهای که دران رطوبتی خون
آمیز باشد برآید و سوزش بسیار کند و باشد که متآکل شود و علاج

بگزیدن او مخصوص است آنست که بعد از جذب سمیت موضع را
ببارزد و سرکه طلا کنند و بآبی شور گرم کرده بشویند و آرد جو در سکنجبین
ضمادی نافعست و اگر آماهی باشد پوست انار شیرین را در آب
بپزند و بر طریق مرهم نرم سازند و بدان ضماد کنند و برگ خبازی
ضمادی بغایت مفیدست و اگر شیح ارمنی یا جرجیر با تمام
یا جوز السرو هر کدام که باشد در شراب بجوشانند و صافی کرده
بیاشامند نافع بود و عصارهٔ برگ غار با شراب منفعتی عظیم دارد و
سکنجبین در شیر حل کرده شربتی مفیدست و همچنین میعه در شراب
حل کرده و طبیخ قیصوم و طبیخ لبلاب هر کدام که باشد با شراب آشامیدن
فایده دهد و گوشت همین حیوان بر گزیدگی او نهادن علاجی
بلیغ است و علاج گزیدن سگ دیوانه و گرگ و شغال و امثال
آن چون دیوانه باشد بعلاج گزیدن انسان نزدیک باشد
و معالجاتی که دران مذکورست جمله در علاج گزیدن این مذکورات
نافع بود و گاه باشد که بمجرد پاشیدن سرکه بدان موضع فی الحال
و کف دست بران زدن و بعد ازان به بورهٔ ارمنی و سرکه طلا کردن

کافی

کافی بود و آنچه بگزیدن این سباع مذکور مخصوصست ضماد پیاز
با عسل خلط کرده یا نمک و عسل یا باقلا یا سداب یا بادام تلخ هر کدام
که باشد بران موضع نهادن نافع بود و همچنان لسان الحمل و نمک یا برگ
خیار یا برگ خیار بادرنگ نرم کوفته یا پودنه سوده و در شراب
خمیر کرده یا سعتر دشتی و نمک و عسل باهم خلط کرده یا سرکه و نمک
ازین جمله هر کدام که باشد طلا یا ضماد کردن منفعت رساند
و اگر خرقه را با روغن زیت و سرکه تر کرده بران موضع نهند
فایده دهد و اما گزیدن سگ و گرگ دیوانه و امثال آن بعد ازین
گفته آید

فصل سیم در سبب دیوانه شدن سگ و غیر آن از سباع

بدانکه دیوانه شدن سگ
و غیر آن از سباع از سه سبب باشد یکی آنکه حرارت تابستانی
اخلاط او را بسوزاند و خصوصا چون غذا یا آب کمتر یابد و خصوصا
چون تابستان بغایت گرم گذرد و ازان احراق سودای خبیث
سمی در بدن او پدید آید و چون در تابستان چنین اتفاق افتد در فصل
خریف دیوانه شود بسبب موافقت طبع خریف با سودا و غلبهٔ او

دوم آنکه در زمستان بسبب شدّت سرما اخلاط او افسرده
گردد و غلیظ شود و خصوصا چون زمستان در غایت برودت
باشد و چون در زمستان چنین اتّفاق افتد در فصل بهار دیوانه شود
بسبب حرکت و هیجان اخلاط در و سیم آنکه خوردنیهاء
غلیظ یا متعفّن بسیار خورد چون خون گاو و گوسفند که در مذبح
قصّابان مجتمع گردد یا گوشت جیفه و آبهای متعفّن و امثال
آن و بدان بسبب اخلاطی بد متعفّن در و حاصل آید و بسودائیت
متخیّل شود و بالجمله در اکثر دیوانه شدن او در خریف بود یا در
ربیع بنا بر آنچه ذکر رفت و سبب دیوانه شدن گرگ و روباه
و امثال آن همین تواند و امّا علامت دیوانگی او آنست که جمیع
افعال و حرکات او متغیّر گردد چه گرسنه شود طعام نخورد
و تشنه شود آب نخورد و از و تنفّر کند بل از آب بتر سد
و گاه باشد که چون آب به بیند بلرزد و اکثر لرزیدن در پوست
او باشد و خصوصا در پوست روی او و در چشم او تاریکی باد آید
و صاحب خود را باز نداند و چشم او سرخ و گوش او آویخته باشد

و پیوسته

و پیوسته گوشها را حرکت می دهد و دایما دم بخود در کشیده یا بیک
جانب میل داده و پشت بر آورده دارد و زبان از دهان بیرون
انداخته و لعابی گنگ آلود از دهان و بینی او روان باشد و پیوسته
خایف و متوهّم بود و آن در راه رفتن از و ظاهر گردد بل مانند مستان
متمایل و افتان خیزان رود و هرچه از دور به بیند بسوی او میل کند
و دویدن گیرد و حمله آوردنی خارج از عادت معهود اعم از آنکه
آنچه حیوان باشد یا جماد و آواز کمتر کند و اگر کند آواز او گرفته باشد
و سگان از و گریزان باشند و اگر بی اختیار نزد او رسند
بر و حمله نیاورند بل با او مانند تضرّعی کنند و فرصت گریز طلبند
دیوانگی گرگ و روباه و شغال و راسو هم بدین منوال بود
و دیوانگی گرگ بتر باشد و گویند اشتر نیز دیوانه شود و از و افعال
سگ دیوانه صادر شود و اعراض گزیدن او مثل اعراض سگ
دیوانه باشد و امّا امتحانی که فرق میان گزیدگی سگ دیوانه
و غیر دیوانه بدان کنند آنست که بعضی از اطعمه چون نان
یا گوشت و غیر آن یکساعت بر آن جراحت نهند یا بجوز

وزرو آبی که ازان پالاید ملوث کنند و پیش سگ غیر دیوانه
اندازند اگر سگ آنرا بخورد و بل ازان اجتناب نماید جراحت
گزیدهٔ سگ دیوانه باشد و الا فلا و همچنین اگر چیزی خوردنی
یک شب بران جراحت بندند و بامداد پیش مرغ خانگی اندازند
اگر نخورد یا بخورد و بمیرد سگ دیوانه باشد و بهترین چیزی از برای
این تجربه جوز ست یا شاه بلوط نرم بپایند و بران موضع بندند
و از علامات او آنست که چون آب سرد بر و ریزند بعد ازان
حرارتی در و ظاهر گردد

فصل چهارم در بیان اعراضی که از گزیدن سگ دیوانه عارض شود

بدانکه از گزیدن سگ دیوانه
غالبا پیش از هفت روز اعراضی بد ظاهر نگردد و بل مضرت آن
جز جراحت نباشد بعد از هفت روز یا بیشتر اعراضی مثل مالیخولیا
از حب خلوت و کراهت از روشنایی و ظنون و افکار فاسده
و سرخی روی و بشره و اختلاط عقل و غم و سرعت غضب حادث شود
و خوابها مشوش بیند و باشد که هرچه بدو نزدیک شود تخیل
آن کند که سگ است و ازان بترسد و باشد که در خاک غلتیدن هوس کند

وبعدازان

و بعد ازان تشنج در اطراف و اختلاج در ابروان او با دید آید و آواز
او گرفته شود و از آب و جمیع رطوبات بترسد و ازان بگریزد و باشد
که آب را نجس پندارد و یا در آب صورت سگ بیند و عجب ترین
احوال سگ دیوانه گزیده را آنست که بر گزیدن مردم حریص گردد
و هرکرا بگزد در و نیز ان اعراض با دید آید و همچنان کسی را که بقیهٔ
طعام یا شراب او خورده باشد و غالبا هلاک سگ دیوانه
گزیده بتشنگی باشد چه او آب طلبد و چون آب حاضر آرند
فریاد کند و نیاشامد و اگر بحیله در حلق او ریزند دران باز ماند
و باشد که بدان هلاک شود و در اکثر احوال بول او رقیق باشد که
بسیاهی مایل گردد و باشد که بول بسته شود و بعضی را با
بول خونی بسته بر صورت حیوانی خرد بیرون آید و بیشتری
بر صورت سگ باشد و در آخر آواز منقطع گردد و بی خبر شود و این
اعراض مذکوره بعضی را بعد از هفت روز و در بعضی بعد از چهل روز
و در بعضی بعد از شش ماه ظاهر گردد و بعضی گفته اند که باشد
بعد از هفت سال این اعراض پدید آید و این امری بعیدست

وغالبا بعد از هفت روز یا چهل روز باشد و بباید دانست
که صاحب این عارضه پیش از آنک از آب خایف باشد
ومنهزم بقبول علاج اقرب بود و بعد از آن امر او اصعب
وعلاج او اشکل کردد و چندانک در اول از جراحت او خون
بیشتر رود بسلامت امیدوارتر باشد و چون بعد از شرب ادویه
بول خون آید از ترسیدن از آب ایمن کردد و هر گاه که
روی آینه باز نداند از حیات او امیدی نباشد والله اعلم

فصل پنجم در تدابیر و معالجات سگ دیوانه گزیده

بباید دانست که اهمال در تحقیق گزیدن سگ دیوانه وتهاون
وتفحص وتجسس آنک سگ دیوانه بوده است یا نه
بهیچ حال جایز نباشد زیرا که معالجهٔ هر یکی از آن برضد
یکدیگرست چه علاج گزیدهٔ سگ غیر دیوانه التحام والتیام
جراحت باشد و علاج گزیدهٔ سگ دیوانه تفتیح و تفریح
وروان داشتن خون وزرداب است از آن بل صواب ترین
تدبیری در و آنست که تا چهل روز نگذارند که جراحت مندمل کردد

وجون

وجون بران واقف شوند که سگ دیوانه بوده است
فی الحال حوالی جراحت را بباز نند و بمحجمه جذب کنند جذب
کردنی بسیار تا خون بسیار از آن مستفرغ کردد و اگر جراحت
خرد باشد آنرا فراخ تر سازند و اگر درین تدبیر غفلتی رفته باشد
آنرا باید شکافت و ادویهٔ سوزانند و ریش کنند و بران نهادن
چون سیر و پیاز و جرجیر در سرکه بخته و انگشت در آب برگ چغندر
حل کرده و جوز و شاه بلوط این جمله مرکب یا مفرد و اگر بکید رم جاوشیر را
در سرکه حل کنند و شش درم زفت رومی با آن خلط کرده
ضماد کنند تا در تازه کردن جراحت بغایت باشد صفت مرهمی
که جراحتها را تازه دارد و فراخ تر سازد بستانند نمک و زنکار و تخم
فراسیون از هر یک سه درم نوشادر دو درم زاج سفید که بتازی
آنرا قلقطار کویند شش درم پیاز دشتی در زیر خاکستر بخته
شانزده درم برگ سداب خشک وروده سوخته از هر یک
چهار درم جمله را بسازند و در سرکه حل کرده بران ضماد کنند و از جمله
اشیایی که زهرها را جذب کند بول انسانست و خصوصا کهنه

شده وخصوصا چون بوره ارمنی وخاکستر چوب انگور دران کنند واگر بریشم
ماهی مرارات بسیار ضماد کنند زهر را جذب کند واین تدابیر تا وقتی
مناسب افتد که زهر در بدن منتشر نشده باشد وآن از روز اول باشد
تا آخر روز سیم وبعد ازان جراحت ومص وجذب را فایده
چندان نباشد الا آنکه بهمه حال جراحت را از التیام منع باید کرد
ودر تنقیه بدن اجتهاد وسعی بلیغ باید نمود ولیکن در اوایل باستفراغ
مبادرت نباید کرد چه از شان مسهل جذب اخلاط
بداخل وزهر با آن منجذب گردد بل در ابتدا ریاضت کردن
وعرق آوردن وبگرمابه در شدن واجب باشد وچون متصور
گردد که اکثر سمیت بجذب وعرق وغیر آن مستفرغ شد روزی چند
طبیعت را راحت ورفه باید داد وبعد از روز هفتم باستفراغ
اشتغال نمود پس اگر بغلبه خون در بدن احساس افتد قدری خون
بفصد اخراج کنند وصاحب علت را از نظر کردن در خون
منع کنند وبعد ازان باستفراغ سودا اهتمام نمایند وبهترین دوایی
درین معنی صد درم ماء الجبن است با پنج درم افتیمون سوده چند روز

بران

بران مواظبت نمایند وازان قوی تر مطبوخ افتیمون است وازان قوی تر
حب افتیمون صنعت آن بستانند پوست هلیله کابلی وخربق
سیاه از هر یک یک جزو افتیمون وبسفایج وحجر ارمنی
وغاریقون از هر یک نیم جزو ونمک هندی ربع جزوی کوفته
وبیخته در آب خمیر کنند وحب سازند شربتی از دو درم تا سه درم
وپیوسته بر تلیین طبع بحقنهای نرم مواظبت می نمایند مثل آب
برگ چغندر وحلیم کشک جو وروغن زیت وشکر سرخ وفلوس
خیار چنبر وامثال آن وبا بماء الجبن وافتیمون چنانکه
ذکر رفت واغذیه اصحاب این علت غذاهای مرطب
باید چون گوشت بره یا بزغاله تازه ومرغ خانگی وبچگ
وتذرو وجمله سمن با اسفیدباج یا در کشک جو یا کشک گندم ومانند آن
بخته ونان حواری وبعد ازین تدابیر چیزهایی باید داد که ادرار
بول کند چون خیار وخربزه وهندوانه یا شیره تخمهای ایشان
در آب بادیان تازه یا طبیخ تخم او وکثرت شرب
آب عذب نافع بود وخصوصا که با آهن داغ کرده باشند.

داغ کردنی بسیار و شرب شراب شیرین یا شراب ممزوج
یا شیر تازه و سیر و پیاز از جهة تریاقیتی که در انسانست و هم بخوردن
و هم بضماد کردن نافع بود و گفته اند که ماهی ملح نفعی بلیغ دهد و این
یا بخاصیت تواند یا بسبب احداث عطش و کثرت شرب
آب و بالجمله امری اهم درین علاج ترطیب بدنست بشوربا های
چرب خوش طعم از گوشتهای مذکور و استعمال تریاک فاروق
و تریاک اربعه و دوای سرطان که بدوای جالینوس مشهورست
صفت آن بستانند سرطان نهری و بهترین او آنست که
در وقت آفتاب باشد گرفته شود و سرطان را همچنان در دیگی
مسین کنند و در تنوری نهند که با آتش چوب انگور گرم کرده باشند
و قدری باعتدال باز آورده و پس بگذارند تا سوخته شود چنانک
باسانی سودن آن ممکن گردد پس بستانند ازین سرطان سوخته
و جنطیانای رومی از هر یک پنج جزو کندر شیشه یک جزو و جمله را نرم
بسایند و با آب نیم گرم و قدری روغن مسکه تازه بدین ترتیب
می دهند روز اول یک مثقال روز دوم دو مثقال روز سیم سه مثقال

وچهارم

وچهارم چهار مثقال و تا در مدت چهار روز ده مثقال داده
شود و این دوا درین علاج دوای مشهورست و مجربست و بعضی
گفته اند که هیچ جذب کننده چون داغ نیست و گفته اند که اگر نیز
بعد از یک هفته داغ کرده شود فایده تمام دهد و ترسیدن آن
آب را منع کند و اگر از داغ مانعی باشد ادویه داغ کننده قایم مقام
آن بود و مانند مرهم نمک که ذکر رفته است و قرصی که غلنیون
مشهورست صفت آن بستانند آهک آب نارسیده
و آقاقیا از هر یک دوازده درم زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد
و شب یمانی از هر یک هفت درم سرصافی چهار درم کوفته
و بیخته در سرکه خمیر کنند و قرصها کرده خشک سازند و بوقت
حاجت در سرکه حل کرده ضماد کنند و اگر بجز دل و امثال آن
ضماد کنند فایده دهد و اگر در وقت داغ یا در وقتی که این ادویه
داغ کننده بکار دارند باید که از حمام و عرق و ریاضت کردن
باز دارد چندانک جراحت باندمال نزدیک شود و در جمیع
اوقات از سرما رعایت کردن واجب بود و اگر ترسیدن

از آب باد ید آید از علاج ناامید نباید شد و تا مادام که روی خود
در آینه بیند و در و تخیل سگ نکند دست از معالجات ندارند
و بهر حیله که ممکن گردد آب بخورانند و از جمله حیله که درین معنی کنند
آنست که دیواری را سوراخ کرده انبوبه را از نی یا از غیر آن
دران دیوار نهند و یک طرف انبوبه در مشک پر آب بندند و سر
انبوبه را از ورای دیوار بحیله در دهان صاحب علت نهند و ازان
طرف دیوار مشک را بیفشارند تا آب بحلق او در رود و ازان
جمله آنست که از موم یا از شکر معقود اشیایی مجوف سازند و درون
آن پر آب کرده در دهان او نهند و بلع فرمایند و گفته اند که اگر
آنای چوبین و خصوصا چوب گز بپوست کفتار که او را بتازی
ضبع گویند مغشا کنند و اصحاب این علت را دران آب دهند
بخاصیت تنفر ایشان را از آب کم گرداند و همچنان اگر آنایی
از پوست سگ دیوانه ترتیب دهند و اگر رز را انبوبها سازند
و بپوست ضبع بپوشند و دران آب دهند همین خاصیت دارد
و همچنان اگر خرقه را که بدان استنجا کرده باشند بستانند

وبعضی

و بعضی ازان در زیر آنای آب ایشان بگسترند و بعضی بر بالای آن
پوشند و بوقت آب دادن همچنان در نظر ایشان آرند و از جمله
مجربات مشهور درین علاج دوای ذراریح است صفت آن
بیارند ذراریح بزرگ و سر و پای و پرهای ایشان جدا کنند و بیفکنند
پس بستانند ازین ذراریح پاک کرده یک مثقال و از عدس مقشر
و زعفران و سنبل و قرنفل و دارچینی هر یک نیم درم جمله را بکوبند
و بحریره بپزند و بعد ازان بسیاری بسایند تا مثل غبار شود
و در آب خمیر کرده قرصها سازند هر یک یک درم و هر روز
یک قرص ازان در آبی نیم گرم حل کرده بدهند و از جمله مفرداتی که
درین علاج مستعمل و مجربست حفض است و حلتیت و طین مختوم
و مرو جنطیانا و چشم سرطان نهری و خاکستر او و خراطین خشک کرده
ازین جمله هر کدام که باشد مجموع یا مفرد مقدار یکدرم بسایند
و با شراب بدهند و اگر بدین مفردات ضماد کنند هم نافع بود
و شونیز را درین معنی خاصیت عظیم است هم بخوردن و هم بضماد
کردن و بعضی از مجربات گفته اند که هیچ چیز سگ دیوانه گزیده را

از برای باز داشتن خوف از آب چون جگر سگ دیوانه
نیست هم خوردن و هم ضماد کردن و در بعضی از کتب طبی مسطورست
که جماعتی گواهی داده اند که چهل نفر را سگ دیوانه گزیده بود
بعضی از جگر او بخوردند و بعضی از خوردن آن تنفر نمودند و بقیه
تدابیر و معالجات جمله یکسان بود و در آخر جماعتی که خورده بودند
خلاص یافتند

فصل ششم در بیان وصایای اطبا در امر محذورات

و این کتاب برین فصل ختم کرده شود بدانکه حکمای متقدم
در کتمان اسامی محذورات و مخفی داشتن انواع و اصناف آن
از عوام الناس اهتمامی بلیغ داشته اند چه در افشا و اظهار آن
اموری خطیره بل بلیاتی عامه متصورست و بنا بران کتب
ادویه را بهر احدی نداده اند و جز در خزانهٔ ملوک و محلی مصون
روا نداشتندی و آموختن علم طب را جز بمردمی اصیل نیک نفس
صادق الاعتقاد رحیم دل کریم الاخلاق که بحقد و حسد موصوف نبودی
و بحطام دنیاوی احتیاجی قوی و در طلب آن اهتمامی بغایت
نداشتی رخصت ندادندی و پیش از امتحان سعادت و حصافت

بعهوس

بعهو پس تلامذه اسرار این علم برایشان مکشوف نکردندی و اگرچه
حال مقتضی آن بود که ذکر محذورات در کتب مدوّن و مبیّن
نشدی یا مثل بعضی از علوم چون کیمیا و سیمیا و غیر آن از نظر
هر کس مستور و مرموز بودی امّا چون نظر ایشان در تحقیق
معرفت اشیا جز رسانیدن منفعت و باز داشتن مضرت
از عموم خلایق نبود بحکم آنکه عرفت الشر لا للشر لکن لتوقیه
از ذکر آن چاره ندیدند تا مردم را بقدر امکان از آن احتراز
و اجتناب ممکن گردد و اگر بی خبری در آن مضرت افتد از معرفت
اعراض هر یکی از او دفع غایله و نکایت آن غافل و عاطل
نباشند چنانکه در صدر کتاب مسطور و مذکورست
و بنا برین مقدّمات غالبا در تحقیق ماهیت اکثری از آن خوض
نکرده اند و اسامی ایشان جز بزبان یونانی یا تازی در هیچ
کتابی نیاورده تا بنوعی اجمال و اخفا لازم آید و در غایت وضوح
و ظهور نباشد پس از شیم اصحاب نفوس علیه و ارباب
اخلاق مرضیه چنان سزد که این کتاب را از سر نا اهلی و نامحرم

محقق دارند مصرع که اسرار ز بی خرد نهان به و باید که از تجربهٔ
ادویهٔ مضره محترز باشند و بهیچ حال بر قلیل و کثیر آن جرات
و جسارت نکنند تا از وخامت عاقبت و ندامت مآل آن
در عاجل و آجل ایمن گردند و قول امام ابقراط را که میگوید
من منع الحبل والی الجنین واجرا علی المریض بالادویه فلیس
من شیعتی قولی یقین و سخن متین دانند چه اعظم جرایم و اکبر
مآثم عند الله ایذای نفوس بشریت فکیف اهلاک
و ایلاف و نص کلام مجید و فرقان حمید که می فرماید الآیه مَن قَتَلَ نفساً
بِغَیرِ نفسٍ اَو فسادٍ فی الاَرضِ فکانما قتل الناس جمیعا
برین معنی حجتی قاطع و برهانی ساطع است
و این کتاب برین آیت که تمامی
مقصود حکما ازین وصایا بل جمیع
غرض و غایت هر دو قسم طب
از علمی و عملی درو مندرجست
ختم کرده آمد والحمد لله رب العالمین
و صلی الله علی خیر خلقه محمد
و آله اجمعین

م م

۱۰۰۰